

اقتصاد نوین سرور

لورتا ناپولٹونی

مترجم: نجیب سرغندی

اقتصاد نوین سرور

لورِتا ناپولئونى

مترجم: نجیب سرغندوی

نام کتاب: اقتصاد نوین ترور

مؤلف: لورتا ناپولئونی

مترجم: نجیب سرغندوی

ویراستار و روی آرای: دکتر هاشم فقیری

"این یک پژوهش گسترده‌ئی است پیرامون یکی از مهم‌ترین

موضوعات مربوط به امروز و فردای ما"

(نوام چامسکی)

یادداشت مترجم:

اقتصاد نوین ترور، اثر پژوهشی جالب و ارزشمندی است دربارهٔ پدیدهٔ ترور و منابع تأمینات مالی آن، کشورها و سازمان‌های تشویق‌کننده و هدایت‌کنندهٔ گروه‌های مسلحی که مصروف فعالیت‌های تروریستی در اقصی نقاط جهان هستند. در این اثر پژوهشی فصل‌هایی هم در بارهٔ جنگ افغانستان و گروه‌های مسلحی که زیر نام مجاهدین و طالبان برای پیش‌برد مقاصد و اهداف قدرت‌های خارجی مانند کشورهای غربی در رأس ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهای ثروت‌مند عربی و پاکستان و ایران می‌جنگیدند و تا هنوز هم ادامه دارد، به‌طور مفصل حقایقی ارائه شده است که خیلی دل‌چسپ و توجه‌برانگیز هستند.

برداشت‌ها، دیدگاه‌ها و نتیجه‌گیری‌ها در این اثر مختص به نویسندهٔ اثر می‌باشد و این جانب، با رعایت اصل بی‌طرفی و امانت‌داری آن‌ها را ترجمه کرده‌ام ولو اگر با برخی از دیدگاه‌های نویسنده موافق نیستم.

...سراغنازمن:

اقتصاد نوین ترور

تروریزم امروزه به بخشی از زنده‌گی عصر حاضر مبدل گردیده است. عناوین روزنامه‌ها، بحث‌های پارلمان‌ها و صحبت‌های دور میزها را به خود اختصاص داده است. علی‌رغم تعریف‌های زیادی که از این نام داده شده است، اما با آن‌هم کسانی که تعریف جامعی از «تروریزم» به دست داده باشند، خیلی اندک و ناچیز اند. تاریخ هم کمک زیادی در این زمینه به ما کرده نمی‌تواند. «ترور»، به‌مثابه حکومت وحشت در ادامه انقلاب فرانسه، در واقع ما را به تروریزی می‌رساند که در زمان امپراتوری روم پدید آمده بود. سیاستمداران، کتله‌های بزرگ مردم، دانش‌مندان و اعضای وابسته به گروه‌های مسلح هر کدام تعریف خاص خود را به گونه تبلیغاتی یا علمی ارائه داده اند که در واقع همانا یک پدیده واحدی را مدنظر دارند.

دانش‌مندان اما در یک چیز اتفاق نظر دارند، که هرکدام از تعریف‌های تروریزم دارای سه مشخصه بارز می‌باشند: مشخصه سیاسی، انتخاب شهرمندان به‌مثابه هدف، ایجاد جو و فضای غیر عادی آکنده از ترس و وحشت. اما علی‌رغم آن هم کتاب‌خانه‌ها انباشته اند از کتاب‌های که محتوای اصلی آن‌ها را تنها یک عنصر در بر می‌گیرد. اعضای گروه‌های مسلح و سیاستمداران، تعریف تبلیغاتی تروریزم را مورد استفاده قرار می‌دهند - چیزی را که چامسکی به‌گونه فشرده «کاربرد وحشت به‌وسیله دشمنان در مقابل» یا «شرکای ما» می‌نامد. زمانی که من در سال‌های نود، با اعضای سازمان‌های مسلح چپی و راستی مصاحبه انجام می‌دادم، آن‌ها نیز اکثراً وقتی درباره سازمان طرف مقابل و یا دولتی که با آن می‌جنگیدند، صحبت می‌کردند، آن‌را «تروریستی» می‌نامیدند. اکثر مردم اما همانا برای تعریف تروریزم، نسخه سیاسی آن‌را به کار می‌گیرند. پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م. زمانی که با شهرمندان مختلف ایتالیایی درباره حمله بر ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی مصاحبه‌هایی را انجام دادم، هم‌دردی و تأثر خود را نسبت به قربانیان ابراز کردند، اما شماری هم در برابر آن دردی که بر امریکاییان وارد شده بود، اظهار بی‌تفاوتی نمودند. یک زن کارمند یک بانک به من گفت: «چرا باید با ایالات متحده هم‌دردی کنم، آیا ما فراموش کرده ایم که امریکایی‌ها در صربیا چه کردند؟ آن‌ها تمام پل‌ها را در یوگوسلاوی بمباران و شهرمندان را ترور نمودند. نه! من نمی‌توانم با مردمی هم‌دردی داشته باشم که مرگ و بی‌چاره‌گی را در جهان گسترش داده اند. حالا آن‌ها می‌دانند که قربانی شدن به‌وسیله خشونت تروریستی چه معنی می‌دهد.»

حکومت‌ها اغلباً نیز حین ارائه سیاست‌های خارجی خویش، به «تروریزم» تمسک می‌کنند. در سال ۱۹۸۸ م. زمانی که ارتش آزادی‌بخش کوسوو حملاتی را بر پلیس و شهرمندان صربستانی انجام می‌داد، ایالات متحده اعلام کرد که (ا.آ.ک) یک سازمان

تروریستی است. این کار را برتانیه نیز کرد، به دنبال آن در سال ۱۹۹۹م. سیاست‌های خارجی ایالات متحده و نیز برتانیه در آن مورد یک‌سره تغییر نمود. یعنی اعضای سازمان مذکور دیگر «تروریست‌ها» نامیده نمی‌شدند، بل که ناگهان به «مبارزان راه آزادی» مبدل گردیدند - که این هویت جدید شان نیز برای مدت زیادی دوام نه کرد، زیرا به مجرد آن که این سازمان به قیام مسلمان‌ها در مقدونیه (متحد و شریک ایالات متحده) ابراز هم‌کاری نمود، از طرف وزیر دفاع امریکا سازمان تروریستی نامیده شد.

مشکل این است که تروریسم یک پدیده سیاسی پنداشته می‌شود و تازمانی هم که در جولان‌گاه سیاست باقی بماند، هیچ‌گاهی هم تعریف واحد و یگانه‌ئی از آن به دست آمده نمی‌تواند. این به ذات خود مهم‌ترین محدودیتی در تجزیه و تحلیل سیاسی می‌تواند باشد. من به خاطر از میان برداشتن مانع در این زمینه و روشنی انداختن به آنچه که امروزه به تهدید جهانی مبدل گردیده است، سعی خواهم کرد که یک تحلیل اقتصادی از پدیده‌یی به نام تروریسم، ارائه کنم. باید تأکید کنم که سعی کرده‌ام تا از کاربرد وسایلی که در عرصه سیاست مورد استفاده قرار می‌گیرد، در تحلیل من به کار گرفته نشود تا کسی ادعا نه کند که من در خط تعریف سیاسی این نام حرکت می‌کنم، فلذا گزینه‌ی من برای اصطلاح «ترور» به جای «تروریسم» همانا این است که روشن بسازم که این شیوه به وسیله دست‌جات مسلح به خاطر رسیدن با اهداف معین سیاسی مورد بهره‌برداری قرار داده می‌شود. باید تأکید کنم که این نخستین بار خواهد بود که سعی می‌شود تا این نوعی از خشونت سیاسی یعنی ترور، از یک دیدگاه متفاوتی مورد بررسی قرار داده شود - یعنی تصویری از اقتصاد ترور ارائه گردد - ؛ اما باید اذعان داشت که کتاب حاضر یک پژوهش علمی و اکادمیک نمی‌باشد. ترور، همان‌گونه که آدم‌ها را در جاده‌ها و کوچه‌ها تهدید می‌کند، به همان اندازه شامل حال دانش‌مندان و سیاست‌مداران نیز می‌گردد. در این‌جا نیاز بر آن می‌رود که همه‌گان از عوامل ترور، و نیز شیوه‌هایی که بر مبنای آن‌ها ترور به کار گرفته می‌شود، آگاه ساخته شوند.

کتاب حاضر نشان خواهد داد که اعضای سازمان‌های مسلح در درازای پنجاه سال اخیر، در محدوده کشورهای خودشان به وسیله همان نیروی سیاسی مورد تعقیب قرار داده شده اند که در بیرون از کشور از آن‌ها کمک دریافت می‌کردند، در حالی که اساساً غرب و متحدان آن و نیز الیگارشی اسلامی و شرق، آن‌ها را برای تأمین نیازهای اقتصادی خویش هدف می‌پنداشتند. به گونه مثال اتحاد شوروی سابق و روسیه کنونی. این دو نوع برخورد، حربه‌یی به دست سازمان‌های تروریستی داد تا ضربه متقابل وارد کنند و نیز این فرصت را بخشید که اقتصاد خود را ایجاد نمایند. همین پدیده را من اقتصاد نوین ترور تعریف می‌کنم، شبکه‌های بین‌المللی‌ای که سیستم لوژستیک و کمک‌رسانی به دست‌جات مسلح را به هم وصل می‌سازند. در حال حاضر اقتصاد نوین ترور، با یک سیستم اقتصاد رشدیابنده سریع و با سرمایه در حدود یک و نیم بیلیون دالر خود، چالشی در برابر هژمونی غرب به شمار می‌رود. در چنین وضعیتی ما ناظر تصادم و برخورد بین دو سیستم اقتصادی هستیم که یکی به حیث بازی‌گر اصلی - سیستم سرمایه‌داری غرب و دیگری به حیث سیستم نوحاسته در برابر آن - سیستم اقتصاد نوین ترور - را می‌توان نام برد. چنان‌که خواهیم دید، این وضعیت، سناریوی دوران جنگ‌های صلیبی را در اذهان ما تداعی می‌کند، یعنی دورانی را که مسیحیان غرب در برابر سلطه مسلمان‌ها قیام کرده بودند. در پس جنگ‌های مذهبی، قدرت‌های اقتصادی‌یی ظهور کرده بودند که جنگ‌های صلیبی را تقویت و

مساعدت می‌کردند، و بدین‌گونه غرب را در موقعیتی قرار داده بودند که مسلمان‌ها را سرکوب کرده و راه را برای به‌دست گرفتن قدرت جهانی هموار سازند.

غلبهٔ اقتصادی و سیاسی غرب در طول پنجاه سال اخیر، جلو رشد و انکشاف مراکز نوین قدرت‌های اقتصادی و مالی جهان اسلام را سد نمود. این مراکز قدرت با گروپ‌های مسلح مسلمان و سران الیگارشی کشورهای خود متحد شدند همان‌گونه که دین در گذشته در جنگ‌های صلیبی نیز، وسیله‌ی برای جلب و جذب جنگ‌جویان بود، یعنی قدرت واقعی گردانندهٔ مبانی اقتصادی.

اقتصاد نوین ترور، در مجموع به بخشی از اقتصاد غیرقانونی در سراسر جهان مبدل گردیده و باعث انباشتن مقدار معتنا به پول شده است. این‌گونه جریان پول، اقتصاد سنتی را به‌ویژه در داخل ایالات متحده، یعنی جایی که آن را به‌دوران می‌اندازد، سیال ساخت. این پول‌ها اثر ویران‌کننده‌ی بر اخلاق دادوستد و تجارت جهان غرب گذاشت ولی علاوه بر این که رابطه‌های فراوانی را استحکام بخشید، هم‌چنان دروازه‌های رابطه‌های جدیدی را بین اقتصاد نوین ترور و اقتصادهای قانونی باز کرد.

روی داده‌های یازدهم سپتامبر، تکانهٔ وحشت‌باری بر تمام جهان بود. روی داده‌های آن‌روز، جنگی را در برابر یک دشمن ماجراجو به‌دنبال خود به‌وجود آورد که هربار از محلی که برای‌ش ممکن و میسر می‌گردد، حمله می‌کند. آنچه را که جهانیان تا هنوز نه‌توانسته‌اند درک کنند، این‌ست که این دشمن آفریدهٔ سیاست‌های حاکم حکومت‌های غربی و متحدان آن‌ها یعنی اهرم‌های قدرت در خاور میانه و آسیا و آنانی که به نوعی با اقتصادهای ما سروکار محکمی دارند، می‌باشد که هستهٔ مرکزی آن‌را اقتصاد نوین ترور تشکیل می‌دهد.

بخش نخست

سال‌های جنگ سرد

ترور وابسته به اقتصاد

یک - انتخاب دشوار در تروریزم

قسمت اول

تروریزم چیست؟ جنگ یا جنایت؟

«ما تروریست هستیم، بلی، ما تروریست هستیم، برای این که این یک عقیده است.»

ابومحاذ، از افراطیون فلسطینی در مصاحبه با (سی.ان.ان.) ۱۹۹۵م.

روز سی‌ویکم آگست سال ۱۹۹۲م. رمزی یوسف از پشاور به سوی کراچی حرکت نمود، تا به سوی نیویارک پرواز کند. در این سفر احمد محمد حجاج، یک توزیع‌کنندهٔ اسبق پیزا در شهر هوستون ایالت تکزاس، او را همراهی می‌کرد. این دو احتمالاً در افغانستان در یکی از اردوگاه‌های آموزش نظامی مربوط به بن لادن و یا در دانش‌گاه دعوة و جهاد یعنی مرکزی برای آموزش‌های نظامی در پاکستان، با هم‌دگر آشنا شده بودند. از آن‌جائی که هیچ‌کدام از این دو ویژه‌ایالات متحده را نداشتند، لذا یوسف ۲۷۰۰ دالر به یک مامور پاکستانی رشوه داد تا مجوز ورود به میدان و پرواز (پی.کی. - ۷۰۳) به نیویارک را به‌دست آورد. بیست ساعت پس، یوسف مذکور با ظاهر آراسته و لباس مرتب از بخش کلاس اول هواپیما خارج شد و به سوی غرفهٔ گمرکی رفت که در عقب میز آن مارتامورالس نشسته بود. او در آن‌جا با خون‌سردی و آرامش کامل تقاضای پناهنده‌گی نمود. دلیل تقاضایش این بود که مورد پیگرد ارتش عراق قرار داشته است و اگر تقاضای پناهنده‌گی اش پذیرفته نشود، بدون تردید کشته خواهد شد. علی‌رغم

آن که مجوز پرواز و کارت هویتش دو نام متفاوت از هم را نشان می‌دادند، و علی‌رغم آن که هویت سومی‌ای نیز پس از این که مورالس این پرسش را که «اسمت چیست؟» مطرح نمود، پدید آمد، با آن هم رمزی یوسف اجازهٔ اقامت در ایالات متحده را به دست آورد در آن‌جا منتظر بماند تا پروسهٔ تحقیق و بررسی تقاضای پناهنده‌گی تکمیل گردد.

برای حجاج، اما تقدیر بازی دیگری را رقم زده بود. او حین ورود به گمرک مورد ظن ماموران قرار گرفت و وقتی لوازم درون بکس سفری‌اش را بازرسی کردند، کتاب رهنمای ساختن و آماده‌سازی بمب را که مجموعه‌ئی از دست‌نویس‌های رمزی یوسف بودند، کشف کردند، هم‌چنان یک پاسپورت سویدی که عکسش به‌قدری ناشیانه بر آن نصب بود که با یک حرکت ساده بی‌جا شده و ادعای حجاج را مورد تردید قرار داد، در حالی که با سروصدا ادعا می‌کرد که مادرکلان سوئدی دارد. سرانجام او را وادار به آرامش و هم‌کاری نمودند تا در ادارهٔ مهاجرین مورد پرسش‌های بیش‌تر قرار گیرد. در آن‌جا با بازرسی‌های بیش‌تر، ماموران از اشیائی که او با خود داشت تعجب و وحشت نمودند، این اشیا عبارت بودند از: دست‌نوشته‌ها و نوارهای ویدئویی در بارهٔ ساخت‌وساز انواع بمب‌ها و مواد انفجاری، کلاه‌های نقاب‌گونه و نیز نوار ویدئویی از جریان حملهٔ انتحاری بر سفارت امریکا. او بلافاصله بازداشت و دست‌گیر گردید.

در آن دقایقی که حجاج در دفتر گمرک مورد بازجویی قرار داشت، رمزی یوسف، اما سوار تکسی گردید و به‌سوی کمپ مهاجرین به‌نام الکفاه، قرارگاه رهبری اسلامی ترور در نیویارک که در خیابان اتلانتیک در منطقهٔ بروکلین واقع بود، ره‌سپار شد. در آن‌جا جوان ۳۳ سالهٔ مصری به‌نام محمود عبدالحلیم که با یوسف در سال ۱۹۸۸م. در افغانستان آشنا شده بود، از او پذیرائی کرد. عبدالحلیم مذکور در این زمان به‌حیث رانندهٔ شیخ عبدالرحمن عمر، ره‌بر مذهبی مسلمان‌ها که به شیخ نابینا معروف بود، کار می‌کرد. این شهرمند مصری‌الاصل، یوسف را به شیخ عبدالرحمن به‌حیث «دوستی از افغانستان، که برای انجام هر کاری آماده است»، معرفی کرد. این نوع معرفی کردن در واقع به‌جا و درست بود. هنوز شش ماه از اقامتش در آن‌جا نه‌گذشته بود که بمبی را ساخت که در انفجار مرکز تجارت جهانی مورد کاربرد قرار گرفت - یعنی حملهٔ بار اول بر آن ساختمان و بزرگ‌ترین حمله بر قلمرو ارضی امریکا. قبل از دو حمله بعدی بر او کلاه‌ها و ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی در سپتامبر سال ۲۰۰۱م. یوسف حین انتقالش از پاکستان به امریکا به‌وسیلهٔ ماموران (اف.بی.آی.) شخصاً دربارهٔ این‌که اساساً برنامه‌اش این بوده که یکی از ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی را طوری انفجار دهد که بر ساختمان دومی فروریزد؛ به‌طور مفصل به‌آن‌ها شرح داده بود. او در نظر داشته است که بمب را در زیر ستون‌هایی که ساختمان‌ها بر آن‌ها تکیه داشتند، منفجر سازد. در آن وقت او اظهار داشت که بنا بر محدود بودن امکانات مالی، ناچار شده بود که برنامهٔ دیگری طرح نماید - او اصلاً در نظر گرفته که در ترکیب مواد آن بمب مادهٔ اضافی کیمیاوی را جاسازی کند. خوش‌بختانه در آن وقت پلان رمزی چانس مؤفقیقت نه‌یافت؛ زیرا موتری که بمب در آن، جا داده شده بود، چند متر دورتر از محل مورد نظری که می‌توانست خسارات فراوانی را به‌وجود آورد، پارک شده بود، و نیز بخشی از بمب انفجار نه‌کرده بود. با آن‌هم شش تن در آن انفجار جان باختند و به چند صد تن هم جراحات‌های جسمی و صدمه‌های روانی وارد گردید.

تحقیقات پس از آن انفجار پرده از یک سناریوی نهایت وحشت‌باری برداشت و آن این‌که یوسف و هم‌راهانش بخشی از توطئه‌ئی بودند که به‌وسیلهٔ شیخ عمر ره‌بری می‌شد و سعی می‌کرد که جهاد را به قلب امریکا انتقال بدهد. به‌زودی معلوم شد که حملات بیش‌تر انتحاری برنامه‌ریزی شده بود، که مهم‌ترین نهادهای مربوط به دولت امریکا و از جمله پنتاگون را به‌حیث هدف نشانی کرده بود. بدین قرار دشمن خطرناکی داشت در زیر زنج (اف.بی.آی.) و (سی.آی.آی.) و دولت امریکا ریشه می‌دوانید و رشد می‌کرد. سابقه‌داران جهاد ضد شوروی، اینک نفرت و انزجار خود را این‌گونه علیه متحد سابق خود - ایالات متحده - نشان می‌دادند. دردآورتر این‌که این پدیدهٔ تازه باعث نگرانی نهادهای خدمات امنیت ملی نه‌شده بود، لهذا هیچ‌نوع واکنشی در مقابل تهدیدی که گروه‌های مسلح مسلمان به‌وجود آورده بودند، یا می‌آوردند، نشان داده نمی‌شد. پرسش اینست که چرا نمی‌شد؟ یک بخش پاسخ با این پرسش را می‌توان در تصامیم حکومت امریکا جست‌وجو کرد که این‌گونه خشونت‌های سیاسی را صرفاً تهدیدی برای برهم‌زدن نظم عامه تلقی می‌کرد و نه حمله بالای امنیت ملی کشور، و بخش دیگر آن در مناسبات «خاص» با عربستان سعودی نهفته بود.

در آستانهٔ آغاز سال‌های نود، خطر تهدید از جانب گروه‌های رادیکال مسلمان نزد (اف.بی.آی.) و (سی.آی.آی.) به‌صورت عموم شناخته شده بود. اندکی پس از حمله بر مرکز تجارت جهانی، دال واتسون مدیر ادارهٔ تروریزم بین‌المللی در بخش امنیت ملی (اف.بی.آی.) نوشت که در آن وقت نه تنها شمار کثیری از اعضای حماس، حزب‌الله، القامه و الاسلامیه در ایالات متحده اقامت داشتند، بل که از یک زمانی بدان‌سو مصروف فعالیت‌های زیادی هم بودند. دانش‌جویان مختلف ایرانی‌ای که عضویت انجمن اسلامی را دارا بودند، یعنی گروه ایرانی - اسلامی که برای ورود به دانش‌گاه‌های امریکائی ثبت نام کرده بودند، نیز وظیفه داشتند تا از سیاست‌های ایالات متحده در قبال خاور میانه و از هم‌آهنگی حملات تروریستی در آینده آگاهی حاصل نمایند. واتسون هم‌چنان متوجه شده بود که حلقه‌های گوناگونی در نهادهای معینی فعال بودند که اکثر شان به‌وسیلهٔ عراق، ایران و سودان تمویل مالی می‌شدند، علاوه‌تاً وبسایت‌های متعددی در اینترنت برای تبلیغ، جلب‌وجذب و یافتن صندوق‌های وجهی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. او در گزارش خود تأکید کرده بود که آن‌ها نیویارک را به‌حیث به‌ترین هدف در نظر گرفته بودند زیرا در این شهر سازمان‌ها و نهادهای ملی و بیش‌ترین نهادها و سازمان‌های بین‌المللی فعالیت می‌کردند.

شواهد زیادی بیان‌گر آنست که (اف.بی.آی.) در آغازین سال‌های نود، شبه‌نظامیان گروه‌های اسلامی را در زیر نظارت خود داشته و به مقاصد شان پی می‌برد و انتباه روشنی از ستراتیژی شان داشت. در اواخر سال ۱۹۹۲م. عماد سالم دگروال بازنشستهٔ ارتش مصر که خبرسان (اف.بی.آی.) نیز بود، این اداره را هشدار داد که شماری از جنگ‌جویان نزدیک به شیخ نایبنا در جست‌وجوی به‌دست آوردن مواد انفجاری و طرح برنامه‌ئی برای حمله بر محلاتی در نیویارک هستند. (اف.بی.آی.) نه تنها به این هشدار عماد سالم با بی‌اعتنائی برخورد کرد، بل که چنان انگاشت که خبرسان در این مورد مبالغه کرده است. لذا به او گفته شد که اگر بر این ادعای‌ش که افراطیون مسلمان تهدیدی برای نیویارک هستند، اصرار ورزد، پرداخت مبلغ پنج‌صد دالر ماهانه‌اش از طرف آن اداره قطع خواهد شد. در حالی‌که اگر هشدار وی جدی تلقی می‌شد، در آن‌صورت احتمالاً رمزی یوسف به اجرای پلان خود مؤفق شده نمی‌توانست.

بازهم پرسشی به میان می‌آید که چرا چنان هشدارهائی سطحی انگاشته می‌شدند؟ پاسخ بسیار ساده است: حکومت‌های مختلف در ایالات متحده، از زمان جنگ سرد، بر تحقیقاتی که به اتباع عربستان سعودی مربوط می‌شد، محدودیت‌هایی را وضع کرده بودند. در یکی از برنامه‌های نیوزنایت (بی.بی.سی. ۲۰) یک مامور (اف.بی.آی.) به نام گریک پالاس مورد پرسش قرار گرفت و او اعتراف نمود که اسناد زیادی موجود بودند که «به خانوادهٔ سلطنتی سعودی ارتباط پیدا می‌کردند مبنی بر دست‌داشتن آن خانواده در تمویل مالی سازمان‌های تروریستی و یا به نحوی سروکار داشتن آن با آن‌گونه سازمان‌ها... مشکل اساساً در این بود که تحقیق در این موارد را ممنوع ساخته بودند. مشکلاتی وجود داشتند که سرخ‌های آن تا به بوش پدر که در آن زمان رئیس سازمان سیا بود، می‌رسید. این، او بود که همهٔ تحقیقات دربارهٔ سعودی‌ها را متوقف ساخته بود. چنان (مشکلاتی) در دوران ریگن، بوش پدر و هم‌چنان کلینتون نیز کماکان وجود داشت... باید اضافه کنم که این امر به سازمان سیا و دیگر نهادهای بین‌المللی نیز رابطه پیدا می‌کرد... باید بگویم که علت صرف به (اف.بی.آی.) مربوط نمی‌شد که حساب‌هایی را با نهادهای دیگر تصفیه می‌کرد، بل که در واقع به خود این نهادهای دیگر نیز ارتباط پیدا می‌کرد. اطلاعات مشعر بر آن بودند که آن نهادها یک‌سره ممنوع شده بودند، تا این که پس از یازدهم سپتامبر، توجه همه‌گان به سوی تمویل مالی شبکهٔ القاعده و سایر سازمان‌های تروریستی توسط سعودی‌ها معطوف گشت.»

اکثر اسنادی که بعد از حمله بر مرکز تجارت جهانی جمع‌آوری شده‌اند، به‌طور غیرمستقیم متوجه اسامه بن لادن می‌گردند که در آن‌زمان در سودان در تبعید به‌سر می‌برد. توطئه‌کننده‌گان متعددی که محکوم شده بودند با بن لادن روابط محکمی داشتند. این سعودی مرد شماره یک دنیای ترور، یک ادارهٔ خدماتی را یعنی گروهی را که قرارگاهش در پاکستان مستقر بود و وظیفهٔ سازماندهی و تبلیغ برای جهاد در جهان را به‌دوش داشت، نیز تمویل مالی می‌کرد. رمزی یوسف از سال ۱۹۹۳م. تا ۱۹۹۵م. یعنی تا زمانی که سرانجام دستگیر گردید، وقتافوقتا در پشاور در بیت‌الشهدا اقامت داشت، جائی که مصارفش به‌وسیلهٔ بن لادن پرداخت می‌شد. همین مجرا که او را به بن لادن و شبکهٔ تروریستی‌اش وصل می‌کرد، به‌طور همه‌جانبه مورد بررسی قرار نه‌گرفت و مزید بر آن موجودیت نواقص در قانون مهاجرت - که رمزی یوسف توانست از آن سود ببرد - هیچ‌گاهی برداشته نه‌شد. باید علاوه کرد که هواپیماریان ۱۱ سپتامبر نیز درست از همین نقطهٔ ضعیف برای وارد شدن به ایالات متحده سود برده بودند.

تروریزم بمثابهٔ جنایت:

مایکل شهبان، که در زمان کلینتون، هم‌آهنگ‌کننده در ادارهٔ مبارزه با تروریزم در وزارت امور خارجه بود، گفت که «ما پس از بمب‌گذاری سال ۱۹۹۳م. در مرکز تجارت جهانی، باید بلاخره بیدار می‌شدیم». حکومت امریکا اساساً شیوهٔ سطحی‌انگاشتن همهٔ هشدارها به‌گونهٔ سابق را هم‌چنان ادامه داد. رئیس‌جمهور تنها کارش این بود که بر نقش قدم‌های سلفش قدم بگذارد و به‌همین نظر اقناعی بود که خشونت سیاسی تنها تهدیدی برای نظم عامه می‌باشد که می‌بایست مجازات گردد و نه تهدیدی برای امنیت ملی که باید جلوش گرفته شود و یا دشمنی که بایستی از حزم و احتیاط در برابرش کار گرفت. بر مبنای همین ستراتیژی بود که ماموران

نظم عامه دستور دریافت داشتند که سازمان‌های مسلح، مطابق به قانون، صرفاً منحیث مجرمان عادی مورد تعقیب قرار داده شوند. خشونت سیاسی در آجندای کار کلینتون به قدری جای سطحی و غیر مهمی داشت که هیچ‌گاهی از مرکز تجارت جهانی دیدن هم نه‌کرد و در مقابل کمره‌های خبرنگاران تنها دست‌های اعضای خانواده‌های قربانیان را فشرد. گرچه کانگرس قوانین مهاجرت را سخت‌گیرانه‌تر ساخت، لکن مقررات جدید هیچ‌گاهی به صورت کامل اجرا نه‌شدند. خیلی دردناک است که هیچ‌کسی درباره خطرات مرزهای سهل‌العبور اندکی هم نیاندیشیده بود.

اگر یوسف با آن انفجارش موفق می‌شد که هزاران نفر کشته شوند، شاید واکنش قصر سپید طور دیگری می‌بود. حمله نخست بر مرکز تجارت جهانی، آن‌گونه که ستیفانو پولوس مشاور بخش سیاست‌گذاری و ستراتیژی کلینتون در دوره اول ریاست جمهوری‌اش به خبرنگار نیویارک تایمز گفت: «چنان روی‌دادی نه‌بود که جلسه کارمندان تدویر یابد و در آن این پرسش مورد ارزیابی قرار گیرد که: امروز چه اقداماتی بایستی به خاطر مبارزه با تروریسم اتخاذ گردد». اما وقتی در سال ۱۹۹۵ م. یک موتر باربری مملو از مواد انفجاری در محوطه ساختمان فدرال به نام (الفرد پی. مورا) در شهر اوکلاهما منفجر شد و ۱۶۸ کشته به‌جا گذاشت، واکنش در برابر آن به صورت کامل طور دیگری بود. کلینتون نه تنها در مراسم یادبود قربانیان شرکت ورزید، بل که دستور مقابله گسترده‌ئی را در برابر تروریسم صادر نمود. اما نقص کار در آن بود که هیچ‌گاهی یک ستراتیژی روشن و واضح به خاطر نیل به این هدف اتخاذ نه‌گردید.

آیا می‌توان گمان کرد که سیاسیون و ادارات مبارزه با تروریسم نمی‌دانستند که با این خطر چه‌گونه برخورد کنند؟ امکانش موجود بود. «پیش از ۱۱ سپتامبر بسیاری مردمی که شب و روز در کار مبارزه با تروریسم مشغول بودند، فکر می‌کردند که کار بی‌ثمری انجام می‌دهند. اما چرا چنین بود؟ پاسخ را بایستی سر از نو در این واقعیت جست‌وجو کرد که گفته شده بود، که با خشونت سیاسی باید مانند یک عمل جرمی برخورد شود که در مقابل یک فرد داشته‌های وی انجام می‌یافت و نه مانند تهدیدی در برابر دولت؛ علاوه‌تاً دستور چنان بود که از تحقیق درباره منبع و یا منابع تمویل مالی ترورهای اسلامی اجتناب گردد.

(اف.بی.آی.) و نهادهای مربوطه برای فعالیت‌های خود عرصه مانور محدودی داشتند. در اواخر سال‌های نود بود که یک دیپلمات سعودی به ایالات متحده تسلیم شد و چهارده هزار سند هم‌راه خود آورد. به‌قول یک کارمند اسبق (اف.بی.آی.) «او این اسناد را به (اف.بی.آی.) تسلیم کرد، ولی آن اداره از گرفتن آن‌ها امتناع ورزید.»

به‌قول لاورى ميلروي: «ماموران رده‌های پائینی علاقه‌مندی زیاد برای دسترسی به این اسناد داشتند، زیرا این اسناد حاوی نکات کلیدی فوق‌العاده‌ئی بودند. ماموران رده‌های بالائی، اما به آن‌ها اجازه نمی‌دادند، زیرا نمی‌خواستند برای خود درد سرهائی درست کنند و این بسیار استثنائی به نظر می‌آمد. آن‌ها می‌گفتند که ما نه‌باید به آن اسناد نگاه کنیم و چیزی درباره آن‌ها بدانیم. مبرهن بود که اطلاع از محتوای چهارده هزار قطعه سند دولت عربستان سعودی، می‌توانست سعودی‌ها را خشم‌گین سازد و شاخص درجه یک سیاست هم این بود که ما نه‌بایستی هیچ‌گاهی دولت‌مردان سعودی را خشم‌گین می‌ساختیم.»

این گونه روش دست‌وپای ماموران حرفه‌ئی را که اجازه نداشتند بر مبنای مهم‌ترین اطلاعات محرم اقداماتی بکنند، می‌بست. به‌طور نمونه در بهار سال ۱۹۹۶م. ماموران (سیا) احمد الفضل را که متهم به رابطه با توطئه کشتن نظامیان امریکائی در سومالی در سال ۱۹۹۲م. بود، مورد بازپرسی قرار دادند. آن مرد به توضیحاتی درباره شبکه در حال گسترش بن لادن پرداخت، یعنی القاعده. او درباره رویای آن مبنی بر حمله بالای ایالات متحده و کوشش‌ها در راستای خریداری اورانیوم نیز گفت. اظهارات تکان‌دهنده فضل در دسترس سازمان‌های مبارزه با تروریسم در ایالات متحده قرار داده شد، لکن وزارت امور خارجه، القاعده را در فهرست سیاه سازمان‌های تروریستی خارجی شامل نداشت. در سال ۱۹۹۷م. با یک هشدار دیگری نیز با بی‌اعتنائی برخورد شد، زمانی که یک عضو القاعده به سفارت ایالات متحده در نایروبی مراجعه نمود و افشا کرد که توطئه‌ئی در جریان است که شماری از سفارت‌های امریکائی در افریقا مورد حملات انفجاری قرار گیرند. (سیا) این افشاگری را یک حکایت بی‌بنیاد خواند. اما به تاریخ هفت اگست سال ۱۹۹۸م. سفارت‌های ایالات متحده در کشورهای کینیا و تانزانیا هم‌زمان هدف حملات انفجاری قرار گرفتند. به همین گونه سلسله‌ئی از انفجارها بر هدف‌های امریکائی در سرتاسر جهان به‌وقوع پیوستند، از قبیل سریلانکا، اوگندا، اسرائیل و افریقای جنوبی. پس از این حمله‌ها، قصر سفید به‌عوض راه‌اندازی یک تحقیق همه‌جانبه و گسترده، تنها به یک اقدام سری برای کشتن بن لادن بسنده کرد، که آن‌هم با موفقیت همراه نبود.

شیوه برخورد در برابر خشونت سیاسی، در هر دو دوره ریاست جمهوری کلینتون بدون تغییر باقی ماند: این گونه خشونت‌ها صرفاً فعالیت‌های جنائی نامیده می‌شدند و نه تهدیدی برای امنیت ملی کشور. پس از حمله نخست بر مرکز تجارت جهانی، طبعاً نهادهای مبارزه با تروریسم، به دنبال گروه‌های تجریدشده جنایت‌کاری که خارج از ایالات متحده فعالیت می‌کردند، برآمدند اما نه به جست‌وجوی سازمان‌های مسلح بین‌المللی‌ای که پلان‌های دقیقی برای وارد آوردن ضربات در درون مرزهای امریکا داشتند. این اشتباه هشت سال طولانی به بن لادن و شبکه‌اش فرصت آنرا فراهم ساخت تا در سرتاسر جهان هسته‌گذاری کند. به‌قول یک کارشناس در عرصه تروریسم در عراق، به نام دکتر لاوری میلروی، حکومت امریکا توان آنرا نداشت که هم‌زمان به مشکل امنیت ملی و از جمله مسؤولیت دولت‌ها برای اجراءات زورگویانه و مشکلات جنائی، از جمله گناه‌کار و یا بی‌گناه بودن مجرمان انفرادی رسیده‌گی کند. به‌طور مثال، پس از حمله اول بر مرکز تجارت جهانی، پس از این که بازداشت‌ها صورت گرفتند، سازماندهی پیش‌برد دعوا در برابر متهمان از نظر اداری نسبت به همه مشکلات دیگری که باید به آن‌ها رسیده‌گی می‌شد، در اولویت قرار گرفت. همه تحقیقات به‌طور کل از طرف وزارت عدلیه رهبری می‌شد که دستور گرفته بود تا به تعقیب و مجازات مجرمان جنائی رسیده‌گی کند نه دستگیری «تروریست‌ها». و مهم‌تر از آن این که: چون بین وزارت عدلیه - که (اف.بی.آی.) نیز به آن مربوط است - و نهادهای امنیت ملی (اداره امنیت ملی، سیا و وزارت دفاع) اشتراک عمل وجود نداشت، لذا این تحقیقات در عقب دروازه‌های بسته انجام یافت. تقاضای دسترسی به اطلاعات همواره رد می‌شد، حتی (سیا) نیز از آن‌ها محروم بود زیرا بیم از آن می‌رفت که مبدا اسناد دست‌کاری شوند. نیویارک تا میز افشا کرد که جیمز اوولسی طی یک مصاحبه‌ئی اظهار داشت که نکته‌های کلیدی مهمی که به کشورهای خارجی اشاره داشتند، به این دلیل که دادگاه عالی بر اشد محرم بودن آن‌ها فیصله کرده است، با (سیا) در میان گذاشته نمی‌شدند. بنابر توضیحات یک

کارشناس قانون جزای امریکا «قوه قضائی امریکا مطابق به قانون، مقررات وضع شده را باید اکیداً رعایت نماید. هدف غائی اینست که باید بدون هیچ نوع تردیدی نشان داده شود که هر متهم بی گناه، فارغ از نوع جرمی که انجام داده است، گناه کار ثابت گردد. قوه قضائی نمی تواند دستور دهد که (هسته های تروریستی) در همه جا در جهان مورد پیگرد قرار گیرند.»

حمله بر مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ م. بازهم از یک حمله تروریستی به یک اتهام جنائی محدود ساخته شد، و این خود به معنی ناچیزانگاشتن امنیت ملی بود، در حالی که این حمله می توانست تا به یک جنگ تمام عیار گسترش یابد. جریان محاکمه رمزی یوسف منجر به آن شد تا ثابت گردد که او مسؤول حمله اول بر مرکز تجارت جهانی بود، اما این محاکمه نه توانست به این پرسش مهم که مثلاً کی از نظر مالی و عقیدتی او را کمک نمود، پاسخی بیابد. اگر پاسخی برای چنان پرسشها به دست می آمد، و این آزادی وجود می داشت که دامنه تحقیقات به عربستان سعودی کشانده شود، آنگاه امکان داشت که از روی داده های یازدهم سپتامبر و نیز از تهدید بین المللی ترور جلوگیری صورت گیرد. گرچه (اف.بی.آی.) و (سیا) موفق شدند که یک بخش امکانات مالی یوسف را تا به آلمان، ایران، عربستان سعودی و کویت ردیابی کنند، اما با وجود این موفقیت، شناسائی و دسترسی به هويت منابع اصلی هم چنان ناممکن باقی ماندند. یوسف در اظهارات خود ثابت قدم ماند و تنها اعتراف نمود که سرتاسر آن عملیات مبلغ پانزده هزار دالر هزینه برایش داشت که بخش اعظم آن را دوستان و اعضای خانواده در دسترسش قرار داده بودند. محکمه او را زیر فشار زیاد قرار نداد تا منابع اصلی تمویل مالی خود را افشا سازد، زیرا با این امر برای گناه کار و یا بی گناه دانستن او در جریان محاکمه اهمیت حیاتی داده نشد. بدین قرار او هیچ گاهی توضیح نداد که چه گونه توانست هزینه های بزرگ اجرای حمله های مرگبارش در آسیا به شمول (توطئه بوجینکا) را فراهم آورد.

امروزه به طور عام پذیرفته شده است که یازدهم سپتامبر از (توطئه بوجینکا) نسخه برداری شده بود. توطئه بوجینکا مبتنی بود بر پلانی که محتوای آن را انفجاردادن هم زمان چندین هواپیمای جمبوجت مسافربردار تشکیل می داد که سبب کشته شدن هزاران تن می شد. آن توطئه زمانی در سال ۱۹۹۵ م. کشف و خنثا گردید که در یک اپارتمان اجاره شده توسط رمزی یوسف و هم کارانش در مانیلا پای تخت فیلیپین آتش سوزی رخ داد. وقتی رمزی یوسف با شتاب می خواست از اپارتمان فرار کند، لپ تاپش را فراموش کرد، که در آن معلومات بسیار مهم ذخیره شده بودند. زمانی هم که عبدالحکیم مراد یکی از هم کاران رمزی برای نجات لپ تاپ فرستاده شد، توسط پلیس دست گیر و بازداشت گردید. همین شخص پسان تر اعتراف کرد که شغلش خلبانی بوده و رمزی یوسف او را برای حملات انتحاری در گروهش جذب کرده بود. بر اساس این اعترافات، پلان یوسف این بوده که چندین فروند هواپیمای مربوط به ایالات متحده را اختطاف کند و در حین پرواز آنها را بر ساختمان های (سی.آی.ای.) و پنتاگون سقوط بدهد. پس از بازشدن رمزهای کمپیوتر، رابطه بین رمزی و القاعده آشکار گردید که از طریق شخصی به نام رضوان حسام الدین با نام مستعار حبالی که دولت فیلیپین او را مسؤول منطقوی القاعده در فیلیپین می شناخت (یکی از شمار همان اشخاصی که در اکتبر سال ۲۰۰۲ م. پشت حملات انفجاری در بالی قرار داشتند) برقرار گردیده بود. حبالی نام برده، در سال ۱۹۹۵ م. یکی از مدیران یک شرکت مالزیائی به نام کُنسوجایا بود که هسته های تروریستی مسلمان را آن در مجمع الجزایر از نظر مالی تمویل می کرد. احتمالاً او در تدارک و

پلان‌گذاری حملات یازدهم سپتامبر نیز سهم داشته است. او در جنوری سال ۲۰۰۰م. خالد المضا و مواف الحازم دو تن از اختطاف‌کننده‌گان هواپیمائی که پسان‌ها در ۱۱ سپتامبر بر پنتاگون سقوط داده شد، را ملاقات کرده بود. ماموران مالیزبائی تصدیق کردند که این ملاقات در مالیزیا صورت گرفته بوده است. هشت ماه پس‌تر از این ملاقات، جمالی با ذکریا موسوی، مرد مراکشی‌ای که متهم به شرکت در توطئه روی‌دادهای یازدهم سپتامبر بود، آشنا گردید. علی‌رغم چنین معلوماتی که به دسترس حکومت امریکا گذاشته شده بود، و رمزی یوسف هم در پشت میله‌های زندان قرار داشت، هیچ‌نوع تحقیقات دامنه‌داری برای یافتن ردپای هم‌دستان او، که آزادانه گشت‌وگذار می‌کردند، انجام نه‌یافت. آیدا فارسکال مامور اسبق پلیسی که تحقیقات در فیلیپین را رهبری می‌کرد، چنین می‌اندیشید: "اگر امریکائی‌ها توجه بیشتری به مشخصاتی که از کمپیوتر یوسف به‌دست آمد، معطوف می‌داشتند، قادر می‌شدند که از روی‌دادهای ۱۱ سپتامبر جلوگیری کنند. واقعیت این‌ست که ۱۱ سپتامبر تنها مظهر ناتوانی اداره استخبارات نه، بل که فراتر از آن بود. «این امر بدون تردید نشان‌دهنده آن بود که ما نه تنها شاهد بزرگ‌ترین شکست ادارات استخباراتی خود پس از پیرل هاربر بودیم، بل که آنچه را که اکنون به کشف آن رسیده ایم، شکست ما نه، بل که از قوانین ما بودند.» عقیده عام این‌ست که قصر سپید اجازه نه‌داد تا ادارات استخباراتی به‌صورت جدی در مسأله اسلام افراطی عمیق گردند و هدف از این کار هم محافظت از سعودی‌ها بود. تا زمانی که امریکا امن بود، آن‌ها نیز راحت گذاشته می‌شدند.

جنگ علیه ترور:

درست در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱م. بود که به این‌گونه سیاستی نقطه پایان گذاشته شد. هم‌چنان تروریزم نیز دیگر نه به‌مثابه یک پدیده جرمی، بل که منحیث یک جنگ شناخته شد. نخستین واکنش بدون تأخیر پرزیدنت بوش در آن روز، این بود که حملات را یک "تراژیدی ملی" خواند. شام همان‌روز در سخنرانی تلویزیونی‌اش او خطاب به مردم، آن‌را "جنگی بر ضد ایالات متحده" نامید. رئیس‌جمهور و حکومتش، طوری نشان می‌دادند گوئی کشور در مقابل یک بورش نظامی قرار گرفته بود. هم‌چون فیلم بزرگ سینمای هالیوود، بلافاصله فرودگاه‌ها مسدود، پروازها متوقف و مرزها بسته شدند. مکاتب، فروش‌گاه‌ها و ادارات تعطیل گردیدند؛ از مردم تقاضا شد که در خانه‌های‌شان بمانند و منتظر باشند و قصر سپید نیز مصروف برآورد حدود خسارات و تلفات گردید. رئیس‌جمهور به‌تاریخ دوازدهم سپتامبر در جریان جلسه‌ئی با تیم هم‌کاران امنیت ملی اعلام داشت که "مردم امریکا باید آگاهی یابند که ما در برابر دشمنی قرار داریم که با دشمنان قبلی که در برابر خود داشتیم، کاملاً تفاوت دارد". چند روز پسان‌تر از این، جورج دبلیو بوش با استفاده از صلاحیت‌های رئیس‌جمهور، نهاد تازه‌ئی به نام «مشاوریت امنیت داخلی» را تأسیس نمود. این یک نهادی بود که اساسی برای تحلیل و سیستم هم‌آهنگ‌سازی ارایه معلومات در رابطه به حملات تروریستی در زیر رهبری همه سطوحی از ماموران و نظارت مردم به‌حساب می‌رفت. بدین‌حساب تروریزم، نهاد مختص به‌خود را در چارچوب حکومت به‌دست

آورد. هنوز یک‌ماه سپری نشده بود که ایالات متحده به تاریخ هفتم اکتبر جنگ علیه رژیم طالبان را اعلام داشت. از اعلامیه رسمی چنان فهمیده می‌شد که این رژیم به اسامه بن لادن و شبکه^۱ بین‌المللی القاعده پناه داده است.

علی‌رغم این که واکنش‌های کلینتون و بوش کاملاً از هم تفاوت داشتند، با آن‌هم هم‌گونی‌هایی بین هر دو حمله بر مرکز تجارت جهانی وجود داشتند. منظور در هر دو حمله کشته شدن حتی‌الامکان هر چه بیش‌تر مردم، طرف توجه و هدف قراردادن یکی از سمبول‌های بزرگ مدرن‌ترین کاپیتالیسم امریکائی و غربی و سرانجام هر دو روی‌داد بخشی از توطئه‌ئی بودند که هدف آن را انتقال جهاد به قلب امریکا تشکیل می‌داد. هر کدام از این دو گروهی که حملات را انجام دادند، صاحب منابع کافی پولی از خود نه‌بودند تا پلان‌های خود را به کمک آن تمویل می‌کردند. در هر دو مورد ردّ منابع مالی و پولی تا به همان کشورها در خاور میانه می‌رسید. عاملان حملات، عرب - افغان‌های اسبق بودند؛ داوطلبان مسلمانی که در مقابل اتحادشوروی سابق جنگیده بودند، مجاهدینی که روابط محکمی با شبکه^۱ اسامه بن لادن داشتند. یوسف و سایر اختطاف‌کننده‌گان یازدهم سپتامبر از نقاط ضعیف در سیستم گمرکی ایالات متحده آگاهی کامل داشتند و توانستند برای ورود سهل به آن کشور استفاده کنند و بلاخره این‌که پلان بوجینکای یوسف ره‌فود مناسبی برای حمله^۲ دوم قرار گرفت. یگانه تفاوت مهمی که در این میان وجود داشت همانا این بود که با حمله^۱ اول، ساختمان مرکز تجارت جهانی سرنگون نه‌شد، در حالی که در حمله^۲ دوم این کار به‌وقوع پیوست و هر دو ساختمان یکی پی دیگر فرو ریختند.

جهانیان به تاریخ یازدهم سپتامبر به‌گونه^۳ زنده دید و شنیدند که حکومت امریکا با کسانی مقابل گردیده که خساراتی وارد می‌کنند که هم‌راه با آن افراد زیادی هم قربانی می‌شوند و دینامیزم حملات شان دارای نشانه‌هایی است که به جنگ تمام‌عیار شبیه بوده و عاملان آن را هم دیگر نمی‌توان در سطح مجرمان عادی به حساب آورد. کاملاً آشکار بود که امنیت ملی امریکا در تیررس تهاجم قرار گرفته بود. از این‌رو جنگ به یک امر ممکن مبدل گشته بود. تصویری که اکنون پدید آمده بود، دولتی را نشان می‌داد که با نوعی جدید دشمن درگیر شده بود: ترکیبی از سازمان‌های مسلح و دولت ترور و آن‌گونه که قصر سپید بر آن تأکید می‌ورزید، یک پدیده^۴ منحصر به‌فرد.

مردم کشورهای غربی اینک، با واقعیتهای روبه‌رو شده بودند که نه تنها سایر تعریف‌های قبلی غربی‌ها در مورد خشونت سیاسی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد، بلکه پرسش‌های سرسخت جدیدی هم‌چون این‌که چه‌گونه یک دشمن این‌چنینی می‌توانست قد بیافزاد را هم مطرح می‌ساخت. در حالی که رسانه‌ها به‌گونه^۵ جنون‌آمیزی در جست‌وجوی موارد و پاسخ‌های مهمی برای این پرسش‌ها بودند، آشکار گردید که این دشمن تازه همانا دشمن آشنای دیروزی است که ده‌ها سال در سیاست خارجی ایالات متحده از جای‌گاه پُرمهری برخوردار بود. تولد و رشد این دشمن، مظهر تبارز اقتصاد نوین ترور گردید.

قسمت دوم

اقتصاد ذره‌بینی ترور (میکرواکنومی)

”بلی، من یک تروریست هستم، بر آن افتخار می‌کنم و تروریزم را تا زمانی کمک می‌کنم که لبه‌تیز آن متوجه ایالات متحده و اسرائیل باشد، زیرا شما فراتر از تروریست‌ها هستید؛ شما هستید که تروریزم را به وجود آورده و روزمره آن‌را به کار برده اید. شما آدم‌کش، دروغ‌گو و فریب‌کار هستید.“

(سخنان رمزی یوسف در جریان محاکمه‌اش در رابطه به حمله سال ۱۹۹۳ م. بر مرکز تجارت جهانی)

سال‌های اندکی بعد از ختم جنگ دوم جهانی، در حالی که برتانیه کبیر و ایالات متحده مصروف محدودساختن نفوذ در حال گسترش اتحادشوروی در شرق اروپا بودند، فرانسه، اما یک جنگ کثیفی را، به‌خاطر سدساختن جلو غلبه کمونیست‌ها در مستعمراتش مانند ویتنام، لاؤس و کمبودیا در هندوچین آغاز کرده واحدهای نظامی خود را به‌سوی جنوب‌شرق آسیا فرستاده بود. کمونیست‌ها در واکنش به این اقدام، به جنگی پارتیزانی روی آورده بودند. نظامیان فرانسه‌یی در انبوه جنگل‌های هندوچین، به‌زودی دریافتند که شکار و به‌دام انداختن پارتیزان‌های کمونیست امری غیر ممکن است. پارتیزان‌ها که در دسته‌های کوچک تقسیم شده بودند، از عمق جنگل‌های انبوه و کوه‌های ویتنام شمالی بر روستاهایی که گارنیزون‌های فرانسه‌یی در آن‌ها مستقر بودند با سرعت و شیوه عالی سازمان‌دهی شده، یورش می‌بردند. هم‌چنان آن‌ها تاکتیک‌های ترور را به‌کار می‌بردند تا بین اهالی محل و رهبری فرانسه‌یی‌ها حد فاصل ایجاد نمایند و آن‌عه سران قومی و متنفذینی را که در برابر مبارزات آن‌ها قرار می‌گرفتند، از سر راه بردارند. پیروزی پارتیزان‌ها در رزم شان به‌زودی نتیجه داد: یعنی تأثیر کمک به کمونیست‌ها در هندوچین فزون‌تر شد و سرانجام حکومت فرانسه با این اندیشه رسید که سرکوب آن‌ها با پیش‌بردن ک جنگ عنعنوی منتج به پیروزی شده نمی‌تواند.

در سال ۱۹۴۹ م. بود که فرانسه‌یی‌ها یک ستراتیژی جدید را طرح و روی دست گرفتند. بر مبنای این ستراتیژی، آن‌ها در صدد برآمدند که سران قومی را از کوه‌ها و از میان اقلیت‌ها به‌خود جلب نمایند و به افراد آن‌ها در عرصه‌های جاسوسی، خراب‌کاری و رادیوتلگراف آموزش دهند. هم‌چنان مجرمان دریائی به‌نام «نونگ» را که در خلیج «تونکین» فعالیت می‌کردند و گانگسترهای «بن زوئن» و دزدان دریائی اطراف سایگون را گرد آوردند تا از آن‌ها به‌حیث جنگ‌جویان استفاده کنند. این افراد پس از دوره آموزش نظامی در گروه‌های جداگانه سازمان‌دهی شدند که سه هزار تن از آن‌ها زیر نام «ماکیس» (Maquis) برای انجام عملیات تصفیوی به محلات زیر کنترل کمونیست‌ها فرستاده می‌شدند. ماکیس‌ها با تقلید از کمونیست‌ها عمل می‌کردند و همان تاکتیک‌هایی را که کمونیست‌ها به‌کار می‌بردند، مورد استفاده قرار می‌دادند.

در تمام مدت زمان این جنگ، پول، بزرگ‌ترین معضله‌ئی را برای حکومت فرانسه تشکیل می‌داد. جنگ در هندوچین چندان طرف‌دارانی نداشت و در فرانسه زحمات زیادی به‌کار می‌رفت تا پول برای تمویل آن تدارک یابد؛ در چنان وضعیتی، ادارات استخباراتی و ضدجاسوسی آن‌کشور که مسؤولیت اصلی ماکیس‌ها را به‌دوش داشتند، مخصوصاً با مشکلات زیادی در فعال نگه‌داشتن این واحدها مواجه بودند. کمونیست‌ها نیز که با قلت بزرگ پول روبه‌رو بودند، نخستین بار امکاناتی را به‌خاطر به‌دست‌آوردن آن در محل روی‌دست گرفتند و آن این‌که در سال ۱۹۵۲م. محصولات خشخاش در لاؤس را مصادره کردند و خود آن‌را در بازار تایلند به‌فروش رسانیده با پول‌هائی که از آن به‌دست آوردند، از کشور چین اسلحه خریداری کردند. فرانسه‌ی‌ها در این مورد نیز مثال دشمن خود را تعقیب کرده و اقدامات متقابلی را زیر نام «عملیات ایکس» روی‌دست گرفتند. (اس.دی.ای.سی. ای.ی.سی.). (Service de Documentation Extérieure et du Contre-Espionage SDECE) اداره‌ای که مسؤولیت نهائی ماکیس‌ها را به‌دوش داشت) برای انجام معامله در این‌مورد وارد مذاکرات سری شد تا تمام محصولات سال پس‌خشخاش لاؤس را از نزد مردم محل خریداری کنند و بدین‌گونه کمونیست‌ها را ضربه بزنند. اندکی پس از جمع‌آوری محصول، همه آن‌را توسط هواپیمای دی.سی.۳ به ویتنام جنوبی و باز از آن‌جا به‌وسیله عراده‌جات باربری به سایگون انتقال دادند. در سایگون، این محصول را (سی.دی.سی.ای.) به باند تبه‌کارانی تحویل داد که از قبل می‌دانست که با تصفیه و پروسس مواد مخدر سروکار داشتند. یک بخش این مواد مخدر مستقیماً به افراد و مغازه‌های فروشنده این مواد در خود سایگون به‌فروش رسانیده شد و بخش دیگر آن را قاچاقچیان مواد مخدر چینائی خریداری کردند که آن‌را به بازارهای هانگ‌کانگ و خریداران دیگری در جهان چون «یونین کورس» (Union Corse) یعنی مافیای مواد مخدر در کورسیکا صادر می‌کردند که در امور قاچاق و صدور مواد مخدر به فرانسه و بازارهای مختلف اروپائی و امریکای شمالی، به‌فروش مصروف بودند. بدین‌گونه (اس.دی.سی.ای.) سود بزرگی به‌دست آورد که قادر به پرداخت هزینه‌های ماکیس‌ها و تأمین مالی آن‌ها گردید.

هنگامی که یک مأمور سیا به‌نام دگروال ادوارد لونسدال از جریان این نوع فعالیت‌ها و راه‌اندازی «عملیات ایکس» آگاهی یافت، بلافاصله به واشنگتن گزارش داد و نوشت که ارتش فرانسه‌ی عملیات مذکور را در رابطه به مواد مخدر به‌راه انداخته است. واکنش حکومت در برابر گزارش این بود که برای‌ش گفته شد "شما کاری به دیگری نه‌دارید؟ ما نمی‌خواهیم که این قطی پر از کرم را باز کنید، زیرا این کار می‌تواند برای یک حکومت دوست ما نهایت مزاحم‌کننده باشد، پس تحقیقات در این زمینه را متوقف بسازید". بدین‌ترتیب امریکائی‌ها بر آن عملیات و این‌که فرانسه‌ی‌ها مواد مخدر را غرض تأمین هزینه‌های ماکیس‌ها به‌کار می‌بردند، اغماض کرده آن‌را نادیده گرفتند.

آموزه‌ئی از مقابله با شورشیان:

واکنش فرانسه در برابر جنگ پارتیزانی کمونیست‌ها در هندوچین، با نام «مقابله با جنگ‌جویان شورشی» شهرت پیدا کرد. این نوع مقابله بر ضد شورشیان، به‌حیث یک اندیشه جدید در پیش‌برد سیاست جنگی، کمک به تروریزم به‌وسیله دولت مشخص

شد و هویت گرفت: کمک در تأمین مالی از جانب یک قدرت استعماری در یک جنگ پارتیزانی، به‌مثابهٔ وسیله‌ئی برای مقابله با شورش، دیدگاه‌ها و اغماض‌های متفاوتی را به‌میان آورد. این آموزهٔ جدیدی را که جنگ با خود به یک میدان غیرعادی نبرد انتقال داد، حکم می‌کرد تا واحدهای ویژه، گروه‌های خاص شبه‌نظامی و یک ادارهٔ متمرکز استخباراتی در زیر کنترل ارتش تشکیل یابند. از آن‌جائی که جهانیان در گرداب بزرگ جنگ سرد درگیر شده بودند، چنین مقابله‌ئی علیه شورشیان، مؤثرترین وسیله برای در دست داشتن کنترل وضعیت و جلوگیری از رویارویی مستقیم بین دو ابرقدرت به‌شمار می‌رفت.

پریزیدنت جان اف. کندی این درس جدید را در سال ۱۹۶۱م. به‌طور رسمی به‌جهانیان معرفی نمود. او به‌تاریخ ۲۸ مارچ سال ۱۹۶۱م. در برابر کنگرس گفت: "امنیت جهان آزاد با خطر مواجه می‌باشد ولی این خطر تنها حملهٔ سلاح اتمی نیست، بل که از رسانیدن زبان‌های کوچک گرفته تا به تصفیه‌ها، خشونت‌های مستقیم و یا غیرمستقیم، انقلاب‌های داخلی، فشارهای دیپلوماتیک، جنگ‌های پارتیزانی و یا سلسله‌ئی از جنگ‌های خورد و کوچک را نیز در بر می‌گیرد". شش روز پس از چنین سخنانی، حکومت او به شورای امنیت ملی پیشنهاد داد تا مبلغ ۹ میلیون دالر (که امروز با حدود صد میلیون دالر برابر است) را بدون ضیاع وقت برای یک برنامهٔ پرادعائی مینی بر گسترش دادن واحدهای ویژهٔ ارتش امریکا از حدود چندصد نفر تا به چهارهزار تن اختصاص بدهد. بدین‌گونه یک ساختار جدیدی غرض کمک‌ها به خارج، هم از طریق نهادهای نظامی و هم از طریق نهادهای ملکی در رابطه به نبردهای پارتیزانی به‌میان آورده شد. در ماه نوامبر سال ۱۹۶۱م. یک گروه ویژهٔ سری تشکیل گردید، تا در رابطه به کیوبا یعنی یگانه کشور مارکسیستی در ساحهٔ نفوذ ایالات متحده - وظایفش را اجرا کند. هم‌چنان یک ناو شخصی بزرگی که قایق‌های سریع‌السیر با خود نیز حمل می‌کرد و اسم رمز «مانگوس» در دسترس چهارصد تن امریکائی و دوصد تن کیوبائی با بودیجهٔ سالانه ۵۰ میلیون دالر قرار داده شد، تا دولت به‌رهبری فیدل کاسترو را تضعیف سازند. این گروه تا حدی به‌وسیلهٔ دفتر (سیا) در میامی رهبری می‌شد که این خود نقض آشکار قانون عدم مداخله در امور کشورهای خارجی و در ضدیت با قوانینی بود که خود (سیا) را به اجرای عملیات در ساحات متعلق به ایالات متحده محدود می‌ساخت. «مانگوس» صرفاً یکی از ابتکارات غیرمتعارف نظامی‌ای بود که به‌وسیلهٔ حکومت کندی به وجود آورده شده بود. در حوالی سال ۱۹۶۳م. یعنی سالی که رئیس‌جمهور کشته شد، واحدهای ضد شورشی ایالات‌متحده در دوازده کشور و سه قاره مصروف نبرد بودند: آفریقا، آسیا و امریکای لاتین.

تجربهٔ مقابله با شورش در این دوران به ایدئولوژی‌ای مبدل گردید که واشنگتن را در جنگ غیرمتعارف درگیر ساخت. واحدهای نیروی ویژه، ارتش این جنگ را تشکیل می‌دادند. نظامیان امریکائی که در چارچوب این واحدها از کناره‌های آسیا تا به قله‌های بلندکوه‌های امریکای لاتین می‌جنگیدند، در واقع قهرمانان جنگ سرد برای نخبه‌های سیاسی درون کشور خود و بیرون از آن بودند. سلاح قدرت‌مند آن‌ها شکار شورشیان بود، یعنی آیینیهٔ تمام‌نمای ترور جنگ‌جویان شورشی. همین اصل در سال ۱۹۶۱م. در ویتنام، در سال ۱۹۶۲م. در کلمبیا و در سال ۱۹۶۶م. در خاور میانه تطبیق گردید. سرانجام همین نظامی‌ها به سطح متخصصینی رشد کردند که در عرصهٔ پیش‌برد جنگ‌های غیرمتعارف هنر خود را به خارجی‌ها آموزش و تجارب خود را به آن‌ها انتقال می‌دادند.

در آغاز، «عملیات عقاب سیاه» از موفق‌ترین عملیات ضد شورشیان به حساب می‌رفت. ماموران مخفی امریکائی، نظامی‌های دست‌چین شده و ویتنامی را در عرصه هنر کشتن آموزش داده و در واحدهای کوماندوئی بسیج می‌کردند که به نام سکادران‌ها یا جوخه‌های مرگ شهرت یافتند. وظیفه این جوخه‌ها کشتن جنگ‌جویان رده بالائی ویتکانگ‌ها (امریکائی‌ها جنگ‌جویان کمونیست ویتنامی را از روی کینه و تحقیر، ویتکانگ‌ها یعنی کانگسترهای کمونیست می‌نامیدند - مترجم) بود. در ظرف چند روزی که از آغاز «عملیات عقاب سیاه» سپری می‌شد، رهبران سازمان‌های زیرزمینی ویتکانگ‌ها در بسترهای خواب‌شان به قتل رسانیده شدند. افراد این واحدها، چشم انسان را بر جسد شخص کشته شده رسم می‌کردند و این علامت هم‌چنان بر سر دروازه‌های ورودی خانه‌های قربانیان نیز گذاشته می‌شد. در واقع این کار هشدار بود برای کسانی که با آن‌ها کمک می‌کردند. همین نوع گروه‌ها در امریکای وسطی هنگام جنگ داخلی در السلوادور نیز ایجاد و به افراد آموزش مشابه داده می‌شد و در این‌جا هم همان علامت چشم انسان به‌هیئت سمبول مورد کاربرد قرار می‌گرفت. اجرای جنگ روانی - ترورکردن دشمن - از مهم‌ترین اصول ستراتژی در جنگ ضد شورشیان را تشکیل می‌داد. ترس و وحشت، یک اسلحه بود، و این امر به‌خصوص در کشورهای کم‌تر رشد یافته بیشتر به حساب می‌رفت. در جریان کمپاین نظامی در گواتیمالا در سال‌های ۶۷-۱۹۶۶م. که به نام «ال کونترا - ترور» شهرت یافت، هشت هزار نفر که بیش‌ترشان افراد ملکی بودند، به نشانه هشدار به‌دیگران که به صفوف جنبش پارتیزانی داخل نه‌شوند، توسط ارتش در دو ایالت کشته شدند.

اتحاد شوروی و متحدین آن نیز با تروریزم برخورد از کمک دولت ارتباط داشتند، لکن شوروی‌ها و متحدین‌شان در این راستا تا حدی احساس دوگانه داشتند. این امر را می‌توان نتیجه تضادی در سیاست خارجی اتحادشوروی در دوران جنگ سرد دانست. علی‌رغم آن‌که اتحادشوروی خود را پاینده اجتناب از رویارویی آشکار با غرب قلمداد می‌کرد، با آن‌هم نقطه‌نظرهای لنین را در رابطه با جنگ و جنگ داخلی از نظر نمی‌انداخت. لنین هم مانند کلاسویچ در باره جنگ معتقد بود که «جنگ همان پیش‌بردن سیاست است با وسایل و ابزار دیگر». زمانی که این پدیده با تئوری مارکسیستی مبارزه دوام‌دار طبقاتی، مبارزه بین سرمایه‌داری و کمونیزم تلفیق گردد، آن‌گاه می‌تواند عواقب زیان‌باری برای جهان سوم در قبال خود داشته باشد. مجزا از «شبکه امنیتی» ای که جنگ سرد به‌میان آورده بود (وقتی کشورهای عضو ناتو و پیمان وارسا یک دوران نسبتاً آرام و با ثباتی را به‌وجود آورده بودند). مسکو، مجموعه‌ئی از دولت‌ها در افریقا، آسیا و امریکای جنوبی را در وضعیت یک جنگ بازدارنده تأمین می‌کرد. اندره کاسیگین (در این جا نویسنده ترکیب نام وزیر خارجه اتحادشوروی را که اندره گروم کو بود، اشتباهاً اندره کاسیگین ذکر کرده است، در حالی که این شخص یعنی الکسی کاسیگین نخست وزیر شوروی بود و نه وزیر خارجه - توضیح مترجم) وزیر خارجه اتحادشوروی در یک سخن‌رانی‌اش در سال ۱۹۶۵م. تضاد موجود در سیاست خارجی کشورش را چنین خلاصه کرد:

«سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از اجتناب به توسل به زور هنگام حل‌وفصل منازعات بین دولت‌ها به‌وجود می‌آید. اما در واقع این هیچ‌گاهی به‌معنای سلب حق استفاده خالق‌ها به‌خاطر مسلح شدن و مبارزه در مقابل خشونت و روی آوردن به نجات از زور و

فشار کشورهای خارجی نیست. این یک حق مقدس و انکارناپذیر است و اتحاد شوروی کمک‌های لازم را به آن‌هایی که (می‌خواهند از این حق استفاده کنند) ارایه خواهد داد».

رهبران کمونیست با پیروی از لنین، توجه خود را به جنگ‌های غیرمتعارف و آموزش به واحدهای ویژه ای که به نام سپیتنازا شهرت یافتند، معطوف داشتند. به‌طور مثال شوروی‌ها گروه الف را به‌مثابه یک واحد نظامی سری در سال ۱۹۷۹م. در ترکیب قطعات عادی نظامی خود جابه‌جا کرده به افغانستان اعزام داشتند. مسکو در آموزش جنگ‌جویان مارکسیست مثل سپیتنازا در همه نقاط جهان خیلی جدی بود. آموزش‌دادن بجانی گروه‌های مسلح مارکسیستی به شیوه فوق، به‌ذات خود نوعی از کمک‌های غیرمستقیم مالی به حساب می‌رفت. مسکو در سال‌های دهه هفتاد در راستای نیرومندساختن نفوذ شوروی در خاور میانه، آموزش‌گاهی را برای آموزش اعضای دستچین‌شده فلسطینی الفتح، به‌وسیله استادان شوروی و آلمان شرق در شهر پراگ ایجاد نمود. یک دوره آموزش در این آموزش‌گاه‌ها شش ماه دوام می‌کرد، سپس شاگردان به یک اردوگاه دیگری به نام کوشیک (چکوسلواکیا) فرستاده می‌شدند که در آن‌جا دوره آموزش را تکمیل می‌کردند. دانش‌جویان شوروی و خارجی در انستیتوتی به نام لنین و دانشگاه پاتریس لومبا در مسکو در کنار آموزش عمومی مارکسیستی، تکنیک‌های جنگ روانی و استفاده از رسانه‌ها را نیز فرا می‌گرفتند. یکی از دانش‌جویان «مشهور» کارلوس شغال بود که از بورس تحصیلی شوروی استفاده می‌کرد. در طول مدتی که دوره آموزش دوام می‌داشت، شاگردان به اردوگاه‌های آموزش نظامی که در شهرهای مختلف اتحاد شوروی، یعنی باکو، تاشکند و ادیسا و نیز در سیمفروپل در کریمیا و بلاک شرقی وجود داشتند، تقسیمات می‌شدند.

در این‌گونه آموزش گروه‌های مسلح مارکسیستی، اتحاد شوروی از کمک و همکاری کشورهای اقمارش نیز مستفید می‌گردید. مثلاً آلمان شرق و بلغاریا وظیفه داشتند که کمک‌های اتحاد شوروی را به گروه‌های مسلح در اروپا، خاورمیانه و آفریقا تأمین کنند. مارکوس اوولف رئیس اداره جاسوسی آلمان شرق اظهار داشت که او شخصاً سلاح و سایر کمک‌های مالی را به سازمان‌های مسلح مارکسیستی تحویل می‌داده است. او مدعی بود که تحویل گیرنده‌گان، مراجع «قانونی» بودند. در حالی که امریکائیان از آموزه مقابله با شورشیان بر طبق قانون، هم‌چون تروریزم تمویل‌شده توسط دولت در پرتو قانون استفاده می‌بردند، شوروی‌ها اما دست‌داشتن شان در همین بازی را در لایه‌ئی از تفکر «هم‌بستگی بین‌المللی» پنهان می‌کردند که آن‌را «نیروهای رشدیابنده» در جهان سوم می‌نامیدند. از جمله این‌ها یکی هم سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود که در قلمرو اراضی اشغال‌شده می‌رزمیدند و قرارگاه‌های نظامی و نقاط ستراتیژیک اسرائیل را در تیررس خود قرار داده بود.

السلوادور: اقتصاد زائیده از جنگ‌های پارتیزانی:

از آن‌جائی که تهدید اتمی در دوران جنگ سرد به‌صورت دوام‌داری وجود داشت، فلهاذا از رویارویی بین هر دو اردوگاه به هر بهائی که می‌شد، می‌بایست اجتناب صورت می‌گرفت. هر دو ابرقدرت هم‌واره سعی می‌کردند که در ساحات زیر نفوذ شان قیام‌های

مسلحانه را به هدف تضعیف رقیب خود پدید آورند. جنگ سرد، از بسیاری جهات یک جنگ غیر متعارف بود: این جنگ در ساحات و مناطق ناشناخته، به وسیلهٔ گروه‌های مسلحی که دولت‌ها تمویل می‌کردند، صورت می‌گرفت. به‌طور مثال ده سال تمام ایالات متحده و اتحاد شوروی، جنگ تمام‌عیاری را در السلوادور پیش می‌بردند، کشوری که درگیر یک جنگ داخلی بین رژیم دیکتاتوری راست‌گرا و جنبش انقلابی مارکسیستی شده و وضعیت سیاسی السلوادور در سال ۱۹۸۰م. به بحران گرائیده بود. اقتصاد بحران‌زده و آفات طبیعی به اضافهٔ جنگ پارتیزانی در روستاها ناآرامی اجتماعی و فقر را به همراه داشت. از سال ۱۹۷۹م. تا سال ۱۹۸۱م. تولید ناخالص داخلی هجده درصد پائین آمد. در همین مدت تولیدات و سودآوری به ترتیب بیست تا بیست‌وشش درصد سیر نزولی پیدا کرد. از ماه جنوری ۱۹۸۰م. تا ماه اگست ۱۹۸۱م. گراف کاریابی در فابریکات به ۲۷ درصد در بخش ساختمان ۵۶ درصد، در عرصهٔ سوداگری ۲۵ درصد و در امور حمل‌ونقل ۳۳ درصد تنزل را نشان می‌داد. در اواخر سال ۱۹۸۱م. سرمایه‌گذاری‌ها متوقف شدند و تولیدات صنعتی ۱۷ درصد پائین آمد. در چنین اوضاعی ایالات متحده وارد عمل شد تا حکومت و اقتصاد السلوادور را مساعدت نماید. گرچه طوری نشان داده می‌شد که از این کمک‌ها کدام منظوری به‌جز تأمین رفاه مردم مدنظر نبوده ولی پیروزی‌های چشم‌گیر ساندنیست‌ها در مناطق هم‌جوار مرزهای نیکاراگوا سبب دل‌شورگی امریکائیان را تشکیل می‌داد. هم‌زمان با این، اتحاد شوروی، از کیوبا و نیکاراگوا در زمینه‌های پول، جنگ‌افزار، آموزش نظامی و پشتیبانی سیاسی به پارتیزان‌های مارکسیست این کشور سود می‌برد. بدین‌گونه السلوادور به یکی از عرصه‌های زور آزمائی‌های جنگ سرد مبدل گردیده بود.

از همان آغاز درگیر شدن ایالات متحده و اتحاد شوروی در السلوادور، آشکار بود که وضعیت اقتصاد ملی تعیین‌کنندهٔ پایان جنگ داخلی خواهد بود. یک بخشی از رهبران پارتیزان‌ها چنین می‌اندیشیدند و معتقد بودند که: «درهم شکسته شدن ظرفیت اقتصادی کلیدی‌ست که به پایان بخشیدن جنگ کمک خواهد رسانید». و این درست بود، زیرا پنج گروه مارکسیست‌ها به نام (اف.ام.ال.ان.) (Marti Liberation National Farabundo) در زیر چتر یک ائتلاف، توجه خود را به عرصهٔ اقتصاد معطوف کرده بود. این ائتلاف یک کمپاین شدیدی را به‌غرض تخریب نهادهای اساسی اقتصادی، از طریق مختل‌ساختن شبکه‌های تلفن و برق، مراکز انرژی، بندها و پل‌ها و شبکه‌های آبرسانی و امور کشاورزی به‌راه انداخت. پرزیدنت ریگن، بیم از آن داشت که ساختار اجتماعی - اقتصادی از هم فرو خواهد پاشید، لذا کنگرس را قانع ساخت تا کمک به السلوادور را از ۶۴ میلیون دالر در سال ۱۹۸۰م. به ۱۵۶ میلیون دالر در سال ۱۹۸۱م. بلند برد که ۳۵ میلیون دالر از آن مبلغ، به اهداف نظامی اختصاص داده می‌شد. در طول سال ۱۹۸۱م. همین مبلغ بازهم به ۳۰۲ میلیون دالر بالا برده شد که ۸۰ میلیون آن به بخش نظامی در نظر گرفته شده بود. هدف، آن بود که حکومت السلوادور را با این مبالغ در زمینهٔ تأمین تناسب بین عایدات و مصارف دولت یاری رساند. در حالی که ائتلاف مارکسیست‌ها ستراتیژی درهم‌شکستن اقتصاد

را پیاده می‌کرد، ایالات متحده و حکومت السلوادور در زمینه تأمین ثبات تلاش‌های عبث و بی‌نتیجه‌ئی انجام می‌دادند.

اثرات این خراب‌کاری اقتصادی ذوالجوانب بود: دولت را تضعیف می‌کرد و موضع (اف.ام.ال.ان.) را نیرومند می‌ساخت. گروه پارتیزان‌ها از این ضعف اقتصادی سود می‌برد، به‌ویژه به‌خاطر آن‌که دیگر نه خود را وابسته به اقتصاد ملی می‌دانست و نه هم به آن کمک می‌کرد، چون توجه اساسی پارتیزان‌ها منبسط به مناطق دورافتاده‌ئی چون مورازان Morazan و شلال تینانگو Chalaltenango معطوف گشته بود، لذا خراب‌کاری مهم‌ترین عرصه‌های اقتصاد، کدام تأثیری بر این مناطق وارد نمی‌کرد، زیرا از همان آغاز جنگ داخلی فرو ریخته و به فقر گرائیده و از بخش‌های دیگر کشور تجرید شده بودند. اهالی این مناطق از برق، سیستم آبرسانی، ارتباطات تلفنی و غیره محروم گشته بودند و این از برکت اقتصادی بود که فعالیت‌های پارتیزانی مربوط به (اف.ام.ال.ان.) آن‌را به‌وجود آورده بود. این نوع «اقتصاد ناشی از جنگ پارتیزانی»، بر پایه‌های کشاورزی مبتنی بر تأمین مایحتاج خود و کمک‌های خارجی استوار بود، مانند اسلحه و پولی که اتحادشوروی به پارتیزان‌ها ارسال می‌کرد. مناطق روستائی، مرکز اقتصادی جنگ پارتیزانی را تشکیل می‌داد، جایی که منبع قدرت و سربازگیری (اف.ام.ال.ان.) بود. بدین حساب ۹۵ درصد صفوف پارتیزان‌ها متشکل از اهالی روستاها بود که شغل کشاورزی داشتند. اهالی آن مناطق مبارزه و پیکار پارتیزان‌ها را مساعی در راه نجات شان از چنگال حکومت راست ارتجاعی ارزیابی می‌کردند. در ماه دسامبر سال ۱۹۸۰م. رایموند بونر، خبرنگار نیویارک‌تایمز از خوزه ناپولئون دیوارته (José Napoleón Duarte) رئیس‌جمهور تازه انتخاب‌شده طی یک مصاحبه پرسید «چرا پارتیزان‌ها در کوه‌ها جابه‌جا شده‌اند»، پاسخ رئیس‌جمهور برای خبرنگار بسیار حیرت‌برانگیز بود. او گفت: «پنجاه سال دروغ، پنجاه سال بی‌قانونی، پنجاه سال خشم فروخورده، اینست تاریخچه مردمانی که از گرسنگی می‌میردند، در بدبختی زنده‌گی می‌کردند. پنجاه سال می‌شود که تمام قدرت، همه وسایل، همه شغل‌ها، سرتاسر عرصه آموزش و تمام امکانات در دستان همان یک قشرهای خاص متمرکز بوده است».

حکومت امریکا به خطرات مبارزه دوام دار (اف.ام.ال.ان.) در مقابل اهداف اقتصادی پی می‌برد و از هدف غائی آن آگاهی کامل داشت: درهم‌شکستن اقتصاد السلوادور و تعویض آن به اقتصاد خودی. از این جهت ایالات متحده در کنار کمک‌های نظامی، برنامه پُرمدعای بازسازی ساختارهای اجتماعی - اقتصادی کشور را نیز طرح نمود. ایالات متحده، علاوه بر بازسازی سیستم آبیاری که هدف از آن جلب کشاورزان بود، تغییراتی را در بخش صادرات وارد ساخت و این تغییرات عبارت از آن بود که جای محصولات کشاورزی را محصولات غیرعننوی مانند محصولات نساجی پُر می‌کرد. گرچه برای حکومت این تغییر محسوس نه‌بود، لذا پول را به موسسه انکشاف اقتصادی اجتماعی که تماس‌های نیکوئی با سکتورهای خصوصی داشت، واگذار نموده بود. از طریق همین موسسه مبلغ صد میلیون دالر در سال‌های بین ۱۹۸۴م. تا ۱۹۹۲م. به‌منظور عملیات مذکور به السلوادور انتقال داده شد. بر مبنای همین

ابتکار، متشبهین خصوصی، به‌ویژه سوداگران بزرگ اجازه یافتند که بدون وابسته‌گی به حکومت رشد کنند و وظایفی به‌دوش بگیرند که دولت دیگر به آن نمی‌پرداخت. هم‌زمان با این پروسه، شماری از شرکت‌های جدید به شرکای نیرومند ایالات متحده مبدل گشتند. به پایان رسیدن جنگ سرد، بدون آن که هیچ‌کدام از طرف‌های درگیر غلبه آشکاری به‌دست آورده باشد، باعث ختم منازعه در السلوادور گردید. حکومت ارینا (ائتلاف ملی جمهوری‌خواهان - Alianza Republicana Nationalist) هم‌چنان در قدرت باقی‌ماند. گرچه ایالات‌متحده مؤفق گردید مانع انقلاب مارکسیستی گردد، اما (اف.ام.ال.ان.) سرکوب نه‌شد و اجازه یافت که در انتخابات شرکت ورزد. حضور ارتش کماکان احساس می‌شد، اما بخش بزرگ کشور غیرنظامی شده بود. توده‌های مردم اما بهای بزرگی برای جهانی‌شدن این جنگ داخلی پرداخته بودند: این جنگ هفتادوپنج‌هزار تن قربانی گرفته و یک ربعی از شهرمندان از کشور فرار کرده و بخش بزرگ روستاها ویران شده بودند. گذار از جنگ به صلح نه‌توانست بر اعمال زور و خشونت که به یک پدیده شاخص مبدل گردیده بود، کاملاً نقطه پایان بگذارد. این جنگ میراث خانمان‌برانداز سال‌های جنگ سرد به‌شمار می‌رفت. در طول جریان جنگ سالانه به‌طور میانگین ۶۲۵۰ تن کشته می‌شدند. در سال ۱۹۹۵م. که «دوران صلح‌آمیز» بود، ۸۵۰۰ قتل به‌وقوع پیوست. علی‌رغم این که این قتل‌ها را نمی‌توان با سیاست دوران جنگ سرد در السلوادور ربط داد، اما «چهره» یک اقتصاد سیاسی خشونت‌بار» از آن هویدا بود.

ترویزمی تمویل شده از جانب دولت:

برخلاف امریکائی‌ها که درگیر جنگ در هندوچین شده بودند، شوروی‌ها اما، در اعزام واحدهای نظامی به‌خاطر حمایت از جنگ‌جویان ضد استعماری، سازمان‌های مسلح و گروه‌هایی در امریکای لاتین تردید نشان می‌دادند - ستراتیژی‌ای که آن‌ها پس از اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹م. آن‌را کنار گذاشتند. بخش بزرگ کمک‌های اتحادشوروی در چارچوب تحویل اسلحه و مهمات جنگی و آموزش نظامیان صورت می‌گرفت. حتی اندکی بعد از جنگ دوم جهانی، وقتی کرملن تلاش می‌کرد که کشورهایی چون یونان را به بلاک شرق بکشد، مسکو این امر را انکار می‌کرد. کمونیست‌های یونان از نوامبر سال ۱۹۴۹م. تا به تابستان سال ۱۹۵۰م. تنها اسلحه از شوروی‌ها دریافت می‌کردند و نه کمک‌های مستقیم نظامی. اسلحه چکوسلواکی به آلبانی فرستاده می‌شد و از آن‌جا کمونیست‌های یونانی آن‌ها را تحویل می‌گرفتند. البته همه این محموله‌ها به یونان مختص نه‌بودند، بل که مقدار بزرگ دیگر آن راه جنوب را در پیش می‌گرفت و به فلسطین، مصر و از طریق جیبوتی به کینیا می‌رسید. اتوپیا، یک مشتری سابقه‌دار اتحادشوروی که مطابق با توافقاتی، بندرگاه تحویل‌گیری محموله‌های نظامی بود تا آن‌ها را به شورشیان مائو در کینیا که در مقابل حکمرانی استعماری برتانیه می‌رزمیدند، تحویل دهد. در دوران پس از جنگ دوم جهانی، خاور میانه نیز به‌طور متداوم به‌حیث لنگرگاه کشتی‌های اتحادشوروی مورد استفاده قرار می‌گرفت. کرملن، که می‌خواست قدرت استعماری برتانیه را که مدت طولانی در

جانب‌داری از دولت اسرائیل قرار داشت، درهم بشکنند، حمایت خود را هم از فلسطینی‌ها و هم یهودها در مقابله^۱ شان در برابر برتانوی‌ها ابراز داشت، از این‌رو اسلحه^۲ ساخت چکوسلواکی، هم برای فلسطینی‌ها و هم برای یهودها بارگیری می‌شد.

به‌طور کل ستراتیژی شوروی‌ها حاوی نارسائی‌های آشکاری بود. آن‌ها اسلحه و مهمات هم‌راه با آموزش نظامی را تأمین می‌کردند و در برخی موارد حتا پرداخت‌هائی را برای هر جنگ‌جوئی که در مقابل غرب می‌جنگید و یا برای جنگیدن آماده بود، انجام می‌دادند. این یگانه معیار آن‌ها برای ارایه^۳ کمک‌های شان بود. مسأله طوری بود که حتا انقلاب‌های کمک‌شده به‌وسیله^۴ شوروی‌ها کدام متحدی با ارزشی به‌غیر از کیوبا برای آن‌ها در قبال نه‌داشته است؛ مصر، اتویپا، موزنبیق و زیمبابوی کدام اعتباری قایم نه‌کردند. کشورهائی چون انگولای تحت رهبری دوسانتوش اما بسیار غیروابسته بودند.

این دو ابرقدرت تنها دولت‌هائی نه‌بودند که خود را در ارایه^۵ کمک‌های مالی برای سازمان‌های مسلح منهدم ساخته بودند. تروریزم تأمین شده از طریق یک دولت امر طبیعی تلقی شده و هر دولتی که از امکانات لازم برای کمک به تروریزم برخوردار باشد، آن‌را از نظر مالی تأمین می‌کند. پس از نخستین بحران نفت و به‌دنبال آن به‌دوران انداختن مجدد پطروالر، رهبران عرب روزتاروز بر درآمدهای صادرات تسلط پیدا می‌کردند و آن‌را تحت اداره^۶ خود در می‌آوردند. وقتی حساب‌های شان انباشته از پول شد، اکثر آن‌ها به تأمین مالی گروه‌های مسلح رو آوردند. معمراقذافی یکی از آن رهبران بود. بعد از آن‌که او در سال ۱۹۶۹م. از طریق یک انقلاب (منظور از انقلاب درین‌جا کودتا به‌رهبری قذافی است - مترجم) به‌قدرت رسید، در پی آن برآمد که گروه‌های جنبش ضد امپریالیستی را در همه نقاط جهان کمک کند. او یک بخش مازاد سود منابع نفتی را در سال‌های هفتاد به آنچه که گروپ‌های مسلح انقلابی می‌نامید، اختصاص می‌داد. از (پی.ال.او.) گرفته تا (ای.ار.آ.) (جنبش آزادی‌بخش آیرلند)، از جنبش رهائی‌بخش انگولا تا به جنبش کنگره^۷ ملی در افریقای جنوبی و تا به مستعمره^۸ جدید، پول‌های نفت لیبیا به سازمان‌های مسلح سرازیر می‌شد. از آنجائی‌که مازاد سود نفت رو به افزایش بود و در سال‌های هشتاد سر به ۲۲ میلیارد دالر می‌زد، قذافی نیز دست‌ودل‌بازتر شده بود. او خود نوعی سیستم پاداش را در عملیات‌های معتبر دارای ریسک، تعیین می‌کرد. طور مثال اعضای گروه سپتامبر سیاه، که در حمله^۹ تروریستی بر بازی‌های المپیک مونشن در سال ۱۹۷۲م. سهم گرفته بودند، پاداش یک تا پنج میلیون دالر به‌دست آوردند. کارلوس شغال، آدم‌کش بین‌المللی، دو میلیون دالر را زمانی به‌دست آورد که در ماه دسامبر سال ۱۹۷۵م. وزرای سازمان اوپک را در شهر وین اختطاف نمود. هانس یوخیم کلین یکی از افراد واحد کوماندوئی کارلوس، مبلغ صد هزار دالر به‌دست آورد، زیرا در جریا اختطاف یک گلوله به شکمش اصابت کرده بود. رهبر دست‌ودل‌باز لیبیا او را «پدرخوانده^{۱۰} تروریزم» نامید.

قذافی در سال ۱۹۷۳م. با استفاده از جنگ داخلی کشور چاد می‌خواست رویاهایش را به‌حقیقت قرین بسازد. او به خاویونی رهبر نظامی برای مقابله در برابر هیسن هابری پیشن‌هاد کمک داد. قذافی درنظر داشت که بعد از پیروزی موصوف منطقه^{۱۱} در کناره‌های شمال چاد به‌نام نوار اوزو (Aouzou) را که سرشار از ذخایر مگنیزیم و اورانیوم بود، اشغال نماید. او اوزو، را که با جنوبی‌ترین نقطه^{۱۲} لیبیا مرز مشترک داشت، به‌حیث یک پل طبیعی دسترسی به افریقای مرکزی می‌دید. او در درازمدت، جمهوری صحرا را در برنامه^{۱۳} خود داشت، که اگر مؤفق می‌شد، می‌توانست که تونس، موریتانیا، الجزایر، نایجیریا، چاد و صحرای

غربی را نیز که با آن وصل بودند، در زیر رهبری و ادارهٔ لیبیا درآورد. از این رو منطقی به نظر می‌رسید که اقدامات او هم‌چون ضربهٔ انتقام‌جویانه‌ئی بر فرانسه‌یی‌ها بود که نگران بی‌ثبات شدن این منطقه بودند. لذا پرزیدنت فرانسوا میتران ۳۵۰۰ تن نظامیان را به منظور حمایت از هیسن هابری که در شکست دادن (اوودی) موفق شده بود، بفرستد. اوودی مذکور به لیبیا پناه برد و در آن‌جا مثل یک رئیس دولت در حال تبعید عمل می‌کرد. جنگ سال‌های زیادی ادامه پیدا کرد و باعث هزینهٔ بزرگ پولی برای لیبیا گردید. هنگامی که عاید سالانهٔ نفت لیبیا در سال ۱۹۸۵م. به هشت و نیم میلیارد دلار کاهش یافت، ادامهٔ جنگ باعث ناتوانی بزرگ مردم شد. از آن‌جائی که قذافی دیگر توان تأمین مالی جنگ را نداشت، لذا تصمیم گرفت از اوزو عقب‌نشینی کند.

باش‌گاه سفری:

در آغازین سال‌های دههٔ هشتاد، محمد حسنین هیکل، نویسندهٔ مصری به آسراری که با دقت تمام نگاه‌داری می‌شد، دسترسی پیدا کرد. این اتفاق زمانی رخ داد که او از آرشیف امپریال در تهران بازدید می‌کرد. او در جریان بازدیدش نسخهٔ اصلی موافقتنامه‌ای را که در پای آن به تاریخ اول سپتامبر سال ۱۹۷۶م. روؤسای ادارات ضد جاسوسی کشورهای مختلف امضا کرده بودند، کشف نمود. وقتی نگاه آقای هیکل به امضا‌های الکساندر دو مارنش رئیس ضد جاسوسی فرانسه و کمال ادهم رئیس استخبارات عربستان سعودی افتاد، هیجان‌زده شد. این سند نشان‌دهندهٔ پیدائی یک سازمان مخفی جنگ سرد بود که وظیفه داشت عملیات‌های ضد کمونیستی در افریقا و بقیه کشورهای جهان سوم را، به‌دستور کشورهای غربی انجام دهد. هیکل این سازمان نوپیدا را «باش‌گاه سفری» (The Safari Club) نامید. دفتر مرکزی این نهاد در ساختمانی در قاهره قرار داشت که آنرا انورالسادات رئیس‌جمهور مصر در اختیار گذاشته بود. فرانسه از نظر تجهیزات پیش‌رفته و شماری از کارمندان آنرا تأمین می‌کرد.

کلوب سفری یا این ادارهٔ جدید ضد جاسوسی، نمونهٔ کامل روشنی بود که بر مبنای آن آموزهٔ مقابله با شورش در یک عرصهٔ جدید سیاست بین‌المللی مورد تطبیق قرار داده می‌شد. امریکائی‌ها توهینی را که در ویتنام و در راه‌اندازی جنبش‌های ضد جنگ در خود ایالات متحده دیده بودند، آن‌ها را وادار ساخته بود که خشم خود در این زمینه‌ها را مجدداً در پیش‌بردن جنگ غیرمتعارف انعکاس دهند. ایالات متحده به منظور گریز از انتقاد و ملامتی در داخل کشور و خارج از آن، کمک‌های مالی و نظامی را به گونهٔ غیرمستقیم از طریق کمک‌های تمویل‌شدهٔ دولتی به قدرت‌های ضد کمونیستی: یعنی ارایه کمک‌ها به وسیلهٔ سومی‌ها به‌مثابهٔ امکان عملی و قابل اجرا انجام می‌داد. هنری کیسنجر، وزیر امور خارجه در زمان ریچارد نیکسون، از این مفکورهٔ به‌کارگیری گروه دوستان برای انجام عملیات حیاتی به‌خاطر جلوگیری از گسترش جنبش‌های مارکسیستی دفاع می‌کرد. از این رو فهرستی از دولت‌های دوست ترتیب شد که در آن اسامی کشورهائی چون فرانسه، مراکش، مصر، عربستان سعودی و ایران شامل بودند. به الجزایر نیز پیشنهاد شد که شامل این گروه گردد، اما رژیم بومدین که خود را رژیم سوسیالیستی اسلامی می‌خواند، در آن سهم نه‌گرفت.

نخستین وظیفه‌ئی را که کلوب سفری انجام داد، نجات صییاد باری دیکتاتور سومالی بود که در آن زمان به‌خاطر زیر کنترل نگه‌داشتن منطقهٔ مورد منازعهٔ اوگادن، با اتوپیا درگیر جنگ بود. از این‌که شوروی‌ها یک مدتی رژیم صییاد باری را کمک می‌کردند، مسیر کمک‌های خود را تغییر داده و آن‌را به حکومت اتوپیا ارایه کردند. فلذا صییاد باری خواهان کمک از کلوب سفری شد. اعضای کلوب توافق کردند که مصر یک بخش ذخایر اسلحه و مهمات خود را که قبلاً از اتحادشوروی دریافت کرده بود، بالای او به‌فروش برساند. سپس بلافاصله اسلحهٔ قدیمی ساخت شوروی را که چکوسلواکیا بالای حکومت ناصر قبلاً فروخته بود، به‌مبلغ ۷۵ میلیون دالر خریداری کرده و توسط کشتی به سومالی انتقال دهد. این مبلغ را عربستان سعودی، پرداخت کرد. صییاد باری با شغف و علاقه‌مندی تمام روابط خود را با مسکو قطع کرده و خود را در زیر چتر حمایت کلوب سفری و نیز غیرمستقیم کمک ایالات‌متحده قرار داد.

او به‌زودی دریافت که کمک‌های امریکا، در فضای تغییریابندهٔ جنگ سرد، مانند کمک‌های اتحادشوروی، غیرمنتظره بود. در سال ۱۹۷۷م. سایروس وانس وزیر امور خارجهٔ ایالات‌متحده اعلام داشت که دیگر آماده نیست دیکتاتور سومالی را در جنگ با اتوپیا کمک مالی کند. در عمق ناامیدی فزایندهٔ صییاد، رضا پهلوی پادشاه ایران وارد عمل گردید: او هاوان‌های آلمانی (خریداری شده از ترکیه) و سلاح ضد تانک به سومالی فرستاد. وقتی سربازان سومالی مشاهده کردند که اسلحه دارای مارک اسرائیلی بودند، از استفادهٔ آن با خشم زیاد اجتناب کردند. پس از مدت کوتاهی، ایالات‌متحده اعلام داشت به‌شرط آن‌که اتحادشوروی در پروسهٔ انتقالی از حکومت سفید به سیاه در رودیشیا مداخله نه‌کند، در زمینهٔ توقف کمک‌هایش به سومالی در جنگ صییاد باری بالای اوگادن رای موافق خواهد داد. کلوب سفری نیز با پیروی از موضع امریکا گذاشت که صییاد سرنگون شود - یعنی یک مهرهٔ دیگر در میدان شطرنج جنگ سرد به‌قربانی داده شد.

در موارد خیلی نادر و شاد اتحادشوروی به‌خود اجازه می‌داد که رستاخیزهایی در جهان سوم را به گونهٔ مستقیم کمک کند. فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۹م. در کیوبا به قدرت رسید، که بخش بزرگ این پیروزی را مدیون زیاد پول‌های اتحادشوروی بوده است. کاسترو، به نشانهٔ یک «دولت جدید همسایه» به ایالات متحده پیشنهاد نمود که تجارت را با کیوبا در صورتی ادامه داده می‌تواند که به رعایت قوانین جدید این کشور پابندی خود را ابراز بدارد. اما امریکائی‌ها امیدوار بودند که اقتصاد کیوبا به‌زودی فلج شده و به پایان الزامی دولت کمونیستی منجر خواهد‌گردید، لذا کمک اقتصادی خود را در چارچوب شرایط بسیار سخت‌گیرانه پیشنهاد نمود. کاسترو بی‌درنگ به شوروی روی آورد. شوروی‌ها با یک سوپسیدی کلانی مبنی بر شکر در بدل نفت کمک به کیوبا را ارایه کردند. تمویل مالی در ظرف چند سال اقتصاد کیوبا را با ثبات ساخت و انقلاب استحکام یافت.

کیوبا، نمایندهٔ شوروی در امریکای لاتین:

کمک‌های مستقیم اتحادشوروی به کیوبا، باعث تأثیرگذاری نقش ستراتیژیکی گردید که این جزیره در سیاست جنگ سرد ایفا نمود. هاوانا در واقع نمایندهٔ مسکو در امریکای لاتین بود که وظیفه داشت جنبش‌های مارکسیستی در این منطقه را مورد حمایت قرار

دهد. اتحادشوروی در سال‌های هشتاد سالانه مبلغ چهار میلیارد دالر را از طریق جزایر کارائیب پخش نمود که بخش بیش‌تر این مبالغ به منظور آموزش گروپ‌های پارتیزانی به‌مصرف رسانیده شده بود. قرارگاه نظامی گوانابو واقع در سواحل شمالی کیوبا به محبوب‌ترین کمپ آموزش نظامی کمونیست‌ها مبدل گردیده بود. داوطلبانی از نیکاراگوا، کلمبیا، شرق میانه، انگولا و شمار زیاد کشورهای دیگر به این‌جا می‌آمدند. مهم‌ترین نقش کیوبا در واقع تحویل‌دادن جنگ‌جویان پارتیزان‌نهبود، بل‌که دسته‌بندی گروپ‌های مختلف در زیر یک چتر واحد ایدئولوژیک و کمک کردن در هم‌آهنگی ستراتیژی آن‌ها بود. در گوانابو، ایدئولوژی نقش اساسی را ایفا می‌کرد. برعکس امریکا که در آموزش سکادران‌های مرگ در ویتنام زمان کوتاهی را در نظر می‌گرفت، پارتیزان‌های کمونیست اما بیش‌ترین وقت خود را صرف شرکت در جلسات شنیدن سخن‌رانی‌های سیاسی می‌کردند تا آموزش‌های نظامی، که در نتیجه اکثراً فعالیت نظامی آن‌ها را در حد متوسط نشان می‌داد. در جریان «عملیات صلح برای جلیبیه» شش جون ۱۹۸۲م. نظامیان اسرائیلی گزارش دادند که فلسطینی‌ها از توانائی متوسط تاکتیکی در این روز برخوردار بودند و آگاهی کم‌تری در استفاده از سلاح و تجهیزات داشتند. به‌قول اسرائیلی‌ها، آن‌ها مانند یک ارتش نمی‌جنگیدند، بل‌که هم‌چون گروپ‌های جداگانه‌ئی بودند که از تانک، نه مثل یک دست‌گاه عالی متحرک، بل‌که هم‌مانند یک اسلحهٔ پیاده‌نظام استفاده می‌کردند. جنگ‌جویان آموزش‌دیده توسط شوروی‌ها، در جنگ رودیشیا فاقد آشنائی با کاربرد تاکتیک‌های روز بودند.

مسکو و هاوانا، قیام مسلحانه را در زیر پوشش ایدئولوژی هم‌چون یک شرکت تجارتي تنظیم می‌کردند. برخلاف آنچه که فکر می‌شد، اتحادشوروی در تقاضای پرداخت بهای خدمات خود از سازمان‌های مسلح تردید نشان نمی‌داد. مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین که اغلب در بدل اسلحه و آموزش نظامی، اسعار سنگین از آن تقاضا می‌کرد. سپانسرهای دیگر مانند عربستان سعودی و لیبیا پول نقد می‌دادند.

کمک مالی مخفیانه:

ماجرای کانتراس:

در پایان سال‌های هفتاد بود که آشکار گردید کمک مستقیم به گروپ‌های مسلح، به شیوهٔ کم‌تر محبوب برای قدرت‌نمائی در امتداد سایهٔ تأثیر ابرقدرت‌ها مبدل شده بود. دموکراسی‌های غربی خواهان پشتیبانی نیرومند مردم در جهت ارابه کمک‌ها بودند. به‌طور مثال در ایالات متحده، به موافقت کنگرس نیاز بود تا به کشورهای خارجی کمک ارابه نماید. در آغاز سال‌های هشتاد پریزیدنت ریگن نیز کمپاینی را آغاز کرد تا کانگرس را متقاعد سازد که کانتراس را در نیکاراگوا مورد حمایت و کمک قرار دهد. مبارزهٔ کانتراس به‌هدف سرنگونی رژیم ساندنیستی، هم‌چون یک «جنگ رهائی‌بخش» و مبارزهٔ وطن‌پرستانه برای متوقف ساختن روند گسترش رژیم‌های مارکسیستی در امریکای وسطی به‌حساب می‌رفت. کانتراس در واقع یک سازمان مسلحی بود که به‌وسیلهٔ ایالات متحده به‌میان آورده شد که از نام او جنگ در امریکای وسطی را پیش ببرد.

جان ستاک ویل، یک مقام عالی‌رتبهٔ سیا که اکنون از کار در این نهاد استعفا داده است، تا در بین مردم باشد، در کتابش به نام «پژوهشی در اقتصاد»، در مورد پدید آمدن کانتراس چنین توضیحاتی ارائه داشته است:

«ما به منظور بی‌ثبات ساختن نیکاراگوا، به دادن پول به لشکر کوچکی متشکل از افراد گارد سابقهٔ ساموزا آغاز کردیم که نامش را کانتراس (ضد انقلابیون) گذاشتیم. ما این لشکر را که قبل از این دیگر فعالیتی نداشت، فعال و مسلح ساختیم، یونیفرم و موزه‌های نظامی برای افراد لشکر تهیه کردیم، کمپ‌هایی را به‌غرض اقامت افراد این لشکر در هندوراس برپا کردیم و نیز خدماتی چون تهیهٔ ادویه و موظف‌ساختن اطبا و برنامهٔ آموزش نظامی فراهم ساختیم و سرانجام رهبری و اعزام آن‌ها را برای از بین بردن ثبات در نیکاراگوا به‌دوش گرفتیم. آن‌ها در زیر رهبری ما انبارهای غله‌جات، دست‌گاه‌های اره‌کشی چوب، پل‌ها، ادارات دولتی، مکاتب، مراکز صحتی و غیره را به‌صورت سیستماتیک انفجار می‌دادند. آن‌ها کامیون‌ها را اجازه نمی‌دادند تا محصولات کشاورزی را به بازارهای فروش انتقال دهند و بر مزارع و روستاها حمله می‌کردند. کشاورزانی که زمین‌ها کار در مزرعه برای‌شان مساعد بود، برای حفاظت خود می‌بایستی اسلحه با خود حمل می‌کردند».

حکومت ریگن در سال ۱۹۸۴م. موفق شد که به ارزش ۲۴ میلیون دالر کالاهای مختلف برای آن‌ها تهیه نماید و در عین زمان دوهزار نفر را مسلح بسازد. این مبلغ همه ساله تا زمانی ازدیاد می‌یافت، که ماجرای رسواکنندهٔ کانتراس ایران به‌وقوع پیوست. از آن زمان به‌بعد، در هزینه‌های فزایندهٔ جنگ در نیکاراگوا که از نام ایالات متحده پرداخت می‌شد، کدام افزایش زیادی وارد نه‌گردید، در چنان حالتی، به متدهای دیگری نیاز بود تا تناسبی بین خرج و دخل رو به ازدیاد به‌میان آورده شود. فلذا حکومت ریگن - بوش، در کنار کمپاین رسمی به‌نفع کانتراس، عملیات ویژهٔ مخفی را به‌خاطر فراهم‌آوردن پول به‌راه انداخت تا دولت ساندنیست‌ها را سبوتاژ کند. شبکه‌ای مشتمل بر هزاران نفر و صدها شرکت و موسسات به این برنامه مساعدت کردند. بلاخره این مالیه‌پردازان امریکائی بودند که میلیاردها دالر شان غارت می‌شد - این پول‌ها تنها برای کانتراس مصرف نمی‌شد، بل که به حمایت‌گران امریکائی آن نیز پرداخت می‌گردید.

طبق اظهارات ال. مارتین، یک دگرمن نیروی دریائی امریکا که در رسوائی کانتراس سهم گرفته بود، در ماه جولای ۱۹۸۴م. یک یادداشت محرمانه به‌وسیلهٔ اولیویه نورث و دونالد گریگ، که در آن وقت مشاور امنیت ملی برای معاون رئیس‌جمهور بود، آماده گردید که بر مبنای آن یک مبلغ ماهوار یک میلیارد دالر برای تمویل مالی کانتراس اختصاص داده شد. این پول‌ها می‌بایست از طریق عملیات غیرقانونی مالی در داخل ایالات متحده جمع‌آوری می‌گردید. اولیویه نورث روش‌های گوناگونی را در نظر گرفته بود: تصدیق‌های جعلی شرکت‌های بیمه، حساب‌های بانکی غیرقانونی، فروش سهام جعلی، فریب‌های بیمه‌ئی، پول‌شوئی و غیره. پنج‌هزار نفر، لشکری از کارکنان حقوقی با این «قضیه»، چنان‌که نورث آن‌را می‌نامید، سروکار داشتند. در رأس اهرم، سازمان‌ها و موسسه‌های سیاسی‌ئی قرار گرفته بودند، که مخصوصاً از آن‌ها سود برده می‌شد زیرا از پرداختن مالیه معاف شده بودند. طور مثال: پول‌های اعانه‌ها که مبلغ ده هزار دالر می‌شد توسط نورث برای امریکن ایگل فوندیشن مدنظر گرفته شد که از مبلغ مالیه‌ها وضع می‌گردید. هم‌چنان به‌منظور تشویق مردم به پرداختن اعانه، تحفه‌هایی مدنظر گرفته شده بود. یک نوعی از این تحفه‌ها

بدین قرار بود: به اعانه دهنده‌گان کارتی دارای نمر تلفن مستقیم ارتباط به قصر سفید داده می‌شد که یک کارمند مؤظف مربوط به دفتر اولیویه نورث به‌طور دوام‌دار حاضر بود تا تماس گیرنده‌گان را «کمک» کند. بعداً این پول‌های «نرم» توسط حساب‌داری فوند شستشو می‌شد و به کانتراس ارسال می‌گردید.

قاعدهٔ اهرم متشکل بود از «مقاطع کاران»، ماموران اسبق سیا، پرسونل نظامی، هم‌کاران سیاست‌مدارها و دیگران. این افراد در عرصه‌های گوناگونی فعالیت می‌کردند - نفت و گاز، طلای تصفیه نشده و یا معادن طلا، جای‌دادهای غیرمنقول، تجارت سهام و غیره - تا به پول دسترسی یابند. اکثر عملیات‌های این نهاد آخری، معطوف بود به فریب دادن بانک‌های امریکائی، که کارمندان شان به «قضیه» علاقه‌مند شده بودند. به‌همین‌گونه شرکت‌های بیمه تراج شدند. آل. مارتین در کتابش به‌نام دی کانسپیراتورز (توطئه گران) افشا نمود که تورن‌جنرال جان کی. سینگلوب در سال ۱۹۸۴م. لیگ جهانی ضد کمونیست را ایجاد نمود تا به‌خاطر کمک به جمهوری‌خواهان و ضد کمونیست‌ها پول جمع‌آوری کند. مردم هواپیماهای کوچک خود را به لیگ تحفه می‌دادند و در عوض آن تقاضای تخفیف در پرداخت مالیه می‌کردند. انواع معینی از این هواپیماها به مقاطعه‌کاران کوچک لیگ سپرده می‌شد که بعد این‌ها هواپیماها را به شرکت‌های کوچک انفرادی هواپیمائی از قبیل دو فو آیرلاین، ریج افی یشن، سوترن ایرترانسپورت و پولارافیانز به‌فروش می‌رسانیدند. آن‌ها در قاچاق مواد بی‌حس‌کننده از امریکای جنوبی مهارت داشتند. بقیه همهٔ هواپیماها را در جویپلن و می‌سوری پنهان می‌کردند و سپس از مفقود شدن شان به پلیس گزارش می‌دادند و شرکت‌های بیمه به آن رسیده‌گی می‌کردند. یک هواپیمای صد هزار دالری، مبلغ جبران خسارهٔ سه صد هزار دالری را در قبال داشت. بخشی از این پول به‌عنوان اعانه به لیگ پرداخته می‌شد، در حالی که بقیهٔ پول به صاحبان اصلی بر می‌گشت.

در اواخر سال ۱۹۸۸م. این‌گونه فعالیت‌های نورث تقریباً به هدف تعیین‌شدهٔ ذخیرهٔ ماهانه یک میلیارد دالر نایل آمدند. یک بخش این مبلغ به جیب سیاست‌مداران جمهوری‌خواه می‌ریخت و بخش دیگر به جنوب ارسال می‌شد تا به جنگ‌جویان و اسلحهٔ کانتراس به‌مصرف برسد و یک بخش قابل توجه آن مستقیماً برای جنگ‌های غیرمتعارف امریکائیان در امریکای وسطی اختصاص داده می‌شد. در سال ۱۹۸۵م. بود، وقتی نورث گذاشت که بندر قرطبه، یعنی مهم‌ترین بندر در شرق نیکاراگوا را ماین‌گذاری کنند. - این بندر قبل برین محل لنگرانداختن کشتی‌های شوروی برای اكمال ذخایر ساندرنیست‌ها بود. - به‌منظور انجام این عملیات به ماین‌های نوع تبتان مارک ۴ نیاز بود، که از راه ماهواره‌ها کنترل می‌گردیدند. از آن‌جائی‌که این ماین‌ها بدون اجازهٔ شورای امنیت ملی از نیروی دریائی امریکا خریداری شده نمی‌توانست، لذا یک روش الترناتیف سنجدیده شد و آن این‌که شرکتی به‌نام دیفکان اراممنتز لمتد در لژبن این ماین‌ها را از گدام‌های امریکائی مستقیماً خریداری می‌کرد، سپس این شرکت پرتگالی آن‌ها را به شرکت ستانفورد تکنالوژی اوفرسی به‌فروش می‌رسانید که این آخری در زیر کنترل یکی از افراد مربوط به نورث به‌نام تورن‌جنرال ریچارد سیکورد قرار داشت. کانتراس این ماین‌ها را از طریق سیکورد به‌دست می‌آورد.

با آن‌که فروپاشی اتحاد شوروی، باعث پایان یافتن جنگ سرد گردید، اما جریان حمایت مالی تروریزم توسط دولت‌ها متوقف نه‌گردید. در سال‌های نود، ایالات متحده هشتاد درصد جنگ‌افزارهائی‌را که ترکیه در برابر قیام‌کننده‌گان کردی مورد استفاده قرار

داد، به آن کشور تحویل داد. قیامی که نتیجه آن قربانی ده‌ها هزار نفر، آواره‌شدن دو تا سه میلیون نفر و ویرانی تقریباً ۳۵۰۰ روستا بود. آموزهٔ مقابلهٔ ضد شورش از همان آغاز به‌طور آشکارا گنگ و غبارآلود بود و هیچ‌گونه توضیح روشنی در این زمینه داده نشد، زیرا تروریسم زیر چتر حمایتی دولت، دیگر از بنیاد ایدئولوژیک برخوردار نه‌بود. پس از جنگ خلیج، وقتی که تراژدی کردها گسترش یافت، جریان آواره‌شدن صدها هزار شهروند به‌طور زنده از تلویزیون‌های کشورهای غربی پخش می‌گردید. مردم همان‌قدر که از شناخت هویت خشونت‌گران گیج بودند، به‌همان اندازه هم در شناخت قربانیان دچار سرگیچه بودند، زیرا ترکیه و کردها هم‌دگر را به تروریسم و در پیش‌گرفتن عمدی عملیات تروریستی متهم می‌کردند. ذنیت عامه در غرب بدون آن‌که کدام دشمنی در پشت دروازه باشد، در حالت شوک دیده‌گی به‌خاطر قربانی‌شدن شهروندان واکنش نشان داد. آب‌شدن یخ‌های جنگ سرد، در عرصهٔ سیاست خارجی ایالات متحده و نیز متحدین آن، زخم‌هایی را از خود به‌جا گذاشت که نشان دهندهٔ دست‌داشتن آن‌ها در جنگ‌های داخلی کشورهای خارجی بود که از خود به‌جا گذاشت.

تجارت اقتصاد جنگی سندپرو لامینوسو (راه روشن) (*):

بزرگ‌ترین عواقب ویران‌کنندهٔ اقدامات پیش‌گیرانهٔ ابرقدرت‌ها در رابطه به دولت‌های دیگر، همانا بی‌ثبات‌ساختن کامل مناطق و فروریزی اقتصاد شان بوده است. میراث تروریسم حمایت‌شده توسط دولت‌ها در امریکای لاتین، عبارت از رشد وحشت‌ناک گروه‌های مسلح و پدیدآمدن میکرواقتصاد ناشی از آن می‌باشد. بخش‌هایی از السلوادور، نیکاراگوا، هندوراس، کلمبیا و پیرو در سال‌های هشتاد در زیر کنترل نظامی گروه‌های پارتیزانی در آمدند، که این وضعیت شامل مسکونین درهٔ هولالاگا در پیرو نیز می‌شد. این دره که با نام سیلوا آتا (Sylva Ata) شهرت داشت در ارتفاع پنج‌صد تا یک‌هزار و هشتصد متری شیب‌های شرقی اندس شمال‌شرقی واقع بود. این منطقه در اواخر سال‌های شصت بر مبنای بازسازی سیستم‌های آبیاری تجدید ساختمان گردید که هم‌چون بدچانسی بزرگی به‌نظر می‌رسید. بنابر اقلیم سخت، این منطقه فاقد محصولات کشاورزی معمولی بود و مسکونین آن در خط فقر و قحطی به‌سر می‌بردند. یگانه نبات قوی‌ای که در این ارتفاعات می‌توانست رشد کند و ثمر بدهد، همانا ایریتروکسیلوم کوکا (Erythroxyllum coca) بود. مردم این مناطق از قرن‌ها بدان‌سو برگ‌های این نبات را می‌جویدند تا انرژی به‌دست آورند و گرسنه‌گی را سرکوب نمایند. وقتی سوداگران مواد مخدر به‌منظور خریداری کوکا به این دره آمدند، کشاورزان فقیر ورود آن‌ها را با

۱ (*) - سندپرو لامینوسو (راه روشن) نام حزب کمونیست مائویست پیروست که در سال ۱۹۷۰م. تأسیس گردید. این حزب که به‌وسیلهٔ

فیلسوفی به‌نام ایمال گزمن پایه‌گذاری شد، به جنگ‌های پارتیزانی رو آورد. به قول رهبر این حزب: مارکسیزم راه روشنیست برای آینده. این حزب نیز چنان‌که معلوم است به‌خاطر مبارزات مسلحانه‌اش، هم‌چو بسیاری سازمان‌های مشابه دیگر توسط ایالات متحده، کانادا و اتحادیهٔ اروپایی تروریست نامیده شد. نویسندهٔ این کتاب هم به‌همین نام آن‌را معرفی می‌کند. (توضیح مترجم)

مسرت استقبال کردند. کشاورزان پس از این روی داد روزتاروز تغییر نموده و بیش تر از مقدار نیاز شان این نبات را به عمل می آوردند، از این رو به سرعت مورد استثمار کارتل های قدرت مند مواد مخدر قرار گرفتند.

در سال ۱۹۷۸م. حکومت فرانسیسکو مورالس برمودیز، تلاش نمود تا بر تولید کوکا نقطه پایان بگذارد. برنامه مربوط با این اقدام فوق العاده نامحبوب بوده و هیچ گاهی قرین مؤقتیت نه بوده است. علی رغم عملیات پیش گیرانه نظامی، تولید کوکا در سیلوا آتا برای تحویل دادن به سوداگران مواد مخدر روزافزون بود. در سال ۱۹۸۰م. جنگ جویان گروه مسلح سندریولیومینوسو (سندریستاس) به سوی دره هیوالاگای علیا رفتند تا در میان مسکونین روستا جابه جا گردند. آنها به زودی دریافتند که سوداگران مواد مخدر و پلیس هر دو روستائیان را اذیت و آزار می کنند، از این رو سندریستاس در دو استقامت به مقابله برخاست: یکی تضعیف سیاست دولت - که انجام آن کار سادهئی بود، چون مردم روستا در زیر فشار لیما پایتخت قرار داشتند - و دوم از کشاورزان در برابر کارتل کلمبیائی دفاع کنند.

در همان سال حکومت پیرو پلان دیگری طرح نمود و آن این که امور کشت و زرع کوکا در دره مذکور را از بین ببرد. روستائیان نگران آن بودند که این طرح باعث روی دست گرفتن برنامه جدید ریفورم کشاورزی گردد و آنها از یگانه وسیله امرار حیات محروم ساخته شوند. سندریستاس با استفاده از این نگرانی مردم به داخل روستاها و شهرکها رفته و آنها را به راه انداختن تظاهرات تشویق می کردند تا به ایالات متحده به مثابه کشور تشویق کننده حکومت به این ریفورم واکنش خود را نشان بدهند. آنها به مردم توضیح می دادند که کوکائین تهدیدی برای پیرو نه، بل که به ایالات متحده است. امریکائی ها اساساً میل به آغاز یک جنگ علیه پخش کننده گان مواد مخدره خود شان را نه داشتند و بدین گونه به جریان ورود پول هائی که در نتیجه عملیات پول شوئی و عواید فروش مواد مخدر به دست می آمد، پایان بخشیدند. هم چنان حکومت پیرو را زیر فشار قرار دادند تا کشت و زرع کوکا را ممنوع بسازد. سندریستاس تأکید بر این داشت که واشنگتن و لیما با این امر توجه کرده بودند که سرتاسر دره از نظر اقتصادی وابسته به محصولات کوکا بود، لذا حمایت از آنها در مقابل ارتش را در زمانی پیش نهاد کرد که مردم در برابر برنامه جدید حکومت و سندیکای کوکائین که زارعان کوکا را مورد استثمار قرار داده بودند، نه گفتند. مردم، سندریستاس را با علاقه مندی استقبال کردند، هکتور جون کارو جنرال ارتش پیرو و رئیس اسبق پلیس مخفی می گفت: "اینها تبلیغات چیان مادرزاد اند، آنها همیشه آماده اند که حرفهئی عمل کنند". کشاورزان در زیر نظر سندریولیومینوسو خود را در اتحادیه صنفی سازمان دهی نمودند، گامی که آنها را در موقعیتی قرار می داد که قیمت های بلندی برای محصولات شان تعیین کنند.

سندریولیومینوسو، به کمک تاکتیک های تروریستی موفق گردید که سرتاسر دره را در زیر کنترل نظامی قرار دهد. یکی از متدهائی که به کار می بردند، این بود که شهرکی را به وسیله اقلای سی تن افراد مسلح به تصرف در آورد؛ آنها نخست اهالی را جمع کرده و برای شان سخن رانی می کردند، سپس مورد پرسش قرار می گرفتند تا بدانند که کی ها با حکومت محلی یا باندها کار می کنند. با شناسائی چنین افراد، آنها در ملای عام مجازات می شدند و اداره محل توسط جلسات اهالی که متشکل از افراد سندریستاس

بودند، انجام می‌شد. زمانی که یک منطقه «آزاد» می‌شد، آن‌گاه سندیريستاس به شهرک بعدی می‌رفت. در سال ۱۹۸۵م. اعضای این گروه نظامی در کل منطقه بسیار نیرومند شدند. سالوا آلتا منطقه را برای پلیس و ارتش دولتی ممنوع‌الورود ساخت.

زارعان، از این‌که سندیريستاس، دره را در زیر کنترل خود درآورده بود، راضی بودند، زیرا آن‌ها خود را نه تنها در برابر سوداگران مواد مخدر و باندهای جنایت‌کار، بلکه در مقابل ریفورم زراعتی حکومت محفوظ احساس می‌کردند. جالب است که تولیدکننده‌گان کوکائین و سوداگران مواد مخدر از این تغییرات به یک اندازه خوش‌نود بودند، زیرا انضباط در بین زارعان باعث افزایش محصول شده بود. در سال ۱۹۸۸م. نبات کوکا به اندازهٔ دو صد و یازده هزار هکتار زمین در دره را پوشانده بود، علاوه بر آن جریان ترانسپورت، در زیر ادارهٔ سندیرولئومینوسو تنوع پیدا کرد. این دره همچنان مسؤولیت حفاظت باندهای نشست هواپیماها در سرتاسر دره را به‌دوش گرفته بود، وظیفه‌ای که این گروه تا سال ۲۰۰۲م. همچنان بدون مانع انجام می‌داد. امور ترانسپورتی به‌وسیلهٔ هواپیماهای کوچک نه تنها سهل و ساده بود، بلکه مؤثریت زیاد نیز داشت.

فعالیت‌های سندیرولئومینوسو تنها در عرصهٔ کنترل تولید کوکا محدود نه‌ماند، بلکه در برخی از محلات وظایف شرکت‌های دیگر را نیز در دست گرفت. طور مثال تبادلۀ اسعار. در شهرک ژی یون بانک‌های محل تبادلۀ پول دالر را در برابر ایتنی پروئی (واحدپول پیرو) برای واسطه‌های کارتل مادلن انجام می‌دادند، که سندیرولئومینوسو کمیسیون حد اقلی را برای‌شان تعیین کرده بود. روشن بود که بانک‌ها از این‌گونه مقررات راضی نه‌بودند، ولی کاری در برابر آن نمی‌توانستند بکنند، زیرا سندیرولئومینوسو تمام دره را بالفعل رهبری می‌کرد. از راه برقراری این نوع کنترل بر اسعار خارجی، سندیريستاس مقدار چشم‌گیر پول در کشوری به‌دست می‌آورد که درآمد ناچیز خارجی داشت. یک بخش این اسعار در راه تأمین سلطهٔ سندیرولئومینوسو در سالوا آلتا و محلات دیگر به کار می‌رفت و بخش دیگر آن به‌منظور خریداری اسلحه مصرف می‌شد تا برنامه‌های مائویستی این گروه برای پیرو در عمل پیاده گردد.

سندیرولئومینوسو - پیش از پیدایش فارک در کلمبیا - مدت زیادی به‌ترین گروه مسلح در امریکای لاتین بود. طورمثال در بین ماهای فبروری تا سپتامبر سال ۱۹۸۹م. این گروه جلو تلاش‌های حکومت در زمینهٔ متوقف ساختن سوداگری مواد مخدر را با مؤفقیت سد نمود. اعضای سندیرولئومینوسو به‌خاطر انتقام‌گیری از حکومت که برای تخریب کشت‌زارهای کوکا ماده‌ای به‌نام سپایک را مورد استفاده قرار داده بود، حمله‌ئی را بر گارنیزون نظامی در شهرک اوچیزا انجام دادند که در نتیجه پنجاه تن از نظامیان تسلیم شده به سندیريستاس را به‌قتل رسانیدند. در همین سال حکومت در هیوالاگای علیا حالت اضطراری را اعلام داشت.

سندیرولئومینوسو مؤفق شد که در این دره اقتصاد مبتنی بر ترور را بیآفریند. این اقتصاد هستهٔ یک دولت کوچکی را تشکیل می‌داد. همان‌گونه که در فصل پنجم این کتاب تشریح خواهم داد، سالوا آتا یکی از دولت‌های درون دولت، یعنی یک دولت بالفعل پیرامون یک اقتصاد جنگی‌ای که از فعالیت‌های دهشت‌افگانهٔ گروه مسلح پدید آمده بود، زاده شد. این مدل سندیرولئومینوسو به‌ذات خود یک «اقتصاد جنگی تجارتي» به‌شمار می‌رود که بر مبنای وسایل تجارتي‌ساختن محلی مانند نبات کوکا و تجارت تولیدات غیرقانونی همچون مواد مخدر استوار گردیده بود. در این مدل «گروه‌های مسلح مناطق اقتصادی را از طریق تأمین

کنترل بر مناطق سودآور اقتصادی (مانند سالواتا)، و انکشاف شبکه‌های تجارتي با طرف‌های سومی پدید می‌آورند، به عبارت دیگر از طریق کارتل‌های مواد مخدر کلمبیائی؛ آن‌ها حتا با گروه‌های رقابت‌کننده نیز کار می‌کنند. تأثیرات آن‌ها در جهت مساعدت با [...]، حفاظت از سکتور غیرقانونی [مثلا تولید کوکا] می‌تواند مثبت باشد».

برخی از چنین اقتصادهایی، هم‌چون همین مورد دره هیوالاگای علیا، می‌توانند درآمدهای کلانی در قبال داشته باشند. در اواخر سال‌های هشتاد، درآمد مجموعی محصولات برگ کوکا و خمیر کوکای پروئی تنها از ایالات متحده، در حدود بیست‌وهشت میلیارد دلار بالغ می‌شد. سهم مبلغ تولید خمیر کوکا و تجارت مواد مخدر پروئی به ۷،۴۸ میلیارد دلار رسید، که برابر بود به بیست درصد بی. ان. پی. (درآمد ناخالص ملی) پروئی که در سال ۱۹۹۰م. مبلغ سی‌وپنج میلیارد دلار را نشان می‌داد. زارعان به خاطر زرع کوکا ۲۴۰ میلیون دلار به دست آوردند. سهم سندیرولیومینوسو از درآمد در سالواتا به سی‌وپنج میلیون دلار تخمین می‌شد، که برای خریداری اسلحه و گسترش شبکه حفاظتی و فشار در سرتاسر پرو کافی بود. فواید اقتصاد جنگی تجارتي نزد اهالی نیز آشکار گردیدند. شصت‌وشش هزار خانواری که در دره هیوالاگای علیا زنده‌گی می‌کردند، از درآمد سالانه مبلغ ۳۶۳۹ دلار برخوردار شده بودند که این مبلغ سه برابر بیش‌تر از درآمد سالانه هزار دالری بخش‌های دیگر پرو بود.

تقسیم‌بندی بین‌المللی اقتصادهای رهبری شده به وسیله ترور، آن‌گونه که در دره هیوالاگای علیا صورت گرفته است، گنج‌کننده است. از مجموع درآمد میلیاردها دلار از مدرک عواید مواد مخدر و پول‌شوئی در ایالات متحده، از سی تا چهل درصد به اقتصاد ایالات متحده افزوده می‌شود، در حالی که بقیه آن در اقتصاد غیرقانونی بین‌المللی پمپ می‌گردید و چنان‌که در صفحات بعدی روشن خواهد گردید، در گرداندن اقتصاد نوین ترور به کار گرفته می‌شود.

قسمت سوم

خصوصی سازی ترور

”نی، من آدم کش حرفه‌ئی نیستم. ساده نیستم که کسی را در حالی که به سویت نگاه می‌کند، در چشمش شلیک کنی، مطمئناً وقتی که در ظرف کم‌تر از ده ثانیه چهار تن را بکشی، مانند من که چنین کردم.“

- کارلوس شغال -

در تابستان سال ۱۹۸۱م.، وقتی من با استفاده از یک بورس فولبرایت در ایالات متحده مشغول آموزش بودم، یکی از دوستانم مرا دعوت کرد که چند روزی را در (کیپ کود)، نزد خانواده‌اش به‌مهمانی بروم. در آنجا به‌زودی متوجه شدم که والدین آیرلندی ثروتمند کاتولیک از بوستون، با فرزندانشان، که همه شان بیست ساله و یا کم‌تر از آن بودند، برخورد سخت‌گیرانه می‌کردند. سه دختر شان اجازه نداشتند در ساحل دریا بیکیینی به‌تن کنند و پسران در حضور والدین شان سگرت بکشند. یک شب، پس از صرف شام، وقتی در برنده نشسته بودیم تا غروب را تماشا کنیم، مادر خانواده از من پرسید که نظرم درباره سقط جنین چیست. من به‌جوابش گفتم که این عمل را که زنان بعد از گرفتن حمل، به‌خاطر به‌بودی و صلاح خویش انجام می‌دهند، یک واقعیت بامورد می‌دانم. او از این پاسخ به‌صورت آشکارا ناامید شده، سرش را تکان داد و خطاب به‌من گفت: ”این یک جرم وحشت‌بار و یک گناه نابخشودنی پنداشته می‌شود.“ صبح فردا، متوجه سه مرد جوان در ساحل دریا شدم که در کناره آب مشغول قدم‌زدن بوده و با هر کسی در مسیر راهشان صحبت مختصری می‌کردند. وقتی به جمع ما نزدیک شدند، والدین دوستم به‌آنها سلامی داد و دعوت کرد که بیایند و با ما نهار صرف کنند. وقتی از دوستم درباره هویت شان پرسیدم، گفت که آنها از آیرلند به این‌جا آمده‌اند تا برای IRA (ارتش آزادی آیرلند) پول جمع‌آوری کنند. از شنیدن این حرف‌ها تعجب کردم، زیرا او دوبار پاسخ خود را تکرار نمود. به‌یادم هست که من در برابر پاسخش گفتم: ”والدینت چقدر کاتولیک‌های پیگیر و دارای روش‌های تربیتی سخت‌گیر هستند، اما با آن‌هم یک‌جا با اعضای IRA نهار صرف می‌کنند!“ او در پاسخم آهسته گفت: ”ما آیرلندی هستیم، مسأله به‌مردم ما مربوط می‌شود.“

آیرلندی‌های امریکا، به‌طور سنتی منبع سخاوت‌مند درآمد برای IRA بوده‌اند. این شاخه امریکائی برادری فینی‌ها بود (Fenian Brotherhood) - که در سال ۱۸۵۸م. در نیویارک تأسیس گردید - که قیام آیرلندی‌ها را در اواخر قرن نوزدهم تمویل می‌کرد. در سال‌های شصت و هفتاد از برکت سه تن سابقه‌داران IRA به‌نام‌های جک مک کارتی، جان مک گاوون و مایکل فلانیری، پول از ماورای اوقیانوس اطلس سرازیر می‌شد. در سال‌های شصت (Irish Northern Aid) که با اسم کوتاه (Noraid)

شهرت یافته بود، تأسیس گردید. دفتر مرکزی آن در برونکس با آدرس ۲۷۳ ایست، خیابان ۱۹۴ واقع بود. ارگان نشراتی این شرکت نشریه‌یی به نام ایریش پیپل (آیرلندی‌ها) بود که در سرتاسر ایالات متحده انتشار می‌یافت. این شرکت در زمان اندک به موفقیت‌هایی نایل آمد. (Noraid) (نوراید) به شبکه‌یی از سازمان‌های آیرلندی‌های امریکائی پیوست - مثل شعبه‌های مختلف اتحادیه‌های صنفی افسران پلیس و کارگران بنادر در سواحل شرقی - و به هرکسی که ممکن بود دسترسی یافت. در اواخر سال‌های هفتاد نوراید دارای پنج‌هزار عضو و سی هزار نفر هواخواه بود. پول از همه نقاط کشور سرازیر می‌شد و با دو شیوه جمع‌آوری می‌گردید: از راه فروش نشرات در قهوه‌خانه‌های آیرلندی امریکائی مانند (O'Neil's) در شیکاگو و (Wednesday's) در نیویارک، با برگزاری قرعه‌کشی، در جریان محافل رقص بال و یا راه‌پیمائی‌ها و نیز در امتداد سواحل آفتابی کیپ کود. یک بخش بزرگ این پول‌ها از طرف شاغلین آیرلندی امریکائی مربوط طبقه کارگر به دست می‌آمد. حتا اتحادیه‌های مختلف صنفی مبالغ ثابتی را هفته‌وار به حساب نوراید واریز می‌کردند. هم‌چنان اشخاص مشهور دارای هویت آیرلندی در طول سفر شان در سرتاسر کشور، اعانه جمع‌آوری می‌کردند. در سال ۱۹۶۹م. برنات دیولین (Bernadette Devlin) در جریان بازدیدش از ایالات متحده مبلغ ۶۵۰,۰۰۰ دلار از نام انجمن حقوق مدنی آیرلند شمالی (Northern Ireland Civil Rights Association NICRA) جمع‌آوری کرد. بدین‌ترتیب نوراید در جریان ده سال یک مالک ذخیره پولی هفت میلیون دلاری شد. با چنین امکانی این شرکت می‌توانست پنجاه درصد مایحتاج IRA به پول را تأمین نماید.

هدف مهم نوراید جلب قدرت‌های سیاسی و نیز تمویل کنندگان مالی تا به آن حدی بود که از چنان درجه‌ئی از توانائی می‌رسید که ایالات متحده را حین ارزیابی مناسبات بین آیرلند و سلطنت متحده (انگلیس) تحت تأثیر قرار داده بتواند. به همین منظور نوراید جلساتی را سازماندهی می‌کرد تا صندوق‌هایی را به خود جلب کند، که از یکی از نمونه‌های آن می‌توان برگزاری ضیافت شام آخر سال در شهرهای مختلف امریکا نام برد. چنین ضیافت شامی در نیویارک همیشه در هتل والدورف آستوریا داده می‌شد. در این‌گونه محافل معمولاً سیاست‌مداران شناخته شده و اعضای اتحادیه‌ها شرکت می‌کردند که برای خرید کارت‌های ورودی مبلغ ۴۰۰ دلار می‌پرداختند. مبلغ میانگین درآمد از این ناحیه به ۲۰ هزار تا ۳۰ هزار دلار می‌رسید و برگزارکنندگان محافل بدین‌گونه توجه شرکت کنندگان را به آگاه شدن از معضله آیرلند معطوف می‌داشتند.

در آغاز، پول از طریق (Northern Aid Committee) به نوراید می‌رسید، یعنی سازمانی در بلفاست که در سال ۱۹۶۹م. پس از آشوب لندن دیری (Londonderry) تأسیس گردیده بود. وقتی این سازمان توسط آن کیومن کوبراچ (An Cumann Cobarach ACC) که یک تیپ مدرن پریزونیرز دپندانت فوند (Prisoner's Dependants Fund) بود و در سال‌های بیست به جمع‌آوری پول برای (ACC) مصروف بود و دفتر مشترکی با شین فین (Sinn Féin) در دوبلین داشت. بعداً (آ.ث.ث.) پول‌ها را به حساب گرین کراس (Green Cross) در بلفاست انتقال می‌داد که شکل یک سازمان کمک‌کننده به خانواده‌های جمهوری‌خواهان را داشت، اما در واقع یک نهاد مالی برای تمویل مالی IRA بود. جالب است که گرین کراس فاقد آدرس و نمبر تلفن، حساب‌های سالیانه بود و در اداره مالی به‌عنوان یک سازمان خیریه ثبت نه‌بود. علی‌رغم ادعای نوراید که تمویل

کننده‌گان آیرلندی امریکائی‌اش، پول را به منظور تهیه لباس و مواد غذایی برای بی‌خانه‌ها در آیرلند شمالی می‌فرستادند، اما هویت خپریه بودنش یک پوششی بود که در زیر آن IRA قرار داشت. در سال ۱۹۸۲م. در جریان قضیه دادگاهی علیه نوراید، وزیر عدلیه آمریکا توضیح داد که "نوراید از زمان ایجادش به‌حیث نماینده مؤقتی ارتش جمهوری‌خواه آیرلند که شاخه سیاسی آن شین‌فین و سازمان‌های وابسته به آن اند، در [آیرلند] خدمت می‌کند". بخش عظیم پول‌هائی که نوراید در ایالات متحده جمع‌آوری می‌کرد، برای خریداری اسلحه و قاچاق آن به اولستر (Ulster) به کار می‌رفت. مثلاً (اف.بی.آی.) در سال ۱۹۸۲م. یک مورد قاچاق اسلحه به ارزش دو میلیون دالر را در نیویارک کشف نمود. یکی از دو قاچاقچی شامل این عملیات قاچاق به نام اندریو دوگان عضو نوراید بود. گرچه کمک‌های مستقیم مالی سازمان‌های مستقلی چون نوراید، نسبت به تمویل مالی توسط دولت محدودیت کم‌تر داشتند، با آن‌هم گروه‌های مسلح نیز وضعیت هم‌سانی را دارا بودند. به‌قتل رساندن لارد مونت‌بیتن در سال ۱۹۷۹م. و حمله بمب‌گذاری بر فروشگاه بزرگ لندن به نام هاررودز (Harrods) در حوالی کرسمس سال ۱۹۸۳م. توجه افکار عامه در آمریکا را به فعالیت‌های تروریستی ایکه IRA در انگلستان انجام می‌داد، معطوف داشت. از این‌رو یک سردی آشکاری در مناسبات بین IRA و آیرلندی‌های آمریکا به میان آمد. با چنین یک سابقه‌ئی، نوراید سعی نهائی خود را به کار برد تا برتانوی‌ها را هم‌چون اشغال‌کننده‌گان خاک آیرلند معرفی نماید. کمک به نوراید به جز یک مورد در سال ۱۹۸۱م. وقتی (بابی ساندز) و (رایموند مک کریش) و چند تن دیگر از اعضای IRA به‌دنبال اعتصاب غذایی در اعتراض به‌خاطر وضعیت شان در آن‌وقت و به رسمیت‌شناخته‌نشدن شان به‌حیث زندانیان سیاسی جان باختند، رو به تقلیل گرائید. سیاست‌مدارها و سازمان‌های آیرلندی آمریکا به فاصله‌گرفتن رو بردند و دیگر در ضیافت‌ها و راه‌پیمائی‌ها حضور پیدا نه‌کردند. حکومت آیرلند در سال ۱۹۸۳م. قلم‌رو کلیسای رومن کاتولیک‌ها و شمار زیاد سیاست‌مدارهای آیرلندی آمریکا و حتا رژه روزسنت پاریکس را تحریم نمود. ناگهان نوراید با واقعیت جدیدی روبه‌رو گشت: رویای رومانیتیک جنگ‌جویان راه آزادی آیرلند، با عمل‌کردهای تروریستی IRA در انگلستان لکه‌دار شد. طوری که یک دوست آیرلندی امریکائی‌ام که در لندن می‌زیست، در سال ۱۹۸۴م. به‌من گفت: "وقتی آن‌ها هاررودز را در آستانه کرسمس بمباران می‌کنند، دیگر هیچ‌کسی مصؤونیت نه‌دارد، خشونت سیاسی به‌گونه خطرناکی نزدیک شده است".

پدیدارشدن تغییر در احساسات آیرلندی‌های آمریکا باعث محدودشدن رقم‌های پولی در حساب‌های بانکی نوراید گردید و نیز تمویل‌کننده‌گان خارجی آن تقلیل یافت. این محدودیت‌ها به‌ویژه در عرصه طرح ستراتیژی IRA توسط جری آدامز در سال ۱۹۷۷م. حساس‌تر بودند. طرحی که بعداً مردم آن‌را (ballot and bullet programma) نامیدند که بر وسعت‌دادن IRA و انکشاف پایه و اساس قانونی سیاسی، بدون پرداختن به اجرای فعالیت‌های خشونت‌بار مبتنی بود. برای به‌دست‌آوردن پول به‌خاطر اجرائی‌ساختن طرح آدامز، ارتش جمهوری‌خواه آیرلند به عملیات دوام‌دار غیرقانونی مثل قاچاق، گریز از مالیه‌دهی و کلاهبرداری باور داشت. مرز طولانی چهارصد کیلومتری بین جمهوری آیرلند و اولستر برای امور قاچاق ایدئال بود. هواخواهان IRA در جمهوری آیرلند از سیسایدی صادرات EEG (بازارمشترک اروپا) برای محصولات کشاورزی آیرلندی به انگلستان - که آیرلندشمالی نیز بخشی از آن بود - مستفید می‌شدند تا پول به‌دست آورند. از جمهوری آیرلند خوک‌ها به هواخواهان IRA در آیرلند شمالی می‌رسیدند تا آن‌ها در مقابل

آن‌ها سبب‌ساییدی‌ها را که در حدود هشت پوند در برابر هر خوک پرداخته می‌شد، از آن خود ساخته باشند، که بعداً این خوک‌ها دوباره به‌طور قاچاق داخل بازار می‌شدند. این عملیهٔ قاچاق باربار با همین شیوه در مورد خوک‌ها تکرار می‌شد که پول زیادی از این مدرک به‌دست می‌آمد. بنابر اظهارات استخبارات برتانیه، توماس مورفی یک عضو واحد مرزی IRA به‌نام ASU که مالک یک مجموعهٔ حیوان‌داری در یک موقعیت ایدئال مرزی بود، در سال ۱۹۸۵م. مبلغ هشت‌هزار پوند در صندوق IRA واریز نمود. این پول‌ها از قاچاق خوک‌ها به‌دست آمده بود. مورفی مذکور به‌تنهایی مؤفق شده بود که سالانه دو میلیون دالر جمع‌آوری کند. زمانی که بروکسل سبب‌ساییدی برای حیوانات را قطع نمود، IRA به محصولات دیگری چون غله‌جات رو آورد، که مبلغ سبب‌ساییدی آن ۱۲ پوند در هر تن بود. علی‌رغم این‌که محاسبهٔ مقدار پول به‌دست آمده از راه تقلب در سبب‌ساییدی‌ها دشوار بوده است، اما نشانه‌هایی از ادارهٔ محاسبات کمیسیون اروپائی که ارقام سال ۱۹۸۵م. را ارایه داده، ضرر ۴۵۰ میلیون پوند را مشخص ساخته بود.

یک نیرنگ سودآور غیرقانونی دیگر، همانا استفاده از تفاوت‌ها در تعرفه‌های مالیه‌دهی بود، به‌ویژه مالیه بر اضافه‌ارزش درآمد ناخالص ملی بین جمهوری و آیرلند شمالی. این نوع مالیه، بر کالاهای لوکس، مانند تلویزیون‌های رنگی در جنوب ۳۵ درصد بود در حالی که در شمال فقط ۱۵ درصد بود. این کالاها از شمال به‌جنوب قاچاق می‌شد، جایی که بسیار نازل‌تر از بهای رسمی به‌فروش می‌رسیدند.

در حالی که جری آدامز شرایط گذار IRA را به حالت عادی سیاسی سازماندهی می‌کرد، درآمدهای کلان IRA به‌منظور تمویل کمپاین‌های سیاسی شین فین اختصاص داده می‌شد. بر اساس اظهارات حکومت برتانیه، بهای هزینهٔ رویاهای سیاسی آدامز سه برابر هزینه‌هایی بود که برای فعال نگه‌داشتن IRA به‌مثابهٔ یک سازمان مسلح به‌مصرف رسانیده می‌شد. به‌طور مثال، در جریان کمپاین سیاسی سال ۱۹۸۳م. که به‌دنبال آن آدامز انتخاب گردید، تنها مصارف تأمین امنیت در حدود ۱،۳۰ پوند فی رأی بود که جمعاً ۱۳۷،۰۰۰ پوند می‌شد، رقمی که بخش بزرگ آن از درآمدهای جنائی IRA به‌دست آمده بود. در سال ۱۹۸۵م. حکومت آیرلند انتقال غیرقانونی دو میلیون دالر به IRA را که به‌مقصد تمویل مصارف انتخابات برای شهرداری‌ها انجام یافته بود، کشف کرد. این پول‌ها از راه اخاذی و فشار از نزد انجمن مواد غذائی برتانیه (Associated British Foods) به‌دست آمده بود تا IRA اعمال خشونت‌بار خود از قبیل اختطاف‌ها و اجرای حملات بمب‌گذاری در جمهوری آیرلند را ادامه داده بتواند. به‌منظور ردیابی این‌گونه پول‌ها، تحقیق‌کننده‌گان آیرلندی و گمرک‌چی‌های امریکائی توان این‌را پیدا کردند که بتوانند جریان سرازیر شدن پول‌ها را از منبع تا به‌انتها بازنگری کنند، تا جلو این‌گونه تمویل‌های مالی را افشا و سد نمایند. آن‌ها دریافتند که پول از کشور سویس به حساب جاری در نیویارک به بانک آیرلند (Bank of Ireland) واریز می‌گردید. الن کلانسی مالک یک قهوه‌خانه در نیویارک و عضو نوراید، کسی بود که با یک پاسپورت جعلی سفر می‌کرد. او حین آخرین سفرش، پول نقد با خود داشت که آن‌را به آیرلند انتقال می‌داد. وقتی به آن‌جا رسید، پول‌های دست‌داشته را در بانکی در ناوان (Navan) گذاشت و زمانی که چند روز بعد می‌خواست آن‌را دوباره از بانک بردارد، بازداشت گردید.

تلفیق عملیات مخفی برای تمویل مالی کمپاین سیاسی، یکی از ابزارهای مورد استفاده سازمان‌های مسلحی که به فعالیت‌های سیاسی عادی بر می‌گردند، می‌باشد. جای تأسف اینست که رابطه چنین گروه‌هایی با جنایت‌ها بلاخره باعث فاسد شدن اخلاق در آن می‌گردد، حتی اگر بعداً به فعالیت‌های سیاسی هم برگشته باشند. شین فین و آدامز، درباره مسایل مالی نظر و دیدگاه هم‌سانی داشتند. تنها در سال ۲۰۰۱م. IRA از راه فعالیت‌های جنائی مبلغ هفت میلیون پوند به‌دست آورد. منبع بزرگ این درآمدها قاچاق محصولات تنباکو از اروپای شرقی بود. موترهای باربری، این محصولات را از اروپای شرقی به انگلستان و جمهوری آیرلند انتقال می‌دادند. IRA این محصولات را بدون پرداخت مالیه به‌فروش می‌رسانید که هرکدام از این لاری‌ها گاهی تا مبلغ ۴۰۰ هزار پوند سترلینگ عاید می‌داشتند. در نیمه سال ۲۰۰۲م. وقتی IRA در چارچوب پروسه صلح مصروف غیرمسلح شدن بود، سه تن از اعضای‌ش در کلمبیا بازداشت شدند، زیرا آنها اعضای فارک (Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia- FARC) بزرگ‌ترین گروه مسلح کلمبیائی را در امور به‌کاربردن مواد انفجاری آموزش می‌دادند. یکی از آنها، به‌نام مارتین مک کاولی، وظایف ناظر انتخاباتی را به‌نماینده‌گی از شین فین در انتخابات به‌عهده داشت. وکیل مدافع آنها ارنستوامیزکیتا (Ernesto Amezcuita)، به‌دفاع از آنها در جریان محاکمه گفت که «آنها به‌هیئت توریست‌های جاهای طبیعی از منطقه زیرکنترل فارک دیدن می‌کردند». رهبر فارک مانویل «سوریشات» ماریولاندا (Manuel "Sureshot" Marulanda) این اظهارات را تصدیق نمود دفاع از گروه مسلح را به‌مثابه جاذبه توریستی برای اشخاص مهم و ویژه به‌تصویر کشید. او ادعا داشت که: «گروه‌ها و اشخاص وابسته به جنبش‌های مختلف سیاسی از اروپا و ایالات متحده غرض بازدید از این‌جا می‌آیند، ما در این‌جا مهمانانی چون رئیس بورس‌های سهام نیویارک و ملکه اردن را داشته‌ایم... آنها ضمن بازدیدشان درباره مناسبات بین‌المللی با ما صحبت می‌کنند». اما جری آدامز بر عکس، از داشتن هرگونه ارتباط آن سه تن با شین فین انکار ورزید.

برای بیش‌تر گروه‌های مسلح، هم‌کاری با جنایت‌کاران، ساده‌ترین الترناتیفی برای تروریزم تمویل شده توسط دولت‌ها و قدم آغازین در راه رهائی از پرچسب دست‌نشانده و بازیچه بودن قدرتهای خارجی بوده است. در نیمه سال‌های هفتاد، زمانی‌که خشونت‌های سیاسی سهم‌گین‌تر شده و اهمیت بیش‌تر پیدا کردند، سازمان‌های مسلح به استفاده از متدهای تمویل‌کننده‌گان خود مبنی بر انجام عملیات‌های مخفی غیرقانونی به‌منظور به‌دست آوردن پول، به فاصله گرفتن از ساختارهای قدیمی خود در زمان جنگ سرد آغاز کردند.

خصوصی‌سازی ترور:

روز ۲۳ جولای سال ۱۹۶۸م. هواپیمای مسافری (El Al) در حال پرواز از تل‌آویب به‌سوی روم، وادار ساخته شد که مسیر خود را به سوی الجزایر تغییر دهد. در آن‌جا به‌جز دوازده تن شهرمند اسرائیلی، بقیه همه رها شدند. اختطاف‌کننده‌گان، مسافران را سی‌ونه روز نزد خود اسیر نگه داشتند. خواست آنها این بود که این اسیران را با پانزده تن فلسطینی که در اسرائیل

زندانی بودند، تعویض کنند. اختطاف هواپیمای (ال آل) پدیده شاخصی در تاکتیک‌ها و تمویل مالی ترور به‌شمار می‌رفت. این نخستین باری بود که شهروندان اسرائیلی در خارج از کشور شان مورد یورش قرار می‌گرفتند. علی‌رغم آن‌که سازمان الفتح و شخص یاسر عرفات این‌گونه حرکت را آشکارا محکوم ساختند و تأکید کردند که سیاست آن‌ها اجازه نمی‌دهد که شهروندان اسرائیلی را هدف حملات خود قرار بدهند، با آن‌هم این عملیات در جهان عرب با خوش‌نودی استقبال گردید. عاملان اختطاف، که مربوط به «جبهه مردمی برای آزادی فلسطین» بودند، در بین پارتیزان‌های عربی و گروه‌های مسلح به‌سرعت مشهور شدند.

پلان اختطاف هواپیمای (ال آل) توسط شخصی به‌نام هادی حداد طرح شده بود که در رشته طبابت در دانشگاه امریکائی بیروت تحصیل کرده بود. حداد، در هم‌کاری با برخی از هم‌صنفانش به‌نام‌های جورج حبش و احمد الخطیب که متولد کویت بود، در آن وقت نهضتی را به‌نام جنبش ناسیونالیست‌های عرب (Movement of Arab Nationalists MAN) بنیان‌گذاری کرده بود. دو تن نخست یعنی حداد و حبش در سال ۱۹۶۸ MAN را به جبهه مردمی برای آزادی فلسطین تغییر نام دادند. این هر دو رهبر با ستراتیژی سازمان الفتح که خود را در زمینه حملات بر مراکز ستراتیژیک در داخل اسرائیل، مانند ذخایر آب، لوله‌های گاز و نفت و خطوط قطار آهن متمرکز ساخته بود، موافق نه‌بودند. حداد و حبش به‌این نظر بودند که مبارزه را بیش‌تر گسترش دهند. نخستین نگرانی آن‌ها این بود که از تمویل اقتصادی کشورهای عربی، استقلالیت پیدا کرده و خود را از زیر کنترل سازمان الفتح بیرون کنند. اختطاف هواپیمای (ال آل) هر دو هدف این گروه را ملوث ساخت.

علی‌رغم این‌ها، عمل اختطاف یک پیروزی محسوب شده و به یک مثال مبدل گردید. پس از اختطاف، شرکت‌های مختلف هواپیمائی با دست باز برای محافظت و امنیت هواپیماهای خود پول پرداختند تا از حملات بعدی جلوگیری کرده باشند. حداد به‌طور ناگهانی به یک پرداخت ماهوار پول دست یافت، که از سوی شماری از گروه‌های مسلح انجام می‌گرفت و سر به حدود یک میلیون دالر می‌زد. پول حفاظت امنیت، به‌زودی به یک منبع با ارزش درآمد برای سازمان‌های مسلح بین‌المللی مبدل گشت. پرداختن پول برای منظور فوق، به‌ذات خود نوعی بیمه‌ئی برای شرکت‌های هواپیمائی به‌هدف جلوگیری از اختطاف‌ها بود. به‌طور مثال لوفت‌هانزا در سال ۱۹۷۲م. بعد از آن‌که یکی از هواپیماهایش توسط جبهه مردم برای آزادی فلسطین (PFLP) که از طریق وارد کردن فشار در انحصار خود در آورده بود، در عدن اختطاف شد، به‌این جریان پیوست. درآمد سالانه این نوع بیمه از پنج تا ده میلیون دالر تغییر می‌کرد. این درآمدها در بین اعضای سازمان الفتح (که در این میان از مبارزه در مقابل اختطاف‌ها دست کشیده بود) به‌شمول (PFLP) تقسیم می‌شد.

هنر به‌دست آوردن پول‌های حفاظت امنیت از راه فشار با سرعت زیادی به‌سوی صنعت نفت نیز کشانده شد. در سال ۱۹۷۲م. پس از آن‌که گروه سپتامبر سیاه، شماری از شرکت‌های نفتی را در روتردام مورد یورش قرار داد، شمار زیاد شرکت‌های بزرگ نفتی به این سیستم از بیمه پیوستند. ARAMCO (آرامکو) شرکت نفتی مختلط عربی و امریکائی نیز از این جریان زمانی پیروی کرد که کارمندانش در فرودگاه شهر روم مورد یورش قرار گرفتند. اوپک (سازمان کشورهای تولیدکننده نفت) نیز از این امر مستثنی نه‌ماند. در ماه دسامبر سال ۱۹۷۵م. ایلچ رامیریز سانچز که به کارلوس شغال معروف بود، به‌همراهی یک واحد

کومانندونی، دفتر مرکزی اوپک در شهر وین را به اشغال خود در آورد. (سیا)، پس از این یورش، اظهار داشت که اوپک به حداد و گروهش که این عملیات را پشتیبانی می‌کرد، مبلغ ۱۰۰ میلیون دالر پرداخته بود که از منافع اوپک حفاظت نماید. علاوه‌آ اوپک ۱۲۰ میلیون دالر در صندوق مخفی رئیس (پی.ال.او.) واریز کرده بود.

در برخی حالات تمایل به عدم وابسته‌بودن به تأثیرات خارجی، به‌قدری نیرومند اند که باعث ایجاد ابهام بین گروه‌های مسلح می‌گردند. در این زمینه می‌توان (پی.ال.او.) و فلائزیست‌های مسیحی در لبنان را مثال داد. در سال ۱۹۷۶م. بشیر جمایل رهبر شبه نظامیان مسیحی که از پشتیبانی اسرائیل برخوردار بود و ابوحسن سلامه رئیس خدمات امنیتی الفتح، پس از سال‌ها جنگ و رویارویی در برابر هم‌دگر، به‌طور استثنائی با هم متحد شدند و تصمیم به یک آتش‌بس ۴۸ ساعته را اتخاذ کردند تا بانک شرق میانه^۲ برتانوی (British Bank of the Middle East) را در مرکز شهر بیروت غارت کنند.

صبح زود روز بیستم جنوری سال ۱۹۷۶م. کومانندوهای الفتح و فلائزیست‌های مسیحی جاده‌های اصلی منطقه^۳ تجارتي بیروت را مسدود کردند. در این منطقه اکثر نهادهای مالی که در شرق میانه فعال بودند و نیز دیپلمات‌های مختلف جابه‌جا بودند، تا به حومه^۴ ناحیه^۵ میدان دو مارتیرز (Place des Martyrs) در بخش جنوبی توسط فلائزیست‌ها مسدود شده بود. در این صبح از رفتن کارمندان بانک، صراف‌ها، کارمندان سفارت‌ها و اشخاص دیگری که به‌سوی این میدان روان بودند، جلوگیری به‌عمل آمد؛ به آن‌ها گفته شد که به‌منازل خود برگردند و پس از دو روز به‌کار هایشان حاضر شوند. در ساعات نزدیک به ظهر همه^۶ محوطه^۷ اطراف خالی شده و مسدود گردید. یک دسته^۸ نظامیان الفتح و فلائزها به‌زور وارد کلیسای کاتولیک، پهلوی بانک مورد نظر شده و به‌خاطر تخریب دیوار کلیسا با کشیش به‌گفت‌وگو پرداختند، تا از آن طریق به‌گاو صندوق بانک دسترسی یابند. آن‌ها به‌خاطر جلوگیری از خساره‌مند شدن کلیسا به‌عوض مواد انفجاری، با بیل و کلند به تخریب دیوار آغاز کردند. در حالی که یک تیم در این‌جا به کار مشغول شده بود، بقیه اعضای الفتح و فلائزیست‌ها در ناحیه به گشت‌زنی و مراقبت مصروف بودند. افراد هر دو گروه^۹ خصم در حین گشت‌وگزمه با هم شوخی می‌کردند، سگرت دود می‌کردند و یک‌جا غذا می‌خوردند. پس از دو روز وقتی کارمندان به‌سوی دفاتر خود آمدند، دوباره به‌منازل شان برگردانده شدند؛ زیرا (پی.ال.او.) و فلائزها هنوز هم در کلیسا مصروف تخریب دیوار بودند. وقتی سرانجام به‌گاو صندوق رسیدند، به ناتوانی خود متوجه شدند - آن‌ها به‌هم‌دگر اعتراف کردند که بازکردن گاو صندوق از توان شان خارج است. یکی از آن‌ها گفت: "ما جنگ‌جو هستیم و نه دزد و غارت‌گر"، بنابر آن تیمی از اشخاص حرفه‌ئی در زمینه^{۱۰} مواد انفجاری از افراد مافیای کورسیکائی به‌مدد شان رسید و مشکل را حل کرد. این افراد موفق شدند که با به‌کاربردن مقدار زیاد دینامیت گاو صندوق را باز کنند.

دو روز دوام کرد تا بانک از ذخیره^{۱۱} دارائی‌هایش خالی گردید. خشت‌های طلا، اسناد سهام، جواهرات و اسعار در طول دو روز در موترهای باربری جابه‌جا ساخته شدند. این دزدی ثروت کوچکی را به‌هم‌راه داشت که به (Book of Records Guinness) سرازیر شد. غنیمت بین (پی.ال.او.)، فلائزها و مافیا به سه بخش تقسیم گردید. کورسیکائی‌ها هواپیمای دی.سی - ۳ را در بیست کرایه کرده و سهم خود را گرفته پرواز کردند: سهم آن‌ها یک سوم طلاها، جواهرات و پول نقد بود. فلائزها بخش بزرگ

سهیمه^۱ شان را برای خریداری اسلحه پرداختند، اما (پی.ا.ا.او.) سهیمه^۲ خود را در خارج سرمایه‌گذاری کرد. آن‌ها نیز سهیمه^۳ شان را در یک هواپیمای دربست با هم‌راهی یاسر عرفات، ابولیاض و سلامه به سویس انتقال دادند و در آنجا آن‌ها در بانک‌های مختلفی واریز کردند.

به‌دست آوردن پول از طریق حرکت‌ها و فعالیت‌های جنائی نسبتاً کار سهل و آسانی بود. به‌نظر می‌رسید که پول‌شوئی و سرمایه‌گذاری دوباره^۴ آن به‌منظور داشتن یک درآمد منظم، داشت مشکل‌تر می‌شد. علی‌رغم آن‌که سازمان‌های مختلف مسلح در سال‌های هفتاد درک کرده بودند که حیات شان وابسته به برخورد حرفه‌ئی با پول بود، فقط شمار اندکی از آن‌ها موفق به سرمایه‌گذاری مشخصی برای مدت زمان طولانی شده بودند. الفتح نیز شامل همین دسته^۵ آخری می‌شد. در ماه‌های پس از غارت بانک شرق میانه^۶ برتانوی، الفتح که در بازارهای دست دوم به‌حیث سوداگر مالی عمل می‌کرد، سهام و اوراق بهادار دزدیده شده^۷ بانک را از قرار بیست تا سی سنت دالر خریداری نمود که باز بخش بیش‌تر آن‌ها را بالای صاحبان اصلی آن به‌فروش رسانید و سود به‌دست آمده^۸ آن باز هم با هواپیمای دربست به سویس انتقال داده شد.

اقتصاد غارت‌کننده^۹ اتا (ETA):

عرفات در طول مدت سی سال اخیر یکی از رویائی‌ترین رهبران تروریست‌ها در عرصه^{۱۰} پول‌شوئی و سرمایه‌گذاری‌های مجدد بوده است. مشاور او یک محاسب شناخته شده^{۱۱} امور مالی به‌نام نیبل شاذ بود که ریاست یک دفتر اداری - مشورتی در قاهره را به‌عهده داشت. قبل از آن‌که این شخص مشاور عرفات گردد، به‌حیث استاد مضمون امور مالی دولتی در نهاد معتبر تعلیمی به‌نام (وارتون سکول اف بزنس) در دانش‌گاه پنسلوانیا تدریس می‌کرد.

گروه‌های مسلحی که به‌پول دست‌رسی پیدا می‌کردند، به‌خاطر پیش‌بردن امور مالی خود بایستی ساختار بسیار ظریفانه^{۱۲} حساب‌داری را انکشاف می‌دادند. کشف دفتر مرکزی مالی اتا (Euskadi Ta Askatasuna- ETA)، یک گروه مسلح ناسیونالیستی که برای استقلال باسک می‌رزمید، در سال ۱۹۸۶م. (در یک مخفی‌گاه در زیرزمینی فابریکه^{۱۳} سوکوا (Sokoa) در شهر هیندایی (Hendaye فرانسه) مجموعه^{۱۴} تخنیک‌های حساب‌داری را برملا و آشکار ساخت. حساب‌داری‌هایی که این گروه برای تعیین بودجه مورد استفاده قرار می‌داد. این گروه درآمدها و هزینه‌های خود را طوری ثبت دفتر می‌کرد که به بیلبانس پرداخت‌های قانونی دولتی شباهت داشتند که این ارقام گاهی با واحد پولی اسپانیا یعنی پیزو و بقیه با فرانک فرانسوی ثبت دفاتر می‌شدند (۸۵ درصد بودجه^{۱۵} اتا در اسپانیه و بقیه در فرانسه جابه‌جا می‌شد). بخش بزرگ درآمدهای گروه از راه اختطاف‌ها، زورگوئی‌ها و یورش‌های مسلحانه به‌دست می‌آمد. متد اخیر یعنی یورش‌های مسلحانه در طول ده سال فقط ۸۰۰ میلیون پیزو عاید داشت، لذا در نیمه‌های سال‌های هشتاد این متد متوقف ساخته شد. دلیل توقف آن این‌هم بود که سود این‌کار به تناسب ریسک بزرگی که داشت خیلی اندک بود. برعکس اختطاف‌ها در گذر سال‌ها فعالیت مبتکرانه^{۱۶} ویژه‌ئی به‌نظر می‌آمد که در سال ۱۹۷۰م.، ۵۰ میلیون درآمد

داشت، که این رقم تا سال ۱۹۹۷م. به یک‌ونیم میلیارد پیرو (۱۵ میلیون دالر) بالا رفت. این جرم تا زمانی تعمیم یافته بود که سرانجام دولت اسپانیا در سال ۱۹۸۴م. قوانینی وضع کرد که بر مبنای آن افرادی را که منحیث واسطه عمل می‌کردند، مورد تعقیب قرار می‌داد و حساب‌های بانکی فامیل‌های اختطاف شده‌ها را منجمد می‌ساخت تا جلو برداشت پول از بانک را سد کرده و نه‌توانند به عاملان اختطاف، پول بپردازند. در واقع این ستراتیژی را نخست ایتالیا آغاز کرده بود.

زورگوئی و زیر فشار قراردادن تاجران و مالکان صنایع یکی از منابع دارای بیش‌ترین سود به‌شمار می‌رفت. اکثراً این شیوه، شکل مدافعه را در برابر خراب‌کاری و خشونت به‌خود می‌گرفت. اعضای (اتا) این شیوه را که در حق دارائی‌های مردم انجام می‌دادند، یک «مالیه انقلابی» ارزیابی می‌کردند. این گونه اخاذی‌ها با دلایل ناسیونالیستی، توجیه می‌شد: «در صورتی که فکر می‌شد که همه باسک‌ها مسؤولیت قانونی و اخلاقی حمایت از مبارزه در برابر زورگوئی [حکومت اسپانیا] را به‌دوش می‌گیرند، آن‌گاه این امر (اتا) را به پُرکردن این خلای مسؤولیت [پرداخت‌ها] به عین شیوه‌ای که بر مبنای آن حکومت‌های دولت‌های مستقل مالیه را بر شهرمندان وضع می‌کنند، مجبور می‌سازد». بر مبنای اسنادی که از زیرزمینی فابریکه سوکوا به‌دست آمدند، معلوم شد که همه پول‌ها در آن‌جا در بین سال‌های ۱۹۸۰م. تا ۱۹۸۶م. از راه فشار و زورگوئی به‌دست آمده بود که یک مبلغ بزرگ ۱،۳ میلیارد پیرو، معادل ۱۲ میلیون دالر را تشکیل می‌داد، که بر این مبلغ هم‌چنان اعانه‌های نقدی از جانب جنگ‌جویان و علاقه‌مندان اضافه می‌شده است. به‌طور مثال حساب‌هایی که در فابریکه سوکوا به‌دست آمدند، پرداخت پنج درصد مالیه را توسط باسک‌هایی که در خارج و بویژه در فرانسه کار می‌کردند، نشان می‌داد، که به وسیله کمیته مهاجران باسک جمع‌آوری می‌شد؛ اما در دفاتر، سرازیرشدن پول از منابع خارجی به ثبت نرسیده بود. کمک‌های اتحادشوروی، متحدان اروپای شرقی این کشور و (پی.ال.او.) به تحویل‌دهی اسلحه و آموزش نظامی محدود بودند که بدین‌قرار ردیابی ثبت رسیده‌های آن‌ها در دفاتر مالیاتی دشوار بوده است. روابط تنگاتنگ (اتا) با حزب کمونیست اسپانیا، تنها به امور لوژستیک و تاکتیکی محدود می‌شد نه در زمینه مالی و پولی. (اتا) تا حدود بزرگی مایحتاجش را خود برآورده می‌کرد. درآمد (اتا) از سال ۱۹۷۶م. تا به ۱۹۹۷م. سالیانه به بالاتر از ۴۰۰ میلیون پیرو (چهار میلیون دالر) می‌رسید.

عواقب فعالیت‌های (اتا) برای تأمین مالی خود در مناطق قلمرو باسک‌ها برای اقتصاد محلی فاجعه‌بار بوده است. اهالی باسک از یک اقلیت کوچک در اسپانیا نماینده‌گی می‌کردند. در آستانه سال‌های هشتاد نفوس آن‌ها در اسپانیا به یک‌ونیم میلیون نفر می‌رسید، ۲۰۰ هزار نفر هم در فرانسه زنده‌گی می‌کردند، در حالی که نفوس کل اسپانیا ۳۷ میلیون نفر بود. سیاست جابه‌جائی و نقل‌مکانی را که فرانسیسکو فرانکو در پیش گرفته بود، باعث سرازیر شدن مهاجرین از فقیرترین مناطق اسپانیا به قلمرو باسک شد که این امر، تناسب اتنیکی منطقه را تغییر داد. توانائی صنعتی این منطقه باعث جلب و جذب مهاجرین از سایر مناطق گردید: فابریکه‌های دولتی، معادن و کشتی‌سازی هم‌چون مقتطیس همه واجدان شرایط کار را به‌سوی خود می‌کشاند. در سال‌های شصت، قبل از آن‌که ترور وارد عرصه زنده‌گی گردد، صنایع محلی شگوف بود. میانگین درآمد در قلمرو باسک‌ها با سطح کشورهای بنیلوکس مساوی بود و درآمد سرانه باشندگان آن نظر به بقیه بخش‌های اسپانیا در بالاترین درجه قرار داشت. (در بیلباو (Bilbao))

در حدود ۴۰ درصد بالاتر از دیگر جاهای کشور بود). (اتا)، رفاه اقتصادی را به خاطر تمویل مالی کمپاین مسلحانه^۲ تروریستی در برابر مادرید، از هم فرو پاشید. به عبارت دیگر رویای ناسیونالیستی (اتا) ثروت‌ها را از بین برد و مناطق به فقر کشانیده شد و وطنپرست‌های ثروت‌مند متواری ساخته شدند. فابریکه‌ها مسدود شد. مالکان صنایع باسک از بیم و ترس متدهای گوناگون پُرساختن صندوق‌های (اتا) از قبیل: اختطاف، یورش‌بردن، زورگوئی و فشار، غارت بانک‌ها، وضع مبالغ بالای مالیاتی. یک تاجر به کلیر سترلینگ نویسنده در جریان تحقیقش درباره^۳ (اتا) چنین اظهار داشت: ”من دیگر در این‌جا چه می‌کردم، هم‌سر و فرزند برادرم تا زمانی در زیر تهدید شلیک قرار داشتند که او همه پول موجود در حساب بانک خود را برای (اتا) خالی کرد. عموم دیگر از فرط این‌قدر پرداخت‌ها در هر ماه، به بیماری مبتلا شد که بلاخره آن‌جا را ترک گفت. خودم نیز از این‌قدر پرداخت‌ها خسته شده‌ام و علاوتاً: من نمی‌خواهم که پنج فرزندم را مجبور سازم که نوع اشتباه تاریخ را در مکتب بیاموزند و با یک زبان مرده حرف بزنند، زبانی که حتا یک الفبای درست و حسابی ندارد. باید مطمئن باشید که: وقتی بار دیگر این‌جا آمدید، دیگر این‌جا نه‌خواهم بود“.

پروسه^۴ ترک گفتن محل، (اتا) را واداشت تا منابع تمویل مالی مبارزات خود را در خارج از منطقه جست‌وجو کند. در سال ۱۹۸۵م. دست‌مزد ماهانه^۵ جنگ‌جویان به پول فرانک فرانسوی پرداخت شد، و این تصدیق می‌کند که (اتا) فعالیت‌های خود را به بیرون از مرز انتقال داده است. در همان سال پرداخت‌های ۶۵ درصد مصارف را به فرانک فرانسوی نشان می‌دهد. از سال ۱۹۸۵م. به بعد بخش بزرگ مصارف سالیانه نیز به فرانک فرانسوی تثبیت یافته بود. تغییر در واحد پولی مصارف و پرداخت‌ها شاهد نیرومندی است که سازمان به کناره^۶ فرانسوی قلمرو باسک به خاطر دسترسی به پول باید نقل مکان می‌کرد.

آن‌چه به پرداخت‌ها مربوط می‌شد، موجودیت پول برای سنجش دست‌مزدهای (اتا) از اهمیت بزرگ برخوردار بود. میانگین مصارف سالیانه^۷ سال‌های هشتاد و نود مبلغ ۶۰۰ هزار فرانک فرانسوی معادل ۱۲۰ هزار دالر می‌شد و این رقم فقط ده درصد مصارف مجموعی (اتا) را تشکیل می‌داد. در سال‌های نود، (اتا) حد میانگین یک دست‌مزد یک‌هزار و دوصد فرانک فرانسوی معادل ۲۴۰ دالر به هر عضو متأهل به اضافه^۸ دو صد فرانک (۴۰ دالر) به هر کودک پرداخت؛ در حالی‌که جوانان مجرد هر نفر هفت صد فرانک (۱۴۰ دالر) دست‌مزد می‌گرفت. گروه دست‌مزد حداقل به اعضای خود می‌پرداخت، که این امر باعث می‌شد تا اعضا از نزد علاقه‌مندان و هواخواهان کمک تقاضا کنند.

پرداخت دست‌مزدهای جنگ‌جویان در خارج از اصل سرمایه صورت می‌گرفت. پرداخت‌ها به شیوه‌های مختلف تنظیم می‌شد. طور مثال (اتا) دست‌مزد اعضای خود را در نیکاراگوآ پرداخت می‌کرد (آن‌ها به آن‌جا برای کمک به ساندنیست‌ها اعزام می‌شدند) که از طریق یک باند باسک به نام لارتا کوادرا (Larreategui Cuadra) صورت می‌گرفت.

کشف ساختار حساب‌داری (اتا)، اقتصاد بنیادی بر مبنای ترور را در مقایسه با یک اقتصاد جنگی آشکار ساخت. این واقعیت که (اتا) خودکفائی داشت، بر مدل متغیر «اقتصاد غارت‌گر جنگی» استوار بود، که بر مبنای آن ”گروه‌های مسلح به کمک خشونت و غارت‌گری با اهالی محل و ابزار کمک‌کننده^۹ اقتصادی رفتار می‌کردند“. علی‌رغم آن‌که این شیوه به‌مثابه^{۱۰} برنامه^{۱۱} حیاتی در کوتاه‌مدت موثریت داشت، اما این شکل اقتصاد سیاسی منتج به فرسوده‌سازی مداوم منابع کمک‌کننده و تزلزل‌دادن حمایت سیاسی

می‌گردید [...] این اقتصاد جنگی تأثیر دراماتیکی بر گروه‌های مردم می‌انداخت و این امر منتج به جابه‌جائی بزرگ، فقر و مرگ‌ومیر می‌شد.

همان‌گونه که در زمان جنگ اتفاق می‌افتد، بهره‌برداری از اقتصاد قانونی نه تنها اجازه نداشت بل که فعالانه تشویق می‌شد. اقتصاد معمولی به‌ذات خود یگانه منبع درآمد بود، و از آن‌جائی که اقتصاد قانونی فرسوده بود، لهذا تقسیم مجدد ثروت در محلات صورت ن‌گرفت. پول‌هائی که برای خرید اسلحه و مهمات پرداخت می‌شد، به‌عوض پدید‌آوردن ثروت جدید در داخل قلمرو باسک، از دوران خارج می‌گردید و عاقبت آن به فقر گراییدن بیش‌تر مردم محل بود. ”بعد از آن‌که تروریزم در این مناطق خصلت محلی به‌دست آورد، ترس از خشونت، زورگوئی و فشار و اختطاف‌ها به‌وسیلهٔ جدائی‌طلبان (اتا) باعث کاهش - میانگین - ده درصدی (BBP) در منطقه گردید“. این جریان کاهش در منابع کمکی نمی‌توانست برای مدت‌های طولانی دوام کند. سرانجام سازمان می‌بایست به منطقهٔ دیگری انتقال می‌یافت تا درآمدهائی برای خود دست‌وپا کند.

نمی‌توان انکار کرد که این شکست اقتصادی و مالی‌ای که اقتصادهای ترور را به‌وجود آورده بود، باعث ازهم پاشیدن اقتصاد قانونی و مروج گردد. با آن‌هم مردم مجبور ن‌بودند که همیشه اثرات کامل چنین رویدادی را به تجربه بگیرند. اقتصاد ترور در چارچوب شرایط معینی، جای اقتصاد معمولی را می‌گیرد. زمانی که این امر اتفاق افتد، اقتصاد قانونی و معمولی وابسته‌تر به اقتصاد ترور می‌گردد. چنین وضعی هنگام جنگ داخلی در لبنان اتفاق افتاد. در سال ۱۹۸۲م.، در حالی که واحدهای ارتش اسرائیل وارد شهر بیروت شده بودند، عرفات در جست‌وجوی صندوقی در بانک ملی پاریس (Banque Nationale de Paris) بود، یعنی یکی از بانک‌های بین‌المللی‌ای که سپرده‌های (پی.ال.او.) را نگهداری می‌کرد. او در آن‌جا همهٔ حساب‌های (پی.ال.او.) را از لبنان پاک کرده و آن‌ها را به بانک‌های عربی انتقال داد. مقدار پول‌های برداشته شده بقدری زیاد بود که باعث سرعت در کاهش ارزش پوند لبنانی گردید. در حوالی سال ۱۹۸۴م. وقتی (پی.ال.او.) و فلسطینی‌ها از لبنان عقب‌نشینی کردند، پوند لبنانی ارزش خود را از ۲۷۰ به یک دالر از دست داد.

زایش نارکو‌تروریزم:

صبح زود روز دهم مارچ سال ۱۹۸۴م. هلیکوپترهای پلیس کلمبیائی، برفراز دریای «یاری Yari» در فاصلهٔ هزار کیلومتری جنوب بوگوتا ظاهر شدند. این هلیکوپترها در ساحل دریا فرود آمده و شکم‌های خود را باز کردند. یک واحد کوماندوئی ویژهٔ کارآزمودهٔ ضد تروریزم از آن‌ها پیاده شده و بلافاصله به مجتمع ساختمانی یورش بردند که گمان می‌رفت پناه‌گاه متعلق به مافیای مواد مخدره باشد. در حالی که این واحدها به‌سوی هدف نزدیک‌تر می‌شدند، ناگهان با شلیک‌های اسلحهٔ سنگین از میان جنگل

کنار محوطهٔ باز مواجه گردیدند. دو ساعت زمان را در بر گرفت که آن‌ها به مجتمع ساختمان نزدیک شوند و آن‌را به تصرف درآورند. در آن‌جا مقدار ۱۳،۶۸ تن کوکائین به ارزش ۱،۲ میلیارد دالر را مصادره کردند.

این عملیات از چندین جهت قرین به موفقیت بود: یک انبار مهم مواد مخدره در میان جنگل منهدم گردید، باند مافیای مواد مخدر به شکست مالی بزرگی مواجه شد و مهم‌تر از آن، یک ارتباط خطرناک بین فارک و تجارت مواد مخدر شگوفای کلمبیائی آشکار و افشا گردید. تحقیق‌کننده‌گان به‌زودی دریافتند که آن‌هائی که در سواحل دریای یاری به‌سوی پلیس شلیک می‌کردند، یک واحد صد نفری کوماندوهای فارک بودند. از اسنادی که در درون ساختمان به‌دست آمدند، تأیید می‌شد که فارک باند مافیای مواد مخدر را مسلحانه حمایت می‌کرد.

اشتراک عمل و اتحاد بین تروریسم و مواد مخدره، پدیده‌ی تازه و مرگ‌آوری به‌حساب می‌رود. تا سال ۱۹۸۰م. فارک و (ام - ابریل ۱۹) (Abril ۱۹ Movimiento) (نام یک جنبش ناسیونالیستی کلمبیائی بود که در انتخابات ۱۹ اپریل ۱۹۸۰م. زیر نام یک ائتلاف دموکراتیک شرکت کرده بود که پس از آن تاریخ به (ام - ۱۹) شهرت یافت - مترجم) از درآمدهای غیرقانونی که بر حملات مسلحانه و اختطاف تاجران محلی استوار بود، استفاده می‌کردند. شمار طرف‌داران آن تا به دو صد نفر کاهش یافت که متشکل از شبه‌نظامیان سرسخت بودند؛ جلب‌وجذب افراد جدید به‌خاطر کمبود پول برای پرداخت دست‌مزدها متوقف شده بود و رهبران هر دو سازمان بیم داشتند که به فعالیت‌های شان ادامه داده نه‌خواهند توانست. آن‌ها به‌زودی متوجه شدند که در جنگل‌های انبوه دست‌نخوردهٔ کلمبیا ثروت بی‌حد و حصری انتظار اشخاصی را می‌کشد تا از آن استفاده نمایند. کلمبیا در سال ۱۹۸۱م. مقدار ۲۵۰۰ تن برگ کوکا تولید کرد که این مقدار بنا بر عطش سیری‌ناپذیر امریکای شمالی به مواد مخدره، تا سال ۱۹۸۵م. به‌گونهٔ سرسام‌آوری تا به ۱۳ هزار تن بالا رفت. در نیمهٔ سال‌های هشتاد، اقتصاد مبتنی بر مواد مخدر، پنج میلیارد دالر عاید داشت، مبلغ بزرگی که در پرداخت‌های کلمبیا تناسب را برقرار ساخت. از درآمدهای که از صدور کوکائین به‌دست می‌آمد، به‌صورت آشکار بیش‌تر از درآمد صدور دو محصول قهوه و گل بود. تجارت مواد مخدر در دست گروه مردانی متمرکز بود که کارتل قدرت‌مندی را رهبری می‌کردند. فارک و (ام - ۱۹) در سال ۱۹۸۱م. با مافیای مواد مخدر کلمبیا پیمانی بستند که مبتنی بود بر: محافظت مسلحانهٔ آن‌ها در برابر ارتش، که در بدل آن بخشی از درآمد کوکا به آن‌ها واگذار می‌شد.

فارک ده درصد کل درآمد کوکا در سرتاسر مناطقی که در دست این گروه بود را تقاضا داشت که ماهانه مبلغ سه میلیارد دالر می‌شد. تا سال ۱۹۸۴م. فارک و (ام - ۱۹) مبلغ مجموعی سالانه ۱۵۰ میلیون دالر را از تجارت خود مبنی بر حفاظت از قاچاق‌بران و تاجران مواد مخدر به‌دست آوردند. یک فیصدی بزرگ این سود به جلب‌وجذب افراد اختصاص داده شد که بدین ترتیب هر دو گروه تا سال ۱۹۸۸م. ده‌هزار جنگ‌جو برای خود دست‌وپا کردند که این امر برای حکومت آن کشور به‌قدر کافی نگرانی پدید آورد. فیصدی دیگر مبالغ به‌دست آمده، در راه تطمیع سیاست‌مدارها به‌مصرف می‌رسید تا مناطق زیادی در زیر کنترل شورشیان قرار گیرد. در نتیجهٔ اقدامات فارک و (ام - ۱۹) اقتصاد در این مناطق، با تناسب سرعت تولید مواد مخدر، مدافعهٔ مسلحانه از آن محدود ساخته شد. سوداگران به‌همین نوع اقتصاد رو بردند و از عواید آن غیرمستقیم سود می‌بردند.

از آنجائی که اتحاد بین فارک و (ام - ۱۹) استحکام یافته بود، تجارت مبتنی بر ترور و مواد مخدر (narcoterreurbusiness) گسترش بیش‌تر یافت و اینک شریک چهارم نیز وارد عرصه گردید. این شریک، حکومت کیوبا بود که با بستن یک پیمان به کشتی‌های کلمبیائی اجازه استفاده از بنادر کیوبا و انبار محصول در آنجا و بارگیری کشتی‌ها برای انتقال مواد مخدر به ایالات متحده را می‌داد. در بدل این هم‌کاری، کیوبا از هر کشتی مبلغ ۵۰۰ هزار دالر می‌گرفت و علاوه بر آن حق فروش اسلحه به فارک و (ام - ۱۹) را به‌دست می‌آورد. قوه محرکه این عملیات در دست یک تاجر مواد مخدر امریکائی به‌نام داوید پیریز بود و او در جریان محاکمه‌اش در سال ۱۹۸۳م. در میامی به آن اعتراف نمود. جریان عملیات طوری بود که کشتی‌ها با پرچم کلمبیائی حرکت می‌کردند و وقتی وارد آب‌های بین‌المللی می‌شدند، پرچم کیوبا را بر می‌افراشتند و از طریق امواج رادیویی ساعت تقریبی مواصلت خود را به کیوبا خبر می‌دادند. باری در قلمرو آب‌های کیوبا، قایق‌های کوچکی به‌سوی کشتی فرستاده می‌شد تا مواد مخدر را در آن‌ها جابه‌جا کرده به‌صورت قاچاقی به فلوریدا انتقال دهند. نتیجه این پروسه اکثراً دادوستدی بود که در ازای مواد مخدر، اسلحه بارگیری می‌شد. سود کیوبائی‌ها از یک بارگیری تا دیگری تفاوت می‌کرد و این به نوع مواد وابسته بود؛ طور مثال برای هر کشتی بارشده از ماری‌جوآنا، ده دالر بر پوند مالیه تعیین شده بود. برای یک بشکه متاکوالون (که در ایالات متحده به‌نام مندریکس شناخته می‌شد) هاوانا یک سوم درآمد را به‌دست می‌آورد. حکومت کیوبا در سال‌های هشتاد سالانه ۲۰۰ میلیون دالر اسعار خارجی را تنها از راه قاچاق مواد مخدر کلمبیائی و اسلحه به‌دست آورد.

اقتصاد نارکو تروریستی کلمبیا، بر خود این کشور، اثرات نهایت مصیبت‌باری داشت. فساد گسترده سیاسی، تلفیق شده با قتل‌های کرایه‌ئی، به هر نوع اقدام جدی بر ضد تاجران مواد مخدر نقطه پایان گذاشت. مبالغ عظیم اسعار خارجی‌ای که از تجارت مواد مخدر به‌دست آمد، توازن در پرداخت‌های این کشور را برقرار ساخت و مسلماً باعث پیش‌رفت رشد اقتصادی گردید. از آنجائی که پول نقد از مافیای مواد مخدر به اقتصاد کشور سرازیر گردید، یورش‌بردن بر آن‌ها به‌خاطر جرم‌های شان دشوار تر شده می‌رفت. در نیمه‌های سال‌های هشتاد پریزیدنت بتانکور (Betancour) تلاش نمود تا در برابر این پدیده مقابله کند، لکن او با تهدید مافیای مواد مخدر روبه‌رو شد که گفته بودند، یک‌هزار و هشتصد شرکت را مسدود خواهند کرد و یک ارتش ۱۸ هزار نفری را برای عکس‌العمل وارد کارزار خواهند نمود. ناتوانی حکومت کلمبیا در اقداماتش علیه نارکو ترور با تلاش‌های ناموفقش برای نایل آمدن به یک موافقت‌نامه صلح با فارک، بیش‌تر برجسته‌گی یافت و با تأکید نشان داد که این گروه به چه نیروی عظیمی مبدل شده بود.

رشد استثنائی کارتل مواد مخدر کلمبیا نه تنها بر جبهه داخلی اثرگذار بود، بل که عواقب جدی‌ئی برای کشورهای هم‌جوار نیز به‌هم‌راه داشت. در پیرو، همان‌گونه که در فصل دوم با هم خواندیم، چنان به‌نظر می‌رسید که سندیرولیومینوسو داشت نیرومندتر می‌شد و با استفاده از وسایلی مانند میانجی‌گری بین زارعان کوکا و تاجران مواد مخدر، ساحات بزرگ‌تری را زیر کنترل خود در می‌آورد. هم‌چنان کارتل، بر ایالات متحده نیز تأثیرات خود را وارد می‌ساخت. در نیمه سال‌های هشتاد، قاچاق مواد مخدر کلمبیا سالیانه در حدود ۱۵ میلیارد دالر بر اقتصاد فلوریدا سود رسانید. زرق این مقدار بزرگ پول از راه پول‌شویی توسط کارتل مواد

مخدر میسر شده بود، همان پولی که دنیای مالی فلوریدا را به طور اجتناب‌ناپذیری فاسد ساخته بود. بانک‌هایی که تشنه پول نقد بودند، شرکت‌هایی را می‌پسندیدند که نرمش داشتند و هیچ پرسشی مطرح نمی‌کردند. از نظر قانون آن‌ها مجبور بودند که تا ده هزار دالر پول نقد ذخیره خود را اطلاع بدهند، در حالی که این کار را به ندرت انجام می‌دادند و این‌گونه پول خاموشانه سفید ساخته می‌شدند.

اتحاد ویژه:

اقتصادهای شگوفان گروه‌های مسلح، اثرات اجتناب‌ناپذیری را بر هم‌سایه‌های خود نیز وارد می‌سازند. در برخی از موارد، این تأثیرگذاری می‌تواند به سطح یک رابطه ارگانیک و عملی برسد، مانند رابطه‌یی که بین سازمان (پی. ال. او.) و اسرائیل در سال‌های قبل از سال ۱۹۸۷م. پدید آمده بود. این رابطه را می‌توان از ورای روی‌داد ذیل به‌روشنی درک کرد: در تابستان سال ۱۹۸۷م. یک جوان فلسطینی با بکسی در دست به (پل الن بای) (Allenby) واقع در مرز بین اسرائیل و اردن، نزدیک شد. گزمه اسرائیلی، آن جوان را متوقف ساخت و می‌خواست بکس را تلاشی نماید. مرد جوان بدون اندک نگرانی بکس را باز کرد که در بین آن مبلغ ۹۹۹ هزار دالر امریکائی جابه‌جا شده بود. جوان مظنون بازداشت شد و گزمه مرزی با مافوق خود تماس گرفته پرسید که با مرد جوان چه‌گونه برخورد نماید. مافوق که نامش ادی امورای (Adi Amorai) بود، با شموئیل گورن (Shmuel Goren) معاون وزارت مالیه اسرائیل که در عین زمان هم‌آهنگ‌کننده فعالیت‌ها در مناطق اشغالی نوار غزه و سواحل غربی بود، مشوره نمود و خواهان هدایت در زمینه شد. گورن مذکور فکر کرد که احتمالاً این پول‌ها به‌منظور امور ساختمانی در مناطق اشغالی به‌مصرف می‌رسند و ممکن است برای پرداخت دست‌مزدهای آموزگارها و پرستارها اختصاص داشته باشند، نه برای خریداری اسلحه. (آمورای) با او در این مورد هم‌نظر بود، زیرا پول‌های پنهان به‌وسیله (پی. ال. او.) از طریق حساب‌های بانکی و مجراهای مالی دیگری، به‌صورت مخفیانه انتقال داده می‌شدند، نه از راه (پل الن بای) در بین بکس‌ها. آن‌ها هم‌چنان نگران رکود اقتصادی اسرائیل و انفلاسیون فزاینده که در آن موقع به‌چهل درصد می‌رسید، بودند. هر دو می‌دانستند که جوان فلسطینی مجبور است اسعار دالری را به شکل (واحد پول اسرائیلی) تبدیل نماید و ترزیک اسعار قوی هم برای اقتصاد اسرائیل نیاز بود. علاوه بر آن مطمئن بودند که بخش بزرگ این‌گونه پول‌ها در داخل اسرائیل به‌مصرف می‌رسید، از این‌رو تصمیم گرفتند که جوان فلسطینی را آزاد بگذارند که برود و بکس خود را به‌محل مورد نظر برساند.

این‌گونه مناسبات عجیب بین (پی. ال. او.) و اسرائیل، بخشی از مصارف مالی‌ای را تشکیل می‌داد که اسرائیل می‌بایست به‌خاطر اشغال نوار غزه و کناره غربی متحمل می‌شد. این امر ما را به‌این نظر می‌رساند که قدرت اقتصادی (پی. ال. او.) یعنی سازمان مسلحی که از سال‌های زیادی موجود بود و بنابر داشتن اقتصاد جنگی و برخوردار از اعانه‌های خارجی، رشد شگوفائی پیدا کرده بود. (پی. ال. او.) در واقع به‌مثابه یک پارازیت اقتصادی با غلتیدن از یک منبع به منبع دیگر، نقطه شاخص آواره‌گی

فلسطینی‌ها را تشکیل می‌دهد. به‌ترین مثال عملی بودن رهبران الفتح شاید در همان شیوه‌ئی باشد که بر مبنای آن اقتصاد لبنان را پارچه‌پارچه ساختند.

اقتصاد لبنان و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (پی.ال.او):

در سال ۱۹۷۰م. ملک حسین، (پی.ال.او.) را از اردن بیرون کرد، زیرا بیم داشت که مبادا قدرت را از او برای خود غصب نماید. سازمان مذکور در لبنان مستقر گشت، که در آن‌جا بلافاصله اتحادی را با جنبش ملی لبنان (ج.م.ل.) به‌میان آورد. هدف این جنبش آن بود تا لبنان را به یک دولت خالص عربی مبدل سازد، هدفی که با آجندای مخفی عرفات تطابق کامل داشت. گرچه (پی.ال.او.) از مبارزه^۱ (ج.م.ل.) در مقابل شبه‌نظامیان مسیحی حمایت سیاسی می‌کرد، اما هم‌چنان توجه خود را به تحمیل کردن خود بر اقتصاد لبنان متمرکز ساخت. به‌قول ابولیاض که همیشه ورد زبانش بود: «راه رسیدن به فلسطین، از لبنان می‌گذرد» لبنان همان جای‌گاهی را داشت که قبلاً اردن از آن برخوردار بود، یعنی وسیله‌ئی برای بازگشت مظفرانه به پدر وطن به حساب می‌رفت. در لبنان نیز، مانند اردن، هدف غائی عرفات و پیروانش، دو بخش داشت: نخست رهائی از وابسته‌گی به کشورهای عربی؛ دوم افزایش روزافزون جریان سرازیر شدن پول به پی.ال.او. عرفات، از اوایل سال‌های دهه^۲ شصت، تلاش می‌کرد که خود را از کمک دولت‌هائی که از آن‌ها نفرت داشت، نجات دهد. سازمان مسلح او الفتح، به‌وسیله^۳ اداره^۴ استخبارات مصر و سوریه تأسیس یافته بود. این دو کشور از نظر مالی، واگذاری اسلحه و فراهم‌ساختن زمینه‌های آموزش، سازمان را تأمین می‌کردند. بنا بر آن عرفات می‌دانست که الفتح چیزی به‌جز از یک وسیله در دستان حمایت‌کننده‌گان مالی‌اش نیست و این که این کشورها به‌مجرد آن که بدانند دیگر سازمان الفتح برای سیاست‌های داخلی شان مفیدی نداشته باشد، بدون اندک تردیدی از حمایت مالی خود دست بردار خواهند شد. عرفات، برای از میان برداشتن این سناریو، به ائتلافی در درون (پی.ال.او.) پیوست که او در نظر داشت آن‌را به‌زودی اجرائی بسازد. سازمان الفتح در آن زمان، به‌صورت بالقوه، حکومت سیاسی و اقتصادی مردم فلسطین شناخته می‌شد.

گام نخست در لبنان در استقامت استقلال اقتصادی، همانا به‌دست آوردن کنترل قلمرو بود. بنادر و مناطق ستراتیژیکی مانند دره^۵ جنوبی بیکا (Bekaa) به‌وسیله^۶ ساختار نظامی (پی.ال.او.) به‌مثابه^۷ هدف انتخاب گردیدند. برای آغاز، کوماندوهای (پی.ال.او.) بر بنادر تیروس (Tyros) و سیدون (Sidon) یورش برده و آن‌ها را به اشغال خود درآوردند. بعد از آن عرفات، اسمی زریب (Asmi Zarir) را که یک افسر سابقه^۸ ارتش اردن بود، به‌حیث فرمانده^۹ مناطق پیرامون تطروس تعیین کرد. گام دوم، تعویض رهبری محلی و منطقوی با نهادهای (پی.ال.او.) بود. همین‌گونه ستراتیژی، در مورد اردوگاه‌های مهاجران در حومه^{۱۰} پای‌تخت نیز تطبیق گردید. ماموران لبنانی که امور رهبری را در دست داشتند، به‌وسیله^{۱۱} رهبران (پی.ال.او.) تبدیل شدند. در بیروت، ناحیه‌ئی به‌نام فاجهانی (Fajhani) موجود است که در آن، قرارگاه مرکزی (پی.ال.او.) و الفتح جابه‌جا شدند. به‌زودی این منطقه برای پلیس لبنان

ممنوع‌الورود گردید. در مناطق و محلات دیگر نیز (پی.ال.او.) با سایر سازمان‌های مسلح وحدت نمود. طور مثال بندر تریپولی را در هم‌کاری با گروه مسلح دیگری به نام التوحید (Altauhid) که یک گروه شبه‌نظامی سنی‌مذهب با رهبری شیخ سعید شعبان بود، تحت کنترل خود درآورد.

قدرت ناشی از تسلط بر اراضی، به رهبران (پی.ال.او.) قدرت این‌را هم بخشید که مالیات بر مردم وضع کنند. آن‌ها برای این‌کار شیوه‌های گوناگونی را در پیش گرفتند و باز آن‌را با پول محافظت تغییر نام دادند، تقریباً شبیه (ETA) اتا؛ اخذ فیصدی از صادرات و واردات. دل‌چسپ بود که فعالیت‌ها در بخش قاچاق درآمد بیشتر داشت. (آسمی زیر) از اموال متشبهین خصوصی که از بنادر تیروس و سیدون انتقال می‌گردیدند، به نام (پی.ال.او.) مالیه اخذ می‌کرد. (زیر) منفعت سهم‌گیری در تجارت قاچاق را به سرعت درک کرد و با یک سازمان ماهی‌گیری در تیروس قراردادی بست که از سود حاصله آن، (پی.ال.او.) و قاچاق‌بران سهم برابر بر می‌داشتند. هر دو جانب بر ورود و خروج اموال در منطقه نظارت برقرار کرده بودند.

گام سوم بزرگ‌تر ساختن سودجویی از وسایل کمکی و از جمله شرکت‌های غیرقانونی و تبه‌کار را تشکیل می‌داد. فعالیت‌های غیرقانونی، از یک دزدی ساده تا به قاچاق مواد مخدر تفاوت می‌کرد. تاراج بانک‌ها در لبنان به قدری عمومیت داشت که همه بانک‌های بزرگ مجبور شده بودند که دارائی‌های خود را به‌خارج انتقال دهند. حتی بانک لبنان (Banque de Liban) یعنی بانک مرکزی، دارائی‌های خود را به‌خارج فرستاده و فقط همان مقداری را که برای دادوستد روزمره نیاز داشتند، در بانک نگه می‌کردند. علی‌رغم دزدی مؤفقیت‌آمیز (بریتش بانک اف میدل ایست) در سال ۱۹۷۶م. تاراج بانک‌ها منبع سودآور برای درآمد گروه‌های مسلح نه‌بود. تاراج دارائی‌های ملی سودآورتر به نظر می‌آمد. در سال‌های جنگ داخلی، فلانژهای مسیحی، بندر بیروت را غارت کردند که متشکل از اموالی به‌ارزش ۵۱۷ میلیون دالر بود که بالای عراق به‌فروش رسانیده شدند. قاچاق مواد مخدر نیز یکی از منابع بزرگ درآمد و سود بود. لبنان، جایی بود که مواد سنگین مخدره آسیا در آن به‌عمل می‌آمد، در حالی که دره (بیکا) بزرگ‌ترین محصول حبشیش را تولید می‌کرد. این دره که با داشتن مساحت ۴۲۸۰ کیلومتر مربع در شرق لبنان موقعیت داشت، با سوریه در شرق و اسرائیل در جنوب هم‌مرز بود. وقتی (پی.ال.او.) کنترل بخش‌های جنوبی این دره را در دست گرفت، عرفات در آن‌جا با زارعان و مالکان شرکت‌ها وارد معامله شد. این معامله مبتنی بر آن بود که (پی.ال.او.) در امور قاچاق مداخله نه‌کند و در عوض آن به سازمان مذکور اجازه داده شد تا بر مجموع تجارت قاچاق ده درصد مالیه وضع نماید که ارزش آن به ۱٫۵ میلیارد دالر می‌رسید. بدین‌گونه (پی.ال.او.) سالانه ۱۵۰ میلیون دالر به‌دست می‌آورد. به‌قول نایل لیوینگستون (Neil Livingstone) و داوید هلی وی (David Halevy) نویسنده‌گان کتاب «در پی.ال.او. - Inside the PLO» سایر واحدها نیز یک سهم از درآمد را به‌دست می‌آوردند، از جمله حسن ولیعهد اردن، رفعت برادر حافظ‌الاسد در سوریه و قبیله مسیحی مرونیث که رهبری آن‌را بشیر جمایل به‌عهده داشت که همه شان هم دشمنان خونی (پی.ال.او.) بودند.

زمانی که جنگ داخلی در لبنان آغاز یافت، دره (بیکا) به عرصه بازی جنگ‌سالاران و گروه‌های مسلح مبدل گردید. ۴۰ هزار تن نظامیان سوریائی و گروه‌های زیاد تروریستی‌ای که در جنگ داخلی لبنان می‌جنگیدند، همه از طریق همین دره به لبنان داخل

می‌شدند. کشتزارهای میوه و سبزیجات، به کشتزارهای حبشیش و کونار مبدل شدند، محصولی که درآمد زیاد داشت که با پول حاصل از آن سازمان‌های مسلح تقویم مالی می‌شدند. تولید مواد مخدر به قدری گسترش یافت که از شمال تا به جنوب را در بر می‌گرفت. در آستانه سال ۱۹۸۱م. هر دو کنار شاهراه بین بیروت تا به دمشق را کشتزارهای وسیع این نبات در برگرفته بود. مقدار تولیدشده این نبات در آغاز سال‌های هشتاد از ۷۰۰ تا به ۱۰۰۰ تن تخمین می‌شد. قاچاق مواد مخدر به خاطر کاهش زیاد در کنترل پلیس لبنان، سهل‌تر شد که این امر باعث بالارفتن درآمد اسعار خارجی تا به بیش‌تر از ده میلیارد دالر می‌گشت. چون (پی.ال.او.) مسیره‌های بیش‌تر انتقال مواد مخدر را در کنترل خود داشت، این امر طبعاً منجر به گرفتن سهم زیادی از مقدار پول مالیه راه‌ها برای این سازمان می‌شد. رابطه عرفات با تجارت مواد مخدر پس از اخراجش از لبنان تا مدت‌های زیاد دیگر نیز ادامه داشت. طور مثال در سال ۱۹۸۳م. اعضای (پی.ال.او.) مقدار ۴،۳ تن «طلای لبنان» (حبشیش با کیفیت عالی) را به دلان برتانوی به فروش رسانیدند، که آن‌ها آن‌را با قایق‌های شان به اروپا انتقال دادند. بهای این مواد در بازار آزاد به ۲۳ میلیون دالر می‌رسید.

(پی.ال.او.) در لبنان یک امپراتوری اقتصادی و مالی را ایجاد و مستقر کرده بود که این امر باعث استقلال آن از حمایت‌کننده‌گان مالی عربی‌اش گردید. تحقیرهای سال‌های آغازین، یعنی آن زمانی که رهبری این سازمان به کشورهای عربی برای گدائی کمک‌های مالی سفر می‌کرد، دیگر به گذشته پیوسته بودند. آن تصویر فاقد ساختار خودی بودن، دیگر محو شده بود. زمانی که (پی.ال.او.) لبنان را ترک می‌گفت، از نظر مالی در حد چنان توانائی رسیده بود که یک ملت در تبعید را می‌توانست اداره کند. مشخصات شماری از آمار می‌تواند تصور این که را (پی.ال.او.) مالک چه مقدار پول بود، به دست می‌دهد. در سال ۱۹۸۲م. قبل از آن که بیروت توسط ارتش اسرائیل تصرف گردد، مبلغ ۴۰۰ میلیون دالر از بانک‌های لبنانی برداشت شده و به سوئیس و یا کشورهای دیگر عربی انتقال یافته بود. اندکی بعدتر عرفات ۲،۴ میلیون دالر نقد به کشتی‌هائی پرداخت کرد که سفر خارج شدن از تریپولی را ممکن ساخت. او هم‌چنان به ناخداها و کارکنان کشتی‌ها که تا آخر مسیر سفر هم‌راه بودند، به ترتیب پنج و سه هزار دالر نقد پرداخت. خروج از تریپولی که ۵۵ روز دوام کرد، بیست‌وپنج میلیون دالر هزینه در قبال داشت که روزانه مبلغ ۵۸۰ هزار دالر از حساب (پی.ال.او.) خارج می‌شد.

یورش نظامی اسرائیل بر لبنان، توان حرفه‌ئی مالی و ساختار پیچیده (پی.ال.او.) را خراب نه کرد؛ تنها یک قسمت ساختار اقتصادی را برملا و آشکار ساخت، اما به سرعت در کشورهای عربی‌ای که فلسطینی‌ها را در خود جای می‌دادند، دوباره اعمار گردید. در سال‌های هشتاد، (پی.ال.او.) فارغ از وابسته‌گی به حمایت‌کننده‌گان مالی عربی، با سرعت پیش‌رفت می‌کرد. بودجه «رسمی» یک درآمد مجموعی ۶۷۴،۵ میلیون دالر را نشان می‌داد که از این جمله کمک‌های مستقیم دول عربی مجموعاً مبلغ ۲۱۶ میلیون دالر را تشکیل می‌داد. مجموع مصارف سازمان از درآمد فوق ۳۹۵ میلیون می‌شد که با منفی کردن این رقم از مجموع درآمد، مبلغ ۲۸۰ میلیون باقی می‌ماند که این مبلغ بیش‌تر از مجموع کمک‌های پولی دول عربی بود. البته ارقام ذکر شده فوق، حساب‌های سری رهبری سازمان را در بر نمی‌گیرد. بدین گونه می‌توان گفت که ارقام بالا نشان دهنده آن است که (پی.ال.او.) دیگر در امر واریسی مستقلانه از خود مؤفق شده بود که مستقلانه از خود واریسی نماید.

ماجرای ایران - کانتراس:

سود بردن (پی.ال.او.) از اقتصاد لبنان، این کشور را به آشیانه^۱ ایدئال برای رونق گرفتن گروه‌های مسلح مبدل ساخت. ناتوانی روبه‌تزايد دولت، سازمان‌های مسلح بسیاری را که در جست‌وجوی اقتصاد غیروابسته بودند، پول‌دار ساخت. چنین موقعیتی، برای آن‌ها وجهه و اعتبار کمائی می‌کرد. ایران، تازه‌ترین دولت اسلامی، که با علاقه‌مندی مفرطی در جست‌وجوی گروه مسلحی به‌منظور تمویل مالی تروریزم در خاور میانه بود، به یکی از گروه‌های مسلح موجود در آن‌جا پیش‌نهاد کمک مالی داد. چون در آغاز سال‌های هشتاد، جهاد اسلامی (بعدها حزب‌الله نامیده شد) موفق شده بود که بر قدرت تقسیم شده در لبنان غلبه کند و به‌دنبال آن هم یک کمپاین آدم‌ربائی، هم‌زمان با کمک مالی ایران آغاز یافته بود؛ لذا این اتحاد برای ایالات متحده، که قبلاً بزرگ‌ترین رسوائی در تاریخ پس از جنگ را به‌نام واترگیت تجربه کرده بود، اینک ماجرای دیگری شبیه به آن را یعنی ماجرای (ایران - کانتراس) یا (ایران - گیت) را تجربه می‌کرد، روبه‌رو گردیده بود. (در فصل دوم توضیح داده شده)

در سال ۱۹۸۶م. زمانی که مشخصات بیش‌تر این رسوائی آشکار گردید، مردم امریکا تکان شدید خوردند. چون ایالات متحده تعزیراتی را که خود در زمینه^۲ فروش اسلحه به ایران وضع کرده بود، نه تنها زیر پا نموده بود، بل که از آن سو استفاده نیز کرده و تصمیم گرفته بود که درآمد حاصله از آن را برای تمویل مالی عملیات‌های کانتراس (نیروهای ضد انقلابی نیکاراگوا) در نیکاراگوا و السلوادور به‌مصرف برساند. چون مشخصات رسوائی (ایران - کانتراس) آشکار گردیدند، مشخص شد که ایالات متحده حتا در سال ۱۹۷۹م. از طرف حکومت ایران با اقدام گروگان‌گیری در سفارت آن‌کشور در تهران زیر فشار بوده است. فلذا به خاطر آزادسازی گروگان‌ها در تهران، حکومت ایالات متحده، دارائی‌های ایران را، که پس از انقلاب ایران در ایالات متحده، منجمد ساخته بود، به‌گونه^۳ مخفیانه به اضافه^۴ بخشی از مبلغ ۵،۳ میلیارد دالر ملکیت‌هائی را که شاه سابق در ایالات متحده داشت، آزاد ساخت. اما وقتی حکومت ریگن در نیمه سال‌های دهه^۵ هشتاد، نه‌توانست معضله^۶ گروگان‌های دیگری که در لبنان رخ داده بود، را به‌صورت درست حل‌وفصل نماید، آن‌گاه به ایران مراجعه نمود و پیش‌نهاد کرد که آیا حاضر است بین ایالات متحده و گروه جهاد اسلامی^(*) که گروگان‌های امریکائی را در بیروت نگه می‌داشت، میانجی‌گری کند؟

• - (منظور از گروه جهاد اسلامی، همانا افرادی از طوایف مختلف وابسته به حزب‌الله لبنان است که به‌تعداد مجموعی ۲۴۱ تن امریکائی، برتانوی، فرانسوی و آلمان غربی را در فاصله^۷ بین سال‌های ۱۹۸۲م. تا ۱۹۹۲م. در لبنان گروگان گرفته بودند و چنان‌که گفته می‌شد در پشت این ماجرا ایران قرار داشت و هدف این بود که امریکا و غرب را وادار به انعطاف در برابر تصمیم اجرای تعزیرات اقتصادی علیه ایران بسازد و چنان‌که در این بخش می‌خوانیم که ایران امتیاز دریافت اسلحه را به‌دست آورد، در حالی‌که با عراق در حال جنگ بود. این ماجرا پس از آن‌که افشا گردید، به‌نام رسوائی (ایران - کانتراس) شهرت یافت. البته ماجرای این گروگان‌گیری تا به سال ۱۹۹۲م. ادامه یافت - توضیح مترجم).

پس از دست‌یافتن به یک توافق بین هر دو حکومت بود که (سی.آی.ای.) به ارزش دوازده میلیون دالر اسلحه به اضافهٔ راکت‌های ضد تانک در فاصله‌ئی بین ماه‌های جنوری و سپتامبر سال ۱۹۸۶م. از طریق اسرائیل به ایران فرستاد. اسرائیل از آغاز تا انجام این عملیات مربوط به تحویل‌دهی اسلحه و جنگ افزارهای مورد بحث، بحیث میانجی عمل می‌کرد. با در نظر داشت این که فضای بی‌باوری و سوء ظن میان ایران و اسرائیل در آن وقت مسلط بود لذا یک عضو رابط ایرانی تبار به نام منوچهر قربانی‌فر به کمک سعودی‌ها گماشته شد. یک تاجر سعودی به نام عدنان خاشوگی نیز یک مبلغ تضمین پنج میلیون دالری را برای اطمینان اسرائیل به عهده گرفت که ایران از تعهدات خود شانه خالی نه‌کند. ایرانی‌ها کاملاً آگاه بودند که اسلحه‌یی را که از اسرائیل خریداری می‌کنند، بهای آن‌ها از ده تا سی میلیون دالر بالاتر از بهای اصلی آن بوده و سود حاصله از آن را به جیب خود می‌زدند. سیبا دوازده میلیون دالر به اضافهٔ مصارف فروش به ایران به دست آورد. پول‌های مازاد به یک حساب بانکی که به نام (الیویه نورث) در سویس موجود بود، واریز گردید. این حساب بانکی در زیر نظارت و استفادهٔ کنتراس قرار داشت.

یکی از نتایج مبارزهٔ دوام‌دار سازمان مسلح فلسطینی (پی.ال.او.) به‌خاطر استقلال اقتصادی، همانا فروریزی انحصار دولتی در زمینهٔ حمایت مالی گروه‌های مسلح می‌باشد. بایدگفت که در عرصهٔ سیاست بین‌المللی، در آن برههٔ زمانی، گروه‌های مسلح نوینی پدید آمده بودند که خود شان امور مالی خود را تأمین می‌کردند، اتحادهای نوین به‌وجود آمدند، جبهه‌های نوین گشوده شدند و حمایت‌کننده‌گان نوین مالی وارد عمل گردیدند. ترور دیگر مجموعهٔ استثنائی و فوق‌العادهٔ شرکت سهامی برای ابرقدرت‌ها و متحدین نزدیک آن‌ها نه‌بود، بل که دیگر به یک انحصار تجارتي مبدل شده بود.

قسمت چهارم

ریگنی سازی تروریزم

”احتمال می‌رود که در حدود پنجاه‌هزار تا هشتاد‌هزار نفر هنگام جنگ به‌خاطر تیمور کشته شده باشند... خوب این جنگ است. این اتفاق ناگزیر واقع می‌گردد چرا باید این‌قدر بزرگش کرد؟“ (از گفته‌های آدام ملک، وزیر امور خارجه اندونیزی در جریان کنفرانس مطبوعاتی در جاکارتا)

در سال ۱۹۸۷م. احمد، یکی از دانش‌جویان فلسطینی را که در رشته انجینیری در آلمان غرب درس می‌خواند، ملاقات کردم. او را در استانبول در زمان تظاهرات خشونت‌آمیزی که بر ضد حکومت بولنت ایجوئیت به‌راه انداخته شده بود، دیدم.^(۱) چون از منزل خارج شده نمی‌توانستیم، وقت خود را در کافتربای کوچک جوانان گذرانیدیم و بر مسایل سیاسی بحث و تبادل نظر کردیم. در جریان یکی از بحث‌های ما احمد اعتراف نمود که چند ماه قبل به لبنان سفری داشته و در جریان آن به‌عضویت سازمان آزادی‌بخش فلسطین درآمده بود. مانند بسیاری دانش‌جویان در غرب که در دوران ضدیت با جنگ ویتنام، به بلوغ رسیده بودند، او نیز تصویر رومانیتیک و ایدئالی از این سازمان در نزد خود داشت. احمد، «فدائی‌ها» را مبارزان شجاع و عدالت‌خواه راه آزادی می‌دانست، که به‌خاطر پیروزی فلسطین می‌جنگیدند. او به‌من تشریح داد که تحصیلش را به‌خاطر دعوتی که از او به‌عمل آورده شده بود، نیمه‌تمام گذاشته و به بیروت سفر کرده بود.

وقتی احمد به آن‌جا رسیده بود، با دنیای غیرقابل‌تصوری از خشونت و زورگوئی مواجه شده بود. او در این‌مورد چنین گفت: ”وقتی دیدم که جامعه یک‌دم به شکل نظامی‌شده درآمده بود، شوکه شدم. شهر به بخش‌هایی از جنگ مبدل شده بود، همه‌جا گزمه‌ها و شبه‌نظامیان در امتداد مرزها در گشت‌وگذار بودند. در پشت ظاهر آرام و عادی شهر، جریان نیرومندی از خشونت حکم‌فرما بود. جنگ چنان با روزمرگی زنده‌گی عجین شده بود، که در واقع خشونت و زورگوئی یگانه‌گزینه ممکن به‌نظر می‌رسید. هویت افراد با نقشی که در این مبارزه و جنگ بازی می‌کردند، تعیین می‌گردید. «فدائی‌ها» هسته مرکزی جامعه مسلمان را تشکیل می‌دادند. هرکدام از آن‌ها گروهی از افراد را پیرامون خود داشتند که عبارت بودند از مادرها، پدرها، هم‌سرها و فرزندان، که تصویری بالاتر از یک تجمع افرادی از جنگ‌سالاران عرب به‌دست نمی‌داد. در بیروت تا وقتی شامل یکی از چنین گروه‌هایی نه‌باشی، هیچ چیزی نیستی.

وقتی احمد به دیدن برخی از اعضای فامیل در شرق بیروت رفت، دقایقی پس از ورودش، یکی از همان فدائی‌ها سر رسید، ”مردی با قامت بلند با اسلحه نوع ام ۱۶ که از شانهاش آویزان بود. عموم او را به‌من به‌حیث فرمانده یکی از جاده‌ها معرفی نمود.

او دستم را فشار داد و بلافاصله مرا به صف خود جذب کرد." در همان شب احمد کارت عضویت سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به دست آورد. دو روز بعد، وقتی به دیدار اقارب دیگر خود، چند کوچه آن‌سوتر رفته بود، به دست سه مرد مسلح بازداشت شد. وقتی از او پرسش‌هایی پیرامون این‌که از کجا آمده است، از او خواستند که عضویت گروه آن‌ها را بپذیرد. وقتی او برایشان توضیح داد که این عضویت را قبلاً به دست آورده، آن‌گاه او را تلاشی کردند. با دیدن کارت عضویتش سرانجام او را رها کردند که برود. دو ماه بعدتر وقتی احمد دید که در چنان جامعه‌^۱ مسخ‌شده و غیر واقعی نمی‌تواند بماند، دوباره به آلمان برگشته بود.

احمد یکی از شمار فراوان دانش‌جویان فلسطینی بود که در دانش‌گاه‌های اروپائی و امریکائی تحصیل می‌کردند و در اواخر سال‌های هفتاد از جانب فدائی‌ها فراخوان گرفته بودند. دلیل این‌که ارتش تشکیل‌یافته از روشن‌فکران جوان به لبنان آمد و در آن‌جا، جا افتاد، همانا پیروزی‌های (پی.ال.او.) بود. این سازمان در زیر رهبری یاسر عرفات، مردی که با فعالیت خسته‌گی‌ناپذیرش تلاش می‌ورزید که از دولت‌های کمک‌دهنده مستقل باقی بماند، در صدد آن بود که جای‌گاه خود را در اقتصاد لبنان نیرومندتر بسازد، در حالی‌که هم‌چنان در زمینه‌^۲ ساختن یک قانون اساسی برای دولت فلسطین کار جریان داشت. دانش‌جویانی که به شکل گروهی به لبنان رفته بودند، هم‌چنان در برابر آن‌چه که آن‌ها به‌مثابه‌^۳ بازی کثیف مراکز قدرت در دولت‌های حمایت‌کننده‌^۴ تروریزم می‌دیدند، به مبارزه‌^۵ شدیدی درگیر شدند. بسیاری از آن‌ها احساس می‌کردند که غلبه بر جنگ‌جویان امریکائی زمان جنگ سرد نه تنها ممکن نبود بل که حتا تصورش هم نمی‌شد.

به مجرد رسیدن دانش‌جویان به لبنان، فرماندهان (پی.ال.او.) به سرعت وارد عمل شدند تا آن‌ها را به خدمت گیرند. این سربازگیری از اهمیت فوق‌العاده بزرگی برخوردار بود، زیرا عرفات بر اساس تعداد افرادی که در زیر رهبری هر فرمانده‌^۶ گروه قرار می‌گرفتند، پول تقاضا می‌کرد. سربازگیری در واقع موتوری بود که ماشین جنگی این سازمان را در حرکت نگه می‌داشت و پول حیثیت مواد سوخت آن به‌شمار می‌رفت. دست‌مزد ماهانه‌^۷ اعضای هر گروه از ۷۰۰ تا هزار پوند لبنانی بود که با میانگین درآمد یک دهقان محل برابر می‌شد. وقتی افراد عضو ازدواج می‌کردند، هم‌سران و فرزندان زیر شانزده سال شان نیز مدد معاش می‌گرفتند که به ترتیب بالغ به ۶۵۰ و ۲۵ پوند لبنانی می‌شد. از جوانانی که به سن شانزده می‌رسیدند، انتظار می‌رفت که خود را به عضویت در صفوف سازمان شامل سازند که دست‌مزد آن‌ها از ۶۵۰ پوند لبنانی آغاز می‌شد^(۲). به خاطر تأمین چنان یک ارتشی (پی.ال.او.) نیازمند آن بود تا به ساختن یک اساس نیرومند مالی و اقتصادی مبادرت ورزد.

آن‌چه به امور مالی مربوط می‌شود، همان‌گونه که در فصل سوم ذکر آن به عمل آمده است، کار سودآورتر این بود که بیش‌ترین مقدار پول به دست آمده از فعالیت‌های غیرقانونی و تبه‌کارانه، به منظور تأمین منابع عاید در خارج به کار انداخته می‌شد. علی‌رغم این‌که اخذ مالیات از چنان یک امپراتوری مالی ناممکن به نظر می‌رسید، با آن‌هم دارائی‌های (پی.ال.او.) را می‌توان از برکت هکرشدن سیستم کمپیوتری این سازمان در سال ۱۹۹۹م. تخمین کرد. هکر یادشده به اسنادی درباره‌^۸ دارائی مبلغ هشت میلیارد دالر در حساب‌های (پی.ال.او.) در بانک‌های نیویورک، ژنیو و زوریخ دست یافت. مبالغ کم‌تر دیگری نیز در بانک‌های در شمال افریقا، اروپا و آسیا به دست آمد. از مشخصاتی که به دست آمد، آشکار می‌شد که این سازمان از سهامی در بازارهای بورس

ترکیه و پاریس و جای داده‌های غیرمنقول در نواحی معتبر لندن، پاریس و سایر پای‌تخت‌های کشورهای اروپایی نیز برخوردار بود. هرکس هم‌چنان فهرستی از شرکت‌ها را برملا ساخت که هم‌چون پوششی برای (پی.ال.او.) در بازارهای مالی جهانی عمل می‌کردند. هم‌چنان سهامی در شرکت (مرسدس بنز)، شرکت هواپیمائی (گینه بیسائو) و (مالدیو) و بعضی مجراهای دیگر مالی که به تقریباً ۵۰ میلیارد دالر می‌رسید^(۳) و در کنار این‌ها مبالغی هم در زمینه‌های مشخص اقتصادی فلسطینی به کار انداخته شده بود. در سال ۱۹۷۰م. (پی.ال.او.) مجتمع کاری شهدای فلسطینی را در اردن تأسیس نمود که با نام سامض شناخته می‌شد. اساساً سامض وظیفه داشت که به افراد فلسطینی آموزش حرفی بدهد. زمانی که (پی.ال.او.) از اردن خارج شد و در لبنان اقامت اختیار نمود، در ساختار سامض تجدید نظر صورت گرفت. سامض، چنان‌که در فصل بعدی خواهیم خواند، از اهمیت به‌سزائی در امر فراهم ساختن زیربنای اقتصادی دولت آینده فلسطین برخوردار بود. سامض، در زیر نظارت مستقیم عرفات افراد را از کمپ‌های مهاجرین به‌حیث عناصر بهره‌برداری برای چنان امور زیربنائی اجتماعی و صنعتی استخدام می‌کرد. هدف اساسی چنین اقدامات، همانا به خودکفائی رساندن فلسطینی‌ها بود تا سازمان مذکور هرچه بیش‌تر از اعانه‌های دولت‌های عربی فارغ گردیده باشد. به‌نظر می‌رسید که چنین ابتکاری، به‌طور استثنائی قرین موفقیت بود. در سال ۱۹۸۲م. سامض در لبنان سی‌وپنج و در سوریه پنج فابریکه را در زیر رهبری خود داشت، در حالی که مالک شرکت‌های گوناگونی در خارج نیز بود که کالاهای خود را به‌شکل منظم به کشورهای اروپای صادر می‌کرد. مبلغ پولی که در همین سال سرمایه‌گذاری شده بود ۴۵ میلیون دالر بود.^(۴) به‌خاطر بالا بردن گراف رشد اقتصادی، از فلسطینی‌هایی که در کشورهای عربی به کار مشغول بودند، پنج درصد مالیه اخذ می‌گردید. بر اساس معلومات (سیا) سازمان آزادی‌بخش فلسطین، تا سال ۱۹۹۹م. مبلغ بین پنج تا ۱۴ میلیارد دالر تنها از مدرک مالیات درآمد داشته است.^(۵) شرق و عربی

کودتای سوهارتو در اندونیزی:

هدف اساسی خصوصی‌سازی خشونت سیاسی این بوده است تا قیدویندهای حمایت‌گران یا سپانسرهایی را که به‌مثابه یک نوع وابسته ساختن اقتصادی اعمال می‌کنند، دور ساخته شود. حمایت مالی از دولت‌ها مبارزه مسلحانه به‌خاطر ایجاد نظم در برابر جنگ سرد را محدود می‌سازد و حق صلاحیت رهبری دولت‌ها را پای‌مال می‌کند. الکساندر رروس اظهارات ذیل هانری کیسنجر درباره اوضاع سیاسی شیلی را به کار می‌گیرد که گفته بود: "من نمی‌دانم که چرا ما باید دست روی گذاشته و بدون هیچ کاری تماشاگر آن باشیم که مردم با بی‌مسئولیتی تمام نظام کمونیستی را در کشور خود برقرار بسازند."^(۶) برای اتحاد جماهیر شوروی، چنین یک نتیجه‌گیری آشنا بود، و از گروه‌های مختلف مسلح در شرق میانه به‌مثابه پیاده‌های بازی شطرنج در مقابل ایالات متحده استفاده می‌کرد. عرفات به این واقعیت مدت‌ها قبل پی برده بود، و از این‌رو تمام حواس خود را به خودکفائی مالی (پی.ال.او.) معطوف ساخته بود. مسیر رسیدن او به اوروشلیم از مسکو نه بل که از طریق خیابان بانهوف زوریخ می‌گذشت.

تفاوت بین مبارزه مسلحانه بر تأمین مالی خودی استوار باشد و جنگی که بر حمایت مالی کشور دیگری که آن را پیش می‌برد، تکیه داشته باشد؟ در صورتی که حالت دوم مطرح باشد، همانا امکانات خارجی است که تعیین می‌کند از کدام گروه ناسیونالیست و یا گروه قیام‌کننده حمایت می‌کند، به‌طور مثال حمایت (سیا) از سازمان کنتراس که شرح آن در فصل دوم آمده است. وقتی از خصوصی‌سازی اعمال خشونت سیاسی می‌گوئیم، منظور ما از به‌کارگیری یک گروه مسلح به‌خاطر یک ستراتیژی مشخص می‌باشد که اهداف مشخصی را تعیین و برای حمایت از یک بخش جامعه تمرکز می‌کند. این بدان معنی که به‌تر می‌داند تا به‌عوض حمایت مالی از یک دولت، طرف‌دارانی در بین بخشی از مردمش داشته باشد. البته این مدل بسته‌گی به امکانات و توانائی همان گروهی دارد تا نشان داده بتواند که در برابر آن‌همه پول، پیش‌برد مبارزه مسلحانه را تضمین نماید.

سراخام این‌گونه حمایت‌های مالی بالمقابل، آن گروه مسلح و یا گروه‌های قیام‌کننده^(۷) را وادار می‌سازد تا منافع اقتصادی غرب در کشورهای رو به‌انکشاف را به‌ضرر مردمان آن کشور حمایت و تأمین نمایند. این درست همان چیز است که در اندونیزی اتفاق افتاد. در سال‌های دهه پنجاه و آغاز دهه شصت، ایالات متحده و متحدین آن نگرانی بی‌حدی از رژیم پرزیدنت سوکارنو داشتند. سفیر ایالات متحده در مالیزی، این نگرانی‌ها را در سال ۱۹۶۴م. در یک متن تلگرامی که به واشنگتن فرستاده بود، چنین جمع‌بندی کرده بود: "ریشه مشکلات ما در اندونیزی پیش‌برد ستراتیژی آگاهانه و مثبت دولت اندونیزی در رابطه به بیرون راندن برتانیای کبیر و ایالات متحده از بخش‌های جنوب‌شرقی آسیا می‌باشد."^(۸) قدرت‌های غربی هم‌واره در برابر تصمیم سوکارنو برای پیوستن به جرگه کشورهای شامل جنبش عدم‌انسلاک مخالفت می‌ورزند و این امر او را ناگزیر می‌سازد تا موضع ضد غربی اختیار نماید. بویژه ترس شان از تبارز حزب کمونیست اندونیزی، به‌حیث بزرگ‌ترین حزب چپی در بیرون از بلاک شرقی و چین می‌باشد. این نگرانی و ترس زمانی افزایش یافت که سوکارنو در کنفرانس ضد مستعمرات، درباره وضعیت پاپووا - نیوگینی با هالند به مذاکره نشست. از همین نقطه بود که حکومت ایالات متحده به‌خاطر دفاع از منافع اقتصادی غرب در اندونیزیا (که سرشار از منابع طبیعی و به‌خصوص ذخایر نفتی است) به اقدامی متوسل گردد.

در یک گزارش در امریکا تأکید بر آن شده است که سوکارنو "اولویت‌های اشتباه آمیزی" را دنبال می‌کرد:

"دولت بر عرصه‌های اساسی صنعت، خدمات ترانسپورتی، ترانسپورت داخلی و مخبرات (...). تسلط کامل داشت. به‌نظر می‌رسد که مالکیت‌های خصوصی از بین برده خواهند شد و احتمال آن می‌رود که به شکلی از اشکال با قرارداد محصولات سهامی ادامه خواهد یافت که در این‌صورت همه سرمایه‌گذاری‌های خارجی نیز بر مبنای آن تنظیم گردد (...). هدف این‌ست که اندونیزی مستقل از تأثیرات خارجی و به‌ویژه غرب، اقتصاد خود را انکشاف بدهد و "به پای خود ایستاد شود."^(۹)

با چنین یک تصویری، حکومت امریکا تصمیم گرفت با روی دست‌گرفتن یک برنامه امداد نظامی برای کمک به ارتش، عرصه تأثیرگذاری غرب در زمینه‌های (اقتصادی) را گسترده‌تر بسازد. فلذا آماده‌گی خود را برای کمک‌های مالی و آموزش نظامی افسران ارتش اندونیزی را در ایالات متحده، اعلام نمود.^(۱۰) به‌نظر می‌رسید که این تصمیم‌گیری برای کمک به ارتش، به‌مثابه قدرت رهبری‌کننده سیاسی، با کنارزدن سوکارنو از قدرت در سال ۱۹۶۵م. در نتیجه یک کودتای خونینی به‌رهبری

جنرال سوهارتو به ثمر نشست. در طول شش ماه بعد از کودتا، بساط حزب کمونیست اندونیزی برچیده شد و یک میلیون نفر به قتل رسانیده شد. یک رژیم دیکتاتوری بر کشور غلبه حاصل نمود.

رژیم جدید، سیاست عدم انسلاک و ضد استعماری را مردود ساخت و دروازه‌ها را به روی سرمایه‌گذاری‌های غرب گشود. شرکت‌های متعددی به سوی آن‌چه که اکنون به نام بهشت سرمایه‌گذارها توصیف می‌شود، به سوی اندونیزی شتافتند.^(۱۱) آن‌چه که سوهارتو در بدل این‌ها به دست آورد، همانا امداد مالی و نظامی، همراه با آزادی کامل برای تحقق و اعمال خشونت و تشدد در این منطقه بود. در سال ۱۹۷۵م. اندونیزی، تیمور شرقی مربوط به پرتگال را که تازه از زیر سلطه استعماری رهائی یافته بود، اشغال نمود.^(۱۲) ایالات متحده و استرالیا این حرکت را نادیده گرفتند، تا جایی که ریچارد والکات سفیر حتما مشوره داد که "سیر عملی مبتنی بر رئالیزم کسینجر" تعقیب گردد، به عبارت دیگر: یک یورش از نوعی کودتائی که با حمایت سیا جنرال پنوشه را در شیلی به قدرت رسانید. والکات به این نظر بود که تیمور شرقی نه باید به دولت مستقلی در بیاید و این که تیمور شرقی اشغال شده توسط اندونیزی، برای غرب زمینه به‌تر بهره‌برداری از ذخایر نفت را نسبت به آن کشور می‌تواند فراهم سازد.^(۱۳)

در چنان حالتی، استرالیا حق تجسس و بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز در آب‌های تیمور شرقی را که بین این جزیره و استرالیا واقع اند، برای استرالیا تضمین خواهد کرد.^(۱۴)

دو روز پس از حمله، جبهه انقلابی استقلال تیمور شرقی یک فراخوان ناامیدانه رادیوئی‌ای را درباره تراژدی که بر این جزیره نازل شده بود، پخش نمود. در پیام گفته می‌شد که: "واحدهای نظامی اندونیزی همه را نابود می‌کنند. زنان و کودکان به روی جاده‌ها با شلیک‌های آن‌ها کشته می‌شوند. همه ما و شما کشته خواهیم شد. (...). ما بدین وسیله به جهانیان می‌گوئیم که به ما کمک کنید."^(۱۵) چند روز بعدتر از این ملل متحد اعلامیه‌ای را صادر کرد که طی آن این حمله شدیداً محکوم گردیده بود و تقاضا شده بود که تمامیت ارضی تیمور پرتگالی و حقوق شهرمندان مورد احترام قرار گیرد. اما در این رابطه کدام اقدامی صورت نه گرفت. هفتاد و دو کشور تصمیم مبتنی بر اندونیزی از فیصله سازمان ملل را رد کردند، صرف ده کشور بر ضد اعمال خشونت از جانب رژیم سوهارتو رای دادند، در حالی که ۴۳ کشور، به شمول برتانیای کبیر و کشورهای اروپای غربی از رأی‌دادن خودداری کردند.

هرچند که اندونیزی جنگ افزارهای سنگین و کمک‌های مالی فراوانی از حکومت کارتر و متحدان غربی آن به دست آورده بود، اما علی‌رغم آن چندین سال تلاش نمود تا در جنگ، بر تیمور شرقی غلبه حاصل بدارد. ارتش اشغال‌گر، برای مطیع نگه‌داشتن این جزیره دهشت‌افگنی و وحشتناکی را آغاز کرد. تا سال ۱۹۷۹م. تقریباً دوسوم مجموع شهرمندان تیمور شرقی در جریان مقاومت کشته شدند. بمب‌ها و هواپیماهای ضد شورشیان ساخت امریکا که به وسیله جیمی کارتر، این قهرمان حقوق بشر غربی و بعدها برنده جایزه صلح نوبل، کمک شده بود، باعث غلبه جنرال سوهارتو بر این جزیره شد.^(۱۶) شماری از اعضای جبهه انقلابی به مقاومت خود ادامه دادند. آن‌ها به تجدید تشکیلات خود پرداختند و با استفاده از تاکتیک‌های جنگ‌های چریکی، میدان مبارزه علیه اشغال‌گران را هم‌چنان گرم نگه‌داشتند. در این جریان، رژیم ترور و وحشت سوهارتو کماکان از کمک‌های مالی غرب (۳،۱۵ میلیارد در سال

۱۹۸۷م. تا ۴،۰۱ میلیارد در سال ۱۹۸۸م.) مستفید می‌شد. رهبران کشورهای غربی، جنرال را با حمایت خود گرفته بودند و اعلام می‌کردند که "او آدم ماست".

گروه‌های مسلح تا به نزدیکی‌های پایان جنگ سرد، به تنهایی به نفع یکی از ابرقدرت‌ها می‌جنگیدند. به استثنای کیوبا در امریکای لاتین، این‌گونه گروه‌های مقاومت با سیاست حمایتی ابرقدرت‌ها در برابر دشمنان شان مستقلانه می‌رمز میدند. بدین قرار بود که فراخوان جبهه انقلابی، هیچ‌گونه پشتیبانی از گروه‌های مسلح آسیائی به دست آورده نه‌توانست. اما بالاخره در سال‌های هشتاد قرن گذشته، در جریان جهاد ضد شوروی بود، که جنگ‌جویان آینده جهاد به‌مهاجرت پرداختند و به ارتش چندین میلیتی اسلامی پیوستند. همان‌گونه که در فصل نهم خواهیم خواند، چنین وضع را می‌توان از اثرات جانبی خودکفائی اقتصادی گروه‌های مسلح پنداشت. قبل از این دوران، هم‌کاری میان این گروه‌ها صرفاً به خریداری سلاح و تبادل معلومات محدود مانده بود.

جهانی‌شدن گروه‌های مسلح:

کوشش‌ها برای شکل‌گیری ستراتیژیک اشتراک عمل بین سازمان‌های مسلح، به سال‌های آغازین دهه هفتاد بر می‌گردد. در سال ۱۹۷۲م. جورج حبش در لبنان نخستین کنفرانس بین‌المللی را که طی آن سعی شد تا یک جبهه مختلطی در مقابله با صهیونیسم و امپریالیسم غرب به‌میان آید، برگزار نمود.^(۱۷) در این کنفرانس، نماینده‌گانی از ارتش سرخ جاپان، جبهه آزادی ایران، ایرای ایرلند، گروه بدر - مانهوف و جبهه آزادی انقلابی مردم ترکیه شرکت ورزیده بودند.^(۱۸) شرکت‌کننده‌گان در زمینه ایجاد یک شبکه بین‌المللی در عرصه‌های اقتصادی و مالی، تبادل اطلاعات، تقسیم آدرس‌های مخفی‌گاه‌ها، برنامه‌های تمرینات مشترک و خریداری سلاح به توافق رسیدند.

در بین این توافقات، با در نظر داشت این‌که مسابلی چون خریداری سلاح و قاچاق در نزد گروه‌های مسلح به‌مثابه مهم‌ترین فعالیت‌ها به‌شمار می‌رفت، سهم‌گیری مشترک در این زمینه‌ها از برجسته‌گی خاصی برخوردار بود، لذا شرکت‌های سهامی در این عرصه‌ها به‌سرعت رشد یافتند. من در سال ۱۹۹۴م. با یکی از اعضای سابق بریگادهای سرخ مصاحبه داشتم - مردی که شوقش قایق‌های بادبان‌دار بود. این مرد حکایت می‌کرد که دست‌رسی و مهارتش در دریا از سال‌های هفتاد و نخستین سال‌های دهه هشتاد مورد توجه قرار گرفته بود. در آن سال‌ها او قایق شکاری خود را که پانزده متر طول داشت، به‌منظور قاچاق اسلحه و مهمات به‌کار انداخته بود. به‌ویژه سفر اخیرش بسیار قابل تأمل و مهم بود. در آن زمان او یک‌جا با یکی از رهبران بریگادهای سرخ، به‌سوی لبنان سفر می‌کردند. او اظهار داشت که "در آن ناوقت شب هوای دریا گرم و گوارا بود. مانند هر زمان دیگر، دریای مدیترانه مملو از کشتی‌ها و قایق‌های شکاری بود، کسی به‌ما که به دو شخصی شبیه بودیم که تعطیلات خود را در یک قایق بادبان‌دار سپری می‌کردند، شکی نمی‌کرد"^(۱۹) عبور ما از روی دریا به‌خوبی و شادمانی انجام یافت. وقتی آن‌ها به آب‌های مربوط قلمرو لبنان

رسیدند، به وسیله هیأتی از اعضای (پی.ال.او.) پذیرائی شده و به یک محله ماهی‌گیران انتقال یافتند. در آنجا یک گروهی از فداییان آن سازمان آن‌ها را پذیرفت. در آنجا محموله‌های سلاح و مهمات در قایق شان بار شد و در اولین ساعات روشنی روز راه برگشت را در پیش گرفتند. سرانجام این محموله‌ها بین بریگادهای سرخ، ایراها و گروه جدائی‌طلب ساردین به نام (برباگیا روزا) توزیع گردید. در یک سفر دیگر با عین مقصد، شخصی به نام ماریو موریتی، رهبر بریگادهای سرخ، ماشین‌دارها، ماین‌های ضد تانک نوع انرگا، هاوان‌ها، موشک‌های سام ۷ ستریلا و غیره را انتقال داد. این مهمات بین ایرا، ایتا و گروه‌های زیرزمینی آلمانی توزیع شدند.^(۲۰) نظر به موقعیت جغرافیائی ایتالیا، با داشتن ۷۶۰۰ کیلو متر نوار ساحلی، و فاصله کوتاهش با شرق میانه، برای گروه‌های مسلح ایتالیائی انجام فعالیت‌های انتقالی میان جنوب اروپا و شرق میانه بسیار سهل و ساده بود.

جنگ‌های داخلی سال‌های هفتاد در لبنان، این کشور را به مرکز بازار فروش سلاح غیرقانونی مبدل کرده بود که مهم‌ترین سوداگران آن را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دادند. سلاح یا به‌سوی مرزهای ساحلی لبنان و یا هم از این مرزها به جاهای دیگر، با به‌کاربردن تکتیک‌های مختلف و هوشیارانه مثل استفاده از جذرومدهای دریا قاچاق می‌شد. این یک شیوه غیرعادی بود که (پی.ال.او.) به‌خاطر تجهیز مناطق اشغالی با سلاح و مهمات مورد استفاده قرار می‌داد. در بهار سال ۲۰۰۲ م. شماری از کودکانی که در سواحل غزه مشغول بازی بودند، یک بشکه رنگ و روغن شده نفت را یافتند. وقتی آن‌را باز کردند، دیدند که مملو از خمپاره، کلاشنیکوف و مرمی‌های هاوان بود. در امتداد ۳۵ تا ۴۰ متر کناره ساحل یک دند طبیعی ایجاد شده بود که به نام البرکه شهرت داشت، جایی که جریان آب دریا قبل از رسیدن به سواحل غزه، در این‌جا جمع می‌شد. یکی از کسانی که در کار حمل محموله‌های سلاح مشغولیت داشت به یک ژورنالیست به نام رابرت فیسک اظهار داشته بود که "جریان آب‌های دریا شبیه راه‌هایی اند در صحرا. مردم می‌دانند که زمان مناسب برای بارکردن محموله‌ها در کشتی‌ها کدام است، و تا وقتی به غزه می‌رسند، چند روز - کم‌تر از یک هفته - را در بر می‌گیرد. این مردم حرفه‌ای اند - آن‌ها می‌دانند که چگونه سلاح وارد و چگونه به‌دست شان می‌رسد."^(۲۱) حتا اسحه برای استفاده در مغازه‌های معاف از مالیات قاچاق می‌شد. در سال ۱۹۸۵ م. افرادی که برای (پی.ال.او.) کار می‌کردند، صاحب مغازه‌های متعددی از این نوع در افریقا شدند، که به‌غرض انتقال اسلحه، مهمات و مواد انفجاری به‌کار گرفته می‌شدند. موترهای باربری با محموله‌های مربوط به مغازه‌های معاف از مالیات برای مخفی کردن اسلحه مورد استفاده قرار می‌گرفتند.^(۲۲)

در اوایل سال‌های دهه هشتاد، پاتریسیا پیچی از بریگادهای سرخ، نخستین مظنون^(۲۳) به قتل الدو مورو، نخست‌وزیر اسبق ایتالیا، در ارتباط به تجارت اسلحه با فلسطینی‌ها قلم‌داد گردید. این شخص در اعترافات خود اظهار داشت که او مورو را با ماشین‌دار ساخت چکوسلواکی به نام «سکورپیون» (عقرب) به‌قتل رسانید که آن‌را ماریو موریتی حین انجام یک ماموریت انتقال پیام به لبنان از شرق میانه به‌دست آورده بود. گرچه پیچی منبع و محل آن‌را افشا نه کرد، اما می‌توان گفت که به احتمال زیاد جبهه مردمی آزادی فلسطین تدارک‌کننده آن بوده است. در اواخر سال‌های هفتاد و اوایل سال‌های هشتاد این جبهه، مهم‌ترین رابط در راستای تدارک و اکمال سلاح به گروه‌های مسلح در اروپا بود. ایتالیایی‌ها اکثراً مخارج و وسایط نقلیه را از حساب همین جبهه می‌پرداختند. پلیس ایتالیا در سال ۱۹۷۹ م. دانیل پیفانو رهبر جنبش خودمختاری را به‌خاطری بازداشت نمود که دو عدد موشک نوع استرلا در اختیار خود

داشت. او در برابر دادگاه تنها همین قدر اظهار داشت که می‌خواسته خدمتی به جورج حبش انجام داده باشد، زیرا حبش از او تقاضا کرده بود که وظیفه رساندن آن‌ها را برایش انجام دهد. جبههٔ مردمی آزادی فلسطین نه تنها این اظهارات او را تأیید کرد، بل که تقاضا نمود که آن دو موشک که مالک اصلی آن حبش بوده است، دوباره به آن جبهه برگردانده شود.^(۲۴)

جنبش آزادی فلسطین در اروپای غرب نقشی را بازی می‌کرد، که می‌توان آن‌را به نقش کیوبایی‌ها در امریکای لاتین مقایسه نمود. این جبهه با سلاح و مهمات از قبیل مرمی، تجهیزات تخنیکی و آموزش‌های نظامی و ستراتژیک، از جانب شوروی‌ها اکمال و مساعدت می‌شد؛ که بعداً فلسطینی‌ها این‌ها را در اختیار گروه‌های مسلح اروپایی قرار می‌داد. یکی از قضات ایتالیایی به‌من اظهار داشت که «اتحادشوروی، شماری از معاملات خودگردان تروریستی را در سرتاسر شرق میانه جاری ساخته است که ادارهٔ آن در دست فلسطینی‌ها می‌باشد.»^(۲۵) در مقایسه با درگیری مستقیم نظامیان امریکا در کشورهای خارجی، می‌توان این را یک قیومیت ساده‌تر یک دولت دانست.

کاهش وابسته‌گی اقتصادی به مراجع امدادکننده، باعث آن می‌شد تا گروه‌ها و سازمان‌های مسلح در جست‌وجوی دوامدار برای منابع تأمین‌کنندهٔ پول برآیند. یکی از اعضای اسبق بریگادهای سرخ اظهار داشت که «ما همیشه کم‌بود پول داشتیم، علی‌رغم این‌که ما از امکانات محدودی برخوردار بودیم و برای امرار زنده‌گی به چیزهای اندکی راضی بودیم، اما با آن‌هم باید پول نقد نزد خود می‌داشتیم، و آن‌هم نه مقدار اندک، تا این‌که مبارزات خود را از نظر مالی تأمین کرده بوده باشیم.»^(۲۶) رهبران سازمان‌های مسلح هم‌واره در رابطه به تأمین امور مالی نگرانی شدیدی می‌داشته باشند. با یک نگاه مختصر به فهرست مخارج بریگادهای سرخ، می‌توان دلایل این امر را به‌روشنی فهمید. مخارج تخمینی یک عضو «عادی» حرفه‌یی بریگادهای سرخ که در حالت مخفی قرار می‌داشت به‌شمول دست‌مزد ماهانه، کرایه، مواد غذایی، لباس و اسلحه‌ای که با خود حمل می‌کرد، مبلغ پانزده هزار دالر می‌شد.^(۲۷) در این‌صورت سازمانی چون بریگادهای سرخ، برای تأمین حداقل پنجصد تن از اعضای عادی‌اش باید سالانه مبلغ هشت میلیون دالر در اختیار می‌داشت. در سال‌های دههٔ هفتاد و هشتاد این رقم به‌خاطر بلندرفتن نرخ انفلاسیون، حتا بیش‌تر بلند رفت. در کنار این مخارج باید سازمان مذکور یک رشته امور دیگری را نیز انجام می‌داد مانند خریداری تکت‌های هواپیما، خریداری‌های خاص اسلحه، مخارج قایق‌ها برای رفتن به شرق میانه، تجهیزات تخنیکی مدرن و غیره. بانوی نویسنده به‌نام کلیرسترلینگ تخمین می‌کند که پول مخارج تأمین ما‌بحتاج بریگادهای سرخ به ده میلیون دالر بالغ می‌شد (مبلغی که به‌حساب امروزی برابر می‌شود با ۱۰۰،۰۰۰ میلیون دالر).^(۲۸) مخارج گروه‌های مسلح ایتالیایی در مجموع به‌شمول گروپ‌های چپی و راستی بالغ به سه برابر این مبلغ می‌شد.^(۲۹)

به‌دست آوردن چنین مبالغ سرسام‌آور و به‌مصرف رسانیدن آن‌ها به تخصص عالی و اداره‌کنندهٔ باکفایت نیاز داشت. تنها با دست‌بردزدن به بانک‌ها و آدم‌ربایی‌ها می‌توانست چنین مبالغ میلیونی را تأمین کرد. زمان «مصادره» کردن‌های سوپرمارکت‌ها به‌وسیلهٔ دو تن از بنیادگذاران بریگادهای سرخ به‌نام‌های کورچیو و فرانچیلی دیگر سپری شده بود.^(۳۰) سازمانی چون بریگادهای سرخ باید دیگر مانند یک شرکت پیش برده می‌شد و از مصارف بی‌جا و بی‌هوده جلوگیری به‌عمل می‌آمد. بریگادهای سرخ در اواخر سال‌های هفتاد، کشف کردند که نوت‌های کاغذی پولی که در مقابل یک آدم‌ربایی به‌دست آورده بود، همه با رنگ زرد نشانی شده

بودند که بدین حساب نمی‌شد آن‌ها را در دادوستد به کار برد، فلذا مجبور شدند که آن‌ها را ستره بسازند. برای این کار سه نفر مؤلف گردیدند تا در یک زیرزمینی در شهر میلان روزهای متوالی نوت‌های کاغذی را بشویند و سپس با موی خشک‌کن‌ها آن‌ها را خشک کنند.^(۳۱)

ستون‌های بیرونی در تجارت ترور:

گروه‌های مسلح تا زمانی که به وسیله‌ی یکی از دولت‌ها کمک پولی و مالی می‌شدند، کارشان تنها این بود که آن پول‌ها را تحویل بگیرند و دیگر دغدغه‌ی به‌جز این که تمام توجه خود را به جنگ و مبارزاتشان معطوف کنند، نداشتند. پلان تأمین مالی از منابع خودی را که بعداً روی دست گرفتند، در واقع تلاشی برای یافتن شبهه‌ای برای بقایشان بود که نخستین اولویت آن‌ها را تشکیل می‌داد. وظایف جدید در رابطه به بازکردن شرکت‌ها، باعث ایجاد تغییرات در ساختار گروه‌های مسلح گردید و منجر به انقلابی در عرصه‌ی انتخاب رهبرانشان گردید. چون به‌بود اوضاع مالی ارزش بیشتر از استعداد نظامی داشت، لذا رهبران سازمان‌های مسلح باید به شایسته‌گی کارشناس‌ها و کارمندان شرکت‌هایشان توجه بیشتر نشان می‌دادند. از این‌رو استعدادهای دیگری در عرصه‌ی فعالیت‌های روزمره تبارز نمودند. برخی از این‌ها، مانند عرفات، استعدادهای خود را با پیمودن سلسله‌مراتب سازمان‌های بزرگ مسلح برای رسیدن به جای‌گاه بلند به کار بردند، در حالی که شمار دیگری چون ابونضال و کارلوس شغال چنین ارزش‌های ذاتی خود را در راه برآورده‌شدن خواست‌های شخصی‌شان مورد استفاده قرار دادند. برای دو نفر اخیرالذکر، پیکار مسلحانه مفهومی جز یک معامله رسمی نداشت. بر اساس معلومات از منابع مختلف، ابونضال فاقد آگاهی درست و مشخص از جنگ‌های گریلابی و تکنیک‌های ترور بود. بسیاری‌هایی هم بودند که بر انگیزه‌های سیاسی و شجاعتش به‌حیث یک پیکار جو شک داشتند تا به‌حدی که او را حتا یک آدم ترسو می‌نامیدند. به‌طور مثال وقتی ابونضال در سال ۱۹۸۴م. برای دیدار با قذافی به لیبیا رفت، اداره‌ی اطلاعاتی آن‌کشور، توطئه‌ی جبهه آزادی برای لیبیا را که هدف از آن قتل رهبر لیبیا بود، کشف نمود. مخفی‌گاه افراد شامل توطئه‌ی مورد حمله قرار گرفت و تیراندازی‌های مهیبی ردوبدل گردید. ابونضال، که در ویلابی در نزدیکی محل تیراندازی اقامت داشت، منتظر آن بود که به‌سوی میدان هوایی حرکت نماید، اما این تیراندازی‌ها باعث وحشت و ترس او گردید. او بر دستیارش عبدالرحمن عیسا خشم‌گینانه فریاد زده گفت که او را باید هرچه زودتر از لیبیا خارج بسازد. بر مبنای روایت‌ها او بلاخره زمانی آرامش خود را باز یافت، که از آن‌کشور بیرون شده بود.^(۳۲)

جست‌وجوها برای دسترسی به استقلال مالی، پیکار مسلحانه را به یک نوع شرکت مبدل ساخت که مبالغ میلیونی ذخیره نمود، و این امر باعث آن شد که پیکارجویان راه آزادی خود نیز به متشبثین مبدل گردند. ابونضال، مردی که نه تنها در بهره‌برداری از امداد مالی کشورهای عربی به‌نفع خود موفق گردید، بل که توانست که با تحت فشار قراردادن، "کشورهای ثروتمند عربی را

بدو شد، یعنی یک فریب کار نمونه تروریستی. این شخص از سال ۱۹۷۴م. تا به سال ۱۹۹۱م. از مهمان‌نوازی‌های عراق، سوریه و لیبیا لذت برد. در این کشورها او از کمک‌های مالی و لوژستیک و نیز یک مخفی‌گاه مطمئنی که می‌توانست از آن‌جا حملات خود را برنامه‌ریزی کند، برخوردار بود. مسیر رشد کاری او از همان آغازین سال‌های دهه هفتاد آغاز یافته بود. او در حالی که به‌هیچ‌نماینده (پی.ال.او.) در بغداد اقامت داشت، توانست معاملات مربوط به خود را هم گسترش دهد و گروهک شخصی نیز برای خود به‌وجود آورد. ابونضال در بدل کمک بلاقید و شرط به صدام حسین، مبلغ پنج میلیون دالر پول مربوط به سازمان الفتح را هم‌راه با پنج میلیون دالر دیگر به نام بخشش - هنگامی که رهبران الفتح به مرگ محکوم شدند - از عراقی‌ها به‌دست آورد.^(۳۴)

این شخص با بازی حرفه‌یی که برای قدرت‌مندان مختلف انجام می‌داد، به تدریج شبکه شخصی چندین ملیتی تروریستی خود را گسترش بخشید. بنا بر اظهارات عراقی‌ها، او با فعالیت‌هایش منحصراً عضو رابط میان حکومت عراق و گروه‌های مسلحی که آن‌ها را کمک می‌کرد، مبالغ میلیونی به‌دست می‌آورد. او در عرصه‌های جنگ افزارها و انجام وظایف دیگر میانجی‌گری می‌کرد. هم‌چنان او از جنگ‌ها در خاور میانه سود به‌دست می‌آورد. به‌طور مثال، وقتی جنگ عراق و ایران آغاز یافته بود، عراق در صدد آن برآمد که از شر او و سازمان مربوط به او خود را خلاص کند، اما او به عراقی‌ها پیشنهاد کرد که می‌تواند نقشه‌های قتل در خارج را به اجرا بگذارد، روابط مخفی را با سوریه برقرار سازد و با تحویل‌دهندگان جنگ افزارها رابطه برقرار نماید. صدام این پیشنهادهای را پذیرفت و مبالغ قابل توجهی را در برابر انجام خدماتش پرداخت و نیز به او اجازه داد که به اقامتش در عراق ادامه دهد.

از این‌که ابونضال حامیان کمک‌دهنده اش را غارت می‌کرد، امریست که در سرتاسر جهان عرب به آن واقف بودند. در اوایل دهه هفتاد او به صدام حسین پیشنهاد کرد که می‌تواند ارتش عراق را با تانک‌های نوع (T۷۲) مجهز بسازد. حکومت عراق مبلغ یازده میلیون دالر پیش پرداخت را برایش حواله نمود که او هم بلافاصله آن‌را به یک حساب بانکی اش در سوئیس انتقال داد. اندک زمانی بعدتر عراقی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که عراق به چنین سلاحی نیاز ندارند، بل که به‌عوض آن لازم بود که پیاده‌نظام خود را تقویت نمایند. چون ابونضال در بخش پیاده‌نظام کاری از پیش برده نمی‌توانست، لذا به او گفته شد که آن مبلغ پیش پرداخت را باید دوباره برگرداند و او به این تقاضا اعتنائی نداد؛ این امر باعث شد که به او دستور دهند که از عراق خارج شود.^(۳۵) او هم بغداد را ترک گفت و به دمشق رفت، جایی که او در آن‌جا با سوء استفاده از محاصمت بین ایران و عراق، به هر دو طرف محاصمه سلاح به فروش می‌رسانید. سلاحی را که او برای هر دو طرف جنگ تهیه می‌کرد، از کشورهای اروپای شرقی به‌خصوص از بلغاریا انتقال می‌یافت. او سلاح را به بهای نازل از نهادهای دولتی خریداری می‌کرد، سپس آن‌ها را با سودهای کلانی که بلاک شرق را به‌هیچ‌پنهان‌گاه خود مورد استفاده قرار می‌داد، به فروش می‌رسانید. سود او از جنگ عراق - ایران ۲۸۰ میلیون دالر تخمین می‌شود.^(۳۶)

نضال در حالی که در سوریه زنده‌گی می‌کرد، شیخ‌های نفت و امیرهای شیخ‌نشین‌های خلیج را نیز تابع خود ساخته بود. او تاکتیک ساده‌ئی را به کار می‌برد: او متن حاوی تهدیدهای خود را در نواری ثبت کرده به شخص مورد نظر می‌فرستاد. در صورتی که طرف مقابل مبلغ مورد نظر را نمی‌پرداخت، آن‌گاه پیام دیگری که حاوی تهدید به مرگ می‌بود، می‌فرستاد. اگر از این پیام نیز پاسخی دریافت نمی‌کرد، آن‌گاه نضال وارد عمل می‌شد. به‌طور مثال مورد شیخ زاید بن سلطان، شاه ابوظبی را اگر بررسی کنیم، باید گفت که

این شخص سازمان الفتح و موضوع فلسطینی‌ها را با دستان باز کمک می‌کرد، ولی به ابونضال و سازمان‌ش هیچ‌گاهی پول نه‌داده بود. وقتی نضال او را تهدید نمود، زاید از کمک به او امتناع کرد. در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۳م. هواپیمای نوع بوئینگ ۷۳۷ (گولف‌ایر) که از کراچی به‌سوی دویبی در پرواز بود، در نزدیک میدان هوایی ابوظبی سقوط نمود؛ همه سرنشینان و عمله هواپیما کشته شدند. یکی از اعضای بریگادهای انقلابی عربی که مسئولیت سقوط هواپیما را به‌دوش گرفته بود، تأیید کرد که دست شبکه ابونضال در آن دخیل بوده است. چند ماه بعدتر، به‌تاریخ هشتم فروری ۱۹۸۴م. سفیر امارات متحده عربی در پاریس به‌قتل رسید. در ۲۵ اکتبر همان‌سال یک دیپلومات دیگر امارات متحده عربی در شهر روم به‌قتل رسانیده شد. در هر دو مورد بریگادهای انقلابی عربی مسئولیت انجام آن‌ها را به‌عهده گرفت. سرانجام شیخ زاید تسلیم شد و مبلغ هفده میلیون دالر به ابونضال پرداخت.^(۳۷)

حلقات حاکم عربی در سال‌های بحران نفتی ۷۴ - ۱۹۷۳م. از قدرت بزرگ ذخایر زیرزمینی خود آگاهی یافتند و از همین‌رو همان‌گونه که در فصل دوم گفته آمدیم، یک اقتصاد بزرگی را انکشاف دادند. پول به‌طور آزاد به دوران انداخته شد، که یک بخش آن به‌جیب مردم نیز سرازیر می‌گردید. شمار اندکی هم وجود داشتند که در برابر قدرت فریبنده ثروت حساس نبودند، که این امر به کشورهای مربوط به گروه‌های مسلح نیز می‌شد. برخی از آن‌ها پول را از راه شناخت شان از سلاح و تاکتیک‌های رزم و پیکار به‌دست می‌آوردند و به "توپ‌های کرائی" مبدل گشتند که حرفه و تخصص خود را به هر کسی که بالاترین مبالغ را می‌پرداخت، به فروش می‌رسانیدند.

در اواخر سال‌های هفتاد، پس از دومین بحران نفتی، غرب هدف پول‌زدگی و بی‌نظمی قرارگرفت و نسلی را تشکیل داد به‌نام فرزندان تاجریزم و ریگنیزم و تا به سطح تاجرانی رشد یافتند که به نمونه‌های رنگارنگی از ثروت‌مندان مبدل گشتند. هم‌زمان با این، خاورمیانه در دستان نوع جدیدی از افراد کرابه‌ئی و جنگ‌جویانی که یگانه آرمان و ایدئال شان پول بود، فرو افتاد. گروه‌های مسلح حمایت دولت‌ها را گذاشتند و با به‌کاربردن بازار و تکنیک‌های سوداگری خود را تأمین مالی می‌کردند. این سرآغاز دوران ریگنی‌ساختن ترور بود.

توپ‌های کرای:

در تابستان سال ۱۹۸۸م. احمد جبرئیل، رهبر جبهه مردمی برای آزادی فلسطین - فرمانده عمومی - متوجه شد که دیگر تقریباً همه چیز برایش تمام شده بود. در همان موقع، لیبیا پرداخت سالیانه ۲۴ میلیون دالری به او را متوقف ساخت، لذا جبرئیل دیگر نمی‌توانست چهار تا شش صد نفر فدائیان عربی وابسته به‌خود را کمک کند. جبرئیل از سال‌های دهه شصت بدین‌سو، به‌مثابه چهره شناخته شده‌ئی در جهان عرب بود که مؤفقیت‌های چشم‌گیری در عرضه خدمات تروریستی برای امدادگران خود، به‌دست آورد. او در طول مدت بیش‌تر از ده سال ابزاری در شرق میانه در دستان مسکو بود و رابطه مستقیمی با (کی.جی.بی.) داشت و

به‌حیث شخص رابط بین کرملن و سوریه و فراهم‌ساختن زمینه‌های فروش تجهیزات و محصولات تروریستی شوروی مانند سلاح و خدمات تروریستی عمل می‌کرد. هم‌چنان او در عرصه تبلیغات برای شناسائی نقش بلغاریا در ایجاد وب‌سایت تروریستی اروپائی منهمک بود. او به‌منظور انجام به‌تر فعالیت‌هایش به‌نفع مسکو، از جورج حبش و جبهه مردمی‌اش که به‌نظر خودش بیش از اندازه در امر صدور مسأله فلسطین به اروپا غرق شده بودند، جدا شد. هدف بزرگ سازمان متعلق به او، همانا سبوتاژ برنامه‌های صلح فلسطین از مجراهای دیپلماتیک و ایجاد تصادمات دوام‌دار نظامی بین اسرائیل و عرب‌ها بود. سایر رهبران عربی کمک‌دهنده نیز جبرئیل را در این زمینه پشتیبانی می‌کردند. قذافی پول دست‌مزد اعضای سازمانش را می‌پرداخت، از لحاظ سلاح و تجهیزات اکمالش می‌کرد و هزینه‌های مالی عملیات‌های مختلف تروریستی او را تأمین می‌نمود. هم‌چنان هزینه‌های کمپ‌های آموزش نظامی و کرایه منازل افراد او به‌دوش رهبران عرب بود. جبرئیل در بدل این همه، حملات تروریستی انجام می‌داد و قذافی را در امر اکمال پرسونل جنگی در جنگ چاد کمک می‌کرد.^(۳۸)

روس‌ها، سوریه‌ها و رهبران عرب مانند قذافی در طول مدت بیست سال پول‌های کلانی در برابر انجام خدمات جبرئیل به‌او می‌پرداختند. احمد جبرئیل و افرادی که متشکل از جنگ‌جویان اجاره‌ئی بودند، در تابستان سال ۱۹۸۸م. دیگر نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. اما زمانی که کشتی امرکائی به‌نام وینسن در چهارم جولای ۱۹۸۸م. یک هواپیمای مسافربری ایرانی را که ۲۹۰ تن سرنشین داشت، اشتباهاً سرنگون ساخت. به‌مجرد این‌که جبرئیل خبر این روی‌داد را شنید، به طرح برنامه‌ئی پرداخت. او با مقامات ایرانی تماس گرفت و پیش‌نهاد خود را همراه با آماده‌گی برای عمل تلافی‌جویانه انتقام‌گیری از ایالات متحده - البته در بدل پول - ارائه کرد. او برای این عمل انتقام‌جویانه سرنگونی یک هواپیمای مسافربری امریکائی، غالباً یک بوئینگ ۷۴۷ را مدنظر داشت. در همین ماه جبرئیل یکی از افراد مهم خود به نام حافظ‌الدالکامونی ابو‌محمد را به تهران اعزام کرد. محتشمی‌فر، وزیر امور خارجه ایران به‌کمک الدالکامونی، که دوستی دیرینه با او داشت، با جبهه مردمی برای آزادی فلسطین به توافق رسید. ایرانی‌ها طی این توافق پذیرفتند که در بدل خدمات جبرئیل، نیازمندی‌های مالی گروه را در سال نام‌برده مرفوع سازند. ایرانی‌ها به نشانه نیت نیک شان در قبال این توافق مبلغ دو میلیون دالر به حساب جبهه واریز نمودند.

دالکامونی در سپتامبر ۱۹۸۸م. در آلمان غرب بازداشت شد. پلیس آلمان به مخفی‌گاهی دست یافت که در آن بم و مواد انفجاری ذخیره شده بود، که احتمال می‌رفت به داخل هواپیما انتقال داده شوند. متأسفانه پلیس تحقیقات بیش‌تر در رابطه به این قضیه را ادامه نداد؛ از همین رو مخفی‌گاه دومی را که در حومه شهر فرانکفورت وجود داشت، هیچ‌گاهی نه‌توانست کشف کند. از همین جا بود که دو نفر که اولی سازنده بم بود و دومی اجراکننده آن، یک فلسطینی که بم را با خود به‌داخل هواپیما انتقال داد و ماموریت را به انجام رسانید. به‌تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۸م. بود که هواپیمای پان امریکن مربوط به پرواز شماره ۱۰۳ بر فراز شهرک لاکربی سکاتلند منفجر گردید. اجساد ۲۵۹ قربانی این انفجار به هر طرف پراکنده شده بود. دو روز پس از این روی‌داد، ایرانی‌ها مبلغ باقی‌مانده را در حساب جبهه مردمی برای آزادی فلسطین واریز کردند.^(۳۹) این شواهد البته با اظهارات رسمی که طی آن لیبیا را

مسئول آن انفجار می‌دانست، در تضاد قرار دارد.^(۴۰) علتی که این فاجعه انفجار هواپیما در لاکربی بخشی از پدیده جهانی تروریسم قلمداد نه‌شد، به همان احساس و نظری بر می‌گردد که برتانیه و ایالات متحده در آن زمان نسبت به قذافی داشتند.

استفاده از موقعیت‌ها و به‌دست آوردن پول - آن‌هم مبالغ هنگفتی از راه‌های استفاده از شناخت از ریزه‌کاری‌های تروریسم - برای غربی‌ها هم جذابیت پیدا کرده بود. دو کارمند اسبق (سیا) هرکدام ادوین ویلسن و فرانک تریپل از به‌کارگیری روش‌های ترور سود زیادی به‌دست آوردند.

تریپل، که در ماجرای خلیج، خوک‌ها در کیوبا و جنگ ویتنام اشتراک ورزیده و در سال ۱۹۷۱م. از وظایفش در (سیا) برکنار شده بود و در مدت کوتاهی پس از برکناری‌اش شرکتی را به‌نام شرکت سهامی اوقیانوسیه Oceanic International Corporation تأسیس کرد که وظایفش از جمله انجام خدمات به عیدی امین رئیس جمهور اوگندا بود. تریپل، با استفاده از روابطش، انواع سلاح، وسایل آلات شکنجه، تجهیزات نظامی، مواد انفجاری و بم برای دیکتاتور اوگندا فراهم می‌ساخت. او مبالغ کلانی به‌خاطر انجام خدماتش به‌دست می‌آورد. به‌گونه‌ی مثال، او تنها بر مبنای یک قرارداد با اداره تحقیقات دولتی، اداره خدمات سری اوگندا مبلغ ۳،۳ میلیون دالر به‌دست آورد. عیدی امین از انجام خدمات شرکت سهامی اوقیانوسیه به‌قدری راضی بود که شخص تریپل را به معمرالقذافی نیز معرفی نمود.^(۴۱)

در این میان ادوین ویلسن که تجاری از کارهایش در شرق میانه و بنگلادیش به‌دست آورده بود، در ۱۹۷۶م. کار در (سیا) را ترک گفت، با استفاده از روابط خود، در امور تدارک اسلحه برای دیکتاتورهای مختلف، از جمله برای آگوستو پنوشه مشغول گردید. تریپل با ادوین تماس‌هایی برقرار نمود و سرانجام دفتر مشاورتی‌ای را برای قذافی دایر کردند. این دو نفر اسلحه و تجهیزات را که بخش بزرگ آن‌ها را از بازارهای امریکائی به بهای ارزان خریداری کرده و سپس به مشتری خویش انتقال می‌دادند. با این کار آن‌ها درصدهای کلانی سود می‌بردند. به‌گونه‌ی مثال در اواخر سال‌های دهه هفتاد، به ارزش ۹۰۰،۰۰۰ دالر تجهیزات نظامی بالای لیبیا فروختند، در حالی که برای خرید آن‌ها از بازار صرف شصت هزار دالر پرداخته بودند. آن‌ها این تجهیزات را در زیر نام جعلی به‌نام وزارت امور خارجه صادر کرده بودند.^(۴۲) از اسناد مالیاتی سال‌های نود درباره تجارت ویلسن با لیبیا آشکار می‌شود که معاملات او عاید غیرخالص بیست و دو میلیون دالر در قبال داشته است. بخش بزرگ‌تر از نیم این عاید بر مبنای قراردادی که در رابطه به تدارک اسلحه دستی برای ارتش لیبیا داشت، به‌دست آمده بود.^(۴۳)

ویلسن و تریپل در سال ۱۹۷۷م. فعالیت‌های خود را تا به سطح آموزش‌دهی نظامی‌ها گسترش دادند. آن‌ها ده تن از کلاه‌سبزه‌ها (کومان‌دو) های اسبق را گردهم آوردند، که برای سرگروپ شان ۱۴۰ هزار و اعضای آن ۱۰۰ هزار دالر پرداخت می‌شد. در قراردادی که در این رابطه به امضا رسیده بود، برای تداوی در اروپا و احتمال درگذشت این افراد، بیمه مربوطه مبلغ ۲۵۰ هزار دالر و در حالت از دست دادن یک عضو بدن، ۱۲۵ هزار دالر پرداخت می‌کرد. این افراد هرکدام پس از قبول هم‌کاری بلافاصله یک‌هزار دالر هم‌راه با تکت هواپیما تا به زوریخ، شهری که نیلسن انتظار شان را می‌کشید، دریافت می‌کردند. این افراد از سویس به‌سوی تریپولی پرواز کردند. این کومان‌دوهای قدیمی محافظان شخصی قذافی را در رابطه به تاکتیک‌های ترور و از آن‌جمله

چگونه‌گی استعمال مواد انفجاری آموزش می‌دادند. به همین منظور مقدار بیست تن مواد انفجاری نوع (C۴) را به ارزش ۳۰۰ هزار دلار از شهرهای هوستن و تکزاس به‌وسیلهٔ هواپیما به تریپولی انتقال دادند. افرادی که آموزش می‌دیدند نیز دست‌مزد می‌گرفتند. افریقائی‌تبارها و عرب‌تبارها ماهانه ۴۰۰ دلار و افراد مربوط به کشورهای دیگر ماهانه هزار دلار دریافت می‌کردند.

تریپل و نیلسن چندین کمپ آموزشی را برای قذافی برپا کرده و قتل‌ها و کوشش‌های کودتائی در چاد را سازمان‌دهی کردند. هرکدام از این‌گونه فعالیت‌های شان قیمت خود را داشت: مثلاً قیمت به‌قتل رسانیدن یک شهرمند امریکائی ۴۰ درصد هزینه را در بر می‌گرفت. باید گفت که سرانجام نیلسن در ایالات متحده به اتهام گریز مالیاتی بازداشت گردید. ادارهٔ مالیاتی مبلغ ۲۱ میلیون دلار مالیات پرداخت نه‌شده همراه با جریمهٔ آن‌را مطالبه می‌کرد که بر عایدات بین سال‌های ۱۹۷۷م. تا ۱۹۸۱م. آن‌ها وضع شده بود. (۴۴)

پدیدآمدن افراد مستقل از لحاظ مالی در عرصهٔ پیکارهای مسلحانه، سرآغاز سلسله‌ئی از پیدایش گروه‌های مسلح بزرگ بوده است. گروه‌های جدید با رهبران جدید آن‌ها، اشخاصی مانند احمد جبرئیل - افرادی با آجندای سیاسی خود شان. چنین برآمدی خصلت جهانی پیدا کرد: در سال ۱۹۷۰م. در بین IRA در آیرلند انشعابی در رابطه به یک مسألهٔ مهم سیاسی یعنی مسألهٔ پیکار مسلحانه پدید آمد. در آن زمان (روری او برادی) و (جری آدامز) در زیر رهبری (داوید او کونیل) از بهادان به اسلحه خودداری ورزیدند، فلذا خود را در زیر نام ارتش مؤقت آیرلند از IRA کنار کشیدند. در سال ۱۹۷۴م. (ساموزکوستیلو) یکی از چهره‌های رسمی رهبری سازمان مذکور به دلیل انتقاداتش بر سازمان و برهم‌زدن آتش‌بسی که برقرار شده بود، با اجرای سلسله‌ئی از عملیات‌های مسلحانه به‌وسیلهٔ گروه زیر فرمانش به‌نام ارتش آزادی مردم که شاخهٔ مسلحانه در بین سازمان IRA را تشکیل می‌داد، از سازمان اخراج گردید. این شخص پس از اخراجش به اتفاق هشتاد تن از نمایندگان دیگر به تأسیس حزب سوسیالیست آیرلند اقدام ورزید. اندکی پس از این روی‌داد، سازمان «ارتش آزادی مردم» از نظر ساختاری بازسازی گردید و با نام جدیدش، «ارتش ملی آزادی آیرلند» وارد عرصهٔ فعالیت شد. در طول سال‌های دههٔ هشتاد قرن گذشته این سلسلهٔ انشعابات در بین دو سازمان IRA و INLA تکرار گردید.

در بخش‌های دیگر جهان نیز اعتماد و باور در بین نهادهای تروریستی به‌وسیلهٔ عنصر فریبندهٔ کاپیتالیسم، از طریق افراد و توپ‌های کرایه‌ئی مانند آنچه‌که با ابونضال اتفاق افتاده بود، خدشه‌دار گردید. این باورها در وقت اجرای عملیات معینی می‌توانست در مواقع خاصی خریداری گردد. در زمان گردهم‌آئی وزیران نفت اوپک در سال ۱۹۹۵م. کارلوس شغال معامله‌ئی انجام داد و افرادی را که ربوده بود - به‌شمول شیخ ذکی یمانی، که اساساً باید می‌کشت - آزاد کرد. افراد نزدیک به او می‌گفتند که «کارلوس خود را فروخت». او در بدل پول سرتاسر عملیات را متوقف ساخت و با گرفتن پول خود را بازنشسته نمود و در گوشه‌ئی در اروپای شرق به زنده‌گی لوکس و بی‌سروصدا رو آورد. (۴۵)

در امتداد زمان، پدید آمدن عنصر فساد، بر اهداف سیاسی گروه‌های مسلح سایه انداخت و پیکارجویان را در انتظار طرف‌داران و علاقه‌مندان خود منفور ساخت. باید گفت که اساساً قیام‌های خودجوش مردمی مانند انتفاضه در مناطق تحت اشغال فلسطین، باعث خون‌ریزی‌های جدید و نیز پدید آمدن علاقه‌مندی‌های جدید برای پیکارهای بین‌المللی مسلحانه آتی گردید.

بخش دوم

بی‌نظمی نوین اقتصادی

قسمت پنجم

زایش دولت - درون - دولت تروریستی

«من از جهاد در افغانستان بیشتر رضائیت خداوند را نسبت به تمام حالات دیگری که میسر می‌بود، به‌دست آوردم... بیش‌ترین فایدهٔ این کار، آن بود که به عظمت و قدرت افسانه‌ئی بودن ابرقدرت‌ها نه تنها در اندیشه‌های من، بل که در اذهان مسلمان‌ها پایان داده شد.»

* - از گفتار اسامه بن لادن در مصاحبه با پیتر ال. برگن خبرنگار (سی.ان.ان.) در ماه می ۱۹۹۷م. در ماه دسامبر سال ۱۹۸۷م.، فلسطینی‌ها در نوار غزه و کناره‌های غربی انتفاضه را آغاز کردند. این قیام خودجوش، یک لغزش آشکاری را در سیاست اسرائیل نشان داد. حکومت اسرائیل، ورود «غیر رسمی» پول را در مناطق اشغالی تحمل کرده نمی‌توانست، مانند همان ۹۹۹ هزار دالر پول نقدی که در (پل الن بای) حین بازرسی به‌دست آمد. به پلیس دستور داده شد که در صورت کشف قاچاق پول از طریق پوسته‌های ورودی، وارد عمل شود. یک‌سال بعد از آن، بیش‌تر از بیست میلیون دالر مصادره گردید. به این‌گونه مقررات، قبل از محدودیت کمک‌های اقتصادی (پی.ال.او.) در مناطق اشغالی، عاید اندکی به‌دست می‌آمد. پول از هر سو و راه‌های مختلف و مطمئن سرازیر می‌شد. اسرائیلی‌ها به‌زودی دریافتند که عرفات یک فدراسیون یا آزادی را از گروه‌های مسلح، در زمینهٔ سازمان پیچیدهٔ اقتصادی تشکیل داده بود. (پی.ال.او.) که به‌مثابهٔ یک دولت به‌رسمیت شناخته‌شده عمل می‌کرد، از درآمد سالیانه بالاتر از شماری از کشورهای عربی به شمول اردن مستفید می‌شد. از برکت چنین امکاناتی بود که (پی.ال.او.) اکنون عملاً در غزه و کنارهٔ غربی حکومت می‌کرد.

(پی.ال.او.) کل هزینه‌های سرتاسر قلمرو فلسطینی را از بودجهٔ «علنی» اش پرداخت می‌کرد. طور مثال در سال

۱۹۸۸م این بودجه به ۶۷۴ میلیون دالر بالغ می‌گردید. در حدود نصف این مبلغ از مدرک سرمایه‌گذاری‌ها تأمین می‌شد (۳۰۰)

میلیون دالر). هزینه فعالیت‌های (پی.ال.او.) از طریق صندوق ملی فلسطینی (Palestijnse Nationaal Fonds- PNF) که به‌همین منظور خاص در سال ۱۹۶۴م. ایجاد شده بود، پرداخت می‌گردید. این صندوق در آغاز به اعانه‌های کشورهای عربی وابسته بود: یک سیاست عملی برای سرمایه‌گذاری‌های درازمدت، که بر مبنای یک کنترل سخت‌گیرانه بر مصارف استوار بود، و بنیادی را برای درآمد روزمره تشکیل می‌داد. (پی.ان.اف.) در اواخر سال‌های هشتاد، ثروت‌مند و غیروابسته گردید که از شش میلیارد دالر برخوردار بود. سازمان‌های رفاهی در سرتاسر مناطق اشغالی پخش بودند که نقدینه‌های خود را مستقیماً از انجمن رفاه فلسطینی (palestijnse Welzijnsassociatie-PWA) که در سال ۱۹۸۳م. به‌وسیله شماری از فلسطینی‌های ثروت‌مند ایجاد شده بود، به‌دست می‌آوردند. این انجمن اعانه‌هایی را از فلسطینی‌ها و علاقه‌مندان ایدئال آن‌ها در سرتاسر جهان جمع‌آوری می‌کرد.

(پی.ال.او.) علاوه بر بودجه «علنی»، یک بودجه «غیرعلنی» نیز داشت: که بودجه پنهان رئیس (Secret Chairman Budget-SCB) نامیده می‌شد و بخشی از صندوق پنهان رئیس را تشکیل می‌داد که در تصرف عرفات قرار داشت. درآمد و مقدار پول‌هایی که به این صندوق واریز می‌شدند، برعکس سایر درآمدها و دارایی‌های (پی.ال.او.) همیشه مخفی نگه‌داشته می‌شد. درآمدها از فعالیت‌های تروریستی و غیرقانونی به‌همین صندوق واریز می‌شدند که بدین حساب صندوق پنهان رئیس، در اواخر سال‌های هشتاد در حدود سه میلیارد دالر دارایی داشت. (اس.سی.بی.) هزینه‌های فعالیت‌های تروریستی و خریداری اسلحه را می‌پرداخت و نیز هزینه‌های محافظت شخص رئیس و افراد نزدیک به عرفات در درون سازمان را تأمین می‌کرد. گاهی چنان واقع می‌شد که هزینه‌های استثنائی و خاصی مانند خروج دسته‌جمعی (پی.ال.او.) از لبنان نیز از این صندوق تأمین می‌گردیدند. طبق آمار (سیا)، (پی.ال.او.) در بحبوحه سال ۱۹۹۰م. مالک هشت تا چهارده میلیارد دالر بود. هنگامی که به ارقام مربوط به تولید ناخالص سالیانه (پی.ال.او.) نظر انداخته شود، بالاتر از دیگر کشورهای عربی مثل بحرین با شش میلیارد دالر، اردن با ۱۰،۶ میلیارد دالر و یمن با ۶،۵ میلیارد دالر بوده است.

ناوابسته‌گی اقتصادی آزادی گسترده سیاسی را با خود دارد، و سازمان‌های مسلح را امکان می‌دهد که خود سیاست خارجی خود را طرح و پیش ببرند. طور مثال در جریان جنگ خلیج، یاسر عرفات خلاف موضع‌گیری کشورهای عربی که او را حمایت مالی می‌کردند، قرار گرفت و حمایت خود را از موضع صدام حسین ابراز داشت. این موضع‌گیری عرفات، در برابر رهبران عرب به یک واقعیت نوین مبدل گردید: به‌مجرد آن‌که گروه‌های مسلح امکان آزادانه دست‌رسی درآمدهای خود را به‌دست آورده بتوانند، آن‌گاه با تکیه بر قدرت واقعی خود به ایجاد بنیادهای اساسی دولت برای خود پرداخته‌اند. آن‌ها می‌توانند با پول - اما فاقد شناخت رسمی - یک دولت در درون دولت دیگر را بیافرینند. این امر با مدل ناسیونالیزم تفاوت می‌کند، که اقتصاد و بنیادهای اساسی ساختارها پس از آن عملی شده می‌تواند که این پروسه خود ساخته به تلفیق سیاست نیز منتج گردد. این مدل نوین را من (دولت درون دولت) نامیده‌ام.

تطابق سیاست حتا می‌تواند در «دولت درون دولت» موجود نه باشد، بازهم دولت در چارچوب اقتصاد جنگی‌ای که از مبارزات مسلحانه پدید می‌آید، ایجاد می‌شود. پس در ساختار «دولت درون دولت»، اقتصاد در ردیف نخست قرار می‌گیرد، زیرا به این امر برای جاری نگه‌داشتن جنگ نیاز وجود دارد. به قول یکی از جنگ‌سالاران ائتلاف شمال در افغانستان ”جنگ شیوه‌ای است که با آن زنده‌گی می‌کنیم. به جز از کشت و زرع خشخاش و قاچاق آن، دیگر چیزی به‌غیر از جنگیدن برای ما وجود نه دارد که انجام دهیم“. اما درآمد یک جنگ‌جو قبل از سرنگونی طالبان ماهانه ۲۵۰ دالر بود و این برای خوراک و زنده‌گی‌اش کافی بس می‌کرد. چون رهبران دولت درون دولت ساختارهای اجتماعی اقتصادی را در پیرامون جنگ ایجاد می‌کنند، برای جنگ‌جویان خویش موقعیت شغلی پدید می‌آورند، وضع خدمات نظامی را تنظیم می‌کنند و مالیه جمع‌آوری می‌کنند، تا اسلحه و مهمات خریداری نمایند؛ مؤجز این‌که آن‌ها اقتصاد را می‌آفرینند به‌اضافه ساختارهای مورد نیاز تا این‌که جنگ را ادامه دهند. به قول محمد حیدر، یک جنگ‌جوی افغان ”جبهات جنگ اندک نیستند“. «دولت درون دولت» به‌مثابه دولت جنگ، به‌وسیله نخبه‌گان نظامی در زیر حالت اضطراری‌ای که فعالیت‌های سیاسی یا ممنوع اند و یا هم محدود می‌گردند، پیش‌برده می‌شود.

به‌نظر پروفیسور کریستوفر پی‌یرسون (Christopher Pierson) استاد سیاست‌شناسی در دانش‌گاه ناتینگهام، دولت دارای ۹ مشخصه می‌باشد. «دولت درون دولت» از چهار مشخصه برخوردار است، یعنی انحصار بر جنگ افزارها، قلمرو ارضی، وضع مالیات و یک ساختار اداری، و عاری از بقیه پنج مشخصه دیگر. هرکدام، استقلال و تمامیت ارضی، قانون اساسی، دادگستری، قدرت غیرشخصی و حاکمیت قانونی و شهرمندی می‌باشد.

اگر این طبقه‌بندی را تطبیق کنیم، یک تصویر روشن از شیوه‌ای که بر مبنای آن یک دولت را که «درون دولت» ایجاد می‌شود، در وجود (پی.ال.او.) می‌بینیم که به‌حیث یک نهاد دولت‌مداری، بر فلسطینی‌ها در لبنان بالفعل حکومت می‌کرد. (پی.ال.او.) در قلمرو ارضی خود قدرت داشت و آن‌را در وجود خشونت انحصاری اعمال می‌کرد. زور و خشونت یگانه وسیله‌ی بود که به خاطر برقراری نظم در مناطق زیرتصرف (پی.ال.او.) از آن استفاده می‌کرد. هم‌زمان خشونت، استفاده از قدرت را در داخل قلمرو قانونیت می‌بخشید. بدین‌گونه (پی.ال.او.) با راندن شهرمندان مسیحی از روستاهای لبنان از طریق خشونت فزیکتی برای خود محل‌هایی به‌دست می‌آورد و همان‌جا ماند تا پناهنده‌گان فلسطینی‌ای را که در روستاها اقامت می‌کردند، حفاظت کند. (پی.ال.او.) به‌خاطر هزینه‌های مالی برای اقتصاد جنگی، اشکال گوناگون مالیات را وضع می‌کرد. مدل «دولت درون دولت» به این معنا بود که آزادی مالیاتی اجازه می‌داد که ۵ تا ۶ درصد از دست‌مزدهای همه فلسطینی‌هایی که در خارج کار می‌کردند، به‌نام مالیه وضع گردد. (پی.ال.او.) با یک شیوه از توافقنامه با ایالات متحده، از مردم بر مبنای تابعیت شان، بدون پرسش از مرجع درآمد شان مالیات اخذ می‌کرد. که کل مبلغ از این مدرک شش درصد مجموع درآمد (پی.ال.او.) را تشکیل می‌داد بزرگ‌ترین رقم از کویت به‌دست می‌آمد و حرف آخر این‌که (پی.ال.او.) یک دست‌گاه مدرن برای کارمندان اداری را مستقر نمود که وظیفه‌اش ایجاد ساختار اجتماعی - اقتصادی برای «دولت درون دولت» بود.

سامد: زایش دولت – درون – دولت فلسطینی:

سامد Samed (یک نهاد یا انستیتوت اقتصادی وابسته به (پی.ال.او.) - مترجم) برای ایجاد و سروسامان دادن «دولت درون دولت» فلسطینی، از اهمیت زیاد برخوردار بود. عمل کرد این نهاد به مثابه «وظیفه اقتصادی بخش نظامی، برای عرفات در اولویت بزرگی قرار داشت؛ و آن این که (پی.ال.او.) را از حمایت‌های مالی عربی فارغ و غیروابسته بسازد. این سازمان در سال‌های هفتاد در زمینه «ایجاد دولت درون دولت» فلسطینی در داخل لبنان سهم فعالی بگیرد. سامد وظیفه «جابه‌جاشدن دوباره» آواره‌گان در محلات مهم استراتژیک را به عهده گرفت. طور مثال در روستای دامور (Damour) که در بیست کیلو متری شهر بیروت قرار داشت، پس از آن که (پی.ال.او.) شهرمندان مسیحی را از آنجا بیرون راندند، سامد وارد عمل شد تا خلای اقتصادی را پر کند. نخستین اقدام در این راستا آن بود که زمین‌هایی را که به منظور ایجاد ساختارهای اقتصادی برای آواره‌گان فلسطینی نیاز بود، در اختیار گرفت تا بعداً آن‌ها را در آنجاها مسکون سازد. سامد، جاهای کار را به خاطر تولیدات لباس، وسایل رخت‌خواب، پشم و فلز ایجاد نمود تا برای شهرمندان شغل به وجود بیاورد و به نیازمندی‌های جنگ‌جویان (پی.ال.او.) را فراهم آورد.

در سال ۱۹۷۳م. سامد از دیپارتمنت امور اجتماعی (پی.ال.او.) مستقل گردید؛ به دنبال آن این انستیتوت به چهار بخش منقسم گردید: صنایع، اطلاعات (چاپ‌خانه و فیلم)، کشاورزی و تجارت عامه. سامد دو وظیفه داشت: به اشخاص انفرادی آموزش دهد و به کار بگمارد، و نیز محصولاتی را تهیه بدارد که بهای خرید آن برای شهرمندان فلسطینی عملی و ممکن می‌بود. از آنجائی که سامد این وظیفه را در جریان اختلاط شهروندان انجام می‌داد، لذا این نهاد از مؤسسه رفاه اجتماعی به هسته مرکزی اقتصاد نوین فلسطینی گذار نمود.

از آنجائی که هدف اصلی، تأمین نیازهای جامعه فلسطینی بود، لذا بخش صنایع نخست به تولید یونیفرم‌های نظامی، منسوجات و لباس برای (پی.ال.او.) اقدام نمود. بخش تجارت به زودی گسترش یافت و به صادرات نیز پرداخت. به طور مثال در سال ۱۹۸۱م. به تعداد صد هزار پیراهن و ۵۰ هزار پتلون به اتحادشوروی صادر کرد. در همان سال‌ها خریداری‌ها به وسیله (پی.ال.او.) فقط ۳۵ درصد تمام محصولات فروخته شده به وسیله سامد را تشکیل می‌داد. بقیه، هشت درصد از لبنان، سی درصد از کشورهای عربی و ۲۷ درصد از بازارهای دیگر جهان تأمین می‌شد. در مجموع، سرمایه‌گذاری سالیانه در سکتور صنایع، قبل از یورش اسرائیل بر لبنان، به ۱۸ میلیون دالر می‌رسید.

سامد در سال ۱۹۸۱م. پنج هزار نیروی کار در لبنان، ۲۰۰ در سوریه و ۱۸۰۰ در افریقا داشت. از آنجائی که شش هزار نفر در لبنان به طور نیمه وقت کار می‌کردند و ولی ۱۲ هزار نفر دیگر قبل از این که به ایجاد شرکت‌های خصوصی بپردازند، به ترتیب نوبت از آموزش حرفه‌بی مستفید می‌شدند. در اوایل سال‌های هشتاد، این سکتور سالیانه ۱۶ میلیون دالر درآمد داشت. سامد هم‌چنان کوپراتیف‌هایی را در کشورهای مختلف افریقائی چون سودان، سومالی، اوگندا و گینی ایجاد نمود. چون ارتباط مستقیم با مناطق

اشغالی ممنوع بود، این امر باعث شده بود که شیوه‌های به‌خاطر کنارزدن از برخورد تبعیض‌آمیز اسرائیل در مقابل فلسطینی‌ها ابداع گردد. اسرائیلی‌ها محدودیت شدیدی را در زمینه توزیع آب بر این مناطق وضع کرده بودند که در اثر آن تولیدات کشاورزی تا حد زیادی کاهش یافت. هم‌چنان فلسطینی‌هایی که می‌خواستند محصولات خود را به بازارهای اسرائیل عرضه کنند، باید اجازه‌نامه خاصی در دست می‌داشتند، در حالی که محصولات اسرائیلی بدون هیچ‌گونه ممانعتی در مناطق اشغالی اجازه فروش داشتند. رقابت محصولات کشاورزی اسرائیلی در این مناطق به این دلیل نیز روزتاروز بیش‌تر می‌شد که از تأدیه مالیات معافیت داشتند، ولی برعکس، فلسطینی‌ها از این امتیاز محروم بودند. سامد، به‌خاطر رفع این نقیصه و مشکل، به‌مثابه میانجی‌ئی عمل کرد که برای خود سود نمی‌گرفت، اما قراردادهای وارداتی و صادراتی را برای محصولات فلسطینی سازماندهی می‌کرد. طور مثال در سال ۱۹۸۱م. فروش مقدار ۲۵۰ هزار تن محصولات میوه ستروس غزه را بر کشورهای عربی تنظیم نمود.

سامد از این فعالیت سازمان‌دهنده خویش کدام امتیاز ثابتی بودجوی به‌دست نیاورد. گرچه این نهاد، بخش بزرگ مایحتاج شخصی خود را خودش تأمین می‌کرد، اما اجازه داشت که بعضاً قرضه‌های بدون سود را از (پی.ال.او.) تقاضا نماید. هم‌چنان از خارج نیز پول به‌دست می‌آورد. مثلاً شعبه بلژیکی اوکسفام Oxfam مبلغ ۲۵۰ هزار دالر به سامد طور اعانه پرداخت کرد.

یورش اسرائیل بر لبنان در سال ۱۹۸۲م. ضربه نیرومندی بر سامد وارد ساخت، لکن منتج به آشکارساختن این ساختار اقتصادی نه‌گردید. به‌قول احمد قویری Ahmad Quary رئیس آن‌وقت سامد، این یورش، خساره‌یی به‌مبلغ هفده میلیون دالر برای سامد در قبال داشت. فابریکه‌های کمپ‌های برج الشمالی Burj el-Shamali، عین الحلوه Ein el-Helwa و میجه و میجه Mijeh wa Mijeh تخریب شدند و بقیه سالم ماندند که می‌توانستند فعالیت‌های شان را ادامه دهند. از درآمدهای ناخالص آشکار شد که سامد چه‌گونه توانست دوباره سر پا بایستد. این درآمدها در سال ۱۹۸۶م. بالغ به ۳۹ میلیون دالر می‌شد در حالی که به تناسب سال ۱۹۸۲م. فقط ۹ میلیون دالر کم‌تر بود، اما تا سال ۱۹۸۹م. دوباره تا به ۷۰ میلیون دالر افزایش یافت. توانائی سامد ناشی از یک چیز بود و آن، تنوع در فعالیت‌هایش و سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر بود. به‌قول یک دیپلمات عرب، در اواخر سال‌های هشتاد، (پی.ال.او.) آن‌قدر فارم‌های مرغ‌داری در افریقا داشت که نیازمندی ارتش‌های همه دولت‌های عرب به تخم مرغ را تأمین کرده می‌توانست. این سازمان دارای سرمایه‌گذاری‌ها و شعبه‌های جانبی در سی کشور خاور میانه، افریقا، اروپای شرقی و امریکای لاتین بود که ۱۲ هزار نفر در خدمت خود داشت. مجموع مبلغ سرمایه‌گذاری در این کشورها به پنجاه میلیون دالر بالغ می‌شد.

بانک عرب، بانک (پی.ال.او.):

در نهم جون سال ۱۹۸۲م.، پس از یورش اسرائیل بر لبنان، سه شهرمند اسرائیلی از بانک عرب در سیدون دیدار کردند. چون به‌صورت عموم این بانک در خاور میانه به‌مثابه یکی از مهم‌ترین نهادهای مالی زیر رهبری (پی.ال.او.) شهرت یافته بود، لذا

رئیس بانک مذکور مطمئن بود که آن‌ها اجنت‌های مخفی استخبارات اسرائیلی به نام موساد بودند، که سعی داشتند در مجتمع ساختار مالی (پی.ال.او.) نفوذ نمایند. به زودی معلوم شد که اسرائیلی‌ها به یک فهرستی از حساب‌هایی دست یافته‌اند که آن‌ها از قبل در نظر داشتند آن‌ها را بررسی نمایند و برای کسب اجازه بررسی تقاضای کتبی به بانک مرکزی لبنان به نام بانک دولیان (Banque du Liban) نیز ارائه کرده بودند. مقررات سخت‌گیرانه بانک‌ها در لبنان، مانع روسای هر دو بانک می‌شد تا در برابر تقاضای اسرائیلی‌ها مقاومت کنند. پس از یک صحبت طولانی، سرانجام آن سه تن اسرائیلی پذیرفتند که روز بعد برای بررسی مراجعه نمایند. به مجردی که آن‌ها آن‌جا را ترک گفتند، رئیس بانک با مایکل کوری (Michel Khoury) رئیس بانک مرکزی تماس گرفت. و او هم به نوبه خود به بشیر جمایل رئیس جمهور تازه لبنان تلفن کرد. جمایل نیز با میناخیم بیگن نخست‌وزیر اسرائیل صحبت نمود و از مقررات سخت‌گیرانه و محرم سوییسی سیستم بانک‌داری لبنان و تعهد و آماده‌گی کامل حکومت به رعایت آن‌ها را با او یاددهانی کرد. بدین ترتیب بود که آن سه شهروند اسرائیلی دیگر هیچ‌گاه برای بررسی مراجعه نه کردند.

اسرائیلی‌هایی که به بانک عرب مراجعه کرده بودند، حق به جانب شان بود. این اساساً یگانه بانکی بود که (پی.ال.او.) کاملاً بر آن باور داشت و اکثر حساب‌های سازمان مذکور را اداره می‌کرد. این بانک از زمان تأسیس خود که به قبل از جنگ دوم جهانی بر می‌گردد، با سرنوشت فلسطینی‌ها سهمیم بوده است. در سال ۱۹۴۸م. زمانی که مهاجرت فلسطینی‌ها آغاز یافت، بانک سه شعبه‌اش را در حیفا (Haifa)، اوروشلیم (Jeruzalem) و جافا (Jaffa) از دست داد. این همه را اسرائیل در تصرف خود درآورد. این بانک‌ها به خاطر نشان‌دادن اعتماد کامل به فلسطینی‌ها پول‌های شامل حساب‌های آن‌ها را در تمام شعبه‌های خود تضمین نمود. این یک حرکتی بود که از طرف آن‌ها بسیار ارزشمند واقع گردید که هیچ‌گاه فراموش نشد. در سال ۱۹۶۷م. در زمان جنگ عرب‌ها و اسرائیل، بانک باز هم شش شعبه دیگر خود در کناره غربی و یکی هم در غزه را از دست داد. بانک البته در چنان وضعیتی از توانائی قرار داشت که بتواند تقریباً همه پول‌ها را قبل از تصرف اسرائیل بر شبکه‌های بانکی، به عمان انتقال بدهد.

نقل مکان به اردن، یک موفقیت بزرگ بود. بانک عرب در طول مدت بیست سالی که امور مالی (پی.ال.او.) را پیش می‌برد، یک موقعیت نیرومندی را در اقتصاد اردن به دست آورد. به قول یک مامور بانک اردنی، (پی.ال.او.) در وسط سال‌های هشتاد، هفتاد درصد اقتصاد ملی اردن را زیر کنترل خود درآورده بود. (پی.ال.او.) مالک فابریکه‌های نساجی، فارم‌های پرورش میوه‌ها، شرکت‌های ترانسپورتی و ساختمانی بود. این سازمان یک قدرت اقتصادی و مالی‌ای بود که در اردن حضور آشکارا داشت و چنین موقعیتی، اثرات بزرگی بر تصامیم و فیصله‌های سوداگری می‌گذاشت. باری، وقتی یکی از بانک‌ها در عمان می‌خواست یک برج بلند رهایشی در عمان اعمار گردد، (پی.ال.او.) تهدید کرد که اگر شرکت‌های ساختمانی سازمان را به کار نگیرد، تمام حساب‌هایش را بر می‌گرداند. بانک هم چنان بر سرازیر شدن سرمایه (پی.ال.او.) به کشورهای دیگر، به خصوص از طریق بانک عرب در امور انکشاف اقتصادی و بانک عرب - آفریقا نظارت می‌کرد. وقتی عرفات پول‌ها را هنگام آغاز یورش اسرائیل در سال ۱۹۸۲م. از لبنان انتقال می‌داد، از بانک عرب استفاده نمود تا پول‌ها را در خاور میانه، اروپا و ایالات متحده پخش کند. این بانک و (پی.ال.او.) از زمان آواره‌گی فلسطینی‌ها به هم وصل هستند. سرنوشت این دو به هم گره خورده است. عبدالحمید شومان فرزند

عبدالحمید مؤسس بانک عرب، رئیس صندوق ملی فلسطین و در ضمن شخصی که برنامه سرمایه‌گذاری‌های (پی.ال.او.) را در عمل پیاده نمود، می‌باشد. این هم‌کاری استثنائی، بانک را به یکی از بزرگ‌ترین نهاد مالی در جهان مبدل ساخت: بانک در سال‌های هشتاد، بیش‌تر از ده میلیارد دالر دارائی و شعبه‌هایی در سرتاسر جهان داشت. این بانک (پی.ال.او.) را کمک کرد که به یکی از ثروت‌مندترین گروه ترور در جهان مبدل گردد.

در زمان ایجاد دولت - درون دولت - فلسطینی، (پی.ال.او.) در زمینه سرمایه‌گذاری‌ها و نیرومندشدن امور تجارت بر بانک عرب اعتماد و باور داشت. گاهی اتفاق می‌افتاد که این بانک، به‌مثابه بانک مرکزی فلسطین عمل کند. به‌طور مثال حکومت اردن، در ماه جون سال ۱۹۸۸م. مسؤولیت خود در کناره‌های غربی را بازپس گرفت و پرداخت دست‌مزدهای تعداد ۱۸۰۰۰ کارمند فلسطینی را که در آن‌جا مشغول به کار بودند، به‌تدریج متوقف سازد. این بانک به‌نام نهادی یاد می‌شد که در زمینه پرداخت ماهانه شش میلیون دالری که برای کارمندان نیاز بود، مسؤولیت داشت.

(پی.ال.او.) در کنار این ساختار پیچیده و متنوع اقتصادی، مواظبت اجتماعی برای فلسطینی‌ها را به شیوه‌ای تأمین می‌کرد که شباهتی به دولت قدرت‌مند دارای قلمرو داشت. این سازمان در زمینه‌های آموزش رایگان و ضمانت به‌داشت عمومی در داخل قلمروهای اشغالی و سایر تصرفات (پی.ال.او.) در سرتاسر جهان عرب پول پرداخت می‌کرد. در گزارشی که وزارت (پی.ال.او.) در پروطن اشغال شده پخش نمود، توضیح داده شده بود که در مناطق اشغالی از سال ۱۹۷۹م. تا اواخر سال ۱۹۸۷م مبلغ ۴۸۷،۵ میلیون دالر به‌مصرف رسیده بود (به‌علاوه ۱۰۹،۴ میلیون دالر به‌بود آموزش و فرهنگ و ۱۰۱ میلیون دالر مواد خوراکی). اقتصاد (پی.ال.او.) که در عرصه مبارزات مسلحانه پارتیزانی بر ضد اسرائیل تمرکز یافته بود، فعالیت‌های خود را در زمینه سیستم رفاهی گسترش داده بود. هم‌چنان بیمه‌های فعالیت داشتند که برای خانواده‌های شهدا و زخمی‌های جنگ بر ضد اسرائیل اختصاص داشتند.

دولت - درون - دولت شبه نظامی‌های مسیحی:

(پی.ال.او.) یگانه مثال و نمونه نه‌بود. گروه‌های مسلح متعدد دیگری هم در وضعیتی بودند که دولت - درون دولت - خود را بیافرینند. با درنظرداشت این واقعیت که چنین گروه‌ها به اقتصاد جنگی وابسته اند، دولت - درون دولت - از آنارشی‌ای که در بین مردم پدید می‌گردد، به شگوفائی می‌رسد. مشخصه مهم این نوع دولت‌ها همانا اقتصاد جنگی‌ئی است که به مبارزات خود شان مساعدت می‌رساند. دولت - درون دولت - می‌تواند از لحاظ اندازه بزرگی‌اش تفاوت نماید، گاهی می‌تواند کوچک باشد و به یک شهرک و حتا نواحی کوچکی در بین شهرهای بزرگ محدود گردد، مانند این مورد شبه نظامیان مسیحی در بیروت. اکثراً حجم آن‌ها به حجم وسعت جنگی که در آن درگیر می‌باشند، ارتباط می‌داشته باشد. در اواخر سال‌های هفتاد، گروهی از دولت‌های - درون دولت - در لبنان پدید آمدند که به‌وسیله گروه‌های مسلح پیش برده می‌شدند. هر گروهی در چارچوب ساحه‌هایی که در زیر تصرف خود

داشتند، به‌مثابه یک حکومت عمل می‌کرد. طور مثال، شبه نظامی‌های مسیحی که به‌وسیله حزب فلائزها مربوط به امین جایل رهبری می‌شد، در ساحه‌های شمال و شرق بیروت حکومت می‌کرد. شبه نظامی‌ها مقررات خود را در بنادر مختلف وضع کرده بودند، آن‌چه که حکومت لبنان را به‌اندازه زیادی خساره‌مند ساخته بود - که به بهای سالیانه سه صد میلیون دالر از درآمد آن تمام می‌شد. شرکت‌های مسیحی زیر پوشش فلائزها به قاچاق گسترده و سودآوری رو آورده بودند که شبه نظامی‌ها از آن سهم درصدی خود را به‌دست می‌آوردند. فلائزیست‌ها در متصرفات خود یک سیستم مالیاتی خود را برقرار کرده بودند، که از مالیه‌های مستقیم و غیرمستقیم تشکیل یافته بود (مالیه اضافی بر هر چهار لیتر بنزین ده سنت دالر؛ مالیه ماهانه بر مسکن از قرار سه دالر بریک اپارتمان؛ مالیه دو سنت دالر بر حساب‌های رستوران و مالیه‌های دسته‌جمعی ماهیانه که بعضاً به صدها دالر بالغ می‌شدند).

پول‌هایی که به این شیوه با هم جمع می‌شدند، برای کمک در مقابله نظامی شبه نظامی‌ها بر ضد (پی.ال.او.) مورد استفاده قرار می‌گرفت. در حدود ده تا پانزده هزار نفر نظامی‌ها در یک آن مصروف خدمت فعالانه بودند. در آمدها هم‌چنان در زمینه‌های به‌بود زنده‌گی مسکونین به‌مصرف می‌رسید. فلائزها به همه خدمات عامه به‌شمول پاک نگه‌داشتن جاده‌ها، ترانسپورت، نهال‌شانی، کنترل قیمت‌ها در فروش گاه‌ها، دیده‌بانی جاده‌ها و غیره رسیده‌گی می‌کردند. آن‌ها توقف گاه‌های موترها را می‌ساختند و به‌منظور ستره نگه‌داشتن شهرها تبلیغات رادیویی راه می‌انداختند (به‌شمول رهنمائی‌هایی در مورد این‌که چه‌گونه خریطه‌های کثافات بسته‌بندی شوند تا جلو بوی گندگی‌ها را گرفته باشد): آن‌ها حتا در زمینه جلوگیری از اذیت هم‌سایه‌ها که از سروصداهای افراد در حین جشن‌ها و دعوت‌ها ناشی می‌شدند، سخت‌گیرانه عمل می‌کردند.

حماس به‌مثابه دولت - درون دولت :-

غیروابسته‌گی اقتصادی، همان‌گونه که در بخش چهارم درباره‌اش صحبت کردیم، انقطاب‌ها در گروه‌های مسلح و نیز محیط ماحول انارشی سیاسی را که در آن‌ها عمل می‌کردند، افزایش داد. کثرت گروه‌های مسلح باعث رشد عددی دولت - درون دولت - گردید. گروه‌هایی که در چنان حدی از توانائی بودند که درآمدهای غیروابسته خود را با حمایت‌های مالی خارجی تلفیق نمایند، چانس بیش‌تر ادامه حیات و انکشاف پیدا می‌کردند. این شرایط با وضع و موقعیت حماس، یعنی گروه شبه‌نظامی اسلامی، وفق داشت. زمانی که عرفات، در آغاز جنگ خلیج، حمایت خود را از صدام حسین اعلام کرد، عربستان سعودی با توقف دادن تمام کمک‌های مالی به (پی.ال.او.) او را مجازات نمود. پول‌هایی که به مناطق اشغالی فرستاده می‌شد، بعد از این حماس به‌دست می‌آورد. حماس، همان‌گونه که در زمان انتفاضه سال‌های هشتاد گسترش یافته بود، با تلفیق پدیده‌هایی چون بنیادگرایی و دموکراسی برضد (پی.ال.او.) قدرت‌مند به‌مبارزه برخاست. چون این گروه از تأثیرات اخوان‌المسلمین و جهاد اسلامی در مصر و اردن متحسس گشته بود، فلهدا مناسبات محکمی با این‌ها و گروه‌های جنگ‌جوی بنیادگرای دیگر اسلامی، هم‌چون حزب‌الله لبنان برقرار نمود. آجندای سیاسی حماس، با

سیاست‌های (پی.ال.او.) در ضدیت قرار داشت. مثلاً: حماس حق (پی.ال.او.) را به‌حیث ممثل دولت در عرصه جهانی را به‌رسمیت نمی‌شناخت و نیز نقش آن‌را در مذاکرات صلح با اسرائیل نمی‌پذیرفت. اسرائیل به‌دلیل این مبارزه بر ضد (پی.ال.او.) ظهور حماس را با مسرت استقبال نمود. عرفات تأیید نمود که ”حماس پدیده‌ای است که به‌دست اسرائیل آفریده شده و به این منظور اسحاق شمیر نخست وزیر، پول و بیش‌تر از هفتصد نهاد از قبیل مکاتب، دانش‌گاه‌ها و مساجد در اختیارش گذاشت“. علی‌رغم این، حماس هم‌مانند سایر گروه‌های بنیادگرا، خواهان تخریب دولت اسرائیل و تعویض آن با یک دولت اسلامی‌ای که از بحیره مدیترانه تا به دریای اردن امتداد داشته باشد، بود.

رهبری حماس درآمدهای غیرمنتظره را در زمینه بالابردن ظرفیت مالی‌اش و زیر سؤال بردن رهبری عرفات در باریکه غزه و کناره‌های غربی مورد استفاده قرار می‌داد. زمانی که عرفات حمایت خود را از صدام حسین اعلام داشت، هزاران کارگر (پی.ال.او.) از کشورهای عربی اخراج شدند، بسیاری از فلسطینی‌ها نیز حماس را به‌مثابه رهبر خویش تلقی کردند. از آنجائی که پول به حماس سرازیر می‌شد، لذا اعضا و هواداران خود را از نظراجتماعی - اقتصادی زیر مواظبت خود قرار می‌داد. حماس فلسطینی‌های سرگردان را در داخل و خارج از مناطق اشغالی صاحب یک دولت - درون دولت - الترناتیف ساخت.

موقعیت به‌بودیافته حماس، باعث گردید که یورش‌های مسلح آن به‌طور نیرومندی افزایش یابند. در ده ماه نخست سال ۱۹۹۱م. این سازمان با مقایسه با ۱۴۰ یورش در کل همین سال، ۱۹۲ بار در اسرائیل یورش‌هایی را انجام داد. در اواخر سال‌های ۹۰ حماس تقریباً بالای تمام فعالیت‌های تروریستی در اسرائیل انحصار خود را برقرار ساخت. بر طبق معلومات اداره استخبارات اسرائیل، سعودی‌ها شانزده ماه قبل از ماه می ۲۰۰۲ مبلغ ۱۳۵ میلیون دالر مصارف حماس را پرداخت کردند. نهادهای خاصی در کشورهای عربی نیز مبالغ زیادی را برای اهداف گوناگونی در این گروه به‌مصرف رسانیدند. طور مثال شماری از این نهادها به‌طور میانگین ۵۰۰۰ دالر برای خانواده‌های افرادی که در حملات انتحاری جان‌های خود را از دست داده بودند، اعانه دادند.

در طول ده سال گذشته، حماس خود را از نظر اقتصادی، در حدی از توانائی انکشاف داد که به نیروی رهبری‌کننده سیاسی در داخل اراضی اشغالی مبدل گردید. بدین‌قرار حماس یک دولت - درون دولت - خود را تشکیل نمود. حماس با تقلید و مطابق به روش‌های خشونت‌آمیز جنبش‌های اسلامی در الجزایر و اردن، در محیط سیاسی غزه و کناره‌های غربی نیز ریشه دوانید. این سازمان پول فراوانی را به عرصه گسترده‌ئی از تأمینات اجتماعی اختصاص داد (و هنوز هم ادامه دارد)، به‌خصوص برای مکاتب، یتیم‌خانه‌ها، مساجد، بیمه صحی، باش‌گاه‌های ورزشی در محله‌های فقیرنشین در نظرگرفت. حماس در نتیجه این نوع فعالیت‌ها در کمپ‌های مهاجرین در نوار غزه، که ده‌ها هزار از طرف‌دارانش زنده‌گی می‌کنند، محبوبیت خاصی به‌دست آورد. یکی از علاقه‌مندان حماس می‌گفت: ”در ژرفای فقر و بدبختی این مناطق، پیام خشونت‌آمیز و رادیکال حماس یگانه صدائی است که از امید حرف می‌زند.“ هم‌چنان این گروه حمایت اتحادیه‌های صنفی و مجتمع‌های کشاورزی، در بین بیمارستان‌ها و اتحادیه‌های دانش‌جوئی را به‌دست آورد. امروزه حماس، پس از الفتح، دومین گروه نیرومندی در مناطق اشغالی می‌باشد. فعالیت‌های حماس به‌خصوص به عرصه‌های آموزش و

امور اجتماعی، یعنی نهادهائی که در آن شهدای آینده را می‌توانست آموزش دهد، منحصر است. به‌قول مارتین کرامر یک کارشناس اسرائیلی در امور بنیادگرائی اسلامی، حماس از فلسطینی‌ها از گهواره تا به گور مواظبت می‌کند.

بودجه حماس در مناطق اشغالی، هفتاد میلیون دالر تخمین می‌شود که از آن‌جمله ۸۵ درصد آن از خارج تمویل شده و بقیه از فلسطینی‌های داخل مناطق اشغالی جمع‌آوری می‌گردد. این ارقام صرفاً یک گوشه کوچکی از دارائی‌های حماس را نشان می‌دهد. علی‌رغم این‌که این گروه سالانه کماکان در حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون دالر از ایران و اعانه‌های خاصی از عربستان سعودی (در ماه اپریل ۲۰۰۲ یک ماراتون تلویزیونی در عربستان سعودی مبلغ ۱۴۰ میلیون دالر برای فلسطینی‌های عاید کرد، که در مناطق اشغالی از آن استفاده صورت گرفت) به دست می‌آورد. هم‌چنان پول‌های زیادی دیگری هم از مهاجران فلسطینی و اعانه‌دهندگان انفرادی در عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج جمع‌آوری می‌گردد. در سال ۱۹۹۸م. رهبر روحانی حماس به‌نام شیخ احمد یاسین، پس از این‌که اسرائیل او را از زندان رها کرد، به پای‌تخت‌های چند کشور عربی سفر نمود. از او هم‌چون یک قهرمان پذیرائی صورت گرفت. ره‌آورد این سفرهایش ۳۰۰ میلیون دالر بود که به‌حیث تحفه برایش جمع‌آوری گردید.

در حالی‌که غیروابسته‌گی اقتصادی (پی.ال.او.) از راه سرمایه‌گذاری پول‌های غیرقانونی در بانک‌های عادی میسر گردید، اما مدل مالی حماس چنان‌که به نظر می‌رسد، بر مبنای برنامه‌ای فریب‌کاری‌های نوع آن‌چه که اولیویه نارث برای کونتراس طرح کرده بود و ما در بخش سوم درباره آن بحث کردیم، استوار می‌باشد. شبکه‌ئی از نهادهای خیریه در ایالات متحده، کانادا و اروپای غربی‌ای‌که از سهولت‌های مالیاتی سود می‌برند، به سرمایه‌گذارهای مسلمان نیز تخفیف‌های متنوع مالیاتی را عرضه می‌دارند. حتا «صندوق خاک مقدس برای توسعه و انکشاف» (Holy Land for Relief and Development- HLF) در اوراق تبلیغاتی خویش اعلام داشت که این سازمان «تخایف را به‌خاطر پائین‌آوردن سطح مالیاتی برای کارهای خیریه در مناطق اشغالی» جمع‌آوری می‌کرد. این صندوق که در سال ۱۹۹۲م. با تزریق یک مبلغ بزرگ توسط حماس تأسیس گردید، به‌قول اداره مالیاتی، بین سال‌های ۱۹۹۴م. و ۲۰۰۰م. مبلغ ۴۳ میلیون دالر جمع‌آوری کرد. در سال ۲۰۰۰م. تخمیناً مبلغ ۱۳ میلیون دالر را تنها در ایالات متحده جمع‌آوری کرد (۳،۶ میلیون دالر در سال ۱۹۹۹م. و ۵،۸ میلیون دالر در سال ۱۹۹۸م.). (HLF) هم‌چنان از دیگر مؤسسه‌های خیریه در شمال امریکا پول به‌دست آورد. مثلاً در دسامبر سال ۲۰۰۱م. اداره استخبارات افریقای جنوبی، مبالغ اعانه برای (HLF) را ردیابی کرد که برای صندوق اوروشیلم، یعنی یک سازمان کمک‌رسانی کانادائی واریز شده بود.

(HLF) به پولی‌کلینیک‌ها، یتیم‌خانه‌ها، مکتب‌ها، اردوگاه‌های مهاجران و محلات تجمع در کناره‌های غربی و نوار غزه کمک می‌رسانید. نهادهای خیریه‌ئی هم‌چون (HLF) در حالی‌که پول فراهم می‌کردند، شرکت‌های بزرگی مانند بیت‌المال اعمار ساختمان‌ها را در عمل پیاده می‌کردند. از برکت این‌گونه سازمان‌ها حماس مؤفق شد تا دولت - درون دولت - خود را بر بنیادهای اجتماعی - اقتصادی که خود آفریده بود، به‌وسیله مقامات فلسطینی در مناطق اشغالی ایجاد نماید. شرکت بیت‌المال یک مؤسسه سرمایه‌گذار عامه‌ای‌که با دفترهای در اوروشیلم شرقی، به‌طور کامل در زیر کنترل حماس قرار داشت. اکثریت سهام‌داران، اعضای حماس بودند و یا رابطه محکمی با آن داشتند. بنابر اظهار مقام‌های فلسطینی، این شرکت سازمان‌های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی را که به‌وسیله

فعالان حماس رهبری و هدایت می‌شدند، کمک می‌کردند. هم‌چنان بیت‌المال بیست درصد سهام بانک الاقصی را که شاخه مالی حماس بود، در اختیار داشت. در ماه دسامبر سال ۲۰۰۱م. این سه سازمان توسط حکومت ملغی گردیدند، زیرا به کمک‌رسانی به حماس در زمینه‌های جلب‌وجذب و آموزش افراد در آماده ساختن شان برای حملات انتحاری متهم شدند. نقش آن‌ها در بین سازمان‌های مسلح، فراتر از تأمینات مالی یورش‌های تروریستی توسط حماس بود؛ آن‌ها در زمینه‌های ایجاد دولت - درون دولت - از اهمیت حیاتی برخوردار بودند.

حماس، در امتداد زمان بسیار محتاطانه عمل می‌کرد. این سازمان فعالیت‌های مخفی و علنی خود را از هم مجزا نگه می‌داشت. این مجزابودن امور مالی را نیز احتوا می‌کرد. اعانه‌های نهادهای خیریه، اغلباً برای فعالیت‌های نظامی مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند. وجوه نهادهای اخیرالذکر از منابع دیگری سرازیر می‌شدند: تحفه‌های سوداگران و اعانه‌هایی که در جریان کنفرانس‌ها در ایالات متحده پرداخت می‌گردیدند. این‌گونه نهادها می‌توانستند رقم‌های بزرگ پول را به‌خود جذب کنند، مثلاً در سال ۱۹۹۴م. در جریان یک اجلاس انجمن جوانان مسلمان در لوس آنجلس، که در آن شکری ابوبکر، رئیس هیأت رهبری صندوق خاک مقدس سخن‌رانی کرد، مبلغ ۲۰۷۰۰۰ دلار برای جنگ‌جویان حماس به‌دست آورد. در یک مناسبت دیگر در سال ۲۰۰۰م. انجمن اسلامی برای فلسطین، که به‌حیث بلندگوی حماس در ایالات متحده شناخته می‌شد، کنفرانسی را سازمان‌دهی نمود و طی آن مبلغ ۲۰۰ هزار دلار برای شهادی فلسطینی جمع‌آوری کرد. یک درآمد ثابت نیز در کشورهای غربی، از طریق مقررات پیچیده مالیاتی، مثل پول‌شوئی از راه خرید و فروش جای‌دادها به‌دست می‌آمد. به‌گونه‌ی مثال، در آغاز سال‌های ۹۰ و اووریچ فاوندیشن (Woodridge Foundation)، یک شعبه فرعی‌ای که منازل رهاشده به بهای ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار دلار در دیویچ کاونتی (DuPage County) اعمار می‌کرد، توسط کیورانیک لیتیراسی انسیتیوت (Quranic Literacy Institute) برای پول‌شوئی یکی از طرفداران حماس که شخص ثروتمند سعودی بود، مورد استفاده قرار می‌گرفت. پول‌های به دست آمده از این بخش، برای خریداری اسلحه برای حماس به‌مصرف می‌رسید، که در یورش‌های گوناگون حماس در بین اسرائیل از آن‌ها کار گرفته می‌شدد.

پس عدم وابسته گی اقتصادی، نه تنها به شماری از سازمان‌ها مجال آن‌را فراهم می‌کرد که به گسترده ساختن دولت خود توجه بیش‌تر نمایند، بل که آن‌را مستعد به داشتن چنان امکاناتی نیز بسازد، که در زمینه‌های پیش‌رفت و جلب‌وجذب در بین مردم، با دیگران رقابت کرده بتوانند؛ این رقابت‌ها تنها در بخش‌های فضای تأثیر اقتصادی محدود نمی‌شدند، به‌وسیله تطابق دادن ستراتژیک خشونت نیز مشبوع می‌گردیدند. موضع آشتی‌جویانه مقام‌های فلسطین در برابر اسرائیل را بسیاری از فلسطینی‌ها خیانت به آرمان‌های فلسطینی‌ها تلقی کردند. حماس با استفاده از این احساس، انتفاضه را به نوع خشونت‌آمیز آن، یعنی فتنه تعویض نمود. یک بخش این فتنه متشکل از «کمیسون شوک» و شبه‌نظامی‌های آدم‌کشی بود که اشخاص متهم با هم‌کاری با دشمن را در مناطق اشغالی مورد بازجوئی قرار داده و سرانجام می‌کشتند و نیز بر اعضای دولت حمله می‌کردند و بدین‌گونه روند صلح را ناتوان و ضعیف می‌ساختند.

فساد در مناطق اشغالی:

بر مبنای دسته‌بندی پیرسون (Pierson) مشخصه‌های یک دولت مدرن که در دولت‌های - درون دولت - مفقود هستند: قانون اساسی است؛ که او آنرا در وابسته‌گی محکمی با سلسله‌ئی از قوانین و قلم‌روی که به‌مثابهٔ پیش‌شرط‌هایی برای موجودیت نیروئی که حکومت می‌کند، می‌داند. پس دولت‌های - درون دولت -، غیر دموکراتیک و فوق‌العاده وابسته به سلسله‌مراتب هستند. هر آن‌کسی که انحصار زور و اقتصاد جنگی را که بر مبنای آن دولت - درون دولت - ایجاد شده، زیر کنترل خود داشته باشد، مقررات را نیز تعیین می‌کند. هر آن‌کسی که در چنان حدی از توانائی باشد که این انحصار را از راه زور و یا پول تصاحب نماید، همان شخص نیز حکومت می‌کند. تلاش‌های حماس به منظور عقب‌راندن (پی.ال.او.) از مناطق اشغالی، دو معنی را افاده می‌کند: یک - به‌دست‌آوردن انحصار مقام‌های دولت فلسطین به منظور ایجاد توازن در خشونت و زور و دوم - مسلط شدن بر قدرت اقتصادی. تسلط یافتن بر انحصارگری‌ها صرفاً منتج به بروز معضله‌های بیش‌تر می‌شوند. قدرت، بدون قانون اساسی و قلم‌رو معین، در یک دولت - درون دولت - بر اساس تعریف دولت شدیداً متغیر می‌باشد. یک احساس متزلزل و فقدان اطمینان در سرتاسر ساختار رخنه کرده است: اعتماد، یک پدیدهٔ شاذ و نادر است که باید خریداری گردد. آن‌هائی که در رأس رده‌های نظامی و اقتصادی قرار دارند، از امتیازهای بزرگی برخوردار اند، ثروت‌های بزرگی به‌دست می‌آورند و خود و خانه‌واده‌های شان را در برابر مد و جذرهای سیاست ترور محافظت می‌کنند. جای تعجب نیست که مشخصهٔ بزرگ و اساسی یک دولت - درون دولت - را فساد تشکیل می‌دهد. بر مبنای یک تحقیقی که از جانب مرکز رسانه‌ها و ارتباطات اروشلیم در سال ۱۹۹۹م. انجام یافت، ۸۳ درصد شهروندان در مناطق اشغالی اعلام داشتند که فساد، سرتاسر ادارات فلسطینی را فرا گرفته است.

محمود حمدونی، یکی از جملهٔ قربانیان فراوانی از آن‌چه که "دولت مافیائی فلسطین" نام گرفته است، می‌باشد. این شخص در سال ۱۹۹۶م. دوازده هکتار زمین در حومهٔ جری شو (Jericho) خریداری کرد و یک ستیشن پمپ بنزین اعمار نمود و برنامه‌ئی هم برای یک محلهٔ رهايشی طرح کرد. زمانی که مقامات فلسطینی تصمیم گرفتند در آن منطقه برنامه‌ئی روی دست بگیرند، و برای این‌کار به زمین او نیاز دارند، رویای او در یک آن از بین رفت. حمدونی متهم به خیانت گردید و به زندان انداخته شد و زمانی سرانجام آزاد گردید که او زمینش را به مقامات فلسطینی واگذار کرد. زمین او را به‌فروش رسانیدند و در آن کازینو اعمار کردند. به‌مجردی که کازینو افتتاح شد، یک مؤسسهٔ زیرپوشش تشکیلات فلسطینی ۲۸ درصد در سود قمار سهم گردید. اکنون این کازینو که اوسیس (Oasis) نام دارد و در مقابل کمپ مهاجران عاقبت‌الجبر (Aqabat Jabr) موقعیت دارد، ماهانه ۳۶ میلیون دالر درآمد به‌دست می‌آورد.

حکومت اسرائیل نیز به‌همین‌گونه تا گلو در فساد تشکیلات فلسطینی ملوث می‌باشد. اسرائیل از قدرت اقتصادی‌اش در مناطق اشغالی استفاده می‌کند تا فشار خود را بر یک گروه کوچکی از نخبگان فلسطینی‌ای که برای سازش در چانه‌زنی‌ها به‌خاطر

زمین در بدل صلح آماده اند، حفظ نماید. به گونه^۶ مثال، کارمندان زیادی از اسرائیل، کارت‌های خاص VIP به دست می‌آورند، تا در داخل و بیرون از مناطق اشغالی آزادانه حرکت کرده بتوانند، اما شرطش اینست که اظهارات انتقادی بر اسرائیل نه داشته باشند در غیر آن از نزد شان بازپس گرفته می‌شوند. حتا عرفات نیز شخصاً از این ”حسن رفتار“ اسرائیل نامتحمس نه بود. او تا ماه جولای ۲۰۰۰م. صدها میلیون دالر از مالیات بر عایدات و فیصدی از واردات کالا سود می‌برد که مبالغ عایدشده مستقیماً به حساب‌های بانکی‌اش واریز می‌شدند. عرفات بهر کاری که خودش می‌خواست آن پول‌ها را اختصاص می‌داد و بنا بر اظهارات ناظران گوناگون، او با این پول‌ها اعتبار سیاسی برای خود خریداری می‌کرد.

رشوه و فساد در سرتاسر ساختار دولت - درون دولت - رخنه کرده و به شیوه^۶ کار همه^۶ نهادهای آن مبدل گشت. بسیاری کارمندان تشکیلات فلسطینی، در امور رسمی با استفاده غیراخلاقی از موقوف‌های خود رشوه اخذ می‌کردند. در سال ۱۹۹۹م. کارمندانی که بر «عبور و مرور امن» بین کناره‌های غربی و نوار غزه، نظارت می‌کردند؛ به گرفتن دوچند بهای کارت‌های عبورومرور که در اسرائیل چاپ و تهیه می‌شد و در دسترس تشکیلات فلسطینی قرار داده می‌گرفت، متهم گردیدند. مثال دیگری از رشوه‌ستانی، در مورد جمیل تعریفی، وزیر امور ملکی در کابینه^۶ عرفات می‌باشد که یکی از مقام‌های بلندپایه^۶ فلسطینی شامل هیأت مذاکرات صلح با اسرائیل نیز بوده است. این شخص در تابستان سال ۲۰۰۰م. یک مرکز توزیع ادویه در مناطق اشغالی ایجاد نمود. توزیع‌کننده‌گان اسرائیلی ادویه^۶ خارجی، از توزیع ادویه در مناطق اشغالی منفعت خوبی به دست می‌آوردند. محمد مسروجی مالک شرکت فارمسی اوروشلیم (Jerusalem Pharmaceuticals Company) مثلاً برای هر بار واردات اموالش، مالیات سنگینی می‌پرداخت. آن‌ها همچنان توزیع‌کننده‌گان ادویه در مناطق اشغالی را نیز اکمال می‌کردند. در ظرف چند روز تعریفی موفق نه شد که ده‌ها محصول را در وزارت صحیه راجستر نماید - این یک پروسه‌ای بود که برای مسروجی سال‌ها را در بر می‌گرفت - مگر او هم‌زمان او محصولات فارمسی مصری را نیز ثبت می‌کرد، تا توزیع‌کننده‌گان اسرائیلی را دور زده باشد. بنا بر اظهارات کارشناسان این صنعت، محصولات مذکور مطابق به معیارهای بین‌المللی نه بودند. هیچ‌کسی در وزارت صحیه به خود زحمت نه داد که این مسأله را بررسی نماید، همچنان سازمان‌های بین‌المللی کمک‌کننده درباره^۶ فساد گسترده در مناطق اشغالی آگاهی داشتند. آن‌ها از آن بیم داشتند که مبادا تبلیغات ضد فساد، رژیم عرفات را بی‌ثبات سازد، و مبالغ هنگفتی که اعانه‌دهنده‌گان به این سازمان‌ها می‌دادند (۳،۸ میلیارد دالر از سال ۱۹۹۴م. تا به سال ۲۰۰۰م.)، با خطر مواجه شوند، خاموشی اختیار کردند.

کرکتر تاراج‌گر دولت‌های - درون دولت :-

اتحادیه^۱ واحدهای دفاع خودی (ا.و.ک) و فارک در کلمبیا^۲*

دولت‌های - درون دولت - از نظر کرکتر، تاراج‌کننده و استثمارگر اند. این نوع دولت‌ها فاقد دو مشخصه^۱ دولت مدرن هستند: دولت قانونی و اعمال قدرت غیرفردی، آن چیزی که بدون آن مردم هیچ‌گونه مصونیتی در مقابل دولت ندارند. آن‌ها به لطف و کرم آن‌هائی وا گذار می‌گردند که کشور را اداره می‌کنند و این‌ها اکثراً به‌قدری «غیر انسانی» می‌شوند که هم‌چون اشیای بی‌جان مورد استفاده و سوء استفاده قرار می‌گیرند. در کلمبیا همین چیزها اتفاق افتادند، جائی که شهرمندان سنگین‌ترین بار ترور را تحمل می‌کنند. در طول پنج سال اخیر، سرکوب مردم به‌گونه^۲ غم‌انگیزی افزایش یافته است که می‌توان آن‌را هم‌سطح سودان و انگولا دانست. در این کشور سالانه سه صد هزار نفر سرکوب شده و یا به مهاجران مبدل گردیده اند. شمار کشته‌ها در سال ۲۰۰۰م. به ۲۵ هزار تن می‌رسید که بیش‌ترین آن‌ها روستائیان بوده اند. در همین سال ۵۵ درصد شهرمندان کلمبیا در خط پائین تر از سطح فقر زنده‌گی می‌کردند. یک مرد در جریان تظاهرات ۲۴ اکتبر سال ۱۹۹۹م. فریاد می‌زد: ”ما از جنگ خسته شده ایم، اما هم‌چنان از فرط گرسنه‌گی.“

فقر و مرگ‌ومیر از دو دهه بدین سو کلمبیا را درهم کوبیده است. جنگ بین دو گروه مسلح مارکسیستی، یعنی فارک (FARC) و حزب آزادی ملی (ای.ال.ان. -ELN) در یک سو و گروه دست‌راستی تروریستی (AUC) و حکومت کلمبیا در سوی دیگر، این کشور را به نابودی کشانده است. سازمان‌های مسلح فارک و (ای.ال.ان.) که از نظر مالی خودکفا هستند و پول‌شان را در راه تجارت غیرقانونی مواد مخدر از قبیل کوکائین و خشخاش، نفت، طلا و زمر در دوران انداخته اند، دولت - درون دولت - خود را تشکیل داده اند و به‌طور منظم کارمندان ملکی، پلیس و نظامی‌ها را می‌خرند، تا به‌راحتی بتوانند عملیات‌های خود را بدون مانع انجام دهند. در نقطه مقابل این‌ها، حکومت کلمبیا از کمک و پشتیبانی ایالات متحده برخوردار است. واشنگتن در سال ۱۹۹۹م. کمک‌های سه ساله^۱ی به ارزش ۳،۶ میلیارد دالر برای کلمبیا اختصاص داد، علاوه^۲اً سه تا چهارصد تن را به‌حیث «مشاوران» به آن کشور اعزام نمود. کلمبیا پس از اسرائیل و مصر سومین کشوری در جهانست که کمک‌های نظامی و تسلیحات امریکائی را به‌دست می‌آورد.

*- اتحادیه^۱ واحدهای دفاع خودی کلمبیا، به‌حیث یک گروه مسلح در سال ۱۹۹۷م. تشکیل یافت. این اتحادیه به‌حیث یک گروه شبه‌نظامی دارای ۸۰۰۰ نفر جنگ‌جو است که با تاجران مواد مخدر و مالکان زمین‌های زراعتی سروکار داشته و بر ضد قیام‌کننده‌گان چپ می‌جنگد و ساحه^۲ فعالیت‌هایش زیر رهبری (کارلوس کاستافیو) در کلمبیای مرکزی و وسطی می‌باشد

در این میان گروه مسلح شبه‌نظامی کلمبیائی، به نام (AUC) (اتحادیه^۶ گروه‌های دفاع خودی کلمبیا) یک بخش از مایحتاج خود را تأمین می‌کرد. اکثر هزینه‌ها به وسیله‌ای از کمک‌های نظامی امریکا به حکومت کلمبیا پرداخت می‌شد. این اتحادیه که در ماه اپریل ۱۹۹۷م. ایجاد گردید، متشکل از شبه‌نظامی‌های وابسته به سوداگران مواد مخدر و گروه‌های شبه‌نظامی‌ای بود که به وسیله^۶ امریکائی‌ها در سال‌های شصت آموزش دیده بودند. اتحادیه^۶ دفاع خودی، صرفاً مرکز تجمع مالکان زمین، سوداگران مواد مخدر و برخی از بخش‌های ارتش کلمبیائی بود. به قول برخی از مهاجران کلمبیائی ”آنها این تشکیلات را به‌خاطری تأسیس کرده‌اند که ساحات بزرگ کلمبیا و به‌ویژه ساحات شمال را از وجود پارتیزان‌ها و هواداران شان «تصفیه» کنند.“ تاکتیک‌های مورد استفاده^۶ آنها متشکل از همان متدهای عنعنوی در مقابل شورشیان بودند: اعدام روستائیان بی‌گناه، به‌منظور ضیق‌ساختن شرایط بر پارتیزان‌های فارک و (ای.ال.ان.) و جلوگیری از سربازگیری آنها در آن مناطق.

در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۹۷م. اعضای اتحادیه^۶ دفاع خودی مربوط کندک چهارم ارتش کلمبیا بر روستای (ال آرو El Aro) که اهالی آن از هواخواهان فارک بودند، یورش بردند. این واحد ارتش روستا را در محاصره درآورد تا جلو فرار را سد نماید، آن‌گاه افراد اتحادیه^۶ دفاع خودی به درو کردن اهالی آغاز کردند. یکی از مغازه‌داران را بر تنه^۶ درختی بستند و تا به زمانی به شکنجه‌اش ادامه دادند که جان داد: چشم‌هایش را کشیدند، زبانش را با کاردی بریدند. یازده نفر را که در بین شان سه کودک نیز بود، سر بریدند، همه^۶ ساختمان‌های عام‌المنفعه به‌آتش کشیده شدند، خانه‌ها چور و غارت شده و مخزن آب تخریب گردید. ارتشیان و اعضای اتحادیه بعد از انجام ماموریت، سی تن از روستائیان را با خود بردند و سرنوشت شان مانند هزاران تن گمشده‌های دیگر در کلمبیا عجین گردید. قصابی روستای (ال آرو) به‌هدف خاصی صورت گرفت: آنها می‌خواستند هواخواهان فارک را وحشت‌زده سازند و زهر چشم نشان بدهد و به همین هدف این روستا را برگزیدند.

کارلوس کاستافیو (Carlos Castafio) رهبر شبه‌نظامی‌ها، اعتراف نمود که اکثریت قربانیانی که به‌دست اعضای اتحادیه^۶ دفاع خودی و ارتش از بین رفتند، شهرمندان ملکی بودند. او در پاسخ به پرسش موریس لوموان (Maurice Lemoine) خبرنگار لوموند دیپلماتیک (Le Monde Diplomatique) گفت: ”می‌دانید چرا؟ زیرا دوسوم تشکیلات جنگ‌جویان فارک و (ای.ال.ان.) اساساً غیرمسلح‌اند و از شهرمندان عادی تشکیل یافته است.“ در ماه‌های پسین سال ۲۰۰۱م. اعضای اتحادیه^۶ دفاع خودی، نسبت به دو گروه دیگر، مسؤول بیش‌ترین قتل‌ها در بین شهرمندان ملکی بود. از آن‌جائی‌که محلات «تصفیه» شده بود، دفاع خودی آن‌جا را ترک گفت. اندرس پاسترانا رئیس‌جمهور کلمبیا در ماه فبروری سال ۲۰۰۱م. چنین اعتراف کرد: ”شهرمندان بیش‌تر از پیش اکنون آماده‌اند که عمل کشتار روستائیان را که مسؤول اکثریت آن اتحادیه^۶ دفاع خودی بود، مورد تقبیح قرار داده و آن‌را رد کنند. تنها در ماه جنوری آن‌ها بیش‌تر از ۱۳۰ نفر را کشتند.“

تا اندک زمان قبل، دفاع خودی بالفعل بخش شبه‌نظامی ارتش کلمبیا را تشکیل می‌داد که در همراهی «مشاوران» امریکائی عملیات انجام می‌داد و از کمک‌های شاهانه^۶ ایالات متحده مستفید بود. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. تغییراتی را در خود به‌وجود آورد. در واقع دفاع خودی پس از آن به‌طور رسمی در فهرست «سازمان‌های تروریستی خارجی» شامل ساخته شد. بر اساس

اظهارات یک کارمند حساب‌داری این سازمان، دفاع خودی دارای یک ارتش ده هزار نفری بود و بودجه^۶ سالیانه‌اش هشت میلیون دالر می‌شد که مبتنی بود بر مالیه‌ها از تجارت کوکائین. مقام‌های مختلف بلندپایه^۶ ارتش دولتی در فهرست دست‌مزدهای این سازمان قرار داشتند و ماهانه مبالغی تا سه هزار دالر دست‌مزد به دست می‌آوردند.

حاکمیت و قانونیت، یکی از مشخصات دیگر مربوط به تعریف پیپرسون در مورد دولت، نیز در دولت - درون دولت - مفقود است. قدرت اساساً بر زور و خشونت و انحصار بر توانائی اقتصادی استوار می‌باشد. حاکمیت خواستار رأی شهرمندان است و چنین عنصری در مدل دولت - درون دولت - دیده نمی‌شود. در یک دولت - درون دولت - مردم فاقد هویت سیاسی اند. در سال ۱۹۹۸م. حکومت کلمبیا یک ساحه‌ای با گستره^۶ ۴۲ هزار کیلومتر مربع - به اندازه^۶ کشور سوئیس - را غیرمسلح ساخت، که شامل پنج شهرداری می‌شد: سان ویسنته دل کاگووان (San Vicente del Caguan)، لا مکارینا (La Macarena)، ویستا هرموسا (Vista Hermosa)، میسیتاس (Mesetas) و یوریه (Uribe).

این منطقه، که با نام دیسپچی (Despeje) شناخته می‌شود، برای مدت کوتاهی توسط فارک تخلیه گردید و این یک حرکتی از حسن نیت در راستای دستیابی به یک حل صلح‌آمیز جنگ داخلی در این کشور بود. هیچ‌کس فکر نه کرد که در این باره نظر اهالی را نه‌پرسید. باشندگان دیسپچی همه به تدریج در زیر حاکمیت دولت - درون دولت - فارک درآورده شدند. با آنها هم‌چون اشیای بی‌جان برخورد می‌شد.

شهرمندی، آخرین مشخصه^۶ دولت مدرن مطابق همان تعریف قبلیست که در دولت - درون دولت - مفقود می‌باشد. شهرمندان از حق رأی محروم اند. در دیسپچی مقررات جدید، یعنی مقررات جنگی برای مردم از جانب فارک وضع گردیدند. مثلاً در شهرک‌های معادن، فارک قیود شب‌گردی را برقرار ساخت؛ کارگران معادن از نوشیدن مشروب‌های الکلی و تشکیل اجتماعات بعد از تاریکی شام منع شده بودند. هرکسی که این مقررات جدید را به چالش می‌کشید، به مجازات مرگ تهدید می‌شد. حد اقل مجازات برای دزدی، سه ماه کار شاقه و اجباری بود. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، گراف جرم و جنایات، منجمله شمار قتل‌ها از راه‌های خشونت پائین آمدند. مثلاً گراف مرگ‌ومیر در سان ویسنته از شش نفر در هفته به شش نفر در سال پائین آمد، که درین صورت دو شرکت امور خدمات تدفین جنازه‌ها با کسادشدن بازار کارشان، دروازه‌های خود را بستند.

فارک فعالیت‌ها و کارهای اجتماعی و عامه را در دیسپچی راه انداخت. با راه‌اندازی کار اجباری، جاده‌ها را اسفالت کرده و ساختمان‌های عمومی را ترمیم کردند. این امور به مردم احساس امنیت می‌بخشید، چیزی که آنها از مدت طولانی دیگر نمی‌شناختند. شهرمندان گوناگونی این تغییرات را استقبال کردند؛ هم‌چنان بهائی که از مدت‌ها وجود داشت و آنها باید به بهای آزادی شان، می‌پرداختند. بسیاری از فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی احساس مشابهی در برابر حماس داشتند، و واکنش هم‌گونی را هم اهالی (سیلوا آلتا) در مورد (سندیرو لیومینوسو) از خود بروز می‌دادند.

(پی.ال.او.) و فلائزهای مسیحی، حماس، فارک و (سندیرو لیومینوسو) هرکدام به‌نوبه^۶ خود دولت - درون دولت - خود را تشکیل دادند. این دولت‌های ساخته‌گی، شماری از نیازمندی‌های اساسی مردمی را که در زیر حاکمیت آنها زنده‌گی می‌کردند،

برآورده می‌ساختند و البته طرح یکی از اهداف شناخته شده در شعارهای تبلیغاتی گروه‌های مسلحی که دولت - درون دولت - را فعال نگه می‌دارند، همانا آوردن به‌بود در وضعیت زنده‌گی مردمی است که در قلمرو زیر کنترل آن‌ها قرار دارند. البته این مشخصات با اتحادیه^۶ دفاع خودی و کانتراس در نیکاراگوا صدق نمی‌کنند. این دو پشتیبانی نیرومندی در بین شهرمندان نه‌دارند بل‌که خود بازیچه^۷ دست‌های حمایت‌گران مالی شان هستند. در کلمبیا، کشوری با تقسیم غیرقابل تصور ثروت (درآمد ده درصد ثروت‌مندترین شهرمندان شصت بار بیش‌تر از ده درصد فقیرترین شهرمندان است)، ارتشی را که در مقابل گروه‌های مسلح چپ می‌جنگد، تأمین می‌کند، تا بالاخره این کشور برای سوداگری ثروت‌مندان بزرگ در امنیت قرار بگیرد. در طول ده‌سال اخیر اتحادیه^۶ دفاع خودی نیز در حدود ۱۵ هزار از اعضای اتحادیه^۶ صنفی، کشاورزان کوچک و رهبران شان، اشخاصی از جنبش‌های حقوق بشر، فعالان امور اصلاحات ارضی، سیاست‌مدارهای چپی و هواداران شان را به‌قتل رسانید. اتحادیه در واقع هم‌چون یک دسته^۸ از آدم‌کش‌های اجاره‌ئی عمل می‌کرد. رئیس‌جمهور کلمبیا اظهار داشت: ”هر گاهی که توافقات صلح با فارق به امضا برسد، دیگر نیازی به وجود اتحادیه^۶ دفاع خودی باقی نمی‌ماند.“

از این مقایسه‌ها می‌توان یک نتیجه^۹ مستقیمی به‌دست داد: سازمان‌های مسلحی که خودکفائی مالی داشتند، مانند (پی.ال.او.) و ایرا IRA به تناسب گروه‌های مسلح دیگری که توسط دولت‌های دیگر، مانند کانتراس و یا به منظور منفعت اقتصادی داخلی یا خارجی مثل اتحادیه^۶ دفاع خودی کمک می‌شدند، کم‌تر در برابر مردم خصلت تاراج‌گرانه و استثمارکننده داشته‌اند.

به سوی یک بی‌نظمی جدید جهانی:

”جنگ ویتنام ۵۸،۹۹۹ کشته به جا گذاشت و روس‌ها در این زمینه هنوز قرض‌دار ما هستند.“*

*- چارلز ویلسون Charles Wilson حین تبصره در باره^۱ واگذاری کمک‌های ایالات

متحده در جنگ افغانستان.

هوایمای غول پیکر نوع سی - ۱۴۱ ستارلیفتر، بین واشنگتن دی. سی. و اسلام‌آباد مصروف پروازهای متداوم بود. در جریان این فاصله^۲ شانزده هزار کیلو متری، هوایما به خاطر جلوگیری از ضیاع وقت می‌بایست در حال پرواز نفت‌گیری نیز می‌کرد. به‌منظور این کار هوایماهای نفت‌بردار در میدان‌های هوایی در اروپا و خاور میانه حاضر خدمت بودند. ویلیام کیسی، رئیس سازمان سیا و مهم‌ترین مشاور ریگن، این مسیر طولانی پرواز را مانع جدی در کار خود نمی‌دید، زیرا او وقت کافی می‌یافت تا در سالون بسیار لوکس این هوایما برای دیدار و ملاقات با جنرال اختر و مقام‌های بلندرتبه^۳ سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی Intern- Services Intelligence) آماده‌گی بگیرد. این دو شخص مسؤولیت کمک‌های لوژیستیکی مجاهدین در افغانستان را به‌عهده داشتند. کیسی، به دلیل موضع سرسختانه‌اش در برابر کمونیزم، با لقب سیکلون (Cycloon) معروف بود و بنا بر علاقه‌اش نسبت به این پلان که ایدئولوژی اسلامی در برابر اتحادشوروی مورد سؤ استفاده قرار گیرد، واکنش مساعد نشان داد و از دل‌وجان به اجرای آن آماده گردید. او هم‌چون بسیاری سیاست‌مدارهای دیگر امریکائی، اشغال افغانستان توسط اتحادشوروی را چانس طلائی تلقی کرد، که از مدت‌های طولانی به انتظار آن بودند تا انتقام توهینی را که امریکا در ویتنام تجربه کرده بود، بگیرند. برای ویلیام کیسی تفاوتی نمی‌کرد که رابطه^۴ ایالات متحده با جنگ‌جویان مجاهدین مخفی نگه‌داشته شود، در حالی که او به آن‌ها اسلحه تحویل می‌داد، تا آن‌را برای نابودی سربازان اتحادشوروی و نیز، شبه نظامیان محلی که از حمایت شوروی برخوردار بودند، به‌کار ببرند. برای او تفاوتی نداشت که اتحاد شوروی از همان آغاز جنگ ۹۰ هزار سرباز در افغانستان مستقر ساخته بود، برعکس فکر می‌کرد که هر قدر روس‌ها، بیش‌تر توسط مجاهدین، به کمک امریکایی کشته می‌شدند، به‌تر بود.

علی‌رغم آن‌که تصمیم در رابطه به آغاز عملیات سری مبنی بر تسلیح مجاهدین و سودبردن از پاکستان، به‌مثابه^۵ تخته^۶ خیز، از جانب حکومت جیمی کارتر اتخاذ گردیده بود، اما این رونالد ریگن، ویلیام کیسی و هواخواهان آن‌ها بودند که جنگ در افغانستان را به بزرگ‌ترین عملیات سری در تاریخ ایالات متحده^۷ امریکا مبدل ساختند. کیسی مردی بود که ارزش فراوانی برای پاکستان داشت؛ کشوری که به‌وسیله^۸ الیگارشی غیردموکراتیک و فاسدی اداره می‌شد و جای‌گاه مهم‌ترین شرکت‌کننده و سؤ استفاده کننده^۹ این

جنگ را از آن خود ساخته بود. از آنجائی که مهم‌ترین مسأله در رابطه به منهدم شدن امریکا در جهاد ضد شوروی این بود که هیچ‌گاهی رابطه مستقیمی با مجاهدین برقرار نه‌سازد، فلذا (سیا) وظایف تسلیح جنگ‌جویان مجاهدین و اکمالات جنگی و سایر مایحتاج آن‌ها را به (آی.اس.آی) یا اداره استخبارات (نظامی) پاکستان واگذار کرد، که سرتاسر آن عملیات را از همان آغاز تنظیم و سازماندهی نمود. (آی.اس.آی.) که از قدرت بزرگی در پاکستان برخوردار می‌باشد و می‌توان آن را با قدرت سیا در ایالات متحده مقایسه کرد، سازمانی است که موازی با دولت پاکستان پیش می‌رود و دارای چنان توانائی می‌باشد که بر همه آرمان حکومت پاکستان تأثیرگذار بوده و سیاست مستقلانه خود را تعقیب می‌نماید. این اداره در اوج جنگ در افغانستان، یک‌صدوپنجاه هزار پرسونل در خدمت داشت. (آی.اس.آی) نه تنها از روابط خاص خود با (سیا) راضی بود و از آن استقبال می‌کرد، بل که هم‌چنان از کارهای کثیفی که برای یانکی‌ها انجام می‌داد، خود نیز مستفید می‌گردد.

چون عربستان سعودی به اندازه ایالات متحده به (سیا) پول می‌داد، (آی.اس.آی.) با سرعت تمام جریان سرازیر شدن پول نقد، سلاح، جنگ‌افزار و سایر تأمینات را زیر اداره خود در آورد. تمام این تسهیلات از مجراهائی به دست این اداره می‌رسید، که به نام "خط لوله افغانستان" شهرت پیدا کرده بود. تمدید این خط لوله با چگونه‌گی تقاضا رابطه داشت که سلاح از کدام مسیر مواصلت می‌کرد، از راه دریا یا راه هوا، از کراچی یا راولپندی به سوی افغانستان گسیل می‌یافت. از سال ۱۹۸۳م. تا سال ۱۹۸۷م. سالیانه مقدار ده هزار تا شصت و پنج هزار تن اسلحه بر کشتی‌ها بار می‌شد و به مسیر همان خط لوله انتقال می‌گردید. تمام این اسلحه و مهمات را (سیا) از کشورهائی که با ایالات متحده روابط خوبی داشتند، خریداری می‌کرد. اکثر اوقات این خریداری‌ها در مشوره با (آی.اس.آی.) و بنا بر نیازهای مجاهدین صورت می‌گرفت. این خریداری‌ها در اسلام‌آباد ذخیره می‌شدند و از آنجا (آی.اس.آی.) آن‌ها را به تنظیم‌های اسلامی و گروه‌های مقاومت که در تماس مستقیم با مجاهدین بودند، ارسال می‌کرد. این تنظیم‌ها سهمیه‌های خود را به فرماندهان خود تسلیم و بر تقسیمات آن در داخل افغانستان نظارت می‌کردند. با در نظر داشت خصلت دشوارگذار اراضی افغانستان، انجام مجموع این وظایف بسیار سنگین و بزرگ بود. اکمالات از خط مرزی آغاز و تا به عمق دره‌ها و کوه‌پایه‌های افغانستان با ذرایع مختلف: با موترهای باربری، خودروها، اسب، قاطر و حتا بر شانه‌های مجاهدین انجام می‌یافت، همان‌گونه که جنگ ادامه پیدا می‌کرد، به‌همان پیمان‌ه سیل توقف‌ناپذیری از افراد و اسلحه، هم‌چون مارش بی‌سراخجام بی‌سراخجام مورچه‌ها از پاکستان به سوی شمال در حرکت قرار داشت.

(سیا)، با در نظر داشت ذخایر نظامی، (آی.اس.آی.) را با مبالغ بزرگ پول تأمین می‌کرد، تا از آن برای پرداخت‌هائی مصرف گردد که در زیر کنترل (آی.اس.آی.) قرار داشتند. مصرف پول نقد، معنای جاری نگه‌داشتن خط لوله را داشت. به‌طور مثال در اواسط دهه هشتاد (آی.اس.آی.) ماهیانه به یک‌ونیم میلیون دالر نیاز داشت تا انواع کالاها را انتقال یا ذخیره نماید. هم‌چنان به پول نیاز بود تا افسران مربوط به تنظیم‌های اسلامی مکافات می‌شدند، ترمیم‌ها و واری‌ها از دیپوهای ذخایر، خریداری مایحتاج، لباس و خوراکه برای جنگ‌جویان، برای وسایط نقلیه و غیره انجام می‌یافت. مخارج ماهیانه تنظیم‌ها، تنها برای نقل و انتقال، ماهانه یک‌ونیم میلیون دالر بود. تا سال ۱۹۸۴م. فرماندهان توانسته بودند که از راه وضع مالیات‌ها در ولایت‌هائی که در آن‌ها دست به عملیات

می‌زدند، پول جمع‌آوری کنند. این منبع درآمد زمانی از دست آن‌ها خارج شد که شوروی‌ها روستاها را ویران کردند، سیستم‌های کشاورزی و آبیاری تخریب شدند و باشندگان آن‌ها به فرار اجباری واداشته شدند و در کمپ‌های مهاجرین در پاکستان سکناپذیر شدند. بعد از سال ۱۹۸۴م. هم‌چنان به پول نیاز بود تا دست‌مزدهای مجاهدین که ماهیانه از صد تا سه صد دالر بالغ می‌شد، پرداخت می‌شد. با در نظر داشت این واقعیت که در سال ۱۹۸۴م. بین هشتاد تا یک‌صد و پنجاه هزار جنگ‌جوی اسلامی در داخل افغانستان وجود داشتند، پول تأمینات آن‌ها رقم‌های سرسام‌آوری را تشکیل می‌داد. با توجه به همه این‌ها مخارج این جنگ برای تأمین کننده‌گان مجاهدین کم‌تر از پنج میلیارد در سال درصد نمی‌شد.

پول‌های فراوانی به دسترس (آی.اس.آی.) و احزاب اسلامی در اسلام‌آباد پاکستان قرار داده می‌شد، که بخش زیاد آن را رشوه تشکیل می‌داد. در درازای تمام سال‌های جنگ، در ادامه این پرداخت‌ها، پروسه تطمیع‌ها، جعل‌کاری‌ها و تجارت سیاه یا غیرقانونی برقرار بود. به‌گونه مثال، ماموران گمرک پاکستان در بخش‌های مختلف در امتداد مرزها با افغانستان، برای عبور مواد اکمالاتی، اغلب اوقات مبالغ زیادی برای رشوه تقاضا می‌کردند. فرماندهان و جنگ‌جویان به‌خاطر رهایی شان از زندان‌ها به پول نیاز داشتند. در کابل، حاجی عبدالحق (نخستین فرمانده مجاهدین که با رونالد ریگن و مارگریت تاچر ملاقات کرده بود) زمانی از زندان آزاد شد که پسر عمیش مبلغ ۷۵۰۰ دالر در بدل رهایی‌اش رشوه پرداخت. ایالات متحده و متحدین آن، مدت‌ها می‌شد که با این‌گونه تعاملات عادت کرده بودند. آن‌ها در گذشته نیز چنین معامله‌هایی را در ارتباط به برنامه‌های پنهانی دادوستد غیرقانونی، به‌منظور تأمین مالی کاتراس یا جنگ ضد کمونیست‌ها (در نیکاراگوا) تجربه کرده بودند. منبع اساسی پول‌های امریکا را همانا بودجه سیاه یا غیرقانونی تشکیل می‌داد، صندوق‌های پنهانی‌ای که پنتاگون به‌منظور عملیات‌های سری خود، سالانه رقم بالاتر از ۹ میلیارد دالر از سال ۱۹۸۱م. تا ۳۱ میلیارد دالر در سال‌های دهه ۹۰ را در بر می‌گرفت. ویلیام کیسی این پول‌ها را صندوق مخصوص (سی.آی.ای) می‌نامید. بدین‌قرار دیده می‌شود که مبالغ سرسام‌آور پول در دستان ماموران (سی.آی.ای) متمرکز بود. سوداگران بین‌المللی اسلحه و کارخانه‌جات تولید آن‌ها، سیاست‌مداران - نیز هرکدام به‌نوبه خود تلاش می‌کردند تا از این طریق در آمدهایی داشته باشند.

مقدار پول‌هایی که توزیع می‌گردید نهایت زیاد بود و در همان مجرا به‌مصرف می‌رسیدند. دولت‌های مختلف «دوست»، با استفاده از قراردادهای (سی.آی.ای.) تلاش می‌کردند که از شر اسلحه و جنگ افزارهای کهنه شان خلاص شوند، به استثنای چین که تا به سال ۱۹۸۴م. تنها جنگ افزارهای جدید و درجه اول را خریداری می‌کرد^(۱۵)، اما کشورهایی چون مصر و ترکیه در سال‌های جهاد بر ضد شوروی چانس طلایی به‌دست آورده بودند تا جنگ افزارهای قدیمی خود را عرضه کنند. البته این خریداری‌ها نیز زیر تأثیر تضامیم سیاسی صورت می‌گرفتند. در سال ۱۹۸۵م. (سی.آی.ای) حاضر شد بنا به مشوره (آی.اس.آی) موشک‌های زمین به‌هوای بلوپایپ (سام) برتانیایی را خریداری نماید، در حالی که انتقال این نوع موشک‌ها توسط مجاهدین در اراضی ناهموار افغانستان به‌دلیل سنگین بودن وزن آن‌ها دشوار بود. لذا (سی.آی.ای) تصمیم گرفت که موشک‌های ساخت اسرائیل را که در زمان

حمله بر لبنان مورد استفاده قرار گرفته بودند، خریداری کند. امریکایی‌ها دقت فراوان به خرج می‌دادند تا هویت شان در جریان فراهم ساختن جنگ‌افزارها افشا نه گردد. (۱۶)

به‌خاطر چنین عملیات‌هایی، (سی.آی.ای) باید نهادهای مناسب و مورد اعتماد بین‌المللی مالی را پیدا می‌کرد که ویلیام کیسی در این راستا علاقه‌مند بود که چنین نهادی، بانک بین‌المللی کریدت و تجارت (ب.ث.ث.ای.) باشد. این بانک در سال ۱۹۷۲م. توسط یک تاجر پاکستانی به‌نام آغا حسن عابدی بنیادگذاری شده بود، که به‌حیث بزرگ‌ترین بانک اسلامی بیش‌تر از چهارصد شعبه در ۷۳ کشور جهان داشت. ظاهراً این بانک ملکیت کشورهای خلیج به‌شمار می‌رفت. بیست درصد سرمایه آن در کنترل خالد بن محفوظ فرزند مؤسس بانک ملی تجارت عربستان سعودی بود که بیش‌ترین مشتریانش را اعضای خانواده سلطنتی آن کشور تشکیل می‌داد. از جمله سهام‌داران دیگر آن کامل ادهم رئیس سابق اداره استخبارات سعودی و شریکش رایموند کلوز رئیس سابق اداره محلی (سی.آی.ای.) در عربستان سعودی بودند.^(۱۷) کیسی می‌دانست که بانک بین‌المللی کریدت و تجارت در بسا عملیات‌های سری، به‌نماینده‌گی از عربستان سعودی فعالیت داشت، مانند فرستادن پول از کانال‌های مخفی این بانک از کشور سعودی به کانتراس در نیکاراگوآ، به یونیتا در انگولا و حتا به نوریگا در پانامه.^(۱۸)

این‌گونه ارتباط‌ها بدون تردید مزایایی هم با خود داشت، زیرا عربستان سعودی مهم‌ترین پشتیبان پشته‌شده جهاد ضد شوروی محسوب می‌شد. کیسی آگاهانه چنین خدمات بانکی را به نهادهای مختلف امریکایی می‌سپرد. مثلاً: شورای امنیت ملی از طریق شبکه‌های وابسته به همین بانک به ایران در بدل واگذاری جنگ‌افزار به کونتراس پول قیمت آن‌را پرداخت، هم‌چنان (سیا) به‌طور منظم از حساب‌های بانک مذکور پرداخت‌هایی را به‌خاطر عملیات‌های مخفی خویش انجام می‌داد. علاوه بر آن این بانک تماس‌های ویژه خوبی را نیز با دنیای آلوده زیرزمینی سوداگری غیرقانونی جنگ‌افزارها برقرار کرده بود. به‌گونه مثال یک معامله پنهانی ایالات متحده با ایران برای خریداری جنگ‌افزار به‌قیمت هفده میلیون دالر انجام یافت که با میانجی‌گری تاجری به نام عدنان خاشوخی در هم‌کاری با شعبه بانک بین‌المللی کریدت و تجارت در مونت کارلو صورت گرفت.^(۱۹) به‌همین‌گونه بر مبنای همین رابطه‌ها با بانک نام‌برده، سعودی‌ها موشک‌های کرم ابریشم را از چین به‌دست آوردند.^(۲۰) هم‌چنان این بانک حتا در رابطه به خریداری جنگ‌افزار برای اداره جاسوسی اسرائیل و استخبارات کشورهای غربی میانجی‌گری کرد.^(۲۱) و در نهایت این‌که: سرمایه از عرب‌ها بود، اما کارمندان رده‌های متوسط و بالایی آن پاکستانی بودند، از همین لحاظ هسته اصلی رهبری آن در کراچی قرار داشت.^(۲۲) پس بدین‌قرار بانک بین‌المللی کریدت و تجارت از نظر کیسی از لحاظ سوابق، تمام همان مشخصات را در خود داشت تا چنان وظیفه و رسالت را انجام دهد.

به‌مجرد آن‌که بانک عابدی هم‌کاری خود را اعلام داشت، تمام عملیات‌های سری به زیر چتر «شبکه سیاه» جابه‌جا ساخته شدند، یعنی یک بانک فعال مخفی در درون بانک. اداره رهبری کننده این بانک در کراچی مستقر بود، یعنی شبکه زیرزمینی‌ای که به‌مثابه بانک شخصی برای (سیا) فعالیت می‌کرد. بانک با پانزده هزار کارمندش تقریباً هم‌چون مافیا کار می‌کرد. یک سازمان کاملاً جا افتاده: از این‌جا سوداگری سری جنگ‌افزارها میان کشورهای مختلف میانجی‌گری و تأمین پولی می‌شد، اشخاص مختلف با

کشتی‌های خصوصی شان اموال را انتقال می‌دادند که از سهولت‌های بیمه در شرکت‌های خود شان برخوردار و دارای پرسونل و امنیت در مسیر راه بودند.^(۲۳) در پاکستان، آدم‌های مربوط به بانک بین‌المللی کریدت و تجارت می‌دانستند که به کدام نوع کسانی رشوه بدهند، و نیز در چه زمانی آن‌را انجام دهند. هم‌چنان آن‌ها بر این امر که پول‌ها را به کدام مجراها انتقال بدهند، آگاهی تمام داشتند. بنابر اعتراف ریچارد کر، رئیس اسبق (سیا) که این سازمان در بانک مذکور در پاکستان حساب جاری سری داشت، تصدیق نمود که چنین حسابی به‌خاطری در این بانک باز شده تا برای توزیع پول بین ماموران پاکستانی و مجاهدینی که در افغانستان می‌جنگیدند، از این حساب استفاده صورت گیرد.^(۲۴) شبکه^۲ سیاه در نیمه^۳ دهه^۴ هشتاد قادر به آن شد که کنترل بندر کراچی را به‌دست خود بگیرد و از آن پس تمام امور گمرکی بسته‌های (سیا) برای افغانستان به‌شمول پرداخت رشوه به (آی.اس.آی.) را انجام دهد. البته وظیفه^۵ جابه‌جایی و فرستادن جنگ‌افزارها به‌عهده^۶ بانک مذکور بود.^(۲۵)

چون عربستان سعودی به اندازه^۷ ایالات متحده به (سیا) پول می‌داد، (آی.اس.آی.) با سرعت تمام جریان سرازیر شدن پول نقد، سلاح، جنگ‌افزار و سایر تأمینات را زیر اداره^۸ خود در آورد. تمام این تسهیلات از مجراهائی به دست این اداره می‌رسید، که به‌نام "خط لوله^۹ افغانستان" شهرت پیدا کرده بود.

هر قدر که جنگ تداوم می‌یافت، مصارف و هزینه‌های آن نیز سرسام‌آورتر می‌شد. از همین‌رو بود که مسیر پایپ‌لاین به کمبود پول مواجه گردید و سخته‌گی در تأمین اکمالات مجاهدین به‌میان آمد، فلذا (سیا) و (آی.اس.آی.) در جست‌وجوی منابع دیگر فراهم‌آوری پول برآمدند. یکی از مژدهائی که عملی‌بودن آن تجربه شده بود، همانا قاچاق مواد مخدر بود. چون در افغانستان مقدار زیاد خشخاش تولید می‌شد، که بازارهای کوچک کشورهای منطقه را پوشش می‌داد. (سیا) این وظیفه را به‌دوش گرفت که اشخاص را برای تولید هر چه زیاده‌تر آن بیانگیزد، خشخاش را به هیروئین مبدل سازند و آن‌را به بازارهای بزرگ و معتبر کشورهای غربی قاچاق و عرضه کنند. چون مجاهدین به پیشرفت‌هائی نایل شده و اراضی بیش‌تری را به تصرف می‌آوردند، برای شان گفته می‌شد که ممانعت بالای کشت خشخاش را از میان بردارند تا از این طریق روند انقلاب شان از نگاه مالی تأمین شده بتواند. برای برآورده شدن این مأمول، زارعان اراضی وسیعی را به کشت خشخاش اختصاص دادند. تاجران یا به‌تر گفته شود قاچاق‌بران ایرانی که در نتیجه^{۱۰} انقلاب اسلامی در کشور خود شان به افغانستان روی آورده بودند، به زارعان قرضه می‌دادند که باز در وقت جمع‌آوری محصول پرداخت می‌شد.^(۲۶) آن‌ها هم‌چنان رهنمائی‌هایی در زمینه‌های شیوه^{۱۱} تصفیه و تبدیل تریاک به هیروئین را به‌دست آوردند. در ظرف کم‌تر از دو سال کشتزارهای خشخاش به ثمر نشستند. به‌زودی سیستم رایج و عنعنوی زراعت در افغانستان جایش را به اقتصاد مبتنی بر مواد مخدر خالی نمود و مجاهدین به کمک (آی.اس.آی.) صدها لایراتوار تولید هیروئین را نصب و فعال ساختند. مناطق مرزی بین افغانستان و پاکستان در مدت زمان دو سال به بزرگ‌ترین مراکز تولید هیروئین در جهان و بزرگ‌ترین تأمین‌کننده‌گان هیروئین برای کوچه پسکوچه‌های امریکا مبدل گردیدند، زیرا این بازارها شصت درصد نیاز متقاضیان در امریکا برای مواد مخدر را مرفوع می‌ساختند. درآمد سالیانه‌ای که از آن به دست می‌آمد، بین صد تا دو صد میلیارد دالر تخمین می‌شد.^(۲۷)

مسیر دل‌خواه و مناسب برای قاچاق این مواد مخدر، همانا پاکستان بود. (آی.اس.آی.). برای انتقال این مواد در سرتاسر کشور از ارتش استفاده می‌کرد.^(۲۸) در حالی که بانک بین‌المللی کریدت و تجارت هزینه مالی و لوژستیکی مجموع این عملیات را تأمین می‌کرد. درباره این که چه مقدار از سهمیه مربوط به امریکا از این مواد مخدر در جاده‌ها و کوچه‌های امریکای شمالی به فروش می‌رسید و مورد استفاده قرار می‌گرفت، جانب حکومت و یا (سیا)، اداره رسیده‌گی به مواد مخدر هیچ‌گاهی آماری را به دسترس قرار نه داده اند، و نیز برای جلوگیری از سرآزیرشدن هیروئین از پاکستان به ایالات متحده در مجموع کدام اقدامی انجام نه گرفته است.^(۲۹) در جریان سال‌های دهه نود محصول سالانه هیروئین درجه اول در مناطق قبایلی زیر کنترل مجاهدین^(۳۰) به رقم تعجب‌آور هفتاد تَن بلند رفت.^(۳۱)، که سی و پنج درصد افزایش را نسبت به سال‌های پار نشان می‌داد.^(۳۲) چارلز کوگان، مسؤل عملیات (سیا) در افغانستان، اعتراف کرد که سیا مبارزه بر ضد مواد مخدر را فدای جنگ سرد ساخت.

هم‌زمان با ترافیک و قاچاق هیروئین به بیرون از مرزها، لابراتوارهای تهیه و تولید هیروئین نیز به داخل مرزها انتقال داده شدند. (آی.اس.آی.) و احزاب اسلامی با استفاده از موافقتنامه تجارت ترانزیت بین افغانستان و پاکستان (Afghan Transit Trade Agreement) (ATA)، تجارت سودآور فارغ از پرداخت مالیه را آغاز کردند. موافقتنامه نام‌برده سال‌ها قبل، یعنی در سال ۱۹۵۰م. بین پاکستان و افغانستان به امضا رسیده بود، که هدف از آن این بود که افغانستان به حیث کشوری محاط به خشکه حق آنرا به دست می‌آورد که کالاهای تجارتی را بدون پرداخت مالیه از بندر کراچی وارد کشور بسازد. این کالاهای تجارتی معاف از مالیات در کانتینرهای سربسته به وسیله موت‌رهای باربری راهی کابل می‌شدند. یک بخشی از آن‌ها در بین افغانستان به بازار عرضه می‌گردید، اما بخش بیشتر آن‌ها هیچ‌گاهی از موت‌رهای باربری پائین نمی‌شدند، بل که به پاکستان برگشتانده شده و در بازارهای محلی در پاکستان به فروش می‌رسیدند. از موت‌رهای باربری حامل این‌گونه اموال، ماموران گمرک پاکستانی، مافیای جاده‌ها و جنگ سالاران مناطقی که در مسیر حرکت این موت‌رها واقع بودند و مالیات شخصی خود را وضع کرده بودند، اخاذی می‌کردند. کالاهای معاف از پرداخت مالیات، یا اموال (اتا) وقتی دوباره به پاکستان برده می‌شدند، با بهای نازل‌تر از اصل بهای وارد شده، در بازارهای پاکستان به فروش می‌رسیدند. آنچه که کالاهای شامل (اتا) را قدرت رقابت می‌بخشید، همانا قیمت فوق‌العاده زیادی بود که حکومت پاکستان بر واردات و به‌ویژه کالاهای الکترونیک محصول کشورهای شرق دور وضع کرده بود. بهای تلویزیون‌ها، ستریوها، ویدیوریکاردرها و سی.دی.های که به نام (اتا) وارد می‌شدند، از چهل تا پنجاه درصد نازل‌تر بودند. این نوعی از تجارت قاچاقی، زمینه آنرا می‌داد که پاکستان به اندازه محدود، محصولات خارجی نازل‌تر معاف از مالیات را وارد کند و (آی.اس.آی.)، یک منبع جبران‌کننده برای سود و منفعت داشته باشد. در طول سال‌های هشتاد، تجارت (اتا) و همه تجارت غیرقانونی گسترش زیادی پیدا کرد که تاجران مربوطه قادر بودند در بخش‌های بزرگ شهرهای زیر کنترل کمونیست‌ها نیز کالای دست‌داشته شان را عرضه کنند که رقم سود به دست آمده از آن مبلغی تا پنجاه میلیون دالر را در بر می‌گرفت.

حجم هزینه‌های دوران جهاد ضد شوروی نهایت بزرگ و سرسام‌آور بود. پول‌های بیشتر از آنچه که به آن‌جا سرازیر می‌شدند، به مصرف می‌رسیدند. بودجه‌هایی که مستقیماً از ایالات متحده و عربستان سعودی پرداخت می‌شد، با سودهای به دست آمده

از مدرک درآمدهای حیرت‌آور قاچاق مواد مخدر و تجارت قاچاقی به دست می‌آمد، با هم هم‌آهنگ می‌گردیدند، اما علی‌رغم این بازم کفاف جاری نگه‌داشتن پایپ‌لاین را نمی‌کرد. بیش‌ترین بخش این پول‌ها در زمینه‌های دوام‌دار نگه‌داشتن عملیات‌های سری اختصاص داده می‌شد. برای در دست‌داشتن توان عمل کردن و متداوم نگه‌داشتن انجام فعالیت‌ها، پایپ‌لاین به وسایل و امکانات گوناگون در سرتاسر جهان نیاز داشت. برای متحرک نگه‌داشتن جریان فراهم ساختن جنگ افزارها، قاچاق مواد مخدر، کالاهای معاف از مالیات، فعالیت‌های قاچاق‌بران و بالاخره پول نقد، نیاز به آن محسوس بود که پول در چندین دست ردوبدل گردد و مورد تبادل از این به آن قرار می‌گرفت، که این امور همه به نوبه خود ایجاب مصارف را می‌کرد. تعرفه‌های مالی، می‌بایست از طریق ساختارهای گران‌بهای بانکی مورد اجرائات قرار می‌گرفتند: بدون این وسیله و امکانات، به‌دوران انداختن این همه پول ضمانت اجرائی پیدا کرده نمی‌توانست. در غیر آن این سیستم مجموعاً و به صورت متداوم باید با پرداخت رشوه و فساد و اختلاس آلوده می‌شد. دزدی اجتناب‌ناپذیر بود. اکثراً جنگ‌افزارها و تجهیزات آن، در پاکستان در جریان انتقالات دزدی می‌شدند. در واقع تنها سی درصد جنگ‌افزارها به دست گیرنده‌های اصلی آن می‌رسید.^(۳۳) به قول یکی از مجاهدین سابق، آن‌هایی که حتا در حدود سی سنت دالر حق خود را به دست می‌آوردند، خوش چانس بودند. به همین خاطر بود که احزاب اسلامی، فرماندهان جهادی و مجاهدین عادی که در دهانه آخر پایپ‌لاین قرار داشتند، همیشه از نرسیدن پول و یا کم‌بود آن، تجهیزات و حتا مواد غذایی شکایت داشتند. دیپوهای که مجاهدین می‌توانستند به آن‌ها دسترسی داشته باشند، بسیار به کندی اکمال می‌شدند و نیاز به پول همیشه محسوس بود، که این خلا با پول‌هایی که سازمان‌ها و نهادهای ثروت‌مند عربی به شکل تحفه به احزاب اسلامی می‌دادند، پُر می‌شد. اما شمار این نوع پول‌ها که مستقیماً در دسترس احزاب قرار می‌گرفتند، از غارت و اختلاسی که از پایپ‌لاین صورت می‌گرفت، جدا بود. این مبالغ پول تنها به چهار حزب بنیادگرای اسلامی می‌رسید، که جنگ‌جویان مطرح مربوط به آن‌ها نیز بسیار به ندرت از آن مستفید می‌شدند.^(۳۴)

یکی از مجاهدان اسبق اظهار داشت که "پول‌های عرب‌ها، جهاد ضد شوروی را سر پا نگه‌داشته بود. از برکت همین پول‌ها بود که ما در جنگ پیروز شدیم."^(۳۵) در جریان سال‌های جنگ، اما جنگ‌جویان مسلمان از نقشی که ایالات متحده ایفا نمود، چیزی نمی‌دانستند؛ آن‌ها از این امر آگاه نه‌بودند که داشتند یک جنگ تمام عیار را به پیش می‌برند. حتا فردی چون اسامه بن لادن که از ارتباطات نیرومندی نیز برخوردار بود، نمی‌توانست ادعا کند که (سیا) در پشت پرده این جنگ قرار داشت. او چنین گفت: "نه من و نه هم برادرانم نشانه‌هایی از کمک امریکائی‌ها را احساس نه‌کردیم."^(۳۶) حضور فعال (آی.اس.آی.) به قدری با مهارت به نمایش گذاشته می‌شد که نیاز به تماس مستقیم (سیا) با جنگ‌جویان پدید نمی‌آمد. یکی از کارمندان بلندرتبه (سیا) تصدیق کرد که "ما هیچ جنگ‌جوی عربی را آموزش نه‌دادیم، آموزش آن‌ها در کمپ‌های آموزش نظامی در نقاط مختلف پاکستان و در زیر نظر (آی.اس.آی.) انجام می‌یافت."^(۳۷) به صورت تخمینی هشتاد هزار نفر در جریان سال‌های جنگ در این کمپ‌ها آموزش دیدند. وقتی جنگ‌جویان مسلمان به این امر آگاهی یافتند که ایالات متحده، از جهاد ضد شوروی بهره‌برداری ابزاری نموده است، خود را تحقیر شده یافتند. چنین یک احساسی، در نزد گروه‌های اسلامی، باعث ایجاد نفرت و بی‌زاری از امریکا گردید.

درهم شکستن سنن جنگ سرد:

جهاد ضد شوروی، در مجموع باعث درهم‌شکستن عنعنۀ پیش‌برد جنگ برای طرف سوم شامل جنگ گردید. علی‌رغم آن‌که جنگ محدود به یک دولت بود، لیکن به‌وسیلهٔ یک ارتش چندین ملیتی مسلمان در زیر نام مجاهدین به پیش برده می‌شد. این امر، اما عواقب و ابعاد گسترده‌ئی در جهان اسلام به‌دنبال خود داشت. در این جنگ دو قبیۀ حامی برجسته بودند: ایالات متحدهٔ امریکا و عربستان سعودی. هرکدام از این دو اهداف مورد نظر و متفاوت از هم‌دگر را به پیش می‌بردند. سعودی‌ها استعمار مذهبی را در نظر داشتند، در حالی‌که ایالات متحده شدیداً در صدد انتقام‌گیری بودند؛ فلذا بدون توجه به عواقب در رابطه به توازن نیروها در آسیای مرکزی، چنین جنگی پیش‌برده شد. مهم‌ترین هدف برای امریکائی‌ها همانا واردکردن ضربات مرگ‌بار بر اتحاد شوروی بود و این به‌خاطری بود تا به‌زعم خود انتقام آن ۵۸۰۰۰ نظامیانی را که در ویتنام از دست داده بودند، گرفته باشند. این جنگ را بدون این‌که ناتوانی شوروی‌ها را در افغانستان در محاسبهٔ خود بگیرند، پیش می‌بردند. به‌گونهٔ مثال: شوروی‌ها در سال ۱۹۸۳ م. به خطای خود پی برده بودند و در جست‌وجوی آن برآمده بودند که عقب‌نشینی کنند. در حوالی سال ۱۹۸۵ م. وقتی گرباچف به‌قدرت رسید، دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحادشوروی طرف‌دار خروج در ظرف یک‌سال بود. حکومت امریکا احساسی برخورد کرده و در نقطهٔ مخالف این موضع قرار گرفت و جنگ را شدت بیش‌تر بخشید. پیش‌نهاد ویلیام کیسی این بود که (آی.اس.آی.) دامنهٔ جنگ را به مناطق آسیای مرکزی وسعت بخشد^(۳۸) علت این‌که شوروی‌ها نه‌توانستند در سال ۱۹۸۶ م. خروج خود را عملی سازند، همانا افزایش کمک‌های امریکا به مقاومت افغان‌ها بود.^(۳۹)

جنگ، دامن‌گیر بی‌نظمی‌ای که سال‌های پساجنگ را در این منطقهٔ جهان گردید، باعث شد. جنگ هم‌چنان وحدت میان ایالات متحده و پاکستان زیر رهبری دیکتاتور مفسدی را مسجل ساخت که با استفاده از موقعیت مناسب به‌دست‌آمده یک قدرت بزرگ هستوی را به شکست سوق دهد و حضور نیرومند سیاسی در آسیا به‌دست آورد. جنگ پروسهٔ از هم‌پاشیدن در اتحاد شوروی را سرعت بخشید و باعث آن شد که مناطق دوردست مرزی آسیای میانه مثل قفقاز، بالکان و غیره نیز ثبات خود را از دست بدهند. علاوه بر آن جنگ، ایالات متحده را در موقعیتی قرار داد که جنگ‌جویان مسلمان و قدرت اقتصادی مربوط به آن‌ها را کم‌بها دهد. شکست دشمن امریکا در جنگ سرد چشم‌های حلقات سیاسی در امریکا را به‌حدی کور ساخته بود که عواقب پیروزی‌های خود را دیده‌ن‌توانند. سیاست خارجی امریکا نه‌توانست بر این امر فایق آید، که خود را با نظم جدید جهانی وفق بدهد.

از آن‌جائی‌که سیاست خارجی امریکا در دوران بیش‌تر از نیم‌قرن موجودیت جنگ سرد شکل گرفته و یک نسل کاملی از دیپلمات‌ها در سایهٔ "نفس کشیدن‌های اتحادشوروی" رشد یافته بود، لذا سقوط اتحادشوروی آن‌ها را دچار یک خلای سیاسی بدون داشتن خط مشخص حرکت ساخت. برای از بین‌بردن این خلا، دیپلوماسی امریکائی به معاملات و امور شرکت‌ها روی آورد. آدم‌های این عرصه‌ها همه به سفر و دیپلومات‌های لابی اهرم‌های قدرت در واشنگتن که هرکدام در پی کمک به احزاب مربوطهٔ خود بودند،

مبدل گردیدند. با گذشت هر روز آشکار می‌شد که سیاست خارجی امریکا به‌مثابه^۴ وسیله^۵ قدرت‌مندی در راستای اجرای خواست‌ها و امیال شرکت‌های بزرگ تبارز یافته بود و از همین‌رو به عوض آن‌که در جهت تأمین استحکام ثبات بین‌المللی تلاش بورزد، بر خلاف در جست‌وجوی یافتن امکانات بیش‌تر برای شرکت‌ها بود. باید گفت که متأسفانه اکنون این نوع حرکت امپریالیستی کماکان قوه^۶ محرکه^۷ سیاست خارجی حکومت‌های امریکا را تشکیل می‌دهد.

در سال‌های آغازین دهه^۸ نود، جورج بوش (پدر)، در زیر تأثیر لابی نفت، برهم‌خوردن تعادل اقتصادی در آسیای مرکزی، یعنی تعادل نیروئی را که در نتیجه^۹ کنفرانس یالتا در سال ۱۹۴۵م. پدید آمده بود، دست‌کم گرفت.^(۴۰) شرکت‌های امریکائی پدیده^{۱۰} سقوط اتحادشوروی را به‌مثابه^{۱۱} یک دوران طلائی برای بهره‌برداری از موقعیت دانسته و در صدد زیر کنترل درآوردن منابع و ذخایر بزرگ انرژی در اراضی گسترده^{۱۲} این منطقه برآمدند. قصر سفید به‌قدری بر این دست‌آوردها باورمند شده بود، که نه‌توانست به‌خود زحمت آن‌را بدهد که یک چارچوب سیاسی برای این مناطق روی دست بگیرد و یا لاقط خطوط و استقامت‌های کار برای دوران پسا اتحادشوروی را طرح نماید. ایالات متحده، در حالی که در آسیای میانه، در جست‌وجوی شرکایی در بین اهرم‌های قدرت، یعنی سرمایه‌های عربی با کشورهای مسلمان دیکتاتور برآمده بود، نه‌توانست ببیند و درک کند که در این منطقه چه نیرو و قدرتی آغاز به‌حرکت در آمدن کرده بود. هم‌چنان ایالات متحده، این امر را هم دست‌کم گرفته بود که پیچیده‌گی‌های بحران گروگان‌گیری در لبنان، نقش ایران به‌مثابه^{۱۳} یک دولت اسلامی و پدیدآمدن گروه‌های مسلح مستقل از دولت، سر به‌کجاها کشیده بودند. علاوه‌تاً ایالات متحده نسبت به عواقب سیاسی از دست‌رفتن ثروت‌های سرشاری که در نتیجه^{۱۴} نخستین بحران نفت پدید آمده بود، بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باقی‌ماند و پدیدهئی انتقام‌گیری علیه خود و واقعیت رشد سریع نفوس مسلمان‌ها و جای‌گاه رهبران عرب در این رابطه را از نظر انداخت. دقیقاً همین رخ‌داده‌ها باعث سرازیرشدن کتله‌های بزرگ انسان‌ها و مبالغ بزرگ پول به‌سوی دسته‌های شبه‌نظامی مسلمان گردید. چنان‌که خواهیم دید، همین پدیده‌ها موقعیت‌های ایدئالی را برای رشد حریف وحشت‌ناکی به‌نام اقتصاد نوین ترور فراهم ساخت.

قسمت هفتم

اقتصاد اسلامی

”جنگ... پدیده‌ای است که سیاست را با ابزارهای دیگری پیش می‌برد.“

- کارل فن کلاوسویچ

جنرال محمد ضیاءالحق رویائی داشت، که عبارت بود از قرارگرفتن در رأس یک کنفدراسیون اسلامی امتدادیافته از ترکیه تا به کشمیر، به‌مثابه^۱ یک لیگ نیرومند پان‌اسلامی، که رهبری آن در دست پاکستان باشد. کیسی و حکومت امریکا او را با داشتن چنین رویائی بیش‌تر تشویق می‌کردند. واشنگتن، سرانجام پاکستان را به‌هیئت متحد امریکا و به‌مثابه^۲ خط نخست جبهه در برابر ایران، اعلام نمود که علی‌رغم این‌که پاکستان یک دولت غیرمذهبی می‌باشد، اما حق آن‌را داشته است که در واقع اصول شریعت را جای‌گزین قانون اساسی کشور بسازد. یک بخش این نوع موضع‌گیری را می‌توان از برکت کمک پاکستان به سیاست‌های امریکا در امر از هم‌پاشیدن قدرت شوروی در آسیای مرکزی دانست. در عوض این کمک، امریکا اقدامات پاکستان برای جلب کمک‌ها به گروه‌های بنیادگرای شامل در جنگ افغانستان را نادیده گرفت و وقتی هم پاکستان بر سلاح ذروی دست‌رسی پیدا کرد، سکوت اختیار نمود.^(۱)

در پایان جهاد ضد شوروی عمل‌کردها و فعالیت‌های نظامی و اطلاعاتی (آی.اس.آی.) پس از به پایان رسیدن جهاد ضد شوروی نه تنها کماکان پوشیده باقی‌ماند، بل که برعکس با داشتن روابط ویژه با (سیا) هم‌چنان ادامه یافت. (آی.اس.آی.) اعزام جنگ‌جویان مسلمان از پاکستان به آسیای میانه و قفقاز را ادامه داد. در همان آوانی که خروج نظامی شوروی با تلخی از افغانستان آغاز یافته بود، شماری از عملیات‌های بزرگ مخفی در آسیای میانه روی دست گرفته شد، در چنین عملیات‌ها (آی.اس.آی.) ”به‌هیئت وسیله^۳ بی‌ثبات‌سازی اتحاد شوروی و پدیدآمدن جمهوری‌های جدید و مستقل در آسیای میانه“^(۲) نقش بازی می‌کرد. زمانی‌که جمهوری‌های کازاخستان، قرغزستان، تاجکستان و ازبکستان علی‌رغم تمایل مسکو استقلال خود را در سال ۱۹۹۱م. اعلام داشتند، (آی.اس.آی.) نقش اساسی را در ارائه^۴ کمک به خیزش‌های مسلحانه^۵ اسلامی که باعث ایجاد نارامی‌ها در این جمهوریت‌ها شده بودند، ایفا می‌کرد که هدف آن به اجرا درآوردن برنامه‌های توسعه طلبانه^۶ پاکستان بود.

پاکستانی‌ها، در جریان سال‌های جهاد ضد شوروی، یک پایپ‌لاین جداگانه‌ای از جنگ افزارها را برای خود ایجاد کردند. بزرگ‌ترین انبارهای جنگ افزار در سطح آسیا را که پاکستان در آن‌وقت داشت، متشکل از همان جنگ‌افزارها و تجهیزات مربوطه^۷ دزدیده‌شده‌ئی آن توسط (آی.اس.آی.) بود که برای پایپ‌لاین افغانستان وارد پاکستان می‌گردید. پس از به پایان رسیدن این جنگ،

پاکستان به مهم‌ترین منبع و ذخیره‌کننده^۱ جنگ‌افزار در سطح آسیای میانه و جنوب آسیا مبدل گردید. فلذا سه پایپ‌لاین از پاکستان ایجاد گردیدند که یکی از آنها به سوی جنگ‌جویان مسلمان در هند، دومی به استقامت آسیای جنوب شرقی از طریق تایلند، مالیزیا و سنگاپور و سومی نیز به سوی آسیای میانه.

(آی.اس.آی.) به منظور تامین مالی اجرای عملیات سری‌اش در مناطق مرزی دو منبع بزرگ را در اختیار داشت: یکی (آتا) و دیگری قاچاق مواد مخدر. بعد از سال ۱۹۹۲م. فعالیت‌های مافیای مواد مخدر به گونه^۲ حیرت‌آوری افزایش یافت. با سرنگونی اتحاد شوروی، امکانات جدیدی به میان آمد که عبارت بود از اتصال کابل با راه‌های تجارت با جمهوری‌های جدیدالتأسیس در آسیای میانه. مال‌التجاره^۳ معاف از پرداخت مالیات بر مبنای موافقتنامه^۴ (آتا) به سرعت بازارهای این کشورها را تسخیر نمود. در سال‌های ۹۳-۱۹۹۲م. این گونه تجارت سودی در حدود ۱۲۸ میلیون دالر با خود به ارمغان آورد و مسیر شگوفائی را دنبال می‌کرد و باعث آن گردید که سهم سود تنها پاکستان و افغانستان در سال ۱۹۹۷م. سر به دونیم میلیارد دالر می‌زد که بیش‌تر از نصف آنچه که تخمین زده می‌شد را تشکیل می‌داد، در حالی که سود حاصله از آن در سطح کل آسیای میانه در همین دوران سر به پنج میلیارد دالر می‌زد.^(۳) این ارقام و مبالغ آینه^۵ تمام‌گائی از بی‌نظمی اقتصادی را به دست می‌دهد که پس از به‌استقلال رسیدن کشورهای این منطقه برقرار گردید. از آنجائی که واحدهای نظامی اتحادشوروی از جمهوریت‌های جدید در آسیای میانه خارج شده بودند، لذا بایستی ارتش و سیاست‌مدارهای محلی راه چاره را خودشان جست‌وجو می‌کردند. به تدریج امور واردات و صادرات در این جمهوریت‌های نو متوقف گردید، زیرا مسکو برای صادرات اسعار قوی‌تر تقاضا می‌کرد، در حالی که برای وارد کردن کالاها بر همان قیمت‌های رایج در زمان شوروی تأکید می‌ورزید، فلذا بهای کالاهائی چون پنبه، سنگ‌های معدنی و نفت در مجموع پائین افتادند. وام‌های روسیه، که وسیله^۶ نجات پولی این مناطق بود، باطل ساخته شد و بانک‌ها در مسکو بر پرداخت بدون تاخیر اقساط باقی‌مانده^۷ وام‌ها تأکید داشتند. وام‌های دولتی جمهوری‌های آسیای میانه به اجرا درآورده شدند و پرداخت آنها به دالر امریکائی تقاضا می‌شد. تلاش‌ها برای بازنگه‌داشتن بازارهای این جمهوری‌ها به روی جهان خارج به علت عدم موجودیت مجراهای دیپلوماتیک و اقتصادی به ناکامی انجامیدند و هرج‌ومرج اقتصادی‌ای که در نتیجه^۸ اعلام استقلال پدید آمده بود، آمار بی‌کاری را به سطوح بلندتری رسانیده بود و تولیدات در همه^۹ انواع محصولات، حتا در مواد اساسی و اولیه^{۱۰} صنعتی و زراعتی سیر نزولی داشت.^(۴) این‌ها همه شرایطی بودند که آسیای میانه را به منطقه^{۱۱} تبارز ترور اسلامی مبدل ساختند.

پدید آمدن جنبش اسلامی ازبکستان:

از آنجائی که نارامی‌های سیاسی افزایش پیدامی‌کرد، رهبران کشورهای تازه به‌استقلال رسیده - که همه‌گی از آنها کمونیست‌های دارای امکانات و قدرت از زمان شوروی بودند - آزادی‌ها را محدود ساختند. در چنین فضای تنگ و محدود، سیاست

زور و فشار در پیش گرفته شد. گروه‌های مسلح مسلمان یگانه نیروی اپوزیسیون دانسته می‌شدند و اقتصاد جنگی که داشت ترویج می‌شد، یگانه منبع تغذیه^۵ بخش بزرگ نفوس این کشورها را تشکیل می‌داد. این گروه‌ها در حالی که (آی.اس.آی.) جنگ‌جویان مسلمان را هدایت و فرماندهی می‌کرد، ترکیه و عربستان سعودی، کشورهای حاشیه^۶ خلیج و طالبان برای شان پول فراهم می‌ساختند. در سال ۱۹۹۸م. بود که طاهر عبدالخلیلوویچ یولداشیف و جمعه نمگانی جنبش اسلامی ازبکستان را اساس گذاشتند که شبکه‌های آن در سرتاسر مناطق آسیای میانه گسترش یافته بود. فعالیت این جنبش را فراخواندن مردم به جهاد بر ضد دولت ازبکستان تشکیل می‌داد. بودجه^۷ این جنبش از امداد پولی خارجی و امکانات داخلی تأمین می‌گردید. طور مثال جنبش مذکور در سال ۱۹۹۹م. یک کمک پولی مبلغ ۲۵ میلیون دلاری را به دست آورد. این مبلغ از چند منبع به دست آمده بود: صد هزار دالر را نجم‌الدین اربکان رهبر اسلامی ترکیه برای "کار" فرستاده بود. یک سازمان مهاجرین ترکی در شهر کلن آلمان که از حمایت اربکان برخوردار بود، قراردادی را به منظور خریداری اسلحه به ارزش چندین هزار دالر با یولداشیف به امضا رسانده بود.^(۵) یکی از فرستاده‌های جنبش مذکور مبلغ ۱۶۰ هزار دالر از عربستان سعودی به خاطر خریداری اسلحه به دست آورد.^(۶)، حتا ملا عمر رهبر طالبان مبلغ ۵۰ هزار دالر اعانه پرداخت کرد.^(۷) در همان سال جنبش اسلامی ازبکستان مبلغ پنج میلیون دالر در برابر رهائی چهار باستان‌شناس جاپانی از کشور جاپان دریافت داشت که در کوهستانات جنوبی قرغزستان گروگان گرفته شده بودند، اما منبع عمده^۸ درآمد جنبش از ناحیه^۹ تجارت و قاچاق مواد مخدر که در آن سهیم بود، تأمین می‌شد. شبکه^{۱۰} مربوط به جمعه نمگانی در تاجکستان و آسیای میانه برای قاچاق تریاک از افغانستان مورد استفاده قرار می‌گرفت. یک بخش این مواد از برکت تماس‌های نمگانی در چیچین، به اروپا صادر می‌شد. بر مبنای ادعای پلیس بین‌المللی، شصت درصد این مواد مخدر صادر شده از افغانستان در سال ۲۰۰۲م. از طریق آسیای میانه به اروپا رسیده بود. جنبش اسلامی ازبکستان هفتاد درصد تریاک و هروئین در این منطقه را انتقال می‌داد.^(۸) و نیز لابراتوارهای تولید هروئین را در مناطق زیر کنترل خود فعال ساخته بود.^(۹)

مرکز اصلی گروه مسلح تحویل‌دره، در تاجکستان واقع بود. از سال ۱۹۹۹م. مبارزه برای غلبه بر منطقه^{۱۱} دره^{۱۲} فرغانه که با درازی ۳۰۰ کیلومتری اش قلب اقتصادی آسیای میانه را تشکیل می‌داد، ادامه داشت. در این منطقه کتله^{۱۳} عظیمی از مردم، یعنی تقریباً ده میلیون نفر (بیست درصد کل نفوس آسیای میانه) زنده‌گی می‌کردند. دره^{۱۴} فرغانه از گذشته‌های دور بدین سو مرکز دیرینه و عنعنوی مسلمان‌ها بوده است. گرچه این محل به داشتن اعتقاد مذهبی معروف بود، اما با آن‌هم مردم پیروزی‌های جنگ‌جویان مسلمان و جنبش اسلامی ازبکستان در این منطقه را صرفاً به خاطر مبارزه^{۱۵} شان برای دین لیبیک نه گفتند، بل که آن‌ها از رنج فقری که پس از سقوط اتحادشوروی می‌کشیدند، از آن‌ها استقبال کردند. در زمان شوروی این مناطق با داشتن بازارهای مرکزی در سرتاسر منطقه از نظر اقتصادی جا افتاده بودند. با اعلام استقلال در کشورهای آسیای میانه و دورشدن از مدار مسکو، دوران بی‌ثباتی پدید آمد که در نتیجه^{۱۶} آن اکثریت سیستم‌های زراعتی و آبیاری و نهادهای صنعتی تخریب گردید. در همین زمان مسایل مرزی بین این کشورها درست حل نشده و مرزها طوری کشیده شده بودند، که در نتیجه بسیاری از روستاها، کشت‌زارها و در برخی موارد حتا خانواده‌ها را از هم جدا ساخته بود. این‌ها باعث شده بود هر فردی که برای خرید به بازاری می‌رفت باید پاسپورتش را با خود می‌داشت، زیرا

بازار در کشور دیگر واقع شده بود. از هم گسیخته گی در سیستم های آبیاری به خاطر ریخ داده بود که در محل تقاطع مرزهای مختلف موقعیت داشتند و از این رو جریان آبیاری کشتزارها مختل و حتا قطع شده بود. امور تجارت و سوداگری بین فرغانه و تاشکند، که مهم ترین و بزرگ ترین بازار در آسیای میانه به شمار می رفت، از هم پاشیده بود و کسی نمی توانست به آن مثل گذشته با دست باز دسترسی یابد.

جنبش اسلامی ازبکستان که کمک نظامی و مالی از (آی.اس.آی.) دریافت می کرد، اقوام محلی در فرغانه را که در برابر حکومت های جدید این جمهوری ها مبارزه می کردند، طرف دار خود ساخت. در اثر بی کفایتی و فساد در دست گاه دولتی، این دره شگوفان را به منطقه بی از فقر و ناداری مواجه ساخته بود. نه بود تخم های بذری و قرضه ها، امور کشت و زراعت را با خاک یک سان ساخته و تولیدات صنعتی در اثر کم بود مواد خام به رکود مواجه گشته بودند. به علت موجودیت فساد و رهبری نادرست پریزیدنت اسلام کریوف این دره از گرفتن قرضه از صندوق بین المللی پول به مثابه یکی از گزینه های مورد دسترسی، محروم شده بود. چون کریوف برنامه اصلاحی به منظور باثبات سازی اقتصاد را ارائه کرده نه توانسته بود، لذا صندوق بین المللی پول در ماه اپریل ۲۰۰۱ م. ازبکستان را به کلی ترک گفت، از آن به بعد سرمایه گذاری بسیار محدود گردید. با آن هم ترکیه در وجود چندین شرکت سهامی، به ارزش صدها میلیون دالر سرمایه گذاری نمود، ایالات متحده متوجه سرمایه گذاری در بخش های معادن، نفت و گاز گردید و شرکت های کوریای جنوبی و آلمان در عرصه های تجارت موتر مصروف شدند. علی رغم چنین سرمایه گذاری ها و قرضه های خارجی، کم بود و نارسائی ها در عرصه خدمات پولی به شدت محسوس بود و رسیده گی به مردم فرغانه که اصلاً مورد بحث نمی توان بود. اکثریت قراردادهای صرفاً به وسیله کریوف امضا و عملی می شدند و این مجرائی بود برای او تا مبالغ کلانی را به حساب شخصی خود وارد بسازد، که در نتیجه چنین روشی، بی کاری و تورم پولی تسلط یافت. تنها در فرغانه این بی کاری در دوران سال های اخیر به هشتاد درصد بالا رفت. با در نظر داشت این که شصت درصد نفوس را در این منطقه جوانان کم تر از بیست و پنج سال تشکیل می دهند، لذا برای سربازگیری به وسیله گروه های مسلح مسلمان محل مناسب و مطلوبی پنداشته می شد. این گونه سربازگیری ها در این منطقه و روستاهای اطراف آن که به دست گروه های مسلح "فتح" می شدند، دلیل همان فقر مردم و قحطی مواد غذایی بود و آن هائی هم که به این گروه ها می پیوستند، دست مزد ماهانه از ۱۰۰ تا ۵۰۰ دالر از نمنگانی دریافت می کردند. احمد رشید نویسنده و روزنامه نگار می نویسد که "اوضاع در همه جا به همین روال بود". یکی از جنگ جویان قرغزی به نام بتکین به احمد رشید اظهار داشت: "جوانان از روستاها رفته اند، آن ها یا به خاطر به دست آوردن کاری، به روسیه رفته اند و یا هم به گروه های مربوط به نمنگانی پیوسته اند و این به خاطری که حداقل پولی به دست آورند زیرا در این منطقه فقر بی داد می کند."^(۱۰) جنبش اسلامی ازبکستان همه این جوانانی را که در صفوف خود جذب می کند، برای جنگ نمی فرستد، بل که در شبکه های از هسته های جداگانه مخفی تروریستی در فرغانه نگه می دارد. این افراد منتظر می مانند تا برای فعالیت های جداگانه در این راستا فرا خوانده شوند. بخش دیگری از آن ها دستور دریافت می کنند تا در امور انتقال مواد غذایی، جنگ افزار و سایر مواد ذخیره ای از تاجکستان و قرغزستان فعالیت کنند. نمنگانی به منظور تأمین امنیت در زمینه انتقال مواد مورد احتیاج افراد خود در فرغانه، با حکومت تاجکستان و سران اقوام محل به توافقاتی رسیده

است. او در ازای بازنگه داشتن مهم ترین و قدیمی ترین راه های تجارتي، تعهد سپرده است که در مسایل سياسي تاجکستان مداخله نه کند و افراد جنبش اسلامي را نه گذارد که در این کشور حضور پیدا کنند.

جنبش اسلامي ازبکستان پیروزي چشم گیری در امر بی ثبات ساختن فرغانه و ایجاد دولت خودش در درون دولت در آسیای میانه داشته است، شبکه^۶ گسترش یافته^۷ این جنبش، بیان گر مرزهای سياسي دولت جدید می باشد که از مرزهای این جمهوریت های سه گانه فراتر رفته و خود را تا به عمق و ژرفای نفوذ ناپذیر این دره و کوه پایه های آن رسانیده است. شبه نظامیان این شبکه ما یحتاج خود را از بازارهای روستاها با پرداخت بهای خوب خریداری می کنند و باشندگان محل را در زیر چتر امنیتی خود قرار می دهند. این جنبش پس از سال ها جنگ داخلی، سرانجام ثبات و رشد اقتصادی را در برخی از روستاها حکم فرما ساخته است. باشندگان این محلات این تغییرات را با علاقه مندی استقبال کرده اند و این پدیده دقیقاً همان چیزی ست که (آی.اس.آی.) آن را مطابق به ستراتیژی خود در رابطه به گسترش تروریزم اسلامي، به مثابه^۸ وسیله ئی در راستای برنامه^۹ توسعه طلبی پاکستان می داند.

تجارت مواد مخدر:

منبع مهم دیگر مالی که (آی.اس.آی.) به منظور تأمین مالی گروه های جنگجوی و مسلح مورد استفاده قرار می دهد، همانا تجارت مواد نشه ئی و مخدر است. سه چهارم محصول کشت خشخاش از آسیای میانه یا همان هلال طلائی به دست می آید. بر مبنای یک تخمین سازمان ملل در سال های دهه^{۱۰} نود، مبلغ سرمایه گذاری شده در این راه به ۴۰۰ میلیارد دالر می رسید.^(۱۱) از برکت حضور فعال (آی.اس.آی.) در این عرصه درآمد پاکستان از محصول مواد مخدر در جریان سال های بین ۱۹۸۳م. تا ۱۹۹۲م. از ۳۸۴ میلیون به ۱.۸ میلیارد دالر^(۱۲) رسید. این گونه فعالیت تجربه^{۱۳} بزرگی در این راستا پنداشته می شود، زیرا این تجربه کشت خشخاش در افغانستان را نیز در قبال خود داشت. طبق ادعای خود نواز شریف نخست وزیر پاکستان، جنرال افضل بیگ رئیس ستاد ارتش پاکستان (نویسنده نام جنرال اسلم بیگ را اشتباهاً افضل بیگ نوشته است - مترجم)، یک جا با رئیس (آی.اس.آی.) پیش نهادی به او ارائه کرده بودند مبنی بر این که شریف اجازه^{۱۴} قاچاق هیروئین را بدهد تا مصارف پولی عملیات های سری از سود به دست آمده از آن تأمین شده باشد.^(۱۳) چنین یک پیش نهاد، شیوه^{۱۵} مودبانه ئی برای آگاه ساختن او از این واقعیت بود که (آی.اس.آی.) تأمین پولی جنگجویان مسلمانی را که در پنجاب (منظور پنجاب هند است - مترجم) و کشمیر فعالیت داشتند، آغاز کرده بود.

(آی.اس.آی.) ارسال جنگ افزارها به پنجاب و کشمیر را با آموزش نظامی جنگجویان در کمپ های آموزشی نظامی زیر نظارت این سازمان هم آهنگ ساخته بود. در دوران ده سال نخست پس از جنگ افغانستان، تجارت جنگ افزار به صورت دراماتیک آن افزایش یافته بود. کارمندان اداره^{۱۶} امنیت هند در سال ۱۹۸۷م. ۳۳ قبضه سلاح با ۹۲ عدد تفنگچه را در امتداد مرز مصادره کردند، در حالی که تنها در سال ۱۹۹۷م. مقدار ۱۶۷۷۲ قبضه کلاشنیکوف را به دست آوردند.^(۱۴)

(آی.اس.آی.) و جنگ‌جویان کشمیری مناسبات تنگاتنگی باهم داشتند که این مناسبات در طول سال‌های پسین هنوز هم نزدیک‌تر گردید. (آی.اس.آی.) گروه حزب‌المجاهدین را از هواداران جماعت اسلامی در جمووکشمیر تأسیس نمود^(۱۵) که به‌دنبال آن در سال ۱۹۹۳م. به ایجاد حرکت‌الانصار در پشاور از غیر کشمیری‌ها و متشکل از جنگ‌جویان مسلمان سابقه‌دار از زمان جنگ ضد شوروی دست یازید.^(۱۶) در همان سال بینظیر بوتو به‌حیث نخست‌وزیر برای نخستین بار حزب نیرومند دیوبندی به‌نام جمعیت‌العلمای اسلام را با موضع ضد امریکائی‌اش وارد جریان اساسی سیاست ساخت.^(۱۷) این حزب مهم‌ترین طرف‌دار و حمایت‌گر طالبان در مبارزه قدرت در افغانستان بود: از مبارزه در کشمیر همه‌گی به‌صورت فوق‌العاده راضی بودند. علی‌رغم این‌ها پاکستان از استقامت شمال و غرب، گروه‌های مسلح مسلمان را در امتداد مرزهای جنوبی اتحاد شوروی سابق فعال ساخت.

بی‌ثبات‌سازی قفقاز:

بی‌ثبات‌سازی قفقاز و نقش فزاینده^{۱۶} چیچن برای استفاده^{۱۷} از آن بر ضد روس‌ها برای شبه نظامیان مسلمان از اهمیت حیاتی برخوردار بود. بینظیر بوتو نیز، با گذاشتن پا در نقش قدم جنرال ضیاء، سر از نو رویای دیکتاتور فقید را فورمول‌بندی می‌کرد: ایجاد یک مرکز ثقل آسیائی در زیر رهبری پاکستان - که منطقه‌ئی تا به مرزهای شرقی چین به‌شمول افغانستان و جمهوری‌های آسیای میانه و مناطق نفت‌خیز حاشیه^{۱۸} بحیره^{۱۹} کسپین را در بر می‌گیرد.^(۱۸) راه قاچاق مواد مخدر از افغانستان تا به اروپا نیز دقیقاً در امتداد همین منطقه قرار داشت. پاکستان به خاطر تحقق این رویا باید هژمونی خود را در آسیای میانه و افغانستان، که هنوز هم روس‌ها در آن‌جا ائتلاف شمال را کمک می‌کردند، برقرار می‌ساخت. این ائتلاف متشکل از جنگ‌سالاران وابسته به اقوام مختلف، مقاومت شدید مردم را در مناطق شمال افغانستان در مقابل طالبان رهبری می‌کرد. در این میان یکی از جنگ‌سالاران به نام احمدشاه مسعود که مورد حمایت شوروی بود، مانع جدی در برابر پلان‌های پاکستان تلقی می‌شد. مسعود کنترل مناطقی در شمال افغانستان را در اختیار داشت که هم مرز با تاجکستان، ترکمنستان و ازبکستان بود، یعنی نواری متشکل از همان مناطقی که برای پاکستان، در راستای تحقق رویای مرکز ثقل آسیائی مورد نظرش از اهمیت بزرگی برخوردار بود.

تشدید اختلافات در چیچن، در گذشته و اکنون در راستای به دست‌آوردن استقلال کامل از روسیه، باعث آن شد که مسعود از دایره^{۲۰} توجه روس‌ها دور بماند. پلان پاکستان این بود که جنگ‌جویان مسلمان در چیچن را تشویق کند تا آن‌ها روس‌ها را مجبور سازند که در قفقاز مصروف جنگ شوند. (آی.اس.آی.) در سال ۱۹۹۴م. تصمیم گرفت که به یک فرمانده^{۲۱} جوان به نام شامل باسایف کمک کند. او به اتفاق یک گروه کوچکی از افسران، در یک کمپ آموزش نظامی به نام امیر معاویه در خوست افغانستان آموزش نظامی گرفت. این کمپ به هم‌کاری (سیا) در سال‌های هشتاد به‌وسیله^{۲۲} (آی.اس.آی.) ایجاد شده بود، که رهبری آن‌را جنگ‌سالاری به نام گلبدین حکمتیار در اختیار داشت. زمانی که در برنامه^{۲۳} آموزش آن‌ها تغییر آمد، او با گروهش برای ادامه^{۲۴}

آموزش به پاکستان فرستاده شد.^(۱۹) هم‌چنان شماری از سابقه‌داران باتجربه جنگ افغانستان به چیچن اعزام گردیدند، تا جنگ‌جویان آینده را در آنجا آموزش نظامی بدهند. در بین این سابقه‌داران شخصی به‌نام خطاب متولد اردن نیز وجود داشت که با باسایف در پاکستان آشنا شده و دوست هم‌دگر شده بودند. خطاب به‌حیث قهرمانی از جهاد افغانستان شناخته می‌شد که روابط نیکی با اسامه بن لادن و شبکه مالی او نیز داشت. در سال ۱۹۹۵م. بود که خطاب به گروزی اعزام گردید تا رهبری آموزش نظامی جنگ‌جویان جهادی را در آنجا به‌دوش بگیرد.

هم‌کاری و وحدت عملی که ظاهراً در دوران جهاد در افغانستان با موفقیت توأم بود، به‌زودی در چیچن نیز به تجربه گرفته شد. برنامه عمومی عمل برای قفقاز و کشمیر طی یک اجلاسی در موگادیشو مرکز سومالی در سال ۱۹۹۶م. به تصویب رسید که در آن (آی.اس.آی.) و گروه‌های مختلف مسلح مسلمان شرکت ورزیده بودند.^(۲۰) در این اجلاس اسامه بن لادن و یک مقام بلندپایه اداره اطلاعاتی ایران نیز حضور داشتند. جنرال جاوید اشرف نماینده (آی.اس.آی.) وظیفه گرفت تا امور اکمالاتی مربوط به سلاح و تجهیزات آنرا همراه با پرداخت بهای انتقال جنگ‌جویان مسلمان از کمپ‌های آموزشی در افغانستان، پاکستان، لبنان و سودان به جبهات جدید جهادی در چیچن و کشمیر انجام دهد.^(۲۱)

بر اساس منابعی از اداره اطلاعات شوروی، بن لادن ۲۵ میلیون دالر به جهاد در چیچن مساعدت نمود.^(۲۲) تا به این زمان گروه‌های جنگ‌جویان مسلمان به وسیله مجموعه‌ئی از دولت‌ها و قبیله‌های انفرادی از پاکستان و عربستان سعودی کمک می‌شدند و یا از پول‌هایی که از فعالیت‌های غیرقانونی و جنائی به‌دست می‌آمد، تأمین می‌گردید. در جریان نخستین جنگ چیچن شبه‌نظامیان مسلمان از دو مجرای پولی یعنی کمک‌کننده‌گان خارجی و قاچاق داخلی تأمین مالی می‌شدند. به‌گونه مثال در سال ۱۹۹۱م. توافقاتی در زمینه تبادل تجارت بین شبه‌نظامیان (ناگورنو قره باغ) در ارمنستان و کانگرس ملی مردمی چیچن به‌عمل آمد. یکی از دلایل وابسته به شبه‌نظامیان جورجیا به‌نام چنگیز کیتوانی^(۲۳) قراردادی را در زمینه تبادل اسلحه دستی با نفت و محصولات نفتی از چیچن به امضا رسانید.^(۲۴) در سال ۱۹۹۵م. انتقال خطاب به گروزی، به‌وسیله نهادی به‌نام سازمان امداد اسلامی بین‌المللی، یعنی یکی از اتحادیه‌های علاقه‌مندی که توسط مساجد و اعانه‌دهنده‌گان حاشیه خلیج در عربستان سعودی بنیادگذاری شده بود، انجام یافت.^(۲۵) در همین سال، باسایف و پسان‌تر هم خطاب تماس‌هایی را با سازمان‌های تبه‌کار روسیه و هم‌چنان با تبه‌کاری‌های سازماندهی‌شده آلبانی و ارتش آزادی‌بخش کوسوو برقرار ساختند. ظاهراً این هم‌گرایی و اشتراک عمل مفید بوده است و سودهایی را از تجارت مواد مخدر و غیره فعالیت‌های قاچاق، به‌ویژه از قاچاق جنگ‌افزارها برایشان در قبال داشت. به‌زودی چیچن به یک مرکز مهم سلسله‌ئی از فعالیت‌های سیاه به‌شمول اختطاف‌ها و دالزهای جعلی مبدل گشت، که در این راستا باسایف نیز می‌توانست پول‌های سیاه خود را در چیچن سفید بسازد.^(۲۶)

اقتصاد ترور، توانست اقتصاد عنعنه‌ئی را خدشه‌دار بسازد و یا هم ویران کند، لکن این هر دو پروسه هم‌چنان می‌توانست در آینده خطراتی را متوجه کشورهای هم‌جوار بسازد، چنان‌که در اخیر سال‌های دهه ۹۰ در قفقاز همین‌طور شد. چون اقتصاد جنگی چیچن کشورهای هم‌مرز را نیز در بر گرفته بود، فلذا دامنه آشوب‌های اسلام‌گرایان به انگوشیا، داغستان و اوسیتیای شمالی نیز

گسترش یافت. گرچه در آغاز کشورهایی چون عربستان سعودی، لبنان و ایران مسؤول تأمین مالی و گسترش گروه‌های جنگ‌جوی مسلمان در منطقه بودند، لکن به‌زودی سازمان‌های مختلف مسلح ارتباطاتی با هم برقرار ساختند که منجر به تقسیم اقتصاد رشدیابنده^{۲۷} جنگی در قفقاز گردید. مثلاً در تبیلیسی اعلان‌های بزرگ تبلیغاتی برای کلاشنیکوف با چراغ‌های بزرگ نئون به‌وسیله^{۲۷} سوداگران جنگ‌افزارها ساخته و نصب گردید. (۲۷) هیچ‌نوع اقدام و به‌کاربردن امکانات در این زمینه‌ها هم نتوانست از گسترش اقتصاد ترور جلوگیری کند. تنها روسیه به‌مثابه^{۲۷} قدرت رهبری‌کننده در بین دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع توانست که اراضی خود را در برابر آن مدافعه نماید. در این میان ایالات متحده^{۲۷} امریکا از سرتاسر این منطقه چشم‌پوشی نمود تا زمینه‌ئی برای توسعه‌طلبی کشورهای مسلمانی چون پاکستان و تحقق دیدگاه‌های استعمار مذهبی عربستان سعودی بوده باشد.

اسلامی‌سازی بالقان:

همان‌گونه که ضیاء و بوتو آرزو می‌کردند، پدیدآمدن جبهه^{۲۸} نوین در قفقاز انگیزه^{۲۸} آن شد که روسیه کمک‌های خود را به ائتلاف شمال (در افغانستان) کاهش بدهد. علی‌رغم آن‌که ائتلاف شمال برای طالبان به‌حیث تهدید باقی‌ماند، لیکن تهدیدی بود که می‌شد آن را مورد مذاکره و زیر کنترل قرار داد. تنها کاری که رهبران پاکستانی نتوانسته بودند بر آن دست‌رسی پیدا کنند، همانا نه‌داشتن دست‌رسی مجاهدین مستقر در چیچن به دنیای غرب، از طریق راه قاچاق مواد مخدر در البانی و کوسوو، یعنی مرزهای شرقی اروپا بود. ره‌آورد آن توسعه‌طلبی می‌توانست رشد و شگوفائی قاچاق مواد مخدر به اروپا باشد. ۷۵ درصد هیروئینی که به این قاره^{۲۸} باستانی می‌رسید، از طریق کشور ترکیه وارد بالقان می‌شد؛ و سپس از طریق مسیری که به‌نام «راه بالقان» شهرت یافته بود، وارد بلغاریا، یونان، کوسوو، البانی و مناطق مختلف یوگوسلاویای سابق می‌گردید. ماهانه چهار تا شش تن هیروئین از ترکیه به‌همین صورت از طریق بالقان به اروپای غربی صادر می‌شد. (۲۸)

اقتصاد ترور باعث نیرومندی شبه‌نظامیان مسلمان در قفقاز و بالقان گردید. لذا این گروه‌های مسلح دیگر به حمایت کشورهایی چون پاکستان برای پیش‌بردن مبارزات نیاز نه‌داشتند. تجارت مواد مخدر به این گروه‌ها امکانات این را فراهم می‌ساخت که وابسته‌گی شان به امکانات خارجی‌ها کاهش یابد و به خودکفائی برسند. این اهداف به جنگ‌سالاران چیچنی انگیزه^{۲۹} آن‌را می‌داد که مناسبات نیکوی خود را با ارتش آزادی‌بخش کوسوو برقرار نگه‌دارند و تجارت قاچاق را ادامه دهند. از برکت میانجی‌گری باندهای تبه‌کار چیچنی، ارتش آزادی‌بخش کوسوو و مافیای البانی قادر به آن شدند که کنترل بر ادامه^{۲۹} صدور سودآور هیروئین به‌سوی بالقان را در دست داشته باشند. منبع عاید پولی در نیمه^{۲۹} دوم دهه^{۲۹} ۹۰ قاچاق مواد مخدر از افغانستان بود. هم‌چنان ارتش آزادی‌بخش کوسوو در تجارت مواد مخدر - در بدل جنگ‌افزار و پول‌شوئی نقش کلیدی را در دست داشت. ماموران مبارزه با مواد مخدر تخمین می‌کنند که این ارتش تنها در سال ۱۹۹۸م. از مدرک سود فروش مواد مخدر و پول‌شوئی یک‌ونیم میلیارد دالر در کوسوو، جایی که دوصد بانک و دفتر و پول‌شوئی در این عرصه فعال بود، به‌دست آورد. (۲۹)

ارتش آزادی بخش کوسوو تا حد بزرگی توانسته بود اقتصاد ترور خود را با اقتصاد زیرزمینی البانی و فعالیت‌های غیرقانونی مسیر مرزها وفق بدهد. در سال ۱۹۹۲م. بود که یک تجارت مثلی متشکل از مواد مخدر، نفت و جنگ‌افزار در البانی ریشه دوانید. تعزیرات بر صربیا و مونتینگرو و مقاطعه‌ای که در سال‌های ۱۹۹۳م. و ۱۹۹۴م. به وسیله یونان و مقدونیه وضع گردیده بود، باعث رشد چنین تجارتی گردید. در واقع تجارت مواد مخدر و جنگ‌افزار، مستقیماً در زیر ریش امریکا، که وظیفه اعمال تعزیرات را به عهده داشت، رشد و گسترش می‌یافت. این امر به‌ذات خود نوعی چشم‌پوشی غرب پنداشته می‌شد. از درآمد این نفت و مواد مخدر، جنگ‌افزار خریداری می‌شد که بر همان اصل تبادل استوار بود. "تحویل دهنده‌گان نفت به مقدونیه، که تعزیرات یونان را قبول نداشتند، دقیقاً مانند تحویل دهنده‌گان کلاشنیکوف به «برادران البانی» در کوسوو، دقیقاً به‌حیث پوششی برای هیروئین مورد استفاده قرار می‌گرفت.^(۳۰) همین تعزیرات، با در نظر داشت برهم‌خوردن اقتصاد عنعنه‌ئی، شرایط دل‌خواهی را برای گسترش اقتصاد ترور تشکیل می‌داد. در حالی که بیکاری در کوسوو به سطح باورنکردنی هفتاد درصد رسیده بود، هزاران جوان کوسوئی به صفوف ارتش آزادی بخش کوسوو می‌پیوستند.^(۳۱)

گروه‌های جنگ‌جوی مسلمان که دیگر قدرت فاصله‌گیری از پاکستان را پیدا کرده بودند و داشتند رهبریت خود را به تحقق می‌رسانند، اینک دیگر به استقلال اقتصادی نیز رسیده و تحقق آجدای سیاسی خود را روی دست گرفته بودند. در نیمه دوم دهه ۹۰ هر دو گروه شبه‌نظامیان مسلمان از قفقاز به بالتان نقل مکان کردند و خود را به مرزهای اروپا نزدیک‌تر ساختند. چنان‌که در فصل‌های نهم و دهم خواهیم دید، که برای حمایت و پشتیبانی ایده‌آل‌های آنها نهادهای جدیدی از قبیل بانک‌های اسلامی و شرکت‌های مسلمان وارد صحنه می‌گردند.

ترور - جهاد: جنگ صلیبی اسلامی

«جوهر اصلی این دین را جهاد تشکیل می‌دهد.»

- از گفته‌های بن لادن، حین صحبت درباره تجاریش در جنگ افغانستان

پاپ اربانوس دوم، در ۲۷ نوامبر سال ۱۰۹۵. برای جمع غفیری از مردم در کلیسای بزرگ شهر کلیرمان فرانسه سخنرانی و موعظه‌ئی ایراد کرده بود. مردم از قبل می‌دانستند که او در نظر داشت که موضوع مهمی را به اطلاع شنونده‌گان خواهد رسانید، از این‌رو به کلیسا حاضر شده بودند. کلیسا در مدت اندکی از اشراف، مذهبیبون و کلیسائیان ملو گردید. هم‌چنان در بیرون از کلیسا مردان و زنان زیادی گردهم آمده بودند، زیرا هرکدام آرزو داشت که از موضوع فوق‌العاده مهم آگاهی یابد. وقتی پاپ متوجه گشته بود که شنونده‌گان بی‌شماری گردهم آمده بودند، هدایت داد که کرسی‌اش را در جائی بیرون از کلیسا، در گوشه دروازه شرقی شهر منتقل ساختند و آن‌را در محل بلندی قرار دادند. پاپ در برابر خود موجی از کله‌های حاضران را دید که برای شنیدن سخنرانی‌اش گرد آمده بودند.

پاپ اربانوس دوم، با رقت تمام و به‌گونه‌ای احساس برانگیزی درباره کشته‌شدن برادران مسیحی در شرق توضیحاتی ارائه داشت. او گفت: «مسیحیت در شرق با تضرع زیاد خواهان کمک شده است... ترک‌ها به‌سوی قلب سرزمین مسیح به‌مارش آغاز کرده‌اند، آن‌ها شهرمندان را شکنجه می‌دهند و به کلیساها توهین روا می‌دارند.» شنونده‌گان پیرامونش و حاضران همه با شنیدن این حرف‌ها تأییدکنان به پیچ آغاز کردند. پاپ ادامه داده و درباره شرایط شرم‌آوری که در زیر آن مسیحیان در اروشلیم زنده‌گی می‌کردند و درباره رنج‌ها و عذاب‌های زایرینی که برای زیارت سفر می‌کردند، صحبت نمود. او گفت: «بگذار مسیحیت در غرب به‌حرکت بیاید تا شرق را نجات دهد.» و نظر پیش‌نهادی خود را این‌گونه مطرح ساخت: «ثروت‌مندان و فقرا باید باهم یکی شوند. آن‌ها بایستی از کشتن هم‌دگر دست بردارند و به‌جای آن به یک جنگ عادلانه روی بیاورند و امر خداوند را به‌جا کنند، خداوند در این کار رهنمای‌شان خواهد بود.» جمیعت مردم با علاقه‌مندی به این گفته‌ها واکنش مثبت نشان داد: نجبائی که اشتیاق به جنگ داشتند، در انتظار تاراج شهرهای فلسطینی بودند و کشیش‌ها از این‌که بار دگر هدایت و رهنمائی کتله‌های مردم را به‌دست می‌گرفتند، نظر پاپ را پسندیدند و انتظار داشتند که این فراخوان پاپ باعث به‌دست آمدن ثروت فراوان و قدرت زیاد شان گردد و سوداگران و بانک‌داران که فعالیت‌های بازرگانی شان به‌دلیل قدرت رقبای عربی شان که نه تنها در آب‌های مدیترانه، بل که در عرصه سوداگری بین‌المللی نیز سرآمد همه بودند، محدود شده بود، در فراخوان اربانوس برای جنگ، فرصتی را که از مدت‌های

طولانی منتظرش بودند تا سوداگری خود را رونق داده بتوانند؛ و فقرا که از گرسنه‌گی و بی‌چیزی و فقر رنج می‌بردند، برای فرصت مناسب به‌دست آوردن غذای روزانه شکر خداوند را به‌جا آوردند که با شامل شدن در ارتش مسیحی، از آن مستفید می‌شدند. حتا گناه‌کاران، که نه‌توانسته بودند مقررات سخت کلیسا را رعایت نمایند، خوش‌حال بودند، زیرا اربانوس دوم به آن‌ها چانس خوبی برای رفع گناهان‌شان فراهم کرده بود، و آن این‌که اگر در جنگ‌ها کشته می‌شدند، عفو و بخشایش خداوند شامل حال‌شان می‌شد. مردم حس می‌کردند که دروازه‌های بهشت به‌روی‌شان گشوده می‌شود.

پاپ در سخن‌رانی خود هم‌چنان بر مسأله^۴ تقدس شهادت و مکافات آن با سختی‌های زنده‌گی در روی زمین و بر آن‌چه که بشر به‌دست شیطان و فریبکاری‌های پایان‌ناپذیر آن مورد تهدید دائمی قرار داشته است، تأکید ورزید. زنده‌گی، یک مبارزه^۵ متوالی در مقابل گوشت بود؛ بشر توسط نیازهای بدن و خواست سلامت نگه‌داشتن روح او، اذیت و آزار یافت. پاپ برای همه^۶ آن‌هایی که در جریان رویارویی‌ها و کارزار کشته می‌شدند، جای‌گاه مناسب و به‌تری در بهشت، یک مأمَن پُر از خوش‌بختی و خوش‌حالی، جایی را که انسان‌ها سرانجام می‌توانستند در زیر سایه^۷ خداوند به راحت و آرامش نایل آیند وعده داد. او گفت: "...و این‌گونه امتیازاتی هیچ‌گاهی پس گرفته نخواهد شد. بگذار وقتی تابستان آغاز یافت، در پرتو رهنمائی و هدایت خداوند، خود را برای حرکت آماده سازیم." و آن‌گاه پس از چند ماهی، نخستین دسته‌ها برای جنگ صلیبی به‌سوی سرزمین مقدس به‌حرکت درآمدند.

تقریباً هزار سال پسان‌تر از این روی‌داد، اسامه بن لادن از سواحل شرقی افریقا سخن‌رانی مشابهی را خطاب به جهان اسلام انجام داد. او در سال ۱۹۹۶م. چنین نوشت: "توده‌های عظیم مسلمان‌ها گذشته‌ئی توأم با ترس، وحشت، و حق تلفی‌ها داشتند که عامل آن‌ها صلیبی‌های صهیونیستی و متحدان آن‌ها بودند." او به‌خاطر توجیه فراخوانش، طرف‌دارانش را دعوت نمود که کشته‌شدن مسلمان‌ها در سرتاسر جهان را به‌خاطر بیاورند. او نوشت: "خون‌های آن‌ها در فلسطین و عراق، در لبنان، تاجکستان، در برما، کشمیر، فیلیپین، سومالی، اریتریا، چیچن، بوسنیا هرزگوینا و اندونیزیا ریختانده می‌شود." او اشغال اروشلیم را به‌وسیله^۸ اسرائیل و عذاب فلسطینی‌ها را که در مناطق اشغالی زندانی هستند، محکوم کرد. "آن‌ها (اسرائیلی‌ها) سرزمین‌های اطراف اروشلیم، مسیر سفر پیامبر صلی‌الله و علیه‌وسلم، اراضی دو شهر مقدس را اشغال کرده‌اند. مسلمان‌ها باید باهم متحد گردند و هم‌دگر را کمک نمایند تا مهم‌ترین «کفار» را از فرازه خود دور کنند." او هم‌چنان تأکید ورزید که وحدت مهم‌ترین نیازی برای پیروزی‌شان می‌باشد. او نوشت که مسلمان‌ها باید جنگیدن بین خود را متوقف ساخته و هم‌مانند گذشته‌ها باهم متحد گردند. "خورشید در آن دو شهر مقدس به‌خاطر آن طلوع کرده که جنگ در برابر روس‌ها در افغانستان، در برابر صربائی‌ها در بوسنی - هرزگوینا و اکنون در چیچن به‌امر خداوند به پیروزی رسیده است..." بن لادن نیز دقیقاً هم‌چون اربانوس دوم که یک‌هزار سال وعده داده بود، به طرف‌دارانش اعلام داشت همه^۹ آن‌هایی که در این جنگ‌ها جان‌های‌شان را از دست داده‌اند، مکافات می‌بینند. شهادی راه جهاد به بهشت خواهند رفت و گناهان‌شان بخشیده خواهد شد، زنده‌گی پر از رنج و عذابی که آن‌ها در روی زمین داشته‌اند، به خوشی‌ها و شادمانی‌های ابدی مبدل می‌گردد و هرکدام از این‌ها با هفتاد و دو دختر باکره ازدواج خواهند کرد.

یکسانی بین هر دو سند (سخنرانی‌ها - مترجم) قابل دقت و برجسته است: ادعا، انگیزه، اندیشه و وحدت دینی که ملیت در رأس آن قرار می‌گیرد؛ تحقیر به اروشیلیم و مکافات شهدا. آنچه که برجسته‌گی را در یکسانی این دو سند بیش تر می‌سازد، همانا بین قلمرو اقتصادی‌ای که در جنگ‌های صلیبی مسیحیان مقدم پنداشته شده بود و پروسه^۶ پیدایش اقتصاد نوین ترور که تروریزم اسلامی آن را به اجرا در آورد، می‌باشد. جنگ‌های صلیبی هم‌واره بخش مهم انگشت‌گذاری و انتقاد بر آن‌ها که مداوم اروپا در استقامت شرق بوده است، که تصویری از استعمار یا امپریالیزم قرون وسطی را به دست می‌دهد. در اواخر هزاره^۶ نخست، مهم‌ترین قدرت‌هایی در اروپای غربی پدیدار شدند: رشد فوق‌العاده^۶ دموگرافیکی، ترکیب‌یافته با اوضاع خراب اقتصادی، که منجر به نارامی و نگرانی عمومی جامعه می‌شد، به عقب رانده شدن قدرت کلیسا، که خواهان ستراتیژی جدیدی که در پی جلب اعتماد بیش تر مردم بود؛ و خواست‌های عاجل امکانات نوین بازرگانی از جانب طبقات نو پیدایی از بازرگانان، بانک‌داران و معامله‌گران. چنان که خواهیم دید، این گونه قدرت‌ها خود باعث و بانی تغذیه و رشد بنیادگرائی اسلامی در اقصی نقاط جهان می‌گردد.

سقوط امپراتوری روم، عواقب مصیبت‌باری برای اقتصاد اروپای غربی به دنبال داشت. از هم پاشیدن قدرت روم، دروازه‌های تاراج و غارت مداوم را برای قبایل بربر گشود؛ چون حمایت روم دیگر وجود نداشت، لذا تمام مزارع و کشتزارها غارت شدند و بدین ترتیب وضعیت اقتصادی به شاخص‌های قبل از عصر رومی‌ها پائین رفت. بازرگانی و دادوستد در قلمروهای قبلی مربوط به بخش غربی امپراتوری روم جابه‌جا توقف نمود؛ سیستم اقتصادی سالم و رشد یابنده‌ای که برقرار بود، روزتاروز از عرصه ناپدید می‌گردید. پول به مثابه^۶ وسیله^۶ تبادل از رواج افتاد و تعرفه‌های اقتصادی به شیوه^۶ تبدلات ساده و ابتدائی بازگشت نمود. به خصوص سفرکردن به علت خطرناک شدن راه‌ها و آب‌ها در وجود راه‌گیران و دزدان، دشوارتر شده می‌رفت. نظامیان و فرماندهان که زور و خشونت را به مثابه^۶ یگانه^۶ وسیله برای تطبیق قانون در دستان شان بود، اینک به تشکیل دولت‌هایی در درون دولت در قلمروهای سابق مربوط به امپراتوری روم آغاز کردند. این حکومت‌گران جدید هرکدام اراضی‌یی را به اشغال خود درآوردند و از مسافران و عابرنانی که از راه‌های قلمرو شان می‌گذشتند، مالیه اخذ می‌کردند. بدین گونه اقتصاد اروپای غرب، که بر پایه‌های جنگ و کشاورزی استوار بود، به سرعت به مراحل ابتدائی و آغازین پیدایش خود عقب رانده شد.

سقوط اتحاد شوروی نیز هم‌چنان تأثیر هم‌سانی را بر اقتصاد مناطق هم‌جوار خود به جا گذاشت. آسیای میانه و قفقاز، که میلیون‌ها مسلمان در آن‌ها زنده‌گی می‌کنند، در نیجه^۶ آستانه^۶ فروپاشی اقتصاد شوروی، با دشواری‌های مصیبت‌باری روبه‌رو گشتند. سقوط ارزش روبل به مثابه^۶ وسیله^۶ دادوستد، بازرگانی را فلج ساخت، در حالی که توقف تعرفه‌های مالیاتی در مسکو خط نجات همه^۶ مردم را از هم گسست. مقررات جدید در سطح میکرواقتصادی (اقتصاد ذره‌بینی) مرزهای جدید بین کشورهای جدیدالتأسیس مسیره‌های سوداگری را قطع نمود، سیستم‌های کشاورزی و آبیاری را متوقف ساخت و سوداگری کشاورزی را مختل کرد. به گونه^۶ مثال، دره^۶ فرغانه در آسیای میانه، که قرون متوالی به حیث یک واحد تجارتي عمل کرده بود، در قلمرو چند کشور تجزیه گردید، روستاها از بازارها محروم و گروه‌های مردم دچار فقر شدند. رشد اقتصادی، که بدون آن‌هم کند بود، به کلی متوقف گردید و عرصه‌های مختلف اقتصاد به خرابی گرائید. چنان‌که در فصل نهم خواهیم دید، درآمد ملی اکثر دولت‌های شامل اتحاد شوروی سابق در

سال‌های نود پائین آمد، در حالی که گراف بی‌کاری و فقر سیر ارتقائی را می‌پیمود. فساد عمومی و سیاست فشار و زورگوئی به مشخصهٔ بیش‌تر حکومت‌هائی که از هستهٔ مرکزی سیستم شوروی فاصله گرفته بودند، مبدل گشت. به نسبت فقدان شیوهٔ دموکراتیک اعتراض، سیاست‌های اپوزیسیون به تدریج در پیرامون گروه‌های رادیکال اسلامی، به انقطاب دچار شدند، مانند جنبش اسلامی ازبکستان (Islamic Uzbek Movement-IUM) در درهٔ فرغانه. در مبارزاتی که در این مناطق انجام می‌یافت، جنگ‌سالارها و گروه‌های تروریستی سعی می‌کردند دولت - در درون دولت - خود را در محدودهٔ قلمرو کوچکی با یک اقتصاد بخور و نمیر که اساساً بر امور کشاورزی، در واقع بر تولید مواد مخدر و جنگ استوار بود، تشکیل دهند.

همسانی‌ها بین جنگ‌های صلیبی و تروریزم اسلامی، هم‌چنان در وضعیت‌های اقتصادی "دشمنان"، سیستم‌های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی نیز صدق می‌کرد که به نوبهٔ خود آرمان‌ها را ویران می‌ساخت. در قرن یازدهم بدبختی‌های روستاها و شهرهای اروپای غرب در نقطهٔ مقابل درخشش تمدن عرب قرار گرفته بود. بغداد، قاهره و شهرهای سواحل شرقی بحیرهٔ مدیترانه مظهر درخشش تمدن و رفاه بودند. عقب‌مانده‌گی امپراتوری غرب وقتی بیش‌تر برجسته‌تر و قابل دیدتر شد که با رشد و شگوفائی اسلام هم‌زمان اتفاق افتاد. اسلام در قرن هفتم بر ساحل شرقی مدیترانه و شمال افریقا تسلط یافت و در طول دو قرن پسین، بخش‌های جنوب و وسط ایتالیا و اسپانیه را متصرف گردید. استعمار عربی - مانند هر استعمار دیگر - وحشی و ستم‌گر بود. دزدان دریائی عربی وارد جزایر دریای مدیترانه می‌شدند: آن‌ها قبرس و رودوس را غارت کردند، به کورسیکا، ساردنی و بالئرن یورش بردند. در آستانهٔ قرن هشتم دریای ماستروم، که رومی‌ها آن‌را (دریای ما) می‌نامیدند، به یک بحیرهٔ عربی مبدل گردید، "که کشتی‌های مسیحیان در آن ممنوع‌الورود بودند اما برای تمام کشورهای دیگری که در ساحهٔ نفوذ عرب‌ها قرار داشتند، گشوده بود، البته با نتایج گیج‌کننده برای عرصه‌های اقتصاد و صنعت عربی." سوداگری در امتداد سواحل مدیترانه به شگوفائی گرائید. بر عکس مسیحیان غربی - در قرون وسطی - سوداگری را تقریباً شکلی از سودی تلقی می‌کردند، مسلمان‌ها اما آن‌را با نظر بلندتری می‌دیدند. محمد پیامبر اسلام که شغلی هم‌چون سوداگر سفرکننده کالاها بود، مانند انکشاف بازارهای جدید، انتقال آزاد جنس را نیز تشویق نمود. "عنعنهٔ پیروان محمد یک حکم پیامبر را می‌شناختند که طی آن به سه عمل پیروان خود ارزش قایل بود: کشاورزی، مالداری و تجارت... خلفای اسلام تاجران را احترام می‌کردند و مقررات سختی را به‌منظور تأمین امنیت راه‌ها برای انتقال آرام و بی‌دغدغهٔ مال‌التجاره وضع کرده بودند." تجارت به نوبهٔ خود باعث گسترش فرهنگ اسلامی در جهان گردید. سند اثبات این امر همانا استفادهٔ عام و جهان‌شمول دینار عربی بود. سکه‌های عربی که در روسیه و سکاندناوی، در بالقان‌ها و آیسلند در بین قرن هفتم تا یازدهم به‌دست آمده‌اند، نشانهٔ اثبات این گفته می‌باشد.

در حال حاضر هم‌سانی سناریوی مناسبات، بین شرق و غرب برقرار است، فقط توازن قدرت طرف و جهت خود را تغییر داده است. استعمار غرب زخم‌هائی را در شرق از خود به‌جا گذاشته و تخم وابسته‌گی اقتصادی و فرهنگی را بذر کرده است. رهبران عرب مثل جمال عبدالناصر عناصر سیکولاریستی غرب را با آغوش باز پذیرفت و آن‌را تطبیق نمود تا پروسهٔ نوسازی و مدرنیته را در جهت مدل اقتصادی اروپا عملی کرده باشد. استعمارزدائی به معنای پذیرفتن پدیده‌های اقتصادی غرب، مانند کاپیتالیسم و رشد

سرمایه، بدون وارد کردن ارزش‌های مورد نیاز اجتماعی - سیاسی، از جمله حضور دموکراسی بوده است. این امر به ایجاد یک دولت الیگارش‌ی جدید بی‌چوکات منجر گردید. نخبه‌های مسلمان‌هائی که در غرب پرورش یافتند و آموزش دیدند، به‌مثابه پل‌هائی بین کاپیتالیسم غربی و ثروت‌ها و بازارهای شرقی می‌باشند. سهم‌گیری و اشتراک عمل در بین الیگارش‌ی جدید و سرمایه غربی مبتنی بر استثمار از ثروت‌های طبیعی و بازارهای شرقی، باعث شگوفائی گردید. در این‌جا بحث از دو جریان‌ی از سوداگری مطرح است که در دستان همان شراکت عمل‌کننده‌گان قرار دارند: ثروت‌های طبیعی، مانند نفت و گاز، که از شرق به‌سوی غرب جاری هستند، و کالاهای مصرفی که از غرب به‌سوی شرق صادر می‌گردند. این چنین اتحاد عمل، جلو رشد انکشاف صدور فرهنگ شرقی را سد می‌سازد و ثروت‌های مردمان را می‌بلعد. در سال‌های نود سده بیست، عقب‌مانده‌گی شرق به‌ویژه وقتی با شگوفائی اقتصادی و مالی غرب مقایسه می‌شد، بسیار تکان‌دهنده بود. از آن‌جائی که این شکاف بیش‌تر شده می‌رفت، نسل‌های جوان‌تر به جست‌وجوی هویت سیاسی آغاز کرده و در مقابل وضعیت پدید آمده فوق علامت سوالیه قرار می‌دهند.

مسأله هویت سیاسی، هم‌چنان در ریشه‌های ناامیدی و یأس اروپائیان غربی عصر قرن یازدهم نیز نهفته بود. با فروپاشی امپراتوری روم، هرج‌ومرج ناشی از ظهور بریرها اوج گرفته بود. مسیحیت در آن‌زمان یگانه وسیله اجتماعی - اقتصادی توده‌های مرم بود. هر کسی که آماده‌گی کامل برای عقاید مسیحیت تبارز می‌داد، اجازه ورود به اجتماع را داشت. از همین جهت است که هویت بخش بزرگ اروپای قرون وسطی با مسیحیت عجین شده بود. ”هر یکی از مسیحیان مؤمن به این باور داشتند که مالک یک روح بودند و باید نجات داده می‌شد“. از همین جهت، فراخوان اربانوس دوم در شهر کلیرمان خواستی بود برای «هویت مسیحی» و بنابر آن جنگ را بر حق می‌دانست و ضرورت ارائه کمک مسیحیان به «برادران» را مطرح کرده بود. انگیزه‌های واقعی اقتصادی و سیاسی در قبال نخستین جنگ‌های صلیبی، عمداً در زیر پوشش مذهب و دین پنهان نگه‌داشته شده بود. اگر پاپ آن‌را برای مردم افشا می‌کرد، آن‌گاه شمار کم‌تری از فراخوان او برای رفتن به جنگ پیروی می‌کردند. اربانوس دوم هم‌چنان دشمن را نیز با شخصیت مذهبی‌اش معرفی نموده و از توضیح دادن درباره قدرت اقتصادی خلفای اسلام، که برای انکشاف سوداگری اروپای غربی و ظهور طبقات جدید اجتماعی مانع بزرگی محسوب می‌گردید، با دقت تمام اجتناب ورزیده بود. به عوض این کار او توجه را به اروشلیم و مسیحیانی که در آن‌جا زنده‌گی داشتند و یا به آن سرزمین سفر می‌کردند و به قدسیت آن شهر که مسیح در آن‌جا مرده بود، معطوف داشته بود.

امروزه رهبران مسلمان‌ها نیز بیش‌تر با پیروان خویش در همین راستا سخن می‌گویند، زیرا این همان حرف‌ها و زبان‌هائی‌ست که توده‌های مسلمان آن‌ها را به‌سهولت می‌فهمند. اقوام زیادی در آسیای میانه، در قفقاز، در افریقا و نیز شمار زیاد آدم‌هائی که حتا در شهرهای صنعتی اروپائی تولد یافته‌اند، اسلام مهم‌ترین نشانه است که به‌حیث هویت آن‌ها برای‌شان نشان داده می‌شود. شرکت و سهم‌گیری دسته‌جمعی مسلمان‌ها به‌معنای آن‌ست که هرکدام از آن‌ها با آماده‌گی کامل از ارشادات قرآن پیروی می‌کنند. برای میلیون‌ها مسلمان در سرتاسر جهان، مساجد وسیله اجتماعی - اقتصادی برای موقعیت‌های نهایت غیر مطمئن بوده است. اسلام برای بسیاری‌ها با جهان مسلمان مترادف شده است. دشمن، سر از نو، بنابر تعریف بن لادن، در «لباس کلیسایی» اش - «صلیبیون

صهیونیستی» به معرفی گرفته شده است. پس برای یک مسلمان معتقد مشکلی باقی نمی ماند که راه مبارزه برضد آنها را برگزیند - یعنی به حیث یک مکلفیت و وظیفه: ”دستور کشتن امریکائی ها - اعم از شهروندان ملکی و نظامی - و نیز متحدان شان، رسالت فردی برای هر مسلمانی که امکان آن را داشته باشد و در هر مکانی که برایش مقدور است، پنداشته می شود...“ دقیقاً هم مانند اربانوس دوم در یک هزار سال قبل، که از اروشلیم و مسیحیان و زایرانی که در آنجا اذیت و آزار دیده بودند، به مثابه حربه و بهانه برای آغاز جنگ استفاده کرده بود، رهبران مسلمانها نیز با انگشت دولت اسرائیل و متحدان غربی آن را نشان می دهند. تبعیضاتی که در مورد فلسطینی ها در آنجا موجود اند، دلیل خوبی برای یک جهاد نو، یعنی یک جنگ جهانی بر ضد غرب می باشد.

اروشلیم و اسرائیل در واقع ظاهر مسأله اند، انگیزه های اصلی رویارویی خشونت بار بین شرق و غرب، عمیقاً در مجموعه پیچیده مناسبات وابسته اقتصادی ریشه دارد. امروزه حرف درباره درگیری بین سرمایه های بزرگ غرب و متحدین الیگارش شرق از یک جانب و توده های بزرگ مردم شرق و طبقات سوداگران و بانک داران در جانب دیگر است. یک هزار سال قبل شکوه اقتصادی اسلام و ستون های کمی تجارتهی آن در برابر ویرانی اروپا و ظهور طبقات جدید اجتماعی در این بخش جهان قرار گرفته بود. این که بن لادن یکی از اندک رهبران مسلمانهاست که به پیروان شان توجهی به اساس واقعی درگیری روا بدارد. او در سال ۱۹۹۶ نوشت:

”انسانها درباره زنده گانی روزمره شان نگرانی زیادی دارند؛ هر کسی درباره ناتوانی اقتصاد، تورم، وام های روزافزون و زندان هایی که مملو شده اند حرف و حدیثی دارد. کارمندان دولت با دستمزدهای اندک درباره وام های ده هزار و صد هزار ریالی سعودی صحبت می کنند. آنها از ریال شکایت دارند که ارزش آن در برابر اکثر اسعار دیگر، به شدت و بدون توقف سیر نزولی می پیماید. سوداگران بزرگ و صاحبان شرکتها درباره صدها و هزارها میلیون ریالی که حکومت مدیون آنها است، حرف می زنند. حکومت بیش تر از ۳۴۰ میلیارد از مردم قرض دار است، وام های خارجی که حساب شان معلوم نیست. مردم از خود می پرسند که آیا آنها واقعا بزرگترین کشور صادر کننده نفت هستند؟! آنها حتا به این باورند که چنین حالتی، به خاطر آنست که خداوند آنها را نفرین کرده است، زیرا آنها در برابر فشار و نوعیت تجارت غیرقانونی رژیم مسلط اعتراضی نمی کنند.“

ناتوانی اقتصادی، همان گونه که مشخصه زنده گی اروپای غربی، در اواخر هزاره نخست بود، دقیقاً همان اوضاع اقتصادی دامن گیر اکثر کشورهای مسلمان در اواخر هزاره دوم نیز می باشد. در دوران قرن یازدهم زنده گی برای کشاورزان کوچک در اروپای شمالی بسیار سنگین و دشوار بود. آن کشور در نتیجه یورش های بربرها و غلبه نورمنها همه چیز خود را از دست داده بود. سیستم های آبیاری و سدها تخریب شده بودند و در بسیاری جاها کشور در زیر سطح آب قرار داشت. کشاورزان. از جنگلها به خاطر تهیه غذا و چوب سوخت، استفاده کرده نمی توانستند، به خاطر آن که به ملکیت اشراف درآمده بودند که در آنها شکار می کردند. هر روستائی که توسط ارباب و قصرش حمایت نمی شد. اهالی آنها طعمه شکار باندهای مسلح و ارتش می شدند که به طور دوامدار بر مناطق روستائی یورش می بردند. کلیسا، تلاش می کرد که فقرا را از طریق تشویق به ساختن شهرها حمایت کند، اما زمین داران زیادی در برابر چنین ستراتیژی مبارزه می کردند، زیرا بیم داشتند که چنان شهرهائی باعث کاهش قدرت شان می شد. هم زمان با این،

رشد فوق‌العاده دموگرافیکی، فشار روزافزون بر روستاهائی وارد می‌کرد که در آنها زمین‌های ساختمانی با در نظر داشت افزایش متوالی نفوس که برای زنده‌گی تلاش می‌کرد، کفایت نمی‌کرد. اربانوس دوم در این زمینه گفته بود: ”در این کشور به مسکونین به سختی می‌توان نان خوردن تهیه نمود، آنها همه کالاهای را به مصرف می‌رسانند و به صورت دوام‌دار با هم‌دگر به جنگ می‌پردازند.“ اوضاع در سال ۱۰۹۴م. با جاری شدن سیلاب‌ها و خشک‌سالی و قحطی، بیش‌تر به‌خرابی گرائید. مهاجرت برای مردم به‌ترین گزینه به‌خاطر دوام زنده‌گی بود.

در حال حاضر پاکستان، یکی از قدرت‌های هسته‌ئی، هم‌سانی زیادی با کندی رشد اقتصادی اروپای غربی در اواخر هزاره نخست میلادی را نشان می‌دهد. اقتصاد رسمی این کشور در نقطه فروپاشی قرار گرفته است: همین حالا ۶۳،۵ درصد درآمد ناخالص ملی برای پرداختن سود، و ۴۰ درصد آن برای امور دفاعی اختصاص داده شده است، در این‌صورت سال مالی با یک توازن منفی آغاز می‌گردد. ثروت این کشور به‌دلیل الیگارش‌ی فوق‌العاده فاسدی که مسؤول فرار گسترده سرمایه می‌باشد، ناتوان گردیده است. بیش‌تر از ۸۸ میلیارد دالر در بانک‌های امریکا و اروپا گذاشته شده و مجموع وام‌های داخلی و خارجی آن به ترتیب مبالغ ۶۷ میلیارد و ۸۲ میلیارد دالر را تشکیل می‌دهد. بی‌کاری روزافزون گسترش می‌یابد، ۸۰۰،۰۰۰ نفری سالانه به بازار کارایی وارد می‌شوند، به سختی کاری به‌دست می‌آورند. گریز مالیاتی زیاد است، به‌علت عدم موجودیت خدمات اجتماعی، کسی حاضر به پرداخت مالیات مستقیم و یا غیرمستقیم به دولت نمی‌باشد. ارائه خدمات صحی آسیب‌پذیر است؛ بیش‌تر از ۷۷ درصد نفوس در سال ۲۰۰۲م. باید این و آن بیمه صحی خصوصی را تأمین مالی می‌کرد. سالانه ۱۳۵۰۰۰ زن به‌علت فقدان کمک‌های لازم در بسترهای زایمان تلف می‌شوند. در این میان حکومت صرفاً ۰،۷ درصد درآمد ملی را به امور صحت عامه در نظر گرفته که مبلغی است که حتا برای پرداخت دست‌مزد کارکنان این عرصه کفایت نمی‌کند. در نقطه مقابل این پس‌منظر ناخوشایند، اقتصاد سیاه به‌صورت گسترده‌ئی سیر رشدیابنده داشته و در اواخر سال‌های نود، سه برابر بزرگ‌تر از اقتصاد رسمی بوده است. مقیاس نهایت گسترده قچاق، اثرات منفی بر تمام سکتورهای اقتصاد رسمی، به‌خصوص بر عرصه صنعتی به‌جا گذاشته است. از سال ۱۹۹۵م. تا سال ۲۰۰۰م. کار بیش‌تر از شش‌هزار واحد صنعتی متوقف گردید. در اخیر سال ۱۹۹۹م. اقتصاد، ۲،۴ درصد سیر نزولی داشت، در حالی که رشد نفوس سالانه سه درصد افزایش داشته است. فقر هم‌واره روزافزون بوده و از سالیان دراز ادامه دارد؛ در درازای دهه پسین خط فقر دو برابر بزرگ‌تر شده از ۱۷،۳ درصد به ۳۵ درصد بالا رفته است. تنها ۱۵ درصد نفوس از سهولت‌های به‌داشتی شخصی و ۲۲ درصد امکان دسترسی به آب پاک را دارند. در زمینه درگذشت نوزادان، پاکستان شامل فهرست کشورهایائی است که بالاترین رقم در این عرصه را دارا می‌باشند. مهاجرت و ترک کشور به‌صورت فوق‌العاده مورد توجه قرار داشته و به‌خصوص نسل‌های جوان را بیش‌تر به‌خود جذب کرده است.

جنگ‌های صلیبی، به نفوس قحطی‌زده اروپای غربی، امکان فرار از مردن را فراهم کرده بود، موقعیتی که از جنگ سود برده و روح خود را نجات می‌داد - یعنی یک طرح و پیش‌نهاد جذاب. اکنون نیز شمار عدیده مسلمان‌های جوان که برای خود کدام آینده نمی‌بینند، در شرایط بیم‌ناکی به‌سر برده و از آن وحشت می‌کنند که از استثمار غرب به‌سایه رانده می‌شوند، به فراخوان جهاد

جدید - رستاخیز جهانی اسلامی که من آنرا جهاد جدید می‌نامم - لیبیک می‌گویند و به آن می‌پیوندند و آنرا یک پیش‌نهاد سودمندی برای خود می‌دانند: دست‌مزد، یک ماموریت و یک هدف در زنده‌گی شان و در درازمدت یک آینده^۶ به‌تر و در صورت کشته‌شدن رضائیت و خوش‌نودی برای شهادت.

قدرت حقیقی‌ای که در جنگ‌های صلیبی نهفته بود، همچنان جهاد جدید نیز از آن برخوردار است که از وجود طبقات سمت‌دهنده^۶ جدید اجتماعی-اقتصادی ناشی می‌شد و می‌شود. در جریان فروپاشی اقتصادی قرن یازدهم اروپای غربی، طبقات جدیدی از سوداگران و بانک‌داران ظهور کردند. آن‌ها روابط تجارتي با شرق دور برقرار کردند و ابریشم و ادویه‌جات از آن‌جاها وارد کرده و در حالی که خود آن‌ها نیز چوب، فلزباب و محصولات نساجی را بدان‌جا صادر می‌کردند. طبقات جدید، شرق دور را منطقه^۶ طبیعی‌ای برای گسترش فعالیت‌ها و شرکت‌های شان یافتند، اما قدرت برتر تجارتي اسلام در برابر شان به‌حیث مانع وجود داشت. اتحاد آن‌ها با کلیسا به‌خاطر پیش‌بردن جنگ‌های صلیبی، امکانات تجارتي نامحدودی را فراراه آن‌ها گشود.

در نیمه‌های سال‌های هفتاد^۶ سده^۶ بیست، نخستین بحران نفتی بروز کرد و به دنبال آن تجدید دوران پترودالر، طبقه^۶ جدید سوداگران و بانک‌داران مسلمان را پدید آورد. آن‌ها شرکت‌های تجارتي و بانک‌های خود را به‌وجود آوردند، لکن قدرت برتر غرب جلو رشد آن‌ها را سد کرد. جالب است گفته شود ثروت‌هایی را که الیگارشی حاکم شرقی به‌دست آورده بود، به‌عوض بانک‌های عربی، قبل‌تر از این به بانک‌های غربی انتقال شده بود. همان‌گونه که در فصل نهم توضیح داده خواهد شد، بانک‌ها و نهادهای مالی اسلامی، هیچ‌گاهی شرکت‌کننده‌گان بزرگی در سیستم مالی بین‌المللی نه‌بوده‌اند - آن‌ها در حاشیه^۶ پدیده^۶ جهانی‌ای به‌نام بانک‌ها قرار داشتند. فروپاشی اتحاد شوروی در واقع چانس‌های جدیدی برای قدرت‌های اقتصادی و مالی در کشورهای دارای اکثریت نفوس مسلمان، فراهم ساخت. استعمار مالی اسلامی که در فصل نهم درباره‌اش صحبت خواهد شد، به‌دلیل باور شان به وهابیزم، تفسیر سخت‌گیرانه از اسلام، امکان‌پذیر گشت.

یک‌هزار سال قبل کلیسا، هم‌کاری غیرمعمول بین کشاورزان اروپای غربی و طبقات نوظهور سوداگران و بانک‌داران را غسل تعمید داد، که هسته^۶ بورژوازی اروپائی را تشکیل می‌داد. به همین‌گونه اسلام امروزین، جهاد جدید یعنی مهر مذهبی را در پیشانی منافع اقتصادی و سیاسی قدرت‌های جدید مسلمان، هم در طبقه^۶ فقیر و هم در طبقه^۶ شرکت‌داران کوبید. یک شریک جدید و غیرمنتظره پیرامون اسلام، برای مبارزه در مقابل رژیم‌های الیگارشی مسلمان و پشتیبان‌های شان یعنی کاپیتالیست‌های غربی، برنامه‌ریزی می‌کند. همین‌ها اند که به‌ذات خود اهداف جهاد جدید را تشکیل می‌دهند.

قسمت نهم

استعمار مالی اسلامی

”ما در مقابل فقر می‌جنگیم، زیرا امید، پاسخی‌ست به تروریزم.“

از سخنان جورج دبلیو بوش هنگام اعلان کمک‌های بیش‌تر

پایان‌یافتن جنگ سرد، موازنه بین شرق و غرب را ناموزون برقرار نمود و شکاف بین کشورهای ثروتمند و فقیر را عمیق‌تر ساخت. مبارزه علیه فقر در سال‌های نود به‌جز در چین و هند، در دیگر نقاط توقف کرده بود. در اکثر کشورهای جهان، طور مثال در آسیای میانه و قفقاز، جمهوریت‌های نوتشکیل از کاهش درآمد ناخالص ملی در عذاب بودند. مثلاً در تاجکستان درآمد ناخالص ملی در سال ۲۰۰۰م. نصف آن‌چه که در سال ۱۹۸۹م. بود را نشان می‌داد. درصدی نفوس در دوران گذار اقتصادی در میان همین سال‌ها که به روزانه کم‌تر از یک دالر بالغ می‌شد، به اندازه سه برابر بزرگ‌تر گردید و در آفریقا همین وضعیت در تجارت جهانی تا به ۱.۲ درصد می‌رسید. بر مبنای ارقام بانک جهانی، در دوران سال‌های نود کاهش سرمایه در قاره آفریقا چهل درصد مجموع ثروت‌ها را در بر می‌گرفت. بزرگ‌ترین و جدی‌ترین نتیجه ادامه فقر در بخش‌های بزرگ جهان، همانا این بوده است که درگیری‌های گسترش‌یابنده مسلحانه در کشورهای فقیر پدید آمدند [و می‌آیند].

این‌که فقر در دهه پسین ازدیاد یافته است، به عوامل زیادی ارتباط می‌گیرد. فروپاشی اتحادشوروی تأثیر ویران‌گری بر وضعیت‌های اقتصادی جمهوریت‌های اسبق این کشور به‌جا گذاشت. نابرابری درآمدها از سال ۱۹۹۰م. تا ۲۰۰۰م. سه بار بیش‌تر شده، سوم حصه نفوس مجبور به زنده‌گی پائین‌تر از خط فقر گردیده، ذخیره پول کاهش یافته و در برخی مناطق، بازار تبادلۀ اسعار، روبل را به‌مثابه پول اصلی برای تبادلۀ از صحنه کشیده است. همان‌گونه که در فصل هفتم گفته آمدیم، از بین‌رفتن سیستم شوروی و تشکیل مجدد دولت‌ها و قرارگرفتن مجموعه‌ئی از دولت‌ها مانند جمهوری‌های آسیای میانه در زیر رهبری روسیه فدرال، میکانیزم اقتصادی آن‌ها را که برای تداوم حیات و انکشاف آن تا به رسیدن به سیاست بی‌طرفی، نیاز بود، از بین برد. در حاشیه‌های اتحادشوروی سابق، فقر شدید عرصه‌های مثمري را برای گروه‌های مسلح فراهم ساخت تا افراد را به‌خود جذب نمایند. اقدامات برای منفصل‌شدن از فدراسیون جدید، چنان‌که در قفقاز اتفاق افتاد، باعث درگیری‌های اتنیکی و نیز ایجاد جنبش‌های ملی در بین دولت‌های جدیدالتأسیس گردید. بروز جنگ‌های داخلی که به‌وسیله گروه‌های مسلح آغاز یافتند، زیرساخت‌های اقتصاد کمونیستی را ویران کرد. با معاوضه دوام‌دار این اقتصاد با اقتصادهای ترور، منجر به ایجاد دولت‌های - درون دولت - در مناطقی چون ایجازی، چیچن، ناگورنو قره‌باغ، کوسوو و البانی گردید.

پس از فروپاشی سیستم شوروی، روسیه کمک پولی به اعضای سابقه‌اش را متوقف ساخت. یک سوداگر ایتالیایی که در سال‌های نود در مسکو زنده‌گی می‌کرد، اظهار داشت "وسيله‌های پولی واپس برگردانده شدند تا مسکو را نجات داده باشند. وقتی کارزار برای احیای اقتصادی در دستور روز قرار داده شد، طبیعی بود که نخستین قربانیان این کارزار در بیرونی‌ترین مناطق مرزی جست‌وجو می‌شد." در چنین مناطقی ارایه^۴ کمک‌های خارجی نه‌توانست کم‌بود دراماتیک سرمایه^۵ شوروی را جبران کند و این امر تا یک اندازه به‌خاطر آن بود که سرمایه‌گذاری‌های مستقیم غرب در مناطق دیگری انجام یافتند، و در مناطقی دیگر به‌خاطر آن که سرمایه‌گذاری‌های ستراتیژیک، سرانجام به رفع محدودیت‌های ناشی از جنگ سرد منجر می‌گردید. و مناطقی برای این منظور گزیده می‌شدند، که سود مطمئن و بالائی از آن به‌دست می‌آمد. در سال‌های نود، مجموع کمک‌های خارج تا ده درصد کاهش یافت (در صورتی که سهم درآمد ناخالص ملی کشورهای کمک‌دهنده از سال ۱۹۹۰م. تا سال ۲۰۰۰م. از ۰،۳۳ الی ۰،۲۲ درصد کاهش را نشان داده بود). در همین دوران، انتقال بلندمدت سرمایه به کشورهای فقیر به دو میلیارد دالر بلند رفت تا این که به بیست‌ودو میلیارد دالر سرزد که انتقال رسمی آن از ۱۷ میلیارد تا ۱۳ میلیارد دالر کاهش را نشان می‌داد، انتقال بازار سرمایه به‌طور ناگهانی شکست و از ۰،۵ تا به ۰،۳ تنزل کرد. در این میان تنها سرمایه‌گذاری‌های فردی به‌طور ملموسی از ۱،۳ میلیارد دالر در سال ۱۹۹۱م. تا به ۲،۸ میلیارد دالر در سال ۱۹۹۹م. بلند رفت. این پول‌ها در واقع به گروهی از دولت‌های مشخص داده شدند: به کشورهای با درآمد میانگین در امریکای لاتین و اروپای شرقی.

اکنون که محدودیت‌های سیاسی زمان جنگ سرد از میان برداشته شده بودند، کمک‌های کشورهای کمک‌دهنده قوانین اقتصادی را دنبال می‌کردند. سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی نصیب کشورهایی می‌شد که سیاست موفقانه‌ئی را پیش می‌بردند که این امر به ایجاد یک اقتصاد ثابت با رهبری مؤثری که از مقررات پیروی می‌کرد، منجر می‌گردید. از این‌رو اجازه^۶ ورود مکسیکو به سازمان تجارت آزاد امریکای شمالی و اجرای بازسازی بازار در چین، مبالغ بزرگی را به‌خود جذب نمود. ارزیابی سیاست توسط بانک جهانی، همچنان نقش کلیدی را در زمینه^۷ تأیید سرمایه‌های خارجی ایفا می‌کرد. بزرگ‌ترین سه کشور دریافت‌کننده^۸ سرمایه‌گذاری‌های مستقیم، یعنی برازیل، چین و مکسیکو نمره^۹ ارزیابی ۴،۱ را در مقابل ۳،۳ از دیگر کشورهای در حال رشد کسب کردند.

علاوه بر آن اقتصاد نوین، انقلاب اقتصادی، که اینترنت در نیمه دوم دهه^{۱۰} نود - که جهان را تسخیر نمود - ظهور کرد. مبالغ هنگفت سرمایه را که در حالات دیگر می‌توانست سرمایه‌گذاری شود، صرفه نمود. به‌قول یک کارکن بازار سهام امریکائی "اشخاصی که از ریسک بلند هراسی نداشتند، سرمایه‌های هنگفتی را در اقتصاد جدید سرمایه‌گذاری کردند. این‌ها همان‌هایی بودند که احتمالاً در نظر داشتند که در معاملات دارای ریسک در بازارهای رشدیافته سرمایه‌گذاری کنند". ایالات متحده یک جریان بزرگ سرازیری سرمایه را جذب نمود که این امر ده سال ادامه یافت. طور مثال از سال ۱۹۹۰م. تا به سال ۱۹۹۶م. خریداری سهام توسط خارجی‌ها از ۲۹ میلیارد دالر در سال ۱۹۹۰م. تا به ۱۵۰ میلیارد دالر در سال ۱۹۹۶م. بلند رفت. در همان دهه مجموعه^{۱۱} نشانه^{۱۲} بهای سهام مربوط به شرکت سهام نسدانق (Nasdaq) یک افزایش قابل توجهی از قیمت‌ها را نمایش داد که رقمی از ۵۰۰ تا

به ۵۰۰۰ را نشان می‌داد. نشانه^۴ بهای سهام نسداق تیلی کوم (Nasdaq-telecomindex) مسیر مشخصی را تعقیب می‌کرد. یکی از کارکنان این شرکت اظهار داشت که «سرمایه‌گذارهای خارجی پول سرسام آوری را در ایالات متحده انتقال دادند. این جریان سرازیری دسته‌جمعی سرمایه، به انقلاب دات. کام (dot-com- revolution) بال‌های پرواز داد.» این پدیده، صنعت جدیدی را در قلب کاپیتالیسم غربی آفرید و این امر باعث تقسیم مجدد ثروت به نفع شرکت‌های اینترنتی گردید.

سرمایه‌گذارهای خارجی، به استثنای چند اقتصاد دوران گذار، به سوی اتحادشوروی سابق رو بردند. یک بانک‌دار سابق اروپائی اظهار داشت: «غرب بر دولت شرق غلبه نمود و در حالی که ویرانی آن هنوز ادامه داشت، میدان کارزار را ترک گفت.» حتی جمهوری‌های نفت‌خیز آسیای میانه، قدرت جذب کننده برای سرمایه‌گذارهای غربی نه‌بودند. تحلیل‌گر نفتی برتانوی مدعی بود که «شرکت‌های اندک نفتی‌ای که جرئت کردند این کار را کنند، انگلستان خود را سوختاندند. به‌طور مثال بریتیش پترولین BP در روسیه^۶ خنده‌دارتر این که به‌نظر می‌آمد که نسبت به پرده^۵ آهنین قدیمی، فساد فراگیر وسیله^۶ به‌تری در برابر کاپیتالیسم بوده است. دیپلمات‌های غربی تأیید می‌کنند که اقتصادهای آسیای میانه، حتی تا به‌حال برای عنصر فساد، بی‌وکراسی، خفه‌کردن بازارها و مداخله^۶ روسای جمهور دیکتاتورمنش و اطرافیان شان به‌خاطر جلب سرمایه‌های خارجی، مساعد اند. رهبران ستم‌گر این جمهوری‌ها، در درازای بیش‌تر از یک دهه هر شکلی از مقررات و نوسازی را در دستان خود متمرکز ساخته بودند. طور مثال در ازبکستان، حکومت کریموف بسیاری از قیمت‌ها، به‌شمول کتان را که از صدور آن سود زیادی به‌دست می‌آید، کنترل می‌کند. کاپیتالیسم غربی برای به‌خطرانداختن مناطق اقتصادی که خاطرات قرون وسطائی را تداعی می‌کند، آماده نیست. به‌قول یک سفیر اروپائی در دوشنبه مرکز تاجکستان، ماموران حکومت هنوز هم حق آن‌را دارند که شرکت‌ها را وادار کند تا کار مجانی انجام دهند. همان‌گونه که در دوران فتودالی، مالکان زمین از رعایای خود می‌خواستند تا کارهای بدون مزد را انجام دهند. یک کارمند بانک اروپائی اظهار داشت که: «با چنین دورنمائی هیچ‌کسی حاضر نیست که مسؤولیت مالی یک پروژه را به‌دوش بگیرد.»

پس عجیب و غیرقابل انتظار نیست که حضور بانک‌های غربی، مطابق همان معیارهای اقتصادی که در برابر سرمایه‌گذاری‌های خارجی وضع شده اند، در کشورهای فقیر نیز رهبری گردد. آزادسازی بازارهای اقتصادی در غرب، با رشد سریع سوداگری هم‌آهنگ گردیده است، که انگیزه‌ئی برای گسترش ناآشنای بانک‌ها می‌باشد. یک‌جائی بانک‌ها در بیرون از مرزها از ۳۲۰ در سال‌های هشتاد به ۲۰۰۰ تا در سال‌های نود بلند رفت و این جریان بین سال‌های ۱۹۹۲م. تا ۲۰۰۰م. حتی شکل سیل‌آسا به‌خود گرفت. بزرگ‌ترین سودی که از چنین سیاستی برداشته شد، بازهم کشورهائی دارای درآمد متوسط در امریکای لاتین، شرق آسیا و اروپای شرق بودند. افریقا، آسیای میانه و قفقاز و بخشی از بالقان از سال‌های ۱۹۸۹م. تا به ۲۰۰۲م. تا اندازه‌ئی در سایه قرار داده شدند، تولید ناخالص داخلی در یوگوسلاویای سابق تا ۴۸ درصد، در بوسنی هرزگوینیا ۲۶ درصد، در کروشیا ۱۳ درصد و در مقدونیه ۲۳ درصد پائین آمد. یگانه سازمان‌هائی علاقه‌مند برای این منطقه، بانک‌های ترکیه، ایران و بانک‌های عربی، یعنی بانک‌های اسلامی بودند. نهادهای مالی اسلامی، به تناسب هم‌سان‌های غربی خود، در ارائه^۷ کمک به کشورهای فقیر کمونیستی سابقه که دیگر از محوریت رشته‌های نجات مسکو رها شده بودند، عجله و شتاب داشتند، که بدین حساب با جهان مالی اسلامی با

رشته‌های قوی بسته شدند. چنان‌که در فصل بعدی خواهیم خواند، این پروسه راه را برای هم‌کاری اقتصادی پان - اسلامیستی بین بانک‌های اسلامی و دولت‌های - درون دولت - هموار ساخت. در حالی‌که ساده‌سازی مقررات بانک‌ها، یعنی حضور دوام‌دار بانک‌های غربی در امریکای لاتین و شرق آسیا ادامه داشت، فروپاشی اتحاد شوروی، زمینه‌ساز ظهور پدیده^۴ بانک‌های اسلامی در افریقا، آسیای میانه، قفقاز و بالکان گردید.

بانک‌های اسلامی، به‌وسیله^۵ کشورهای غربی که از بیم مراجعه^۶ کتله‌های بزرگ، نمی‌خواستند هیچ‌گاه به نهادهای مالی اسلامی اجازه دهند که از مقدار بزرگ ثروت‌های عربی استفاده^۷ درست و مناسب نمایند، بل‌که تا این زمان صرفاً عملیات‌های کوچکی را در عرصه^۸ بین‌المللی انجام می‌دادند. هیچ‌کدام از این بانک‌ها، نه‌توانستند موقعیت یک نهاد مهم نهادهای بین‌المللی را کسب نمایند، یک کارمند بانک برتانوی افشا ساخت که: ”بخش بزرگ ثروت‌های سعودی و غربی همیشه مورد معاملات بانک‌های اروپایی و امریکائی قرار می‌گرفتند“. فروپاشی سیستم شوروی، در واقع برای پدیده^۹ بانک‌های اسلامی از زمان تجدید حیات شان در ۱۹۷۶م. چانس‌های بزرگی را در زمینه^{۱۰} رشد و انکشاف شان فراهم ساخت. مطابق به اظهارات یک کارمند سابقه^{۱۱} بانک در شرق میانه ”آن‌ها پدیده^{۱۲} بانک‌ها را برای مستعمره‌ساختن دولت‌هایی که شهروندان مسلمان دارند، به‌کار گرفتند. کمک‌های مادی‌ای که آن‌ها به مسلمان‌های نیازمند، ارائه می‌کردند، در واقع وسیله‌ئی برای تحمیل پرنسیپ‌های بنیادگرایانه در جوامع اسلامی به‌شمار می‌رفت“. به‌طور مثال، عربستان سعودی ذخایر معتابه سرمایه‌های خود را در راه تحمیل اسلام و هابی به‌مصرف می‌رساند. طبق گزارش‌های نهادهای بین‌المللی، بانک‌های اسلامی، شکاف مالی را که با فروپاشی اتحاد شوروی و بی‌تفاوتی واشنگتن پدید آمده بود، پُر کردند.

پایان جنگ سرد، امکانات جدید سوداگری را فراهم ساخت، این امر به‌ذات خود موانع سیاسی را از سر راه فراقانونی شدن اقتصادی که مثلاً به‌وسیله مونتاریزم (سیاست یا روش وارد ساختن بیش از حد پول، به‌منظور تنظیم فعالیت‌های اقتصادی، که تورم پولی پیامد آن است. توضیح مترجم) ریگن و تاجر به‌وجود آورده شده بود، از میان برداشت؛ تا این‌که دورنمای پدیده^{۱۳} بانک‌ها را به‌صورت گسترده‌ئی به‌بود بخشیده باشد. بانک‌های غربی و اسلامی بدون محدودیت، توانستند بال‌های خود را بر جهان بگسترانند. بانک‌های اسلامی در کشورهای خود اما به‌صورت فوق‌العاده به‌تری عمل کردند و سوداگری غیرقانونی و اقتصاد سیاه را از نظر پولی تأمین نمودند. آن‌ها در عرصه^{۱۴} بین‌المللی به استعمار یورشگر مالی، به‌ویژه در کشورهای مسلمان‌ی که در پرت‌گاه هرج‌ومرج اقتصادی قرار گرفته بودند، رو آوردند و زیرساختی را به‌وجود آوردند که تا اقتصاد بر مبنای آن عمل کرده بتواند.

شکل نوینی از اقتصاد آلبانی:

آلبانی، کشوری با نفوس کمی بیش‌تر از سه میلیون نفر، که هفتاد درصد آن خود را مسلمان می‌شمرند، نمونه^{۱۵} خوب یک مستعمره^{۱۶} اسلامی به‌شمار می‌رود. در سال ۱۹۹۲م. یک هیأت بانک انکشاف اسلامی ترکیه، از تیرانا بازدید به‌عمل آورد و اساسی

برای هم‌کاری نیرومند اقتصادی بین دو کشور را بنیاد نهاد. اندک زمان پس‌تر، شرکت‌های ترکی که تجارت کود کیمیاوی داشتند، شرایط فوق‌العاده مناسبی را به صادرکننده‌ها و واردکننده‌های البانی پیش‌کش کردند. آن‌ها بازار را در کنترل خود قرار دادند و آن‌را وا داشتند که از نهاد بین‌المللی به نام (International Fertiliser Development Center-IFDC) که یک نهاد مشاورتی امریکائی برای کمک به تجارت کشاورزی برای دوران گذار به اقتصاد بازار بود، کمک تقاضا کند. فعالیت‌های این نهاد را دادن وام و نظارت بر پروسه^۴ واردات و صادرات تشکیل می‌داد. این وظیفه را اما بیش‌تر تر سوداگران ترکی که از کمک بانک‌های اسلامی که در عرصه^۵ تأمین مالی سوداگری فعال بودند، به‌دوش گرفتند. کارمندان (IFDC) از بیم حمله‌های تروریستی آن‌جا را تخلیه کردند. یک گروه کوچکی از ماموران آن به مقدونیه منتقل شد و دیگر هیچ‌گاه به آلبانی بر نه‌گشت.

چند ماه پس از دیدار هیأت بانک انکشاف اسلامی ترکیه، یک هیأت از کویت به آلبانی رفت و یک پلان بلندبالای سرمایه‌گذاری را در بدل اجازه^۶ اعمار چند باب مسجد، پیش‌کش نمود. این پیش‌نهاد بلافاصله پذیرفته شد و کویتی‌ها به اعمار مساجد و مدرسه‌های آموزش قرآن در سرتاسر کشور آغاز کردند. بنابر اظهارات کمیسیون هلسنکی برای حقوق بشر، فرستاده‌های مسلمان به آلبانی، از بحران موجود مادی و معنوی در کشور، برای ایجاد مدل‌های خارجی تعصبات افراطی سود بردند. نوجوانان به سفر به ترکیه، سوریه، اردن، مالیزی، لیبی، عربستان سعودی و مصر تشویق می‌شدند تا در آن‌جاها الهیات اسلامی را که به‌وسیله^۷ سازمان‌های خیریه اسلامی تدریس می‌گردید، بیاموزند.

این سلسله^۸ شست‌وشوی مغزی مذهبی، با ورود کشورهای گروه بن لادن، سابقه‌داران افغان - عرب جهاد ضد شوروی هم‌زمان اتفاق افتاد که در چارچوب سازمان‌های خیریه^۹ اسلامی فعالیت می‌کردند. یک بخشی از وظایف آن‌ها را رسانیدن کمک‌های مالی مؤسسات خیریه^{۱۰} اسلامی به گروه‌های تروریستی تشکیل می‌داد. متهمان مربوط به یک گروه تروریستی مصری به نام جهاد اسلامی در جریان محاکمه^{۱۱} شان در قاهره در سال ۱۹۹۹م. مطالب جالبی را در باره^{۱۲} شبکه^{۱۳} عربی - افغان در آلبانی افشا ساختند. اکثریت آن‌ها در خدمت مؤسسات خیریه^{۱۴} اسلامی در تیرانا قرار داشتند و ۲۶ درصد دست‌مزدهای خود را به «جهاد اسلامی» کمک می‌کردند. پول‌های خیریه^{۱۵} عربی که برای کمک به آلبانی اختصاص می‌یافت، نیز راه مصر را در پیش گرفته و به همین گروه می‌رسید. طور مثال یک کارمند سازمان خیریه در کویت، یک بخش چنین پول‌ها را که در نظر بود به کودکان یتیم آلبانی ارسال گردد، به خانواده‌های اعضای زندانی جهاد اسلامی فرستاد. مهم‌ترین وظیفه^{۱۶} این عرب - افغان‌ها از انسانیت فاصله^{۱۷} زیاد داشت. آن‌ها می‌بایست جنگ‌جویان را به‌منظور جنگیدن در یوگوسلاوی جلب و جذب، تأمین مالی و مسلح می‌کردند. جیهان حسن، هم‌سر شاوکی سلامه مصطفی از مصر، که سرحلقه^{۱۸} حوزه^{۱۹} آلبانی مربوط به القاعده بود، در جریان یک محاکمه شهادت داد که شوهرش در تیرانا فعالیت‌های جعل اسناد را پیش می‌برد و پاسپورت‌ها و تذکره‌های جعلی می‌ساخت. او این نوع فعالیت‌ها را در سال ۱۹۹۴م. که در سودان اقامت داشت آموخته بود. شاوکی در همین دوران، مالک یک شرکت غیرقانونی بود که فعالیت‌هایش را از زیرخانه^{۲۰} محل اقامتش پیش می‌برد. از نظر مالی، حوزه^{۲۱} مربوطه‌اش از یک شبکه^{۲۲} پول دریافت می‌کرد که گفته می‌شد، این پول‌ها که هر بار تا دوهزار دالر بالغ می‌شد، از خارج به حساب آن واریز می‌شد. احمد ابراهیم السید النگار، عضو جهاد در آلبانی که با اسامه بن لادن در

تماس بود، در جریان محاکمه‌اش اعتراف نمود که رفقاییش به‌وسیله رهبران سعودی به‌خوبی مواظبت می‌شدند. او گفت: ”در حالتی که اوضاع در آلبانی به پیچیده‌گی می‌گرایید، بن لادن گفته بود، که آماده است به هر عضوی [که آماده‌گی منتقل شدن به] افغانستان را داشته باشد، کمک نماید... بن لادن می‌تواند به هر خانواده از طریق تماس‌هایش با طالبان، ماهانه صد دالر بپردازد.“

هم‌کاری متقابل بین جهاد اسلامی و بن لادن در آلبانی، نشانه مهاجرت رو به تزايد اعضای این گروه تروریستی مصری بود که هدایت و سوق آن‌را در درون شبکه بن لادن، امین‌الظواهری در دست داشت. سرانجام هر دو گروه در آغاز سال ۱۹۹۸م. در زیر نام جبهه متحد جهانی اسلامی برای جهاد بر ضد یهودها و مسیحیان (World Islamic Front for the Jihad Against Jews and Crusaders) با هم یک‌جا شدند. هدف این گروه جدید، جهانی‌ساختن جهاد بود. ظهور گروه‌های مسلح اسلامی زیر تأثیر روزافزون سازمان‌های مالی و اقتصادی اسلامی، ممکن و میسر گردید، روندی که زایش یک پدیده جدید را سهل‌تر ساخت: جهانی‌ساختن اقتصاد ترور. پیروان بن لادن در آلبانی، وظیفه مطابقت‌دادن کشورشان را با شبکه بین‌المللی اقتصادهای جدیدی که به‌وسیله سازمان‌های مسلح گردانده می‌شد، به‌دوش داشتند. آلبانی‌ها، به‌خصوص در کوسوو و مقدونیه، با سایر سازمان‌های مسلح مسلمانی هم‌چون چیچن‌ها تماس برقرار کردند که اینک در تجارتي سهمیم شده بودند که مواد مخدره و اسلحه به اروپا قاچاق می‌کردند. پس از آن تماس‌های تجارتي با مافیای ایتالیا قایم کردند که مسؤولیت خریداری و پخش مواد مخدر را به‌دوش داشت. بدین‌ترتیب آلبانی به کشور مهم در مسیر انتقال مواد مخدر از افغانستان به اروپا مبدل گردید.

هم‌زمان با این، پیروان بن لادن در امر جلب و جذب افراد در بین شهرمندان مسلمان مشغول گردیدند، که مؤفق به جذب شش‌هزار آلبانیایی از کوسوو، مقدونیه و آلبانی شده و در ارتش مجاهدینی که توسط عرب - افغان‌ها رهبری می‌شد و در بوسنیا می‌جنگیدند شامل شدند. در این دوران آلبانی به یک کشور مناسب پناه‌گاه اسلامیت‌های رادیکال مربوط به کشورهای دیگر و اعضای فراری سازمان‌های مسلح، مبدل گشته بود. نقش جدید کشورهای بالکان وقتی در سال ۱۹۹۸م. جنبه رسمی به‌خود اختیار کرد که بین بن لادن و پاس‌داران انقلابی ایران موافقتنامه‌ئی به امضا رسید تا مطابق به آن از آلبانی و کوسوو به‌مثابه پای‌گاه مهمی برای حملات مسلحانه آینده در اروپا استفاده کنند.

درگیرشدن ایران در آلبانی به سال ۱۹۹۷م. بر می‌گردد، وقتی حکومت ایران در آن‌سال زمان را برای به مستعمره اقتصادی درآوردن آلبانی مهیا و آماده یافته بود. این کشور، می‌بایست یک‌جا با کوسوو و مقدونیه بخشی از «محور - مسلمان»، یعنی یک رسالت اسلامی در برابر اروپا را تشکیل می‌داد. در این دوران اقتصاد آلبانی داشت از هم فرو می‌پاشید. بازسازی بازار آزاد که به‌وسیله غرب در سال‌های نود به‌منظور برقراری دموکراسی روی دست گرفته شده بود، به‌عوض آن فساد و دزدی را در نهادهای دولتی سرعت بخشید. نمونه درخشان این بازنده‌گی، فروریزی پلان سرمایه‌گزاری اهرم‌گونه بود. از این‌که هفتاد درصد خانواده‌های آلبانی پیشاپیش پول‌های پس‌انداز خود را به این پلان اهرم‌گونه اعتماد کرده بودند، ناشی از تعهد درصد بالای (ماهانه بیش‌تر از ده درصد) سود گنج‌کننده می‌شد. مبلغ بسیار بزرگ یک‌ونیم میلیارد دالر، که با یک سوم درآمد ناخالص آلبانی برابر بود (که در سال ۱۹۹۰م. چهارونیم میلیارد دالر تخمین می‌شد) با این پلان ناپدید گردید. فروریزی اجتناب‌ناپذیر، ثروت‌های این کشور را در خود

بلعید. تأثیر چنین سقوطی، باعث نقض جدی مقررات و قوانین در مقدونیه^۶ هم‌جوار به‌جا گذاشت، جایی که سیستم خصوصی بانک‌داری تقریباً فرو ریخته بود، زیرا مبالغ هنگفت به خاطر سهم‌گیری در پلان متذکره، به آلبانی فرستاده می‌شد.

پس از فروپاشی پلان اهرم‌گونه، آلبانی در بحران بزرگی فرو رفت و خواهان کمک گردید. فقر و تنگ‌دستی بیداد می‌کرد و شهرمندان بایستی خود را برای دوام حیات ستره متمرکز می‌ساختند. غارت، تروریزم، قاچاق مواد نشه‌آور، اسلحه^۷ ممنوعه، اختطاف و تجارت برده‌های سفید به مهم‌ترین منابع درآمد مبدل گشتند. با چنین پس‌منظری، پلان تهران از دو بخش تشکیل یافته بود: از نظر رسمیات، بانک‌های اسلامی بایستی به‌منظور ایجاد یک سیستم ارائه^۸ کمک به بانک‌ها، نهادهای مالی، سازمان‌های بشردوستانه و خیریه و نیز برای زیرساخت‌های بنیادی که برای فعالیت‌های اقتصادی نیاز بود، مبالغ پولی را سرمایه‌گذاری می‌کردند. اما در خفا منظور این بود که برنامه‌های ایران برای ایجاد یک شبکه^۹ شبه‌نظامیان اسلامی در این کشور نهادینه گردد، و این به‌خاطری که به اروپا دست‌رسی پیدا می‌کرد. برای عملی‌ساختن این برنامه‌ها، محسن نورباکان، رئیس بانک مرکزی ایران به بانک‌های کشور خود دستور داد که در آلبانی سرمایه‌گذاری کنند، بدون آن‌که درباره^{۱۰} سود حداقل و یا ریسک‌های بزرگ‌تر بیاندیشند. بانک‌های ایرانی به‌زودی به‌مراجعه اولی برای اسعار قوی در آلبانی مبدل گردیدند. این بانک‌ها به تأمین ارتباط‌ها بین صادرکننده‌ها و واردکننده‌های محلی و شرکت‌های اسلامی رسیده‌گی می‌کردند؛ آن‌ها رسیده‌گی به معاملات تجارتي را با سوداگران ایرانی روی دست گرفته و به آن سرعت می‌بخشیدند. بانک‌ها و نهادهای مالی محلی، به‌خاطر داشتن ارتباط با بانک‌های اسلامی تجدید ساختار شدند. حضور ایران در جهان درونی بانک‌ها و عرصه^{۱۱} مالی آلبانی در ظرف چند سال محدود، به‌صورت عموم نه تنها گسترش یافت بل که به یک بخشی از نظام ثابت مبدل گردید.

بانک‌ها به‌مثابه^{۱۲} وسیله^{۱۳} صدور اسلام:

هم‌چنان اندونیزیا نیز مانند آلبانی، به هدف استعمار اسلامی مبدل گردید. با سرنگونی سوهارتو در سال ۱۹۹۸م. دروازه‌ها به‌روی نهادهای بانکی اسلامی گشوده شد. جریان سرازیرشدن پول از کشورهای عربی به‌داخل این کشور آغاز یافت. در سال ۲۰۰۲م.، صدها پروژه^{۱۴} صادرات، واردات و سرمایه‌گذاری‌ها از کویت به‌منصه^{۱۵} اجرا گذاشته شد، که هرکدام به‌طور میانگین به ارزش ۴۰۰،۰۰۰ دالر بالغ می‌شد. در شش ماه نخست سال ۲۰۰۲م. سوداگری بین اندونیزیا و ۹ کشور عربی با ۱،۹۵ میلیون دالر گسترده‌تر شد که از آن جمله ۹۵۰،۰۰۰ دالر مربوط به فراورده‌های صادراتی می‌گردید. در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۲م. حکومت یک قرارداد با مصر به امضا رسانید که بر مبنای آن مصر بایست در ظرف ده‌سال، ده‌هزار عراده بس به اندونیزیا تحویل می‌داد. در ماه اکتبر همین سال اندوسات (INDOSAT) (شرکت بین‌المللی تلفن اندونیزیا) اعلام داشت که به‌ارزش صد میلیارد روپیه (۱،۱۰ میلیون دالر) سهام شرعی را عرضه می‌کند. یعنی سهامی که از نظر حقوق اسلامی زکاة آن پرداخته شود.

یک کارمند بانک عربی چند سال قبل توضیح داد که ”وظیفهٔ نهائی بانک‌ها خدمت به اسلام و تبلیغ برای آنست“.

کاپیتالیسم و مقررات آن با سیستمی که آخرین وظیفه‌اش نیرومندساختن فرهنگ اجتماعی - سیاسی یعنی اسلام می‌باشد، در مطابقت قرار نه‌دارد. اکثر مسلمان‌ها، کاپیتالیسم را با فرهنگ غربی هم‌آهنگ می‌بینند و آن‌را غیراخلاقی می‌دانند، زیرا دارای خصلت استثمارکننده می‌باشد. گروه‌های شبه نظامی مسلمان از ده‌ها سال بدین سو جامعهٔ کاپیتالیستی را به همین معنا تعریف کرده اند؛ یعنی همان تعریفی را که جنبش‌های رادیکال مارکسیستی به اقتصاد بازار می‌دهند: خون‌آشام و غیراخلاقی. دموکراسی‌های غربی بی‌باوری هم‌گونی را پدید می‌آورند. به قول طارق مسعود ”در اساس جنبش‌های طرف‌دار دموکراسی در جهان عرب وجود نه‌دارد. زیرا دموکراسی نزد یک عرب متوسط‌الحال مفهومی نه‌دارد. دموکراسی در گذشته‌های عربی ریشه نه‌داشته و ذهنیت‌ها را به نفع غرب تخدیر می‌کند.“

جهادی‌های افغانستان ادعا می‌کنند که غلبه بر کمونیزم به زور اسلحه و یاری خدا می‌سر گردید. دموکراسی و عصری‌سازی امریکائی، در آن دخلی نه‌داشته است. این تصور که جهاد می‌توانست به پایان برسد و به وسیلهٔ دیپلومات‌های غربی که خود را در ایجاد یک ملت متمرکز بسازند - این که افغانستان و عراق را شبیه تکرزاس بسازند، معاوضه شده می‌توانست، کمی عجیب به نظر می‌رسید. یکی از جنگ‌جویان مجاهدین سابق اظهار داشت که: ”ما برای خدا جنگیدیم تا حکومت او را برقرار سازیم، نه برای آوردن دموکراسی غربی.“ همان‌گونه که ادوارد سعید استاد ارشد دانش‌گاه کولمبیا به تأکید می‌گوید که این روشن‌فکران عربی طرف‌دار غرب بودند که از مثال‌های غربی یعنی دموکراسی، مدرنیته، اقتصاد بازار غربی و رقابت آزاد - با شور و شغف زایدالوصفی استقبال به عمل آوردند. علاوه بر اتحاد شوروی، بزرگ‌ترین بازنده‌های دیگر جنگ افغانستان، تحصیل‌کرده‌هایی که در غرب اقامت داشتند، سیاست‌مدارها و روشن‌فکرانی بودند که در نظر داشتند دموکراسی و پلورالیسم سیاسی را در جهان اسلام پیاده سازند.

البته، وقتی نگاه مجددی به مناسبات غرب با کشورهای انکشاف‌یافتهٔ بیرون از جنگ سرد انداخته شود، یک تصویر دور از اخلاق بیرون می‌آید که مهم‌ترین مشخصهٔ آن‌را، تأمین مالی مخفیانه، قاچاق مواد مخدر، فساد، فریب و تروریسم حمایت شده به وسیله دولت، تشکیل داده بود. برخورد غیراخلاقی در زیر نام دموکراسی غربی، تأثیر تردیدناپذیری بر هویت بخشیدن گروه‌های رادیکال مسلمان در نزد مسلمان‌های میانه‌رو داشته است. یک شهرمند دگراندیش سعودی به من گفت: ”چه کسی انکار کرده می‌تواند که غرب از اعتماد به نفس دو برابر کار می‌گیرد؟ چرا باید عراق از فیصلهٔ سازمان ملل تبعیت کند، در حالی که هرچه دلش می‌خواهد را انجام می‌دهد؟ وقتی صدام علیه ایرانی‌ها می‌جنگید، اجازه داشت که سلاح کیمیاوی بسازد و آن‌را در برابر سربازان ایرانی به کار اندازد. اما وقتی در برابر مشاوران خود قد علم نمود، آن‌گاه مرد وحشت‌ناک و مخوفی نامیده شد.“

گروه‌های مسلح غیرمسلمان در سرتاسر جهان نیز همین تصویر ناخوشایندی را از غرب ارائه می‌دارند. به طور مثال (سندرو لامینوسو) مدعیست که واشنگتن - علی‌رغم آن که مصرف کوکائین در ایالات متحده پرابلم داخلی‌اش می‌باشد - حاضر به اعتراف به این واقعیت نیست، بل که برای آن دلیل اقتصادی می‌تراشد. بانک‌هایی در فلوریدا بخش بزرگ پول‌های مواد مخدر را که به وسیلهٔ مافیای مواد مخدر امریکای لاتین به پول سفید مبدل می‌گردد، به دست می‌آورند. این پول‌ها به ذخایر پولی امریکا و اقتصاد فلوریدا

به مصرف می‌رسند. فلذا ایالات متحده^۶ آمریکا به عوض آن که شرکت‌های داخلی خود را وادار به محدود ساختن توريد و مصرف مواد مخدر بسازد، بر حکومت‌های امریکای لاتین فشار وارد می‌سازد تا کشت و زرع و تولید این مواد را از بین ببرند. در واقع چنین سیاستی، فرضاً اگر موفقیت هم داشته باشد، باعث می‌گردد که بخش بزرگی، مثلاً زارعان را، در کشور پیرو وادار سازد که به خط زیر فقر قرار بگیرند، و این هیچ‌گونه توجهی از واشنگتن را به خود جلب نه خواهد کرد.

غرب با دو مقیاس اندازه می‌کند:

وقتی به کاپیتالیسم به مثابه^۷ وسیله‌ئی برای استثمار فاقد ارزش‌های اخلاقی نگریسته می‌شود، پس چرا بانک‌های اسلامی و رهبران مسلمان‌ها قوانین و مقررات کاپیتالیسم را کنار بگذارند؟ این پرسشی است که در حال حاضر بسیاری مسلمان‌های دارای اندیشه را به خود مشغول ساخته است. یک نگاه گذرا بر شیوه‌ای که ایالات متحده با طالبان به کار گرفته اند، بر این برهان تأکید می‌ورزد. جان پیلگر ژورنالیست مشهور در این زمینه توضیحاتی دارد:

”زمانی که طالبان کابل را در سال ۱۹۹۶م. به تصرف خود در آوردند، چرا واشنگتن خاموش ماند؟ زیرا رهبران طالبان با شتاب در راه رفتن به شهر هوستون تکزاس بودند، که در آنجا از جانب مقام‌های شرکت نفتی یونیکال پذیرائی کردند. با تأیید مخفیانه^۸ حکومت امریکا از حاکمیت طالبان، شرکت مذکور سهم فوق‌العاده بزرگی از درآمد نفت و گازی را که از راه خط لوله‌ای که به وسیله^۹ امریکا احداث می‌گردید و از افغانستان می‌گذشت، به دست می‌آوردند. این مسیر زیرزمینی که ذخایر غنی نفت و گاز ترکمنستان را با سواحل پاکستان و هند به هم می‌پیوست؛ و طبیعی بود که کنترل کامل آن را بایستی ایالات متحده به دوش می‌گرفت. یک دیپلمات امریکائی گفت که «احتمال آن وجود دارد که طالبان همان‌گونه که سعودی‌ها در گذشته کردند، خود را انکشاف دهند.» که این به ذات خود خلاصه^{۱۰} انتظارات قصر سفید از طالبان را ارائه می‌دارد. واشنگتن، افغانستان را به دیده^{۱۱} یک مستعمره^{۱۲} نفتی امریکا می‌نگرد، که منافع بزرگی را برای غرب تأمین می‌کند، کشوری که بر فقدان دموکراسی و تأمین حقوق زنان در آن چشم‌پوشی می‌گردد. همین دیپلمات هم‌چنان گفت که «ما می‌توانیم با این وضعیت گذاره کنیم». علی‌رغم آن که احداث خط لوله به دلیل فشار صنایع نفتی، کماکان برای حکومت جورج دبلیو بوش از اولویت برخوردار بود، ولی با آن هم این توافقات عملی نه شد. آجندای مخفی بوش همانا استثمار ریزرف‌های نفت و گاز حوزه^{۱۳} کاسپین بود که منبع بزرگ و کافی مواد سوخت زیرزمینی در سطح جهان به شمار می‌رود، که نظر به یک تخمین برای مایحتاج انرژی برای یک نسل امریکایی‌ها بسنده است. تنها با احداث خط لوله و امتداد آن از اراضی افغانستان است که امریکائی‌ها می‌توانند امیدوار باشند، این همه ذخایر نفتی را زیر کنترل خود نگاه‌دارند.“

سودبرداری غرب از گنج‌های زیرزمینی شرق، مناسبات بین دولت‌های - درون دولت - رو به تزایدی هم‌چون افغانستان را با شرکت‌های غربی خساره‌مند ساخته است. بی‌باوری و استفاده^{۱۴} سو^{۱۵} به مشخصه^{۱۶} تماس‌های سوداگری با شرکت‌های نفتی، میدل

گردانیده شده است. به طور مثال طالبان، از رقابت بین یونیکال و شرکت نفتی ارزانتینی به نام بریداس در ارتباط به احداث خط لوله، سؤ استفاده کردند تا واشنگتن را برای به رسمیت شناختن خود وادار ساخته باشند و مبالغ بزرگ پول به دست آورند. تنها یونیکال بدون به دست آوردن کدام نتیجه‌ئی مبلغ بیست میلیون دالر مصرف کرد تا طالبان را راضی ساخته باشد. نیازوف، رئیس جمهور دیکتاتور ترکمنستان، نیز نقش مشامپی بازی نمود، تا بریداس را در این رقابت سودجویانه شامل سازد، که البته این شرکت پس از مدت کوتاهی تصمیمش را عوض کرد و این حق را برای یونیکال واگذار نمود.

اندازه‌گیری با دو مقیاس مختلف و فقدان نورم‌های اخلاقی مناسبات اقتصادی بین ادارات اطلاعاتی و دولت‌های اسلامی را خساره‌مند ساخت. واشنگتن، پس از جهاد ضد شوروی متیقن شده بود که موفقیت عملیات مخفی افغانی‌اش را می‌تواند در یوگوسلاویا نیز تکرار نماید. فلهدا پنتاگون در سال ۱۹۹۱م. با گروه‌های مسلمان در یوگوسلاویا یک شراکت مخفیانه را ایجاد نمود. ادارات استخباراتی امریکا، ترکیه و ایران «خط لوله کرواسیا» مثل همانی که برای افغانستان بود را به میان آوردند. اسلحه ایران و ترکیه با هواپیماهای ایران‌یر و باز هواپیماهای سی - ۱۳۰ نوع هرکولیس انتقال می‌یافت. عربستان سعودی بهای این اسلحه و مهمات را می‌پرداخت. سایر دول اسلامی مثل برونی، مالیزی، پاکستان، سودان و ترکیه نیز برای تدارک پول، اسلحه و مهمات رسیده‌گی می‌کردند تا آن خط لوله فعال نگه‌داشته می‌شد، اداره اطلاعات امریکا تحریم‌های سازمان ملل را در برابر بوسنیا نقض نمود. پاس‌داران انقلاب ایران هم‌راه با اسلحه، جواسیس و یواک (VEVAK سازمان اطلاعات ایران) و مجاهدین یک‌جا به بوسنیا وارد شدند. پریزیدنت (بیل کلینتن) در اپریل ۱۹۹۸م. در اثر مشوره (انتونی لاک) رئیس (سیا) و (پیتر گالبرید) سفیر ایالات متحده در کروشیا شخصاً سیاست هم‌کاری با ایران را در بوسنیا تصدیق کرد، تصمیمی که حضور ایران در این منطقه را دو برابر ساخت. بدون تردید این سیاست ارسال اسلحه به بوسنیا برای دسترسی ایران به این چانس که وارد مناسبات عمیق با حکومت بوسنیا گردد، مفید واقع شد؛ باعث گردید که مقام بلندپایه (سیا) کانگرس را در سال ۱۹۹۶م. وادار به دو دسته‌گی در یک توضیحات سری با ادای سوگند ساخت.

سازمان خیره (TRWA-Third World Relusf Agency) در سودان که در امور بشری فعالیت داشت، به حیث واسطه بین تحویل‌دهنده‌گان اسلحه و جنگ‌جویان بوسنیائی مورد استفاده قرار می‌گرفت. بر مبنای یک گزارشی که حزب جمهوری خواه منتشر ساخت، سازمان فوق‌الذکر با مسلمان‌های مشهوری هم‌چون شیخ عمر عبدالرحمن، شیخ نابینائی که با نخستین حمله بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی ارتباط داشت و اسامه بن لادن در تماس بوده است. آنچه در این زمینه جالب به نظر می‌رسد اینست که در طول جنگ در یوگوسلاویا از سال ۱۹۹۱م. الی ۱۹۹۵م. ایرانی‌ها و سعودی‌ها سعی می‌کردند که این باور را نشان دهند که با پلان‌های شان در زمینه تغییردادن نقشه این کشور کمک می‌کنند. اما در خفا هرکدام در واقع آجندای خود را پیش می‌برد: آن‌ها می‌خواستند که مستعمرات اسلامی خود را در این منطقه گسترش دهند. یک دیپلمات بلندپایه غربی که تجربه زیادی در این منطقه دارد اظهار داشت که: ”وقتی یادداشت‌های عزت بیگوویچ رئیس جمهور بوسنیا را بخوانید، همان‌گونه که من خواندم، هیچ شکی باقی نمی‌ماند که او یک مسلمان بنیادگرا است، یک بنیادگرای مهربان، اما به‌هرحال او یک بنیادگرا باقی می‌ماند. این تغییری نمی‌کند.

هدف او استقرار یک دولت مسلمان در بوسنیا می‌باشد و صرب‌ها و کروات‌ها این را به‌تر از ما می‌دانند.“ در اواسط سال‌های نود آشکار گردید که ایالات متحده را فریب داده بودند: خط لوله مطابق خواست ایشان، در محدودهٔ اسلامی در آستانهٔ دروازه‌های اروپا مورد استفاده قرار گرفت. در طول همین مدت‌زمان دیگر بسیار دیر شده بود که چنین سیاست را سمت‌وسوی دیگر بخشید. همان‌گونه که (فبلی‌رین) در جنگ خلیج اتفاق افتاده بود، ایالات متحده بر ضد همان کسانی می‌جنگید که خود در مسلح ساختن شان کمک کرده بود.

در یک اختلاف قابل توجه، به‌نظر می‌رسد که مناسبات بین دولت‌های - درون دولت - و دولت‌های مسلمان - اسلامی خوب باشد که به‌وسیلهٔ اعتماد و حتا گاهی در بین دشمنان، شاخص پیدا می‌کند. در اواخر سال‌های نود تهدید یک مقابلهٔ شدید به‌خاطر تضعیف تجارت مواد مخدر چیچن میان طالبانی که از کمک پاکستان برخوردار بودند و ارتش افغانستان زیر رهبری ربانی که ایران حمایتش می‌کرد، پدیدار گردید. طالبان در آن زمان مناطق حومهٔ خوست را - جایی که جنگ‌جویان چیچن آموزش داده می‌شدند - به‌تصرف خود درآوردند، و جبههٔ جنگ در مسیر انتقال مواد مخدر باز گردید. نماینده‌گان هر دو جناح متخاصم، به‌شمول نماینده‌گانی از پاکستان و ایران به مذاکره نشستند و به توافق رسیدند که یک مجرا و دهلیز از بین هر دو گروه باز نگه‌داشته شود تا مواد مخدر بدون سکنه‌گی انتقال یابد، در حالی که جنگ‌جویان هر دو جناح یعنی ائتلاف شمال و طالبان به کشتار هم‌دگر کماکان ادامه می‌دادند.

استعمار اسلامی کشورهای مسلمان و دولت‌های - درون دولت - در ساحه، هم‌کاری اقتصادی را سوای زیرساخت‌های اقتصادی غربی تأمین می‌کردند. در سایهٔ چنین تدابیری بود که مناسبات خاصی پدیدار گردیدند. به‌طور مثال، بر اساس منابع روسی، پاکستان در سال‌های نود، موشک‌های ستینگر را به بهای بسیار نازل به جنگ‌جویان چیچنی فروخت. گروه‌های مسلح مسلمان، با استفاده از اصل هم‌کاری اقتصادی، در هر جایی که برایشان ممکن می‌بود تخم اقتصاد بر مبنای ترور را بذر می‌کردند. هم‌کاری در عرصهٔ تجارت هروئین افغانستان، تمام گروه‌های مسلح مسلمان را، در آسیا به‌شمول چین، از نظر مالی تأمین می‌کرد. خشخاش و هیروئین به ایالت سینکیانگ سرازیر می‌شد و هم‌چنان به قیام اویغورها در برابر حکومت پکن کمک می‌رسانید. جنگ‌جویان اویغور با حمایت مالی طالبان و کمک لوژستیکی (آی.اس.آی.) پاکستان در افغانستان آموزش نظامی می‌گرفتند و سپس به اویغور بر می‌گشتند. ترس چین از این‌که سیکیانگ، یگانه منطقهٔ دارای اکثریت شهرمند مسلمان، می‌توانست به کشمیر چین مبدل ساخته شود، ربالیستی بود. هدف قیام در چین، در واقع تأسیس یک خلافت اسلامی در این منطقه است که در آن علاوه به اویغورها، ازبکستان، تاجکستان و قیرغیزستان را نیز احتوا می‌کند. پس هم‌کاری اقتصادی اسلامی، هم‌چنان زمینه را برای یک هم‌پسته‌گی جدید در بین کشورهای مسلمان فراهم ساخت، یک دژ ایدئولوژیکی که - چنان‌که در فصل بعدی خواهیم دید - یک سلاح نیرومندی در دستان گروه‌های مسلح مسلمان در برابر غرب ایجاد نمود.

قسمت دهم

قدرت اقتصادی استعمار اسلامی

«در قوانین سیکولار [غربی] خالی گاههائی وجود دارند که می توان از آنها به نفع اسلام و مسلمانها سود جست»

- عمر بکری محمد، رهبر گروه المهاجرون در خاور میانه.

تفاوت بین کاپیتالیسم و استعمار اسلامی، اجازه می دهد تا خود را در مسأله بانک کریدت و تجارت بین المللی (BCCI) - Bank of Credit Commerce International) یک بار دگر عمیق بسازیم. این بانک پیش آهنگ سیاست وام - پرداخت بود که مبالغ بزرگی را به سرمایه گزارها بدون هیچ کدام تضمینی به جز از خود مبلغ سرمایه - که شیوه منحصر به فردی بود - تا بر مبنای آن معاملات مشتریان مهم را در چارچوب سیستم کاپیتالیستی راه بیاندازد. مهم ترین افراد مستفید شده از این سیستم، همانا سهام داران خود بانک بودند؛ اشخاصی چون خالد بن محفوظ مالک بانک ملی تجارتی چنان که در کتاب (The Forbidden Truth) اثر (ژان چارلز بریزارد گیلوم داسکوی) آمده است، وامهائی را به دست آورده که نسبت به سهم بیست درصدی اش در بانک، خیلی بلند بود و یا کمال ادهم رئیس اسبق اداره استخبارات سعودی و هسته مرکزی گروه سهام دارانی که متشکل از دوازده تن شیخ های عربی و بانک داران پاکستانی بودند.

سودهای به دست آمده یک طرفه نه بوده بل که بانک نیز از مناسبات "خاص" با سهام داران سود می برد و این امر باعث شد که به حیث مهم ترین بانک در جهان سوم شناخته شود. به طور مثال بین سال های هفتاد و هشتاد [قرن بیست] گایث فاراون (Ghaith Pharaon) بزرگ ترین سرمایه دار سعودی به اندازه پنج صد میلیون دالر وام های سرپوشیده به دست آورده بود. این پول در جهت خریداری سهام در شرکت هائی برای (BCCI) به مصرف رسانیده شده بود که در بین شان دو بانک امریکائی نیز شامل بودند - بانک ملی جورجیا (National Bank of Georgia) و بانک اندیپاندانس اینسینو (Independence Bank of Encino) در کالفرنیا. فاراون حیثیت یک مانع و پرده را در برابر مقررات بین المللی برای نهادهای بانکی و کنترل حسابها ایفا می کرد، بانک خود را مدت ها در عقب او پنهان می ساخت تا از تحقیق کردن توسط بانک های امریکائی نجات یافته باشد. مبالغ نهایت زیاد وام های سرپوشیده به سهام داران بزرگ از راه ازدیاد سرمایه گذاری ها ممکن و میسر گردانیده شد. بدین ترتیب تا هر زمانی که پول داخل بانک می گردید، بانک با مشکلی مواجه نه بود. چنین سیاستی باعث خساره مند شدن ذخیره پول ملی می شد، چیزی که بانک را به سوی شکست سوق می داد.

بدین گونه ستراتیژی های (BCCI) که سیر مشکل انکشاف امور مالی بین المللی را به دوش بگیرد، از جانب بانک داران عربی و هم تاهای شان در جهان سوم موفقیت آمیز ارزیابی گردید، با در نظر داشت این که آنها یک جایگزین عملی برای سود برداری

کاپیتالیستی غربی پیش کش کردند. پسان تر (BCCI) به یک مدل نهادهای بانکی اسلامی مبدل گردید؛ بسیاریها حتا این اشتباه و نارسایی را به مناسبات و روابطی مربوط می‌دانند که بانک با نهادهای مالی غربی برقرار کرده بود و نه به مدیران آلوده به فساد بانک متذکره. به‌قول یک کارمند ترکی بانک «این، ورشکست شدن (BCCI) را در انظار جهانیان صدمه زد، در ترکیه، مردم به‌خاطر می‌آورند که این نهاد چه کارهایی نه‌بود که در عرصه‌های تجارت و کشاورزی انجام نه‌دهد. در هر جایی در امتداد سواحل مدیترانه، جایی که کشاورزان قبلاً زنده‌گی دشواری را می‌گذراندند، اقتصاد شگوفا گردید، چرا؟ چون (BCCI) یگانه نهاد بانکی‌یی بود که آماده بود تجارت و کشاورزی را در این مناطق از نظر مالی کمک کند».

(BCCI) برای تاجران و سرمایه‌گذارهایی که در کشورهای روبه‌انکشاف کار می‌کردند، امکانات گوناگونی عرضه کرد. از آن‌جائی که اکثر این کشورها تجارت با اسعار خارجی را سخت‌گیرانه کنترل می‌کردند، این بانک برای مشتریان خود سیستم‌های عالی و مؤثری فراهم ساخته بود تا پول‌ها را به‌صورت غیرقانونی از کشور خارج نمایند، به‌خصوص پول‌های رهبران دول «دوست» را. بر اساس تحقیق دفتر پژوهشی کرول (BCCI Kroll) صدام حسین را کمک نمود که پول‌های نقد از درآمد نفت را نزد خود نگه‌دارد و آن‌را در هر نقطه جهان که می‌خواست ذخیره نماید. همین امکانات به جنرال نوریگا رئیس‌جمهور پانامه نیز فراهم گردیده بود. تا زمانی که بانک فعال بود، یعنی تا سال ۱۹۹۱م، بزرگ‌ترین نمونه‌های فرار سرمایه از هند، پاکستان و کشورهای افریقائی بود.

بانک مذکور، در مقیاس بزرگ، رهبران مسلمان را مثلاً در پاکستان در زمینه‌های اثرگذاری‌های سیاسی مساعدت نمود. این بانک از نیمه‌های سال‌های هشتاد، مبالغ بزرگ پول (در حدود ده میلیون دالر) برای مصارف مالی یک لابراتوار مخفی‌ای که در زیر نظر داکتر عبدالقادرخان - شخص مهمی که در اثر تشویق‌ها و کوشش‌های جنرال ضیاء‌الحق کار می‌کرد و به ساختن سلاح هسته‌ئی دست یافت - پرداخت کرد. این پول در واقع از جانب یک مؤسسه‌ئی که از مالیه‌دهی معاف بود و به‌وسیله (BCCI) تأسیس گردیده بود و رهبری آن در دست غلام اسحاق خان وزیر مالیه وقت و بعداً رئیس‌جمهور پاکستان قرار داشت. هم‌چنان این بانک پرداخت بهای فولاد دارای کیفیت بالای مقاومت را برای جنرال انعام‌الحق - شخصی که مسؤول برنامه تجهیز هسته‌ئی پاکستان بود - به‌عهده گرفت.

مستعمره‌سازی مذهبی به‌وسیله سعودی‌ها:

در سال ۱۹۹۸م، چند سال پس از مسدودشدن (BCCI)، بانک اسلامی برای انکشاف، مهم‌ترین نهاد بانکی عربستان سعودی بود، که در زمینه پرداخت جرمیه‌های اقتصادی پاکستان - که این کشور به‌خاطر آزمایشات هسته‌یی خویش باید می‌پرداخت - کمک نمود. در پس این سخاوت سعودی‌ها، هدفی نهفته بود و آن سیاستی بود در رابطه به مستعمره‌سازی مذهبی و همبستگی اقتصادی که توسط «خانه سعود» روی دست گرفته شده بود. رژیم سعودی، امکانات مالی خود را به‌منظور پخش تفسیر بنیادگرایانه از اسلام را

که با نام وهابیزم شناخته می‌شود، آماده ساخته بود که ما در فصل یازدهم این مبحث با تفصیل صحبت خواهیم کرد. به قول رفعت ال سید سکرترجنرال حزب اپوزیسیون مصری به نام وحدت مترقی (Progressif Union) سعودی‌ها در سال ۱۹۹۳م. به حکومت حسنی مبارک پیش‌نهاد عرضه پول نمود ولی شرطش این بود که اسلامی‌سازی جامعه مصر را در عمل پیاده کند. سعودی‌ها با نفوذ شان تقریباً در هر ساحه زنده‌گی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مصر موفق شدند نفوذ کنند. آن‌ها به تأسیس شمار کثیر بانک‌های سرمایه‌گذاری اسلامی اقدام کردند. وام‌ها به این شرط داده می‌شد که وام‌گیرنده‌ها با قوانین و رسوم اسلامی پای‌بندی خود را حفظ نمایند. یکی از این نهادها، (ال رایان)، به دانش‌جوهای زن، ماهانه ۱۵ پوند مصری (تقریباً ۵ دالر) جیب‌خرج می‌پراخت، به شرط آن‌که چادر به سر می‌کردند. همین تعامل هم‌چنان در کشورهای دیگر مسلمان نیز تعقیب گردید.

درآمدها از مدرک نفت سعودی در راه وهابیزم به مصرف می‌رسیدند. کمک‌های پولی و لوژستیک پس از صدور حکم محکمه مذهبی و تطبیق شریعت انجام می‌یافتند. این شکل مستعمره‌سازی مذهبی در کشورهای مختلف اسلامی، مثل چیچن عملی می‌شد. نهادهای غیرمذهبی دولت چیچن در جریان جنگ نخست چیچن (۹۶-۱۹۹۴م.) ویران شدند. به دنبال آن در عرصه سیاسی، دولت‌های - درون دولت - پدید آمدند که رهبری آن‌ها در استان شبه نظامیان بود و با پول سعودی کمک می‌شدند. برخی از چنین دولت‌ها در شهرهای کوچک و روستاها نیز پدید آمدند و دادگاه‌های اسلامی وظیفه داشتند تا قوانین شرعی را تطبیق نمایند. به طورکل، مردم در نقطه مقابل این قوانین قرار داشتند. علی‌رغم آن‌که چیچن دارای یک عنعنه نیرومند غیرمذهبی (سیکولار) بود، این کشور می‌توانست خیلی اندک در برابر گروه‌های مسلح مسلمانی که توسط سعودی‌ها حمایت مالی می‌شدند و در برابر رادیکالی ساختن جنگی که پیامد حمله روس‌ها بود، قرار بگیرد. در چیچن - هم‌مانند اکثر مناطق جهان اسلام - جنبش وهابی، یک اقلیت بسیار کوچک، اما با حمایت فراوان مالی و تسلیحاتی را تشکیل می‌داد، که وظیفه بذر ترور «در قلب کتله‌های مردم را به دوش داشت... از طریق پدیدآوردن انارشی و بی‌قانونی، این گروه‌ها شیوه سخت‌گیرانه و غیرقابل تعویض خود از اسلام را پیاده کردند... از آنجائی‌که نهادهای شوروی تا اندازه‌ئی از طریق شرایط سخت و محدودکننده اقتصادی‌ای که بوریس یلتسین و صندوق وجهی پول وضع کرده بودند، فرو پاشیده شد، لذا از جانب دادگاه‌های اسلامی تعویض گردید. در زمان جنگ نخست چیچن، شیخ ابو عمر به‌حیث قاضی‌القضات و مفتی تعیین گردید. این شخص یک مسلمان سرسختی بود که در سال ۱۹۹۵م. به چیچن وارد شد و به مجاهدین ابن‌الخطاب پیوست و آن‌ها را با اساسات وهابیزم آشنا ساخت. او با این کشور روابط و شناختی نداشت؛ یگانه رسالت او این بود که کشور را با قوانین شرعی وفق دهد.

حمایت مالی امپریالیزم مذهبی عربستان سعودی:

امپریالیزم مذهبی عربستان سعودی، عمدتاً توسط سیستم بانکی این کشور تأمین مالی می‌شد، که مهم‌ترین اجزای آن: بانک‌های دارالمال‌الاسلامی (د.ا.م.) و دالالبرکه (د.ا.ب.) بودند. هر دو بانک شبکه گسترده‌ئی از دفاتر نماینده‌گی در خاور میانه

بود. بانک نخست در سال ۱۹۸۱م. توسط محمد الفیصل برادر ترکی الفیصل تأسیس گردید؛ رئیس فعلی آن پرنس محمد الفیصل السعود، برادرزاده ملک فهد می باشد. این مهره بزرگ، نخستین وسیله ایست که سعودی ها به خاطر حمایت مالی گسترش بنیادگرائی اسلامی مورد استفاده قرار می دهند.

شبکه بانک های اسلامی، هم مانند همه شبکه های مالی دیگر، یک ساختار پیچیده، گسترده و تا حدودی غیرقابل نفوذ می باشد. یکی از نهادهای فرعی (ا.م.د) بانک اسلامی شامل در سودان است. وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا مدعی بود که از زمانی که اسامه بن لادن ۵۰ میلیون دالر پرداخت نمود، این بانک در کنترل او قرار گرفت و به ملکیت شخصی او درآمد و هم احتمالاً بزرگترین سهام دار آن بوده است. جمال احمد محمد الفیصل، یک شریک تجارتي اسبق بن لادن، به حیث نخستین شاهد در جریان محاکمه افراد القاعده که متهم به بمب گذاری در دو سفارت امریکا در سال ۱۹۹۸م. بودند، افشا نمود که بن لادن بانک اسلامی شامل و بانک اسلامی الفیصل را در زمینه ارسال پول برای پیروانش در سرتاسر جهان مورد استفاده قرار می داد.

تا ماه سپتامبر ۲۰۰۱م. بن لادن و طرفدارانش به خصوص از طریق همین نهادهای مالی عملیات را اجرا می کردند، که هسته مرکزی یک سازمان مالی را به ارزش میلیاردها دالر تشکیل می داد، که این نهاد به نوبه خود از جانب اشخاص ثروت مند در خاور میانه کمک می شد. پرنس محمد الفیصل السعود، رئیس بانک اسلامی الفیصل می باشد. یکی از تهادب گذاران این بانک صالح عبدالله کامل نام دارد، که مرد بسیار ثروت مند سعودی و باجه پادشاه است. بر مبنای گزارش مجله فاربس (ForbesMagazine) صالح نام برده در فهرست ثروت مندترین افراد جهان، در شماره ۱۳۷ قرار دارد، که مالک سرمایه ای به ارزش ۵۴ میلیارد دالر می باشد. از برکت او بود که در سال ۱۹۸۱م. شرکت زنجیره ای دالالبرکه (Dallah al-Barakah) تأسیس گردید، یعنی یک نهاد دیگر بانکی عربستان سعودی. این شرکت دارای بیست و سه نماینده گی و شرکت های مختلف سرمایه گذاری می باشد که در پانزده کشور جهان فعالیت می کنند.

بانک های اسلامی ذکاة را نیز مراعات می کنند، که به حیث یک وجبیه دینی پرداخت در هر قرارداد و هر تعرفه بر هر شخص مسلمان فرض دانسته می شود. این بانک ها در هر معامله مبلغ لازم را کسر می کنند - که برابر می شود با دو درصد دارائی شخصی و به نهادهای خیریه اسلامی انتقال می یابد. انتقال مبالغ ذکاة در بیلاس ها درج نمی گردند، و البته در محاسبات نیز نمی توان آن را دید؛ علاوه بر وقتی معامله صورت گرفت اوراق مربوطه باطل می گردند. یک ژورنالیست پاکستانی که این شیوه انتقال پول را مورد تحقیق قرار داده بود، مدعی بود که ذکاتی که به سازمان های خیریه انتقال داده می شوند، از جمله شیوه های هوشیارانه ای برای تأمین مالی گروه های تروریستی به حساب می رود. به طور مثال رمزی یوسف مبالغ پول به دست آورد که اصلاً اعانه برای یک نهاد خیریه بود از طرف شرکتی که آب زمزم را از مکه به پاکستان وارد می نمود. ذکاة در واقع یک منبع بزرگی از درآمد می باشد - طور مثال، تنها شش هزار عضو خانواده سلطنتی سعودی، با شش صد میلیارد درآمد سالانه شان باید ذکاة شان را که سالانه به ۱۲ میلیارد دالر بالغ می گردد! پرداخت نمایند.

بانک‌های اسلامی خط نجات شورش‌های اسلامی بوده اند. در سال ۱۹۹۹م. حکومت سعودی کشف نمود که مبلغ سه میلیون دالر از یک بانک خصوصی سعودی به یک موسسه نام‌نهاد خیریه که در حقیقت بخشی از شبکه بن لادن را تشکیل می‌داد، انتقال یافته بود. از بررسی کتاب‌های دفتری سعودی - که اداره استخبارات ایالات متحده انجام داده بود - آشکار شد که این مبلغ عمدتاً از جانب پنج تن صاحبان بلندپایه شرکت‌ها پرداخت شده بود. ماموران امریکائی ادعا کردند که این افراد ثروت‌مند آن مبلغ را به‌خاطر حفاظت شرکت‌های خویش به بن لادن پرداخته بودند، تا افرادی از حملات بر شرکت‌های شان در عربستان سعودی خودداری ورزند. به‌قول گریگ پالاست (Greg Palast) یک ژورنالیست پژوهش‌گر «یک سوداگر بین‌المللی اسلحه، درباره جلسه‌ی توضیحات داد که در آن میلیاردی در ماه می سال ۱۹۹۶م. در هتل مانسو (Hotel Monceau) در شهر پاریس شرکت کرده بود، که طی آن باید تصمیم گرفته می‌شد که چه کسی برای عملیات بن لادن می‌بایست پول می‌پرداخت و چه مقدار.» به‌طور عموم باور بر این است که شواهد چندانی در دست نیست که اعمال فشار مبنای اساسی حمایت مالی از شبکه بن لادن توسط سعودی‌ها را تشکیل می‌دهد است. صاحبان شرکت‌ها در عربستان به بن لادن داوطلبانه پول می‌دادند زیرا او از محبوبیت زیادی در بین طبقات اجتماعی عربستان سعودی برخوردار بود.

یک بخش آن سه میلیون دالری که اختصاص یافته بود، به حساب سازمان بین‌المللی ریلیف اسلامی در فلپین واریز شده بود، که یک سازمان خیریه سعودی بود که در اوایل سال‌های ۹۰ توسط محمد جمال خلیفه باجه بن لادن تأسیس شده بود. ادعا می‌شد که اعانه‌ها به‌منظور تأمین پولی گروه مسلح ابوسیاف مورد استفاده قرار گرفت. تحقیق‌کننده‌گان امریکائی به این باورند که خلیفه در ضمن به عربستان سعودی برگشته و بر بن لادن انتقادهائی وارد کرده است نهادهای ترور را برای باجه خود در مالیزی، موریشس، سنگاپور و فلپین در اختیار گرفته بود. ویسنت کانیسترارو (Cannistraro(Vincent) مدیر اسبق سیا در بخش مبارزه در مقابل تروریزم، اصرار داشت که خلیفه نیز با حمایت مالی ارتش اسلامی عدن رابطه داشت، گروهی که مسؤولیت بمباران کشتی امریکائی به‌نام کول (Cole) را به‌دوش گرفت.

واریز کردن سه میلیون دالر، بخشی از اعانه‌های یک شبکه گسترده‌ی است که به‌وسیله نهادهای مالی اسلامی، برای گروه‌های مسلح در سرتاسر جهان اختصاص دارد که وظیفه اساسی آن‌ها را تبلیغ درباره برداشت‌های بنیادگرایانه اسلام تشکیل می‌دهد. این یک مورد دیگری از مجراهائی است که در راه امپریالیزم مذهبی در جهان اسلام به‌کار گرفته می‌شود. در سال ۲۰۰۰م. حکومت سعودی با در نظر داشت ابراز علاقه ایالات متحده و به نشانه حسن نیت در زمینه متوقف ساختن ارسال پول، یک بررسی از شماری از بانک‌ها و بانک‌داران سعودی را آغاز نمود. مسدود شدن کانال‌های پول در واقع تأثیر اندک و یا هیچ تأثیری بر جریان پولی که از عربستان سعودی خارج می‌شدند، نداشت. بانک‌های زیاد دیگر اسلامی نیز کماکان از نهادهای خیریه برای مسلح ساختن گروه‌های مسلح در سرتاسر جهان استفاده می‌کنند. مقدار اعانه‌ها در سال ۲۰۰۱م. تنها در عربستان سعودی بالغ بر ۲۶۷ میلیون دالر می‌شد، بخش بزرگ این پول به محلاتی فرستاده می‌شد که در آن‌جاها مسلمان‌ها درگیر جنگ‌ها می‌بودند. یک سوداگر سعودی در

برابر پرسش دو خبرنگار فاینشیل تایمز (Financial Times) اعتراف کرد که «چه کسی برای کشمیر و چیچن کمک پولی نه کرده است؟ در این جا حرف بر سر دفاع از برادران هم عقیده ماست».

حکمت بوش مدعی است که هسته مرکزی شبکه مالی بن لادن در عربستان سعودی به وسیله وائل حمزه جلایدان (Wael Hamza Jalaidan) که مقر آن در جدّه می باشد، طرح و پیش برده شده است. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. تأثیر نهایت اندکی بر این شبکه وارد نمود. بر اساس یک گزارش سازمان ملل درباره تأمین مالی القاعده، که در تابستان سال ۲۰۰۲ م. انتشار یافت، این شبکه از زمان حملات بر مرکز تجارت جهانی، مبلغ ۱۶ میلیون دلار از عربستان سعودی به دست آورد. این طور به نظر می رسد که بن لادن از میان گروه های طرفداران خود در داخل عربستان سعودی توانسته بود، به جلب بیشترین سوداگران مؤفق و مستقل دست یابد. از جمله چنین اشخاصی، یکی هم یاسین القاضی یکی از ثروتمندترین های سعودی می باشد. بر اساس راپور نهادهای امریکائی، او میلیون ها دلار را از طریق فوند مؤفق (Muafaq- Foundation) که نام عربی (Blessed Relief) می باشد، انتقال داده است. نهادهای خیریه توسط خانواده های سرشناس سعودی کمک و رهبری می گردند. قاضی یک سوداگر بین المللی است که با ملکیت های غیرمنقول، فراورده های کیمیائی، نهادهای بانکی و دفاتر مشاورتی در عربستان سعودی، ترکیه، قزاقستان، آلبانی و پاکستان سروکار دارد. او یک نمونه تمام عیاری از سوداگران مدرن سعودی به شمار می رود که فعالیت های در کشورهای مسلمان و دولت های - درون دولت - دارد؛ چنان که در فصل نهم گفته آمدیم، در سال های نود مستعمره شده اند. قاضی در سال ۱۹۹۸ م. در عملیات پول شوئی برای حماس نیز ارتباط داشت که از طریق نهاد خیریه ئی به نام کیورائیک لیتراسی انستیتوت (Quranic Literacy Institut) واقع در شیکاگو که مؤسس آن محمد صالح شخصی که به حساب های حماس رسیده گی می کرد، انجام یافت. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. سهام و سرمایه گذاری های یاسین القاضی منجمد ساخته شد. مثلاً در تیرانا، حکومت آلبانی کار ساختمان دو بلند منزل را که توسط یکی از شرکت های او به نام شرکت ساختمانی کاروان (Karavan Construction Company) انجام می گرفت، بلاک نمود.

نظرها و داوری های متناقض و متفاوت در بین مردم عام سعودی در رابطه به مناسبات شبکه بن لادن با نهادهای خیریه، هنوز هم به قوت ادامه دارد. در ماه مارچ ۲۰۰۳ م. حکومت سعودی با محدود ساختن اعانه های نهاد اسلامی حرمین (Haramain Islamic-Foundation) خلاف میل موافقت کرد. این نهاد خیریه در مکه واقع بوده و توسط شیخ صلاح بن عبدالعزیز الاشایخ وزیر امور اسلامی رهبری می شد. در نتیجه این کار، پول هائی را که به نماینده گی هایش در سومالی و بوسنیا انتقال کرده بود، منجمد ساخته شد. در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۲ م. روزنامه سعودی گزارش داد که اتحادیه نهادهای خیریه فعالیت های خود را در سومالی و بوسنیا گسترش داده بودند و در سارایوو (Sarajvo) یک مرکز اسلامی را باز کرد که ۵۳۰،۰۰۰ دلار هزینه را در بر گرفت. علی رغم همه محدودیت های که در عربستان سعودی و کشورهای مختلف دیگر اسلامی بر سازمان های خیریه وضع شده بود، آن هم اثرات مؤقتی و گذرا بر تهیه پول به جا گذاشته بود. حکومت ها از محدود ساختن اعانه ها به خاطر نگران بودند که این امر محبوبیت شان را در بین مردمی که در سرتاسر جهان ایدئال های اسلامی را کمک و مساعدت می کردند، کاهش می داد. به قول یک دبیر روزنامه در کویت: «اسلام سیاسی، جاده های کویت را به تصرف خود در آورده است. در حال حاضر هیچ کس نمی خواهد

رشته‌های وصل‌شان به اسلام را آتش بزند، حتا اگر این شخص وزیر داخله هم باشد. لذا کسی به کارشان مزاحمتی نمی‌کند. از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. بدین‌سو به انواع و اقسام شیوه‌هایی برمی‌خورید که به‌خاطر فرستادن پول برای جنگ‌جویان مسلمان مورد استفاده قرار گرفته است. مثلاً سوداگران کثیر کویته هستند که با بکس‌های مملو از پول به سوب پاکستان پرواز می‌کنند. آن‌ها در هتل‌های گران‌قیمت شهر کراچی، در فاصله دور از محلات مردم عادی، اقامت می‌گزینند، تا مورد شک و ظن قرار نگیرند، زیرا بدون ریش، ملبس با لباس اروپائی و لپ‌تاپ در دست سفر می‌کنند. آن‌ها پول‌ها را به گروه‌های مختلف اسلامی مخفیانه تحویل می‌دهند تا در زمینه‌های مالی درگیری‌های مسلحانه^۴ شان مورد استفاده قرار دهند.

بر مبنای تخمین‌های مختلف، سازمان‌های اسلامی، که اغلب روابطی با گروه‌های مسلح دارند، از ذخیره^۵ پولی بین پنج تا ۱۶ میلیارد دالر برخوردارند که در این میان عربستان سعودی به تنهایی خود سالیانه مبلغ ده میلیارد دالر را از طریق وزارت امور دینی می‌پردازد. منبع بخش بزرگی از این پول‌ها ناشناخته می‌مانند. ساختار بخش‌های مالی کشورهای اسلامی طوری اند که کنترل و نظارت بر سازمان‌های خیره را مشکل ساخته است. مثلاً در عربستان سعودی، سیستم مالیه‌دهی و یا مالی وجود ندارد. در این صورت هیچ‌کسی دفترها را کنترل نمی‌کند تا از خروج و ورود پول آگاهی به‌دست آید. علی‌رغم آن که شرکت‌ها ذکاة می‌پردازند، این‌گونه پرداخت‌ها مالیه^۶ رسمی ندارند، اما از آن اعانه^۷ داوطلبانه داده می‌شود که اندازه^۸ معینی برای آن الزامی نیست. در این زمینه ساختار سیستم بانکی اسلامی نیز کمکی کرده نمی‌تواند. اکثر تعرفه‌ها در برابر پرداخت‌های نقدی داده می‌شود. به‌قول یک کارمند اسبق بانک «در خاور میانه بسیار معمول است که مشتری‌ها با بکس مملو از پول نقد وارد بانک گردند.» علی‌رغم آن که نفت ثروت فراوانی برای کشورهای چو عربستان سعودی با خود آورده است، اما این کشور پادشاهی کماکان یک جامعه^۹ قبایلی مانده است که در آن پول نقد نقش مهمی را ایفا می‌کند.

سیستم پولی اسلامی:

بنابر تخمین جاناتان ام. واینر (Janathan M. Winer) معاون وزارت خارجه^{۱۰} ایالات متحده، سیل پول‌هایی که از دنبال کردن مخفی می‌مانند، ۲۵ تا ۳۰ درصد تعرفه‌های پولی در خاور میانه را تشکیل می‌دهند. یکی از شیوه‌هایی که بر مبنای آن این‌گونه تعرفه‌ها صورت می‌گیرند، همانا سیستم حواله است که به اعتبار آن پول نقد از یک کشور برای گیرنده^{۱۱} آن در کشور دیگر فرستاده می‌شود. به‌مجردی که پول از طریق حواله فرستاده و گیرنده آن را در کشور دیگر به‌دست آورد، اوراق مربوطه از بین برده می‌شوند. این سیستم اساساً به‌وسیله^{۱۲} چینائی‌ها در ازمنه‌های قدیم رواج یافته بود که آن را فای کیان (fei qian) (پول پروازکننده) می‌نامیدند این شیوه پسان‌ها توسط سوداگران عرب تعقیب گردید تا از غارت‌شدن در مسیر راه ابریشم جلوگیری کرده بتوانند. موج‌های مهاجرت‌ها از کشورهای درحال انکشاف در سال‌های شصت و هفتاد قرن بیستم و خواست طفره‌رفتن از ممنوعیت رسمی بالای

انتقال طلای جنوب شرق آسیا باعث شد تا سیستم حواله، بار دگر احیا گردد. امروزه حواله مدرن به وسیله میلیون‌ها مهاجر آسیائی و افریقائی به خاطر ارسال پول به خانه‌هایشان مورد استفاده قرار می‌گیرد. فرستنده پول و گیرنده آن مجبور به ثابت کردن هویت خود نیستند. «یک کود سری از کلمات به کار برده می‌شود که گیرنده پول آن را به شخص معتمد حواله دهنده که حواله‌دار نامیده می‌شود، می‌دهد و پول خود را اخذ می‌دارد. این سیستم بیست و چهار ساعت در روز و هفت روز هفته فعال بوده و یک تماس تلفنی و یا یک پیام تلکسی، کافیهست که پول به یک استقامت برسد. «این شیوه به تر از وسترن یونین (Western Union) می‌باشد و لزومی برای آن نمی‌ماند که هویت کسی افشا شود و کمیشن آن نیز بسیار اندک است و با سرعت انجام می‌یابد». حواله‌دار برای یک حواله مکمل، فقط یک درصد کمیشن حساب می‌کند. سود از نوسانی بهای اسعار و از بخش بزرگ انتقال پول‌های غیرقانونی سوداگران مواد مخدر و اسلحه، قاچاق و گروه‌های مسلح به دست می‌آید.

مخفی کاری و سرعت عمل در تعرفه‌ها بیان‌گر کیفیت سیستم حواله بوده که برای گروه‌های تروریستی بسیار جذابیت دارد. گزارش‌های فراوانی وجود دارند که افراطیون مسلمان به طور مداوم از این سیستم استفاده می‌کنند. یکی از همین‌گونه حواله‌دارهای پاکستانی تأمین‌کننده مالی حمله بمب‌گذاری سال ۱۹۹۸م. در سفارت‌های ایالات متحده در افریقا بوده است. حکومت هند در سال ۲۰۰۱م. یک شبکه‌ئی از دفاتر حواله را کشف نمود: این دفاتر به وسیله (آی.اس.آی.) پاکستان که گروه‌های مسلح در کشمیر را از نظر پولی تأمین می‌کرد، کمک می‌شدند. جالب این‌ست که این شبکه‌های حواله در زیر کنترل عرب‌ها قرار نداشتند بل که در دستان هندوهای پاکستانی که به خلیج مهاجرت کرده اند، قرار داشتند. علی‌رغم این‌که ایندیرا گاندی در فلج‌ساختن این سیستم مؤفق شده بود، اما در پاکستان هنوز هم به همان روال جریان داشته است. از ارقام رسمی بر می‌آید که این سیستم تنها در پاکستان سالانه معاملاتی به ارزش مبلغ پنج میلیارد دالر را انجام می‌دهد. در اواخر سال‌های ۹۰ به تعداد ۱۰۰۱ نفر حواله‌دار تثبیت شده بودند که تعرفه‌هایی را معامله می‌کردند که بعضاً به ده میلیون دالر بالغ می‌شد. بر اساس گزارش سازمان ملل صنعت حواله سود سالیانه صد میلیارد دالر را نشان می‌دهد.

به جز از سیستم حواله، شیوه‌های زیاد دیگری از انتقال غیر محسوس پول نیز وجود دارند. کارشناسان عرصه پول‌شویی ادعا می‌کنند که پول‌های نقد به‌ویژه از دوی، حتا در صندوق‌ها انتقال داده می‌شود. این شهر دارای یک عنعنه سابقه‌دار و نیرومندی در عرصه سوداگری پول و طلا بوده و تماس‌های به هم پیوسته تجارتي با ایران را تا کنون حفظ کرده است. یک خانواده ایرانی که در دبی زنده‌گی می‌کند و در زمینه معاملات پولی مشغول می‌باشد، آشکار ساخت که تا به اوایل سال ۲۰۰۱م. هفته‌وار دو پرواز هواپیما با صندوق‌های پر از بانک‌نوت‌های دالر به کندهار انجام می‌شد. جوامع غربی، اغلباً تکنیک‌های هم‌گون را تطبیق می‌کنند تا نه‌گذارند که پول‌های نقد مخفی نگه‌داشته شده به کشورهای روبه‌انکشاف برده شوند. مدیر سابق یک شرکت ادویه طی در افریقا اقرار نمود که شرکتش ماهانه صندوق‌های پول نقد را که از راه هوا برایش ارسال می‌شد، تسلیم می‌شد که منظور از آن تطمیع جنگ‌جویان و کارمندان بود تا تولیدات خود را فعال نگه‌دارد. او می‌گفت که «یک ماه هواپیما را ما چارتر می‌کردیم که ماه پسین جابج مقابل همان کار را می‌کرد و این‌گونه کار ما خوب پیش می‌رفت».

بانک‌های اسلامی موفق شدند تا مناسبات مالی را، حتا در بازارهای ساده با مقدار دوران پولی اندک و حتا شکننده، آغاز و برقرار نمایند. این امر حتا در رابطه با دولت‌های - درون دولت - که پس از ده‌ها سال جنگ به‌میان آمدند، به‌ویژه دشوار بود. طور مثال در افغانستان و سومالی سیستم عنعنوی بانک‌داری وجود ندارد و همهٔ امور پولی با حواله انجام می‌یافت. در اواخر سال ۲۰۰۱م. در کنار پول طالبان (که بهای آن دو بار بیش‌تر از واحد پولی ائتلاف شمال بود) چهار نوع مختلف بانک‌نوت‌های افغانی در دادوستد معمول بودند: پول دوران سلطنت محمد ظاهر، شاه سابق افغانستان، نوع دیگر پول دوران حکومت ربانی، که همان ارزش را داشت، و نوع سوم بانک‌نوت‌های چاپ شده به‌وسیلهٔ روس‌ها برای جنگ‌سالار ازبک به‌نام رشید دوستم که ارزش آن برابر با نصف دو نوع نخست بودند و نوع چهارم همانا بانک‌نوت‌هایی که ائتلاف شمال استفاده می‌کرد. در داخل افغانستان طلا پُر اعتبارترین شیوهٔ به‌دست آوردن پول بود. یک کارمند ملل متحد گفت «مردم طلا را می‌شناسند، آن‌ها بر آن باور دارند زیرا ملموس‌تر است. حواله‌دار طلا را به‌خاطر تنظیم درست امور حساب‌های خویش به‌کار می‌برند؛ اشخاصی که امور حواله را پیش می‌برند طلا را برای معاملات اسعاری خود در سرتاسر جهان مورد استفاده قرار می‌دهند. طلا ارزش خود را فارغ از تقاضا و این‌که کی‌ها در کشور حکومت می‌کنند، حفظ می‌کند. در سال ۲۰۰۱م.، قبل از جنگ علیه طالبان، یک دالر ۶۰ هزار افغانی ارزش داشت. وقتی طالبان پا به فرار گذاشتند، ارزش پول شان بالا رفت و هر دالر در برابر ۲۵ هزار افغانی تبادل می‌شد، اما با آن‌هم در همین دوران ارزش طلا ثابت مانده بود.

استعمار اسلامی در جهان مسلمان، از سهولت‌های سیستم حواله برخوردار است، بدین معنی که پول در بانک‌ها و دادوستد اموال در شرق به‌کار انداخته می‌شود. بانک‌های اسلامی و حواله هر دو، توسط قانون مشترک یعنی قانون شریعت تنظیم می‌گردد. نهادی که جهان مالی مدرن اسلامی را کنترل می‌کند، همانا ادارهٔ نظارت شریعت بانک‌ها و موسسات اسلامی می‌باشد که «کمسیون شریعت» نام دارد. امروزه بانک‌های اسلامی در سرتاسر جهان فعالیت دارند که خدمات‌شان را به جوامع بین‌المللی مسلمان عرضه می‌دارند. بیش‌تر از دو صد بانک در ایالات متحده، هزارها بانک در اروپا، آفریقا، کشورهای عربی و آسیا فعال هستند. مجموع وام‌های موسسات مالی اسلامی در سال ۱۹۹۸م. بالغ به ۱۴۸ میلیارد دالر می‌شد و برای دانستن این‌که این‌ها چقدر هست، لازم است که اشاره کنیم به این‌که تنها عاید ناخالص ملی عربستان سعودی در همین سال بالغ به ۱۳۸ میلیارد دالر می‌گردید.

سیستم پولی مدرن غربی، از اعتبار لازم برخوردار است. معنای این حرف این‌ست که بر اعتماد استوار می‌باشد؛ مانند اعتماد شهروندان بر حکومت‌های شان. ارزش بانک‌نوت‌ها، به‌طور کل، بسته به اعتماد بر حکومت‌هایی‌ست که آن‌ها را خرج می‌کنند. در دولت‌های - درون دولت - چنین رابطه‌ئی موجود نیست. این مسأله از طریق خواست طالبان به‌خوبی واضح می‌شود که پرداخت مالیه بر محصول خشخاش را، نه با پول بل‌که با طلا تقاضا می‌کردند. موترهای باربری هند و پاکستان بایستی مالیهٔ راه را با طلا می‌پرداختند. اعانه‌ها برای بن لادن و طرف‌دارانش در افغانستان اکثراً با طلا صورت می‌گرفت. صندوق‌های طلا از دویی با هواپیماهای شرکت هواپیمائی آریانا به کندهار انتقال می‌یافت. بنابر گزارش محققان اروپائی و پاکستانی، القاعده، در اواخر سال ۲۰۰۱م. آن‌گاهی که رژیم طالبان ساقط می‌شد، چند کانتینر پُر از طلا را قاچاقی از افغانستان خارج کرد. طالبان به ارزش تخنینی ده

میلیون دالر طلا را از کشور با خود بردند. یکی از اشخاصی که یک محموله^۶ ۶۰۰ هزار دالری را به دویی انتقال می داد، آقای کاکازاده، جنرال قنسل طالبان در کراچی بود. دویی محلی بود که طالبان، بخش بزرگ طلاها و اسعار خارجی خود را پیش از آغاز جنگ در ۲۰۰۱م. به آنجا منتقل کردند.

برخی از کشورها در رابطه به تبلیغ مسایل اسلامی فعال تر بودند. مثلاً دویی از مهم ترین مرجع مالی رژیم طالبان و شبکه^۷ بن لادن بود. دویی، یکی از مراکز بی درد سر بانکی خاور میانه، به حیث سومین کشوری بود که در کنار عربستان سعودی و پاکستان قرار گرفت و رژیم طالبان در افغانستان را به رسمیت شناخت. به قول تحقیق پژوهش گران امریکائی، یک بخش از پول هائی که در راه اندازی حملات ۱۱ سپتامبر به مصرف رسیده بود، از طریق دویی به دست رس گذاشته شده بود. محمد عطا، رهبر اختطاف کننده ها، یک مبلغ ۱۰۰ هزار دالری را که به نامش از طریق امارات متحده^۸ عرب واریز شده بود، دریافت کرده بود. رابطه^۹ دویی با معاملات غیرقانونی بانکی به سال های هشتاد، زمانی که این کشور با بانک کریدت و تجارت بین المللی (BCCI) وارد روابط تنگاتنگ شده بود، بر می گردد.

نقش بانک های اسلامی با کشورهائی که در آنها سیستم بانکی نه بود و یا هیچ گاهی این سیستم را نداشتند، محدود نمی شد. تماس های آنها با گروه های مسلح و دولت های - درون دولت - منجر به تأمین مستقیم و محفوظ شگوفائی اقتصادی عنعنوی می گردید. یک کارمند بازنشسته^{۱۰} بانک در روسیه توضیح می داد که: «آنها در سطح بلندی از رشد و انکشاف قرار گرفته بودند، تا جائی که پول می توانست برای تأمین مالی فعالیت های تروریستی در سرتاسر جهان واریز و انتقال گردد و یا در کشورهای کاپیتالیستی از آن سود به دست آورند.» بانک هائی که به وسیله^{۱۱} آنها روابط تجاری تأمین می شود - مثلاً می توانند، در پنهان ساختن پول ها کمک نمایند - بانک ها می توانند از این وسیله در کشورهائی که دفاتر نماینده گی ندارند، استفاده نمایند. معمولاً بانک ها پیشاپیش بانک هائی را کنترل می کنند که در معاملات تجاری مصروف می باشند، تا بدانند که فعالیت های شان جنبه^{۱۲} قانونی دارد یا خیر. زمانی که چنین بانک هائی که این گونه روابط داشته باشند، پرداخت هائی را از بانک سومی به دست می آورند که آن بانک خودش آن مبالغ را از یک بانک دیگر دریافت داشته است، که در چنین حالتی سیستم کنترل را ناتوان و ضعیف می سازد. به طور مثال کمیته^{۱۳} مشاورتی و اصلاحات، یعنی سازمانی که گفته می شود بن لادن در عقب آن قرار دارد - در بانک بارکلی (Barclay) حساب جاری دارد که پول هائی را از بانک هائی در سودان، دویی و امارات متحد عربی که با آنها معاملاتی دارد، دریافت می کند. این پول ها از این جا به حوزه های تروریستی در شهرهای غربی چون ژنیو، شیکاگو و لندن تقسیم می گردد. خالد الفواز، شخص با نفوذی که در لندن اقامت دارد، همان شخصی می باشد که حساب جاری فوق به نامش ثبت است. او متهم به این است که یکی از یاران بن لادن می باشد. اسناد محکمه ئی وجود دارند که گویای آن است که اسناد اصلی مربوط به فتوائی که بن لادن بر ضد امریکائی ها از سودان صادر کرده بود، به همین الفواز از طریق فکس فرستاده شده بود. فواز از طریق حساب جاری اش در بارکلی به مراکز مختلف اسلامی و موسسات خیریه^{۱۴} اسلامی در سرتاسر جهان، منجمله بوسنیا، کوسوو و آلبانی مبالغی را انتقال داده بوده است. بن لادن طی

یک مصاحبه‌اش در سال ۱۹۹۶م. آشکار ساخته بود که پای‌گاه‌های مالی و اقتصادی‌اش در بیش‌تر از سیزده کشور دنیا مثل آلبانی، پاکستان، مالیزی، هالند، برتانیای کبیر، رومانی، روسیه، ترکیه، لبنان، عراق و کشورهای مختلف خلیج وجود داشته است.

فروپاشی اتحاد شوروی امکانات جدیدی از رشد و انکشاف را برای قشر سوداگران و بانک‌داران مسلمان به‌خاطر گسترش‌یابی فعالیت‌های شان پدید آورد. مسلمان‌های سیکولار به‌دور این نیروی جدید متشکل شدند تا احساس شان‌را مبنی بر این‌که غرب به آن‌ها خیانت نموده و تنهای‌شان گذاشته است، ابراز بدارند. به‌کمک همین پدیده^۲ نوظهور بانک‌های اسلامی بود که جنبش‌های شبه‌نظامی مسلمان، گروه‌های مسلح و دولت‌های - درون دولت - در امتداد مرزهای اتحاد شوروی سابق پدید آمده و برای تثبیت هویت سیاسی خویش به تلاش افتیدند و همین‌ها بودند که برای نخستین بار از «بی‌نظمی جدید جهانی» سود برداری کردند.

همان‌گونه که در فصل‌های ۱۱ و ۱۲ توضیح داده خواهد شد، نیروهای جدید در چارچوب جهاد نوین بسیج و متشکل گردیدند.

قسمت یازدهم

شبکهٔ مساجد

«امریکائی‌ها حملات بر ما را از نظر مالی تمویل می‌کنند، آن‌ها تماشا می‌کنند - از طریق سناتورهای انتخابی شان - که پولهای مالی‌های شان چگونه به مصرف رسانیده می‌شود.»

از مانیفست القاعده - نوامبر سال ۲۰۰۲ م.

هر روز جمعه، هنگام ظهر، مردها به عجله خود را به مسجد جامع مردان واقع در ایالت شمال‌غربی (صوبه سرحد) پاکستان می‌رسانند. در آن‌جا یکی از اعضای گروه اسلامی کشمیر به نام لشکر طیبیه برای نمازگزاران خطبه می‌خواند و اعانه جمع‌آوری می‌کند. علی‌رغم این‌که جنرال مشرف جمع‌آوری هر نوع اعانه به وسیلهٔ شبه نظامیان را ممنوع قرار داده است، اما باز هم در داخل مساجد پاکستانی این‌گونه فعالیت‌ها به نفع گروه‌های مختلف مسلح مسلمان بدون ممانعت ادامه می‌یابد. جمع‌کننده‌گان اعانه‌ها در پاکستان اعتراف می‌کنند که ۱۱ سپتامبر توانائی و امکانات شان را برای جمع‌آوری پول کاهش نه‌داده است. در واقع واحد ناچیزی وجود دارند که مساجد کار تمویل مالی گروه‌های مسلح و جذب داوطلبان برای جنگیدن در صفوف آن‌ها را متوقف ساخته باشند. شبکهٔ مساجد به همان اندازه‌ای که در گذشته بود هم‌چنان موثریت خود را حفظ کرده‌اند و به‌مثابهٔ وسیلهٔ موثر برای سازمان‌های اسلامی، کشورها، دولت‌های - درون دولت - گروه‌های مسلح و تمویل‌کننده‌گان آن‌ها در زمینهٔ حفظ تماس‌ها و انجام معاملات کماکان باقی مانده‌اند.

شبکهٔ مساجد، شریک ایدئولوژیک شبکهٔ مالی تروریستی شمرده می‌شود؛ که اولی تکمیل‌کنندهٔ دومی بوده و اولی هم به تناسب آن دومی به‌نوبهٔ خود همان‌قدر پیچیده و بزرگ می‌باشد. کل درآمدهای این دو، با کشور پادشاهی عربستان سعودی هم‌آهنگ می‌گردد.

یک شراکت بسیار خاص:

بین سال‌های بیست‌وسه قرن بیستم، خانه‌دان سعودی مؤفق گشت تا کشور را متحد گرداند و از برکت اشتراک مساعی رهبران مذهبی شبه‌جزیره، که نوع سخت‌گیرانهٔ اسلام را پیروی و تبلیغ می‌کردند و به‌نام اسلام وهابی یاد می‌شود، ادارهٔ سلطنت را به‌دست گیرد. شراکت رهبران سیاسی و مذهبی برای هویت خانوادهٔ سلطنتی استقامت بخشید. یکی از پایه‌های اساسی که قدرت شاه

را تضمین می‌کند، همانا «گسترش اسلام وهابی در بین عربستان سعودی و سرتاسر جهان» است. هدف وهابیزم هم‌چنان این هم است که اسلام همان اساسات اولیه آن بازسازی گردد. قدرت تغییر این شراکت در سیاست خارجی عربستان سعودی از موثریت بزرگی برخوردار است. مثلاً در نیمه‌های سال‌های ۹۰ قرن گذشته علمای قدرت‌مند سعودی که از مراجع قدرت‌مند مذهبی این کشور اند، خانواده سلطنتی را زیر فشار قرار دادند که گروه طالبان را به‌حیث حکومت قانونی در افغانستان به‌رسمیت بشناسد. این شراکت منحصر به‌فرد، هم‌چنان نوعی خصلت ذوالجوانب داشتن را در سیاست سعودی‌ها، به‌خصوص در موضع و جای‌گاه نخبه‌گان مذهبی وهابی در زمینه مناسبات «خاص» بین عربستان سعودی و ایالات متحده، به‌همراه داشته است. زمانی که سعودی‌ها، در آغاز جنگ خلیج، به واحدهای نظامی امریکائی اجازه ورود به خاک شان را دادند، بزرگ‌مردان مختلف مذهبی صدای اعتراض خود را بلند کردند. ده سال پس از آن واحدهای نظامی امریکائی کماکان در آن‌جا مستقر بودند ولی علما حضور آن‌ها را به‌حیث یک واقعیت پذیرفتند. این امر از محافظه‌کاری افراطی علمای مذکور ناشی می‌گردد که نمی‌خواهند بنیاد و اساسات رژیم سعودی را با چالش روبه‌رو سازند.

به‌ترین مثال این مناسبات ناکارآمد بین رهبران سیاسی و مذهبی عربستان سعودی، شاید ناشی از نقشی باشد که اسامه بن لادن در سیاست سعودی‌ها ایفا می‌کند. این مرد یک سابقه خارق‌العاده از استعداد و توانائی دارد، لکن او در مقابل نخبه‌گان سیاسی سعودی به مبارزه برخاست و ادعا نمود که چون آن‌ها در گسترش و تعمیم وهابیزم سخت‌گیرانه عاجز ماندند، لهذا هویت شان را به‌مثابه خانه‌دان سلطنتی از دست داده اند. نتیجه طبیعی چنین ادعائی سرانجام منتج به اقدام سیاسی‌ئی شد که اختطاف‌کننده‌گان سعودی در حملات ۱۱ سپتامبر شرکت ورزیدند: آن‌ها می‌خواستند که رژیم سعودی را به سقوط مواجه کنند و کشور را از حضور نظامی امریکا نجات دهند. بدون تردید، بن لادن حتی در سال ۱۹۹۰ رهبران سعودی را مظنون قرار داده بود. خانواده سلطنتی نیز در مقابل آن، تابعیت او را سلب نمود و او را به توطئه بر ضد رژیم متهم ساخت، اما کوششی به‌خرج داده نشد که او به محاکمه کشانیده شود. آنچه که بن لادن را محافظت و حمایت نمود، عبارت بودند از علمای سعودی و روحانیون بلندپایه مذهبی در جهان اسلام و نیز حمایت علمائی که به‌گونه رسمی هنوز هم در چارچوب خانه‌دان سعودی کشور را قانوناً رهبری می‌کنند. جای تعجب نیست که با در نظر داشت بزرگ‌بودن خانواده سعودی، بن لادن نیز در زیر نام همین خانواده از شهرت خود لذت می‌برد. به‌قول حلقاتی در سعودی، شهرت او در عربستان سعودی پس از ۱۱ سپتامبر افزایش بیش‌تر یافته و سیل پول به‌سویس جاری می‌باشد. سازمان‌های خیریه سعودی و سوداگران بزرگ هم‌چنان گروه‌های مسلح مسلمان را کمک می‌کنند و برخی از آن‌ها نشان داده اند که شبکه تروریستی بن لادن در موارد مختلف مساعدت می‌نمایند.

اعلان وهابیزم:

به‌طور کل اگر دیده شود، شکل استعمار وهابی شباهت کلی با بانک‌های اسلامی پیدا می‌کند. دین و دارائی هر دو قطار موازی کشیده اند در آغاز سال‌های ۹۰ قرن بیستم، وهابیزم به‌طور عمیق در قلمرو اتحادشوروی فروپاشیده از هم، نفوذ و انتشار

یافت، جایی که مناطق مسلمان‌نشین بودند و آزادی مذهبی ممنوع قرار گرفته بود. به کمک پول سعودی ملاهای سعودی مصروف تبلیغ شدند و یک دیدگاه جنگ‌جویانه^۴ اسلام را در مساجد و مدرسه‌های جدیداً اعمار شده اعلام کردند. این پیام خشونت‌زا و رادیکال در بین شهروندان مسلمان راه خود را باز نمود، شهرمندی که با یک رشد فوق‌العاده دیموگرافیکی و سطح بالای بیکاری دست‌وپنجه نرم می‌کردند. اسلام یک دین رشدی‌ابنده^۵ سریع در جهان است: در نیمه^۶ سال‌های ۹۰ رشد سالانه^۷ دیموگرافیکی نفوس مسلمان‌ها ۶۴ درصد را نشان می‌داد، در حالی که رشد مشابه در بین مسیحیان به ۱،۴۶ می‌رسید.

در برابر این پس‌منظر اجتماعی - اقتصادی، جوانان علاقه‌مند مسلمان با پیام وهابیت واکنش نشان دادند. آن‌ها به مساجد و مدرسه‌ها سرازیر گشتند و برخی از آن‌ها از همان‌جا به گروه‌های جدید مسلح پیوستند. بدین‌گونه، اسلام وهابی، به بسته^۸ ایدئولوژی جنگ‌جویان مسلمان مبدل گردید، به‌مان‌گونه‌ای که مارکیزم لنینیزم برای کمونیست‌ها بوده است. در ازبکستان تبلیغ وهابیت به دنبال شورش سال ۱۹۹۸م. به‌رهبری جمعه‌نمگانی آغاز یافت، که دیدگاه‌های سیاسی‌اش از اسلام وهابی اثرپذیر بود. هدف غائی این مرد، تغییر حکومت فاسد و غیردموکراتیک ازبکستان به خان‌نشین‌های زمان قرن پانزدهم بود که در آن‌زمان قلم‌روهای آسیای میانه (ازبکستان، تاجکستان و قیزغیستان) را احتوا می‌کرد. اهداف سیاسی اسامه بن لادن شباهت و هم‌خوانی عجیبی با اهداف نمگانی را نشان می‌دهد. هدف نهائی او این‌ست که کشورهای اسلامی را به‌دوران اولیه^۹ اسلام برگردانند، یعنی دورانی که او و طرف‌دارانش آن‌را اسلام حقیقی می‌دانند و آن همان دوران خلافت یعنی از پیروان پیغمبر که از قرن هفت تا سیزده حکومت می‌کردند؛ تا این‌که صلیبیون تمدن آن‌ها را ویران کردند. از نظر بن لادن، خلافت باید هم‌چون رژیم اسبق طالبان در افغانستان، ایجاد گردد، که در نظر داشت قوانین خداوندی را پیاده سازد.

استعمار وهابی در خارج از مرزهای اتحادشوری سابق، هم در افریقا و نیز در جنوب‌شرق آسیا اشکال مشابه را تعقیب می‌کرد: پول‌های سعودی، زیرساخت‌های دینی که برای تبلیغ اسلام وهابی نیاز بود را تمویل مالی می‌کرد. نتیجه این پروسه بازهم این بود که وهابیزم نیروی تشکل یافته^{۱۰} گروه‌های مسلح مسلمان را تشکیل می‌داد. رضوان حسام‌الدین (رهبر جماعه‌الاسلام اندونیزی که متهم به بمب‌گذاری در بالی در سال ۲۰۰۲ بود) نیز به شیوه‌ای که با روش بن لادن و نمگانی شباهت داشت ده سال تمام تبلیغ نمود که زور و قوه باید به‌کار گرفته شود تا یک دولت بزرگی که اندونیزی، مالیزیا، فیلیپین و سنگاپور را احتوا کند، ایجاد نماید - دولتی که به‌وسیله^{۱۱} خلیفه در پرتو قوانین شریعت رهبری گردد.

شبکه^{۱۲} (مساجد) در غرب:

در کشورهای غیرمسلمان، به‌خصوص در غرب، استعمار وهابی عمل محتاطانه‌تری را در پیش گرفت. نهادهای خیریه^{۱۳} اسلامی، مدرسه‌ها را تأسیس و کورس‌های آموزشی را در مساجد آغاز کردند. در غرب، شبکه^{۱۴} مساجد به‌ویژه در کار جذب افراد و

جمع‌آوری پول مشغول بودند. این‌ها با چنان وظیفه‌ئی که مساجد گوناگون در واقع به مرکز تجمع با ظرفیت تروریست‌ها مبدل گشتند، موفقیت زیادی داشته‌اند. مردان جوانی که مخلوطی از ایدئولوژی مذهبی و سیاسی را در دستور روز کار خود داشتند. ابوالقاسمی، فلسطینی مردی که در انگلستان زنده‌گی می‌کند، و متهم به جذب افراد برای القاعده می‌باشد، دیدگاه‌های بسیاری‌ها را در این‌موارد تشریح نمود: «جنگی را که مجاهدین پیش می‌برند، دستوری‌ست که پیامبر آن‌را وظیفه داده است [...] جهاد باید حکم خداوند را در عمل پیاده‌سازد، این را جهاد اسلامی می‌نامند.»

تبلیغات‌چی‌ها در کشورهای غربی، با باورکردن به این ادعای القتاضی، بر انگیزه‌های دینی تأکید زیاد می‌ورزند و از این‌رو توجه خود را به خصوصیات معین فردی متمرکز می‌سازند: سن جوانی، یعنی بیش‌تر کسانی که خود را در جوامع غربی برپادرفته احساس می‌کنند، به دین رو می‌آورند و در رویای مسلمانی فرو می‌روند. ذکر یا موسوی، متولد در فرانسه و به‌قول مردم یکی از بیست اختطاف‌کننده^{۱۱} سپتامبر، یکی از همین‌گونه جوانان به‌شمار می‌رود. موسوی، که یک پول در جیب نه‌داشت، در جست‌وجوی هویت خود به‌حیث یک مسلمان، به لندن رفت. شبکه^{۱۲} مساجد او را به آغوش کشید و او را از نظر مالی و عاطفه‌ئی کمک نمود. تبلیغات‌چی‌ها به‌خاطر جذب افراد کسانی‌را ترجیح می‌دهند که به‌قول یک مامور اداره^{۱۳} (MI-5) «درجست‌وجوی هدفی در زنده‌گی خود» به مسجد رفت‌وآمد داشته‌باشد. «آن‌ها اغلباً درک بسیار اندک از اسلام دارند و راهی‌را که مردان مسن‌تر از آن‌ها برای‌شان نشان می‌دهند، باور می‌کنند. لکن [به‌عوض چنین راهی] به آن‌ها راه‌رفتن به سوی خشونت و پرخاش نشان داده می‌شود.» وسیله^{۱۴} مؤثر و نیرومند جلب‌وجذب، وعظ‌های بسیار هیجان‌انگیز و داغ و نشان‌دادن ویدئوهائی بسیار وحشت‌زای جهاد و درگیری‌های خون‌بار جنگ‌جویان مسلمان می‌باشد. چنین ویدئوهائی که از سال ۲۰۰۲م. بدین‌سو در مساجد لندن به‌فروش گذاشته شده‌اند، «آئینه^{۱۵} جهاد» نامیده می‌شوند و نشان‌دهنده^{۱۶} صحنه‌های سربریدن افراد ائتلاف شمال با کارد به‌وسیله^{۱۷} جنگ‌جویان طالبان می‌باشند. این‌گونه ویدئو را یک سازمان اسلامی در پادینگتون (Paddington) در مرکز لندن در اختیار گذاشته است. عاید حاصله از فروش این ویدئوها به سازمان‌های مسلح مسلمان انتقال داده می‌شود.

در غرب و نیز در کشورهای مسلمان، رشد نفوس مسلمان‌ها به‌گونه^{۱۸} چشم‌گیر کاهش یافته و به‌ویژه جوانان از بی‌کاری و فقر در رنج و عذاب فرو رفته‌اند. از این‌رو بسیاری‌ها بیش‌تر به‌خاطر مساعدت‌های مادی به مساجد رو می‌برند تا معنوی. به‌طور مثال در مسجد فینسبوری پارک (Finsbury Park) در لندن هرکسی می‌تواند پاسپورت‌ها و کارت‌های هویت جعلی خریداری کند، تا با آن‌ها تقاضای مساعدت‌های مالی انجام دهند. به‌قول رضا حسین ژورنالیست الجزایری که در مسجد مذکور به‌قتل رسانیده شد، یک شخص می‌تواند با کارت هویت جعلی هفته‌وار ۵۰ پوند مساعدت، دریافت کند، در حالی که اکثراً کرایه^{۱۹} یک اتاق یا اپارتمان در یک ناحیه^{۲۰} دارای رهاش‌گاه‌های شهرداری، کلاً از طرف حکومت سب‌سایدی می‌گردد.

طبعاً مساجدی هم هستند، که در گزیدن و جذب افراد سخت‌گیر اند و تنها بعضی‌ها موفق می‌گردند که واقعاً به صفوف جهاد پیوندند. یکی از این افراد محمد بلال بود، بیست‌وچهار ساله از برمینگهم (Birmingham) که موتر مملو از مواد انفجاری را در محوطه^{۲۱} یک قرارگاه نظامی در سرینگر داخل نموده متفجر ساخت. برمینگهم یکی از محلات نموی اسلام‌یست‌هاست و مساجد این شهر

تحویل‌دهنده‌گان آن عده از جوانانی به القاعده هستند که در عملیات‌های انتحاری در کشمیر جان باخته‌اند. برتانیای کبیر، با شمار بزرگی از مهاجران مسلمان، یک از به‌ترین کشورهای جلب‌وجذب در جهان غرب به‌شمار می‌رود. شیخ عمر بکری - محمد بنیادگذار المهاجرون، گروه مسلمانی در لندن، که برای جهاد جلب‌وجذب می‌کند، ادعا می‌کند که مساجد و دانش‌گاه‌ها در برتانیه سالانه به‌طور میانگین ۱۸۰۰۰ تن افراد متولد در برتانیای کبیر را برای خدمت نظامی در کشورهایی که گروه‌های مسلمان در آن‌ها می‌رزمنند، تحویل می‌دهند. محمد ابراهیم از هر برادر مولانا مسعود از هر (بنیادگذار گروه جیش محمد - یکی از مشهورترین گروه اسلامی در کشمیر) حداقل یک بار به برمینگهم سفر کرده است، تا افراد را برای جهاد در مقابل هند جذب نماید. او برای این کار محلی را که کشمیری‌ها در آن زنده‌گی می‌کردند و در آن‌زمان یک ناحیه فقیرنشین برمینگهم بود، و بی‌کاری در آن بی‌داد می‌کرد، برگزید. او از طریق شبکه مساجد، آزادانه گشت‌وگذار می‌کرد و با افراد واجد شرایط جنگ‌جوئی تماس‌ها برقرار نموده آن‌ها را جذب می‌کرد. چنین جوانانی پول دریافت می‌کنند و به کمپ‌های آموزشی در پاکستان، افغانستان، یمن، نایجیریا و سودان فرستاده می‌شوند. اما علی‌رغم این‌ها بازهم یک اقلیت بسیار کوچکی از این‌ها عملیات‌های انتحاری را اجرا می‌کنند. بنا به‌قول مسلمان‌های مختلفی، این حالت به‌خاطر آنست که شبکه مساجد در واقع ایدئالی که بر مبنای آن زنده‌گی کنند و بجنگند، به آن‌ها می‌دهد؛ لکن بندرت پیش می‌آید که آن‌ها متقاعد شوند که ایدئالی برای کشته‌شدن خودشان داشته باشند.

افراد جان‌فدا دارای ارزش فراوانی اند و مساجد به‌صورت متوالی در جست‌وجوی چنین افرادی اند. افراد نه تنها با دقت و احتیاط دست‌چین می‌گردند، بل که سابقه آن‌ها نیز با دقت زیاد زیر تحلیل و بررسی قرار داده می‌شود و جزئیات کوچکی نیز از نظر دور نمی‌ماند. وقتی یک کاندیدا به‌نظر مناسب برسد، شستشوی مغزی شده و یک تقسیم اوقات دینی، معنوی و فراگیری خشونت برای‌ش تعیین می‌گردد. مثلاً حماس نمونه روشنی در بین گروه مسلح در آماده‌ساختن افراد برای اجرای عملیات‌های انتحاری، توجه زیادی را به آموزش معطوف می‌دارد. جان‌فداهای دارای ظرفیت از مدت‌ها قبل شناسائی می‌گردند و تا به آخرین لحظات ماموریت شان به‌تدریج آماده ساخته می‌شوند. صلاح شهادت فرمانده شاخه نظامی حماس به‌نام عزه‌الدین القسّم، پروسه گزینش فردی که برای حمله انتحاری آماده ساخته می‌شود، را چنین تشریح می‌کند:

«گزینش با درنظرداشت چهار معیار صورت می‌گیرد. نخستین معیار در نظرگرفتن دین است. در قدم دوم، باید دید که جوان آرزوهای پدر و مادر را برآورده می‌سازد و خانواده‌اش به او محبت داده است و یا شهادت او بر زنده‌گی خانواده‌گی‌اش تأثیر [منفی] وارد نمی‌کند و این که او رئیس فامیل نیست و برادران دیگر هم دارد، و اگر یگانه فرزند باشد مورد پذیرش ما نیست. معیار سوم: ارزش‌های او برای اجرای وظیفه و درک و فهم از ناگواری و خطرناک‌بودن آن و چهارم هم این‌که شهادت او به آن طرز فجیع، دیگران را نیز برای اجرای چنان قربانی‌ای تشویق نماید و جهاد را در قلوب افراد راه بدهد. ما همیشه افراد مجرد را ترجیح می‌دهیم. رهبری محلی سازمان نظامی جنبش حماس، فرد (مرد یا زن) مورد نظر را کاندید می‌کند و مقام ذیصلاح در مورد پذیرش کاندیدا تصمیم می‌گیرد.»

اتحادیه علمای مذهبی فلسطینی در سال ۲۰۰۱م. مسأله شهادت را تصویب و به رسمیت شناخت. این علما اعلام داشتند که حملات انتحاری بخشی از یک جنگ عادلانه را تشکیل می دهد، چون آن ها «دشمن را ویران می کنند و قلبش را از ترس به وحشت می اندازند، دشمن را فریب می دهند، بنیادهای دولت را به لرزه در می آورند و کاری می کنند که فلسطین را ترک بگوید. آن ها شماری از مهاجران یهود در فلسطین را کاهش خواهند داد و به اسرائیلی ها خساره ها وارد خواهند ساخت.»

شبکه مساجد سعی می ورزد که افرادی را که حاضر می شوند حملات انتحاری را انجام دهند، نسبت به حماس بسیار زودتر و با پول کم تر آموزش دهد. معنای شرکت خصوصی انتحار از نظر اقتصادی قابل توجه است. یک تحلیل و تجزیه مسایل مالی نشان می دهد که عملیات انتحاری از نقطه نظر نظامی اساساً مؤثرترین شکل ترور می باشد؛ این کار مصرف اندک ولی نتیجه بزرگ از نظر کشته و زخمی، و خساره های وارده به همراه دارد. بن لادن و پیروانش از این نوع سهولت ها کاملاً آگاهی دارند. به قول رهبر جهاد اسلامی مصر داکتر امین ظواهری، «متود شهادت در عملیات انتحاری، مؤفق ترین شیوه است که به دشمن زیان می رساند و برای مجاهدین باعث کم ترین قربانی می گردد». ۱۱ سپتامبر نشان داد که مؤثریت یک حمله تروریستی با استفاده از یک شخصی که حمله ای را انجام می دهد و برای کشته شدن آماده است، چقدر می تواند گسترده و بزرگ باشد. این حملات از جمله حملات تروریستی سودآوری بود که باری اتفاق افتاده است: صرفاً نژده تن اختطاف کننده و یک بودجه که تخمیناً به ۵۰۰ هزار دالر بالغ می شد، برای از بین بردن در حدود سه هزار تن به کار گرفته شد و زخم دوام داری در جامعه غربی از خود به جا گذاشت.

شبکه مساجد نیز در کمک مالی جهاد سهم ادا می کند. در سال ۲۰۰۱م. لشکر طیبه دو میلیون پوند سترلینگ از مدرک اعانه های مسلمان های برتانیه دریافت نمود. بنابر اظهارات اداره استخبارات هند، در این اعانه ها احمد ناشر از شرق لندن نیز سهم داشت که ماهیانه ۱۵۰۰۰ پوند کمک می کرد. ناشر اما ادعا می کرد که او این پول ها را برای امور رفاهی پرداخته بود. برتانیه کبیر دومین کشور کمک کننده به کشمیر مسلمان می باشد. شبکه مساجد بر بخش بزرگ پول ها دسترسی دارد؛ مساجد پول جمع آوری می کنند و مواظب هستند که به استقامت های درستی ارسال گردند یعنی: به گروه مسلح مورد نظر شان. در عقب این شبکه امامی چون شفیق الرحمن قرار دارد؛ امامی از اولدهام (Oldham) که به جرم جمع آوری اعانه برای لشکر دیپورت شد و شیخ ابو حمزه روحانی رادیکال شمال لندن که از وی مخفیانه فیلمی ثبت شده که در جلسه ای در برتانیه کبیر شرکت داشت و در آن از دیگران دعوت نموده بود تا امریکائی ها به قتل رسانیده شوند. او در ویدئو می گفت: «آن ها را بکشید و این کار خوبی است.»

حزب الله در کردستان:

پول هائی را که از طریق شبکه مساجد جمع آوری می شوند، هم چنان در کار گسترده ساختن خود، به خصوص در مناطق مسلمان های سیکولار به مصرف می رسانند. در سال های هشتاد، حکومت ترکیه، نهادهای خیریه اسلامی و مساجد را تشویق کرد تا

پول جمع‌آوری کنند و در منطبق کردستان ترکیه به اعمار مساجد اقدام نمایند. یک مهاجر سیاسی کردی در لندن در زمینه چنین توضیح داد:

«در روستاها هرکدام حتا دو مسجد ساخته می‌شود، لاکن به ساختن مکاتب و میدان‌های سپورتی برای کودکان توجهی نمی‌شود. برای دانش‌جویان جوان از جانب نهادهای مختلف خیریه اسلامی بورس‌های تحصیلی در عرصه‌های اهلایات در کشورهای عربی داده می‌شود، ولی هیچ‌نوع بورسی در زمینه‌های آموزش رشته‌های طب و تخنیک وجود ندارد. قرار معلوم تصمیم چنانست که بوسیله سیلی از مساجد، به‌مثابه یک حربه، برای مبدل ساختن کردستان به یک مستعمره استفاده کنند - در حالی که در این مناطق مردم از ازمینه قدیم سیکولار بوده و به (PKK) (حزب کارگران کردستان) باورداشتند.»

در چنین یک دورانی، حزب‌الله اقدام به واردشدن و ظهور در این مناطق نمود. اهالی این مناطق کردهای سنی‌مذهب بودند، که اکثر آنها به‌وسیله حزب‌الله شیعه در ایران و لبنان آموزش دیدند؛ برخی از آنها هم‌چنان آموزش‌های نظامی و سیاسی در افغانستان را به انجام رساندند. آنها به کردستان آمدند تا به تبلیغ بپردازند و افراد را برای جهاد اسلامی جذب نمایند. در آغاز به‌وسیله نهادهای خیریه و صندوق‌های مالی اسلامی و در بسیاری موارد احتمالاً از ایران کمک شدند. این‌ها به‌سرعت تمام به جنایاتی رو بردند تا ثروت بیاندوزند. حزب‌الله از مساجد برای سازمان‌های شان و به‌خاطر جلب‌وجذب افراد استفاده کردند. از دیدگاه سیاسی، این‌ها با فنگانی، بن لادن و همدالی توافق نظر داشتند: یعنی هدف غائی آنها این بود که کردستان ترکیه را به یک دولت اسلامی مبدل سازند، یک خلیفه و یک رهبریت مطابق به شریعت داشته باشد. این هدف سیاسی اما مانع ارتش ترکیه نه‌شد که برای تارومار ساختن (پ.ک.ک.) با حزب‌الله هم‌پیمان و شریک گردد. مساجد به قرارگاه‌های جنگی اسلامی مبدل شدند. فایق بولوت، یک کارشناس ترکی در زمینه خاور میانه، نقش مساجد را وقتی در دستان حزب‌الله افتادند، چنین تشریح می‌کند:

«افراد بسیار جوان، بین سنین پانزده و بیست‌سال، با آموزش ناقص و بی‌کار، به مساجد جلب‌وجذب شدند. این‌ها در واقع آدم‌های خوبی بودند اما همه شان به آدم‌کشان توانا و به قاتلان حرفه‌ئی مبدل گشتند. منابع مالی این سازمان‌ها معلوم نیست هر فردی که به آنها می‌پیوندد، بلافاصله ثروت‌مند می‌گردد. این پول‌ها می‌تواند از خارج وارد گردد و یا شاید از مدرک دزدی موترها، تهدید شهروندان، پول در بدل رهای اختطاف شده‌ها و یا هم قاچاق‌بری به‌دست آمده باشد.»

هدف ارتش ترکیه این بود که حزب‌الله را طوری آله دست خود بسازد تا کردستان را از (پ.ک.ک.) نجات دهد، همان‌گونه که ایالات متحده همین کار را با مجاهدین در برابر اتحاد شوروی در افغانستان کرد. این هم‌پیمانی چند سال ادامه کرد و در طول این مدت نماینده‌گان و علاقه‌مندان (پ.ک.ک.) یک‌جا با شهرمندان کردی به‌طور متداوم مورد حملات قرار گرفته و توسط حزب‌الله به قتل رسانیده شدند.

شبکه مساجد در هم‌کاری با بانک‌های اسلامی، در ایجاد یک پدیده جدید اقتصادی مساعدت کردند. گروه‌های تروریستی، دولت‌های - درون دولت - دولت‌های اسلامی و سپانسرهای شان، به‌خاطر مؤفقیت‌های شان در زمینه جهاد ضد شوروی،

در زیر چتر اسلام، یک شبکه^۶ بین‌المللی مناسبات اقتصادی و مالی را به‌مثابه^۶ «الترناتیف غارت‌کننده» برای اقتصاد عنعنوی جهانی ایجاد کردند. طوری که در فصل ۱۲ خواهیم خواند، یکی از نیروهای وصل‌کننده^۶ این اقتصاد نوین، همانا دعوت به جهاد می‌باشد.

اقتصاد نوین ترور

قسمت دوازدهم

دولت‌های ضعیف: پرورش گاه‌های تروریزم

«جائی که یک دولت ملی باید باشد، در آنجا یک خلا با جنگ‌سالاران پر می‌گردد. چه جائی به‌تر از این می‌تواند باشد که

در آن بذر تروریزم و بی‌قانونی بین‌المللی ریشه دوانده بتواند.»

– والتر اچ. کانتاینر، دستیار معینیت امور افریقا در وزارت خارجه

فرانسیس بوک (Francis Bok) هفده ساله، یک نوجوان مسیحی در سودان – هنگام گشت‌وگذار در بازار محل زنده‌گی خود به‌حیث یک برده بازداشت و زندانی شد. مسلمان‌های سودانی، بر روستای آن‌ها حمله کردند و همهٔ مردان مسن را کشتند. وقتی آن‌ها کودکانی را که زنده مانده بودند، در یک محل جمع کردند، آن‌ها را در عقب مرکب‌های شان بستند و با خود بردند. کودکانی را که بسیار کوچک بودند و در پشت مرکب نشسته نمی‌توانستند، در تکرری‌ها بستند. سربازان سودانی به بوک که اکنون آزادی خود را به‌دست آورده و در مصر زنده‌گی می‌کند، گفتند: «شما در نظر ما چون حیوانات هستید.» بوک خودش از آن روی‌داد این‌گونه یاد می‌کند: «من دیدم که به چه تعداد مردان را چون حیوانات کشتند و به چه تعداد کودکان را هم چون برده‌گان به فروش رسانیدند. من کسانی را دیدم که به سوی شان شلیک شده بود و مرده بودند، در حضور کودکان شان دست‌ها یا پاهای شان را قطع می‌کردند تا زهر چشم به‌دیگران نشان داده باشند.» این یک قصهٔ از قرون وسطی نیست، بل که تاریخ یک بردهٔ سودانی قرن بیست‌ویکم است.

سودان در ردیف کشورهای شمرده می‌شود که در چنبرهٔ یک جنگ وحشیانه و ویران‌گر داخلی قرار گرفته و جائیست که قانون و نظم در آن از بین رفته و مردمش به رحم و کرم جنگ‌سالارهای غارت‌گر و سیاست‌مدارهای منفعت‌جو رها شده‌اند. به‌طور مثال، دولت به میراث مانده از حسن ال ترابی در سودان، بر استثمار شهرمندان خودش استوار بود. چنین کشورهای از نظر سیاسی بی‌ثبات و در پرت‌گاه سقوط قرا می‌داشته باشند؛ این‌ها دولت‌های نارام‌اند، دولت‌های ضعیف. البته چنین دولت‌هایی در نارسائی‌ها و کمبودهای شان از یک‌دیگر متفاوتند. کشورهای چون کلمبیا، که حکومت مرکزی در آن هنوز هم کنترل را برقرار کرده می‌تواند

تا سودان که قدرت مرکزی دیگر «توانائی و یا آماده‌گی آن را نه دارد که هم‌چو یک دولت ملی در این جهان پیش‌رفته، وظایفش را انجام دهد» تا به دولت‌هائی چون سومالی که خلای سیاسی در آن به‌صورت مطلق حکم فرماست.

هر نوعی از این دولت‌های ضعیف، می‌تواند به محل رشد گروه‌های مسلح مبدل گردد. یک دولت فروپاشیده، هیچ‌گونه محیط به‌تری را نسبت به دولت ناکام، برای گروه‌های مسلح فراهم کرده نمی‌تواند. در سریلانکا بهره‌های تامیل (ITTE)، سازمان مسلح جدائی‌طلب، مؤفق شد بر ۱۵ درصد قلمرو این کشور کنترل خود را برقرار سازد. سریلانکا یک دولت فروپاشیده نیست، حتا دولت ناکام هم نیست. ۸۰ درصد نفوس آن دولت را حمایت می‌کند و معتقد است که دولت نسبتاً خوب کار می‌کند. تروریزم در کشورهائی دارای مناطق کوچک هم سر بلند می‌کند که از نظر سیاسی بی‌ثبات باشد. مناطقی که رهبری مرکزی در آن ناموفق است. پاکستان در این مورد مثال خوبی می‌باشد. ظاهراً هیچ‌کس تردیدی ندارد که جنرال پرویز مشرف کشور را در کنترل خود دارد - به‌خصوص در مناطق قبایلی - جایی که رهبری مرکزی کاری کرده نمی‌تواند. در چنین مناطقی است که گروه‌های مسلح اسلامی پدید می‌آیند.

مناطق ناموفق و قهوه‌ئی‌رنگ:

مادلن البرایت، وزیر خارجه^۱ سابق ایالات متحده، کشورهای دارای رهبری ضعیف و یا فاقد رهبری مرکزی را به‌مثابه^۲ «دولت‌های ناکام» مشخص می‌سازد. دولت‌های ناکام، اکثراً از عدم مطابقت سیاسی و اقتصادی دولت‌های عنعنوی ناشی می‌گردند. این‌ها کشورهائی اند که توانائی آن‌را نمی‌داشته باشند که در چارچوب یک حکومت ملی عمل نمایند. در یک دولت ناکام، اکثراً حاکمان گوناگون رقیب و انواع گوناگون حکومت‌ها در مناطق بیرون از حاکمیت دولتی قدرت‌نمایی می‌کنند. فلذا چنین کشورهائی به‌وسیله^۳ هرج‌ومرج، خشونت و رنج و الم و پامال‌شدن گسترده^۴ حقوق بشر عذاب می‌برند. مثالی را که خانم البرایت از دولت ناکام آورده است، کشور سومالی می‌باشد. اگر تعریف «دولت‌های ناکام» تا به دولت‌های ضعیف گسترش داده شود، جایی که اداره^۵ مرکزی دیگر توان تعمیل قدرت را ندارند - ساحه^۶ جغرافیائی که از حیظه^۷ اداره^۸ دولت خارج باشد که به‌نام «مناطق ناکام» معروف اند - ساحه^۹ مساعدی که تروریزم در آن به قوت رشد یافته است. گیلرمو اودانل (Gguillermo O`Donnell) مدیر انستیتوت هلن کیلاک (Helen Kellogg) برای مطالعات بین‌المللی در پاریس، این‌گونه مناطق را «مناطق قهوه‌ئی‌رنگ» نامیده است، جایی که دولت هم از نظر عمل‌کردش و هم از نظر قلمرو، اندک و یا به‌طور کامل وجود نه‌داشته باشد. مناطق مرتفع کشور پیرو، ساحه^{۱۰} آمازون در برازیل و کلمبیای جنوبی و هم‌چنان دره^{۱۱} فرغانه در آسیای مرکزی و مناطق مشخصی در اندونیزی، مالیزی و فیلیپین در جنوب‌شرق آسیا نمونه‌هائی از مناطق قهوه‌ئی‌رنگ به‌شمار می‌روند. منطلق ناکام و قهوه‌ئی‌رنگ هم‌چنان بعضی مشخصه‌های دولت‌های ناکام را نشان می‌دهند. این دولت‌ها از جنگ‌های داخلی عذاب می‌کشند، به‌وسیله^{۱۲} مجادلات شدید بین‌گروپ‌های

شهروندان (مانند آنچه در کوسوو اتفاق افتاد) پارچه پارچه می‌شوند، مرزهای شان تثبیت نیست و محافظت نمی‌گردند، قدرت‌مندان (جنگ‌سالارها و یا دیکتاتورهای چون مپوتو و یا نخبه‌های سیاسی حاکم، مانند طالبان) شهروندان خود را غارت می‌کنند؛ رشوه و فساد بی‌داد می‌کند؛ تولید ناخالص داخلی ملی و محلی هر دو به سرعت کاهش می‌یابد؛ زورگویی و جنایت رواج پیدا می‌کند و انارشی به یک نورم مبدل می‌شود. بر مبنای تعریف اودانل، چنین مناطقی «نمونه‌هایی از ناپدیدشدن فاصله گرفتن شهروندان از دولت و بنابر آن مشخصهٔ برجستهٔ دولت را به مثابهٔ چیزی تبارز می‌دهد که متشکل از نهادهایی است که در چنین مناطق در واقع بخشی از روند خصوصی‌سازی قدرت را که اغلب بر پایه‌های سلطنت استوار می‌باشد، نشان می‌دهد». شهروندان این‌گونه مناطق ناکام در یک خلای سیاسی گیر مانده‌اند و چشم انتظار رهبران، جنگ‌سالارها و یا گروه‌های مسلح قدرت‌مندی هستند که بر بنیاد هم‌بسته‌گی قومی و یا طایفه‌ئی، کمک و مساعدت شهروندان را به دست بیاورند. این‌گونه کشش به سوی دست‌ان قدرت‌مند را می‌توان از اظهارات یک روزنامه‌فروشی در جاکارتا، پس از بم‌گذاری در بالی در اکتبر سال ۲۰۰۲م. دانست. او می‌گفت: «اگر وضع این‌گونه دوام نماید، در آن صورت مردم از یک حکومت نظامی استقبال می‌کنند (...). گرچه در زمان اقتدار سوهارتو اوضاع بسیار خراب بود، اما حداقل حیات ما با چنین تهدیداتی مواجه نبود». در یک منطقهٔ ناکام، به رهبران گروه‌های مسلح هم‌چون افراد نیرومندی نگاه می‌کنند؛ آن‌ها اقتدار را در چارچوب انقطاب یافتن سیاست - اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ سمبول سازی می‌کنند. شهروندان یهودی فلسطین در سال ۱۹۴۶م. گروه‌های متعدد تروریستی یهودی چون ایرگون (Irgoen) و شترن (Stern) را کمک می‌کردند، زیرا آن‌ها معتقد بودند که این سازمان‌ها خلائی که در نتیجهٔ از دست‌دادن حامیان برتانیائی شان به میان آمده بود، جبران می‌کردند. احساس مشابه به این را شهروندان سیلوا آتا (Silva Ata) در پیرو نیز دارند که زنده‌گی شان را به گروه سندیرو لیومینوسو اعتماد کردند که پیشنهاد تأمین امنیت شان را هم در مقابل استثمار شان توسط حکومت پیرو و نیز سؤ استفادهٔ تاجران مخدر کلمبیائی پیش کش کرد.

بدین لحاظ است که مناطق ناکام در جاهائی پدید می‌آیند که گروه‌های مسلح در آن جاها با سهولت می‌توانند خود را تثبیت و جاسازی کنند و اقتدار و هویت خود را از طریق پُرساختن خالیگاهی که در نتیجهٔ فروریزی قدرت مرکزی به میان می‌آیند، نیرومند سازند. همان‌گونه که در فصل پنجم این بحث دیدیم، این یک پروسه ایست که بر مبنای آن دولت - درون دولت - یعنی نطفهٔ یک دولت، پدید می‌آید. گروه‌های مسلح، زیرساخت‌های اقتصادی دولت سابق را با مدل‌های خود شان تعویض می‌کنند. بدین ترتیب آن‌ها نقش اقتصادی اقتدار مرکزی را، به‌گونهٔ مثال از طریق وضع مالیات‌ها و جمع‌آوری آن‌ها به دست می‌گیرند. پاکستان، در بین سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸م. مبلغ ۶۰۰ میلیون دالر حق مالیات بر واردات را به‌خاطر فعالیت‌های قاچاق از دست داد. گروه‌های مسلح، جنگ‌سالارها و حتا کارمندان مربوط به طالبان از مال‌تجارهٔ ترانزیت (ATTA) که از کابل به سوی بنادر پاکستان انتقال و دوباره به‌داخل پاکستان عرضه می‌شدند، حق عبور مطالبه می‌کردند. این مبالغ در راه کمک به گروپ‌هایی به‌مصرف می‌رسید که مسیرهای انتقال اموال قاچاق را در زیر کنترل خود داشتند.

چنین پروسه^۱ مشابه، زمانی عمل می‌کند که یک دولت از هم فرو می‌ریزد. گروه‌های مسلح، آنچه که «نظر به اصطلاح جغرافی حفره^۲ سیاه نامیده می‌شود و در آن یک منطقه^۳ ناکام پدید می‌گردد، را پُر می‌کنند». آن‌ها بر کنترل چنین مناطق دست می‌یابند، زیرساخت‌های خود را به‌وجود می‌آورند، بازارها و امور تجارتي را رونق می‌دهند و سعی می‌ورزند تا با دولت‌های ضعیف هم‌مرز مناسباتی برقرار سازند. در اگست سال ۲۰۰۰م. حکومت پیرو در یک ماجرای تحویل دهی اسلحه^۴ قاچاقی اسلحه برای فارک کلمبیائی درگیر شد. جریان طوری به‌نظر می‌رسید که ارتش پیروئی یک سفارش قانونی به بهای ۵۰ هزار دالر برای خریداری سلاح AK-۴۷ بلغاریائی از حکومت اردن را به‌دست آورد. جنس خریداری شده توسط یک هواپیمای باربردار اوکرائینی با عمده^۵ روسی - اوکرائینی انتقال گردید. این هواپیما که از فراز جزایر کارائیب، موریتانیا و گرینادا پرواز می‌کرد، سرانجام اندکی قبل از فرود آمدن در ایکیتوس (Iquitos) پیرو، محموله‌ها را از فراز منطقه^۶ گیوانیا (Guainia)، در هم‌جواری با مرز ونزویلا و برازیل، محلی که در حیطه^۷ اختیار فارک قرار داشت، به پائین پرتاب کرد. هواپیمای مذکور در پرواز برگشت خود محموله^۸ مواد مخدر را که مقدار آن تخمیناً به ۴۰ تن کوکائین می‌رسید، انتقال داد. یک بخش این محموله به سوداگران اردنی تحویل داده شد و بخش دیگر آن به اتحاد شوروی سابق انتقال داده شد. این حقیقت که مقام‌های عالی‌رتبه^۹ با این قاچاق‌بری رابطه داشتند، ماجرا را به رسوائی بیش‌تر می‌کشانید که سرانجام به استعفای فیوجی موری (Fujimori) رئیس‌جمهور پیرو در ۲۰ نوامبر سال ۲۰۰۰م. گردید.

بی‌نظمی سیاست خارجی در قفقاز:

گروه‌های مسلح می‌توانستند از مشکلاتی که برای دولت‌های منظم و قانونی در زمینه^{۱۰} تماس‌های ذات‌بینی خود و مناسبات با دولت‌های - درون دولت - پدیدار می‌گردیدند، یعنی از انکشاف یک سیاست خارجی قابل اجرای ذات‌بینی، سو^{۱۱} استفاده کنند. مناطق جنوبی قفقاز یک نمونه‌ئی از این پدیده می‌باشد. جنگ‌جویان عرب در هم‌راهی با گروه‌های مسلح مسلمان محل، آزادانه در دره^{۱۲} پان کیسی (Pankisi) که چیچن، گرجستان و دره^{۱۳} کودوری (Kodori) را که در بین گرجستان و منطقه^{۱۴} مورد منازعه^{۱۵} اجحازی واقع است، به هم وصل می‌گردند. اجحازیا مانند شمار زیاد دیگر دولتهای - درون دولت - که از خرابه‌های اتحاد شوروی سر برآورده اند، از موقعیت یک دولت قانونی برخوردار نیست. دره‌های پان کیسی و کودوری از جمله^{۱۶} مهم‌ترین مسیر انتقال اسلحه که از قفقاز به چیچن صورت می‌گیرد، هم‌چنان به‌حیث دهلیز انتقال مواد مخدر از افغانستان به سوی اروپا مورد استفاده قرار می‌گیرد. روس‌ها و گرجی‌ها می‌توانند هر دو نوع سوداگری را از طریق تفویض حق و صلاحیت به اجحازیا برای حفاظت مرزهایش را بدهند تا جریان ورود به دره^{۱۷} پان کیسی را متوقف سازد. اتخاذ چنین تصمیمی، می‌توانست منجر به شناسائی رسمی اجحازیا به‌حیث یک دولت مجزا گردد. علی‌رغم این‌که اجحازیا نظر به حقوق بین‌المللی به رسمیت شناخته نشده، اما با آن‌هم از سال ۱۹۹۳م. بدین‌سو به‌شکل بالقوه مانند یک تحت‌حمایه^{۱۸} روسی عمل می‌کند. گرجستان، که ادعا دارد این منطقه بخشی از دولت‌ش را تشکیل می‌دهد، از این بیم‌ناک

است که دادن اجازه به ابخازیا برای مستقل اعلام داشتش، باعث نقض تمامیت ازضی گرجستان می‌گردد. به همین دلایل هم است که به واحدهای امنیتی روسیه اجازه داده نمی‌شود تا در برابر گروه‌های مسلح چیچن و جنگ‌جویان عرب در داخل قلمرو گرجستان به عملیات بپردازند. گروه‌های مسلح با استفاده^۴ سو از چنین وضعیتی، از مدرک سوداگری اسلحه و مواد مخدر به ارزش میلیون‌ها دالر نفع‌برداری می‌کنند.

فواید دولت‌های ضعیف:

نسبت به یک دولت ناکام، یک دولت فروپاشیده، محیطی کم‌تر امن برای ایجاد یک دولت - درون دولت - است. به‌خاطر آن‌که دولت فروپاشیده، هیچ‌گونه عنصری از هویت خود را دیگر ندارد و فاقد حکومت و فاقد یک سیاست خارجی می‌باشد؛ از نظر بین‌المللی به چنین دولتی به‌حیث کشوری با هویت ضعیف و یا به‌کلی فاقد هویت نگاه می‌شود. وقتی یک دولت از هم فرو می‌پاشد، همان‌گونه که در لبنان، سومالی و سیرالئون واقع شد، آن‌گاه حکم‌داران نام‌نهاد وارد عرصه می‌شوند و بخش‌هایی از کشور را در اختیار خود می‌گیرند؛ آن‌ها همین‌گونه غیرقانونی می‌مانند و به‌رسمیت شناخته نمی‌شوند. برخلاف، دولت‌های ناکام به‌گونه^۴ واضح همه^۴ عناصر یک دولت را دارا می‌باشد، حتا اگر مرزهای خود را حفاظت هم کرده بتوانند، مثل سودان و افغانستان که از تمامیت ارضی خویش حفاظت می‌کنند. نقض قلمرو آن‌ها به‌وسیله^۴ قدرت خارجی، در واقع اعلان جنگ تلقی می‌گردد؛ بدین علت است که چرا گروه‌های مسلح می‌توانند به‌سادگی خود را در چارچوب مرزهای یک دولت ناکام پنهان سازد، همان کاری را که بن لادن در افغانستان انجام داد. از این رو ایالات متحده بر این کشور حمله نمود تا اسامه بن لادن را دست‌گیر نماید. در طول سال‌های زیادی، مافیای آلبانی، در هم‌کاری با سازمان‌های مسلح اسلامی، از بندر آلبانی بنام دوریس (Dures)، به‌خاطر تجارت غیرقانونی سلاح، مواد مخدر و عبور دادن قاچاقی مهاجرین به اروپا به‌صورت آشکاری استفاده کرد. هیچ‌کدام از کشورهای اروپائی در واقع آماده‌گی آن‌را نه دارد که بر آلبانی یورش برده و بر این تجارت نقطه^۴ پایانی بگذارد. دولت‌های ناکام، اما دیپلماسی را حفظ و پیش می‌برند و پاسپورت صادر می‌کنند. هنگام نارامی بزرگ در آلبانی در سال ۱۹۹۷م.، به تعداد یک‌صد هزار جلد پاسپورت به‌سرقت برده شد. انترپول از این بیم داشت که مبادا این پاسپورت‌ها در زمینه^۴ ورود «قاچاقی» اعضای سازمان‌های مسلح اسلامی به‌داخل اروپا مورد استفاده قرار گیرند. دولت‌های ضعیف دارای ارتش‌هایی اند که می‌توانند اسلحه^۴ قانونی برای‌شان خریداری کنند و می‌توانند آن‌را به گروه‌های مسلح بدهند و یا توسط آن‌ها به‌سرقت برده شوند. به‌قول انترپول سازمان‌های مسلح و جنایت‌کار بین‌ماه‌های جنوری و مارچ سال ۱۹۹۷م. ذخایر دولتی سلاح در آلبانی را به تاراج بردند که شامل ده‌ها هزار قبضه اسلحه، ماشین‌دارها و راکت‌اندازها می‌شوند.

دولت‌های ضعیف سهولت‌های بیش‌تری را به اعضای گروه‌های تروریستی عرضه می‌دارند. آن‌ها محلاتی را برای کمپ‌های آموزش و قرارگاه‌های مسلح را فراهم می‌کنند. در اواخر سال‌های ۹۰ اعضای گروه تروریستی اندونیزیایی به نام جماعة اسلامیة، توسط جبههٔ آزادی اسلامی مورو در یک کمپی در جزیرهٔ مینداناو (Mindanao) در جنوب فلپین آموزش دیدند. دولت‌های - درون دولت - وقتی خود را در یک دولت ضعیف جابه‌جا کردند، آن‌گاه به محلات فعالیت‌های غیرقانونی در امور مواد مخدر، اسلحه، پول‌های سیاه و مهاجرین غیرقانونی مبدل می‌گردند. به‌قول ادارهٔ استخبارات ایتالیه، آلبانی یکی از مهم‌ترین محلات فعالیت‌ها در رابطه به مواد مخدر برای اروپا به حساب می‌آید و چیچن نیز البته همین موقعیت را دارد. دولت‌های ضعیفی که در آن از نظم خبری نیست و یا نظم اندکی دارند، عرصه‌های ایدئالی برای فعالیت‌های قاچاق‌بری هستند. وقتی اسامه بن لادن در سودان اقامت داشت، یک شاخهٔ درختی و از آن زمان به بعد را خرید و به این ترتیب انحصاری را در تجارت بین‌المللی در ساجق عربی برقرار ساخت که به‌حیث مادهٔ اساسی در ساختن و تولید شیرینی‌باب و نوشابه به‌کار برده می‌شد.

برابری مالی دولت‌های ضعیف، همانا «مناطق قهوه‌ئی‌رنگ» در عرصهٔ بانک‌داری می‌باشد. این‌ها مراکزی در خارج اند که کنترل اندک و یا هیچ کنترلی بر تعاملات مالی برقرار نیستند. این مناطق قهوه‌ئی روند پول‌شوئی پول‌های غیرقانونی را که به‌وسیلهٔ گروه‌های مسلح و سازمان‌های جنائی به‌دست می‌آیند، سهولت می‌بخشند. این‌گونه خدمات کشف ناشدنی مالی در بیش‌تر از شصت دولت قابل دسترسی اند. به‌طور مثال در جزیرهٔ کوچک پاسیفیک به‌نام ناورو (Nauru) در یک زمان چهارصد تا به اصطلاح چنین «بانک‌ها» فعالیت می‌کردند که کار شان فقط و صرفاً پنهان ساختن پول بود. هم‌چنان در شیشل قانون شرایطی را به‌میان آورده است که سرمایه‌گذارها در صورت انجام جرایمی در خارج از قلمرو شیشل مورد تعقیب و پیگرد قرار داده نمی‌شوند. هرکس می‌تواند مبالغ ده میلیون دالر و بالاتر از آن‌را ولو اگر غیرقانونی هم به‌دست آورده باشد، سرمایه‌گذاری کند. یگانه شرط در این زمینه این‌ست که شخص سرمایه‌گذار در خود شیشل فعالیت‌های غیرقانونی را انجام داده نمی‌تواند.

اندونیزی، یک رابطهٔ هم‌کاری غیرعادی:

پس می‌توان گفت که دولت‌های ضعیف، که با تهدید مبدل شدن به موقف دولت‌های فروپاشیده و یا دولت‌های ناکام روبه‌رو اند، عرصه‌های ایدئالی برای رشد و گسترش تروریسم را تشکیل می‌دهند. در جریان بی‌نظمی و آشفتگی‌های روبه‌تزايد در اقتدار مرکزی و در جریان جنگ روبه‌گسترش قدرت در بین نهادهای روبه‌زوال دولتی، تروریست‌ها توانائی آن‌را می‌یابند که تشریک مساعی استراتژیکی را با متحدین خود تشکیل دهند. هم‌کاری میان ارتش و اسلامیت‌ها در اندونیزی، مثال خوبی از این «رابطهٔ هم‌کاری غیرعادی» به‌شمار می‌رود. شیوهٔ دیکتاتوری جنرال سوهارتو در سال‌های هفتاد که منجر به سرکوب خونین کمونیزم گردید؛ در عین حال باعث هم‌کاری ارتش و سازمان‌های افراطی اسلامی شد. چنین سیاستی طرف تأیید واشنگتن قرار گرفت. این همان

دورانی بود که ایالات متحده، به خاطر سدساختن نفوذ اتحاد شوروی، با گروه‌های اسلامی هم‌آغوشی داشت. پس در حالی که سیا (C.I.A) با بازیچه و آله دست قراردادن مجاهدین در افغانستان مشغول بود، سوهارتو نیز مساعی خود را به‌راه انداخته بود که همین‌گونه بازی‌ئی را با اسلام‌یست‌ها در اندونیزی به پیش برد. یکی از محصولات این تشریک مساعی و اتحاد، همانا گروه جماعه‌اسلامیه بود، یعنی همان گروهی که بعدها متهم به سهم‌گیری در رویداد بمب‌گذاری در جزیره بالی در ماه اکتبر سال ۲۰۰۲م. گردید. در گذر سال‌ها اجزای معین نظامی‌ها تماس‌های شان‌را با گروه‌های تروریستی اسلامی حفظ و در شبکه‌های «عملیات‌های ویژه»، در برابر اوپوزیسیون سوهارتو عمل کردند. در سال ۱۹۹۷م. (اف.پی.آی.) (Front Pembela Islam) [جبهه دفاع از اسلام] در اندونیزی به کمک نهادهای نظامی، به‌منظور سبوتاژ در جنبش‌های طرف‌دار دموکراسی اساس گذاشته شد. این گروه به کلوب‌های شبانه، کافی‌ها و بارها یورش می‌بردند و با این کار مالکان آن‌ها را مجبور می‌ساختند تا به پلیس پول برای محافظت خویش پردازند.

همین ذوجوانب بودن که بر هواخواهان و حمایت‌گران جهاد ضد شوروی یورش می‌بردند، در اندونیزی نیز همین‌گونه عمل کرد. در حالی که از یکسو گروه‌های اسلامی از ارتش کمک دریافت می‌کردند، رهبران مطرحی چون ابوبکر بشیر - روحانی مسلمانی که به این نظر بود که اندونیزی، مالیزی و فلپین بایستی طبق قوانین سخت‌گیرانه شریعت اداره شود - توسط سوهارتو به‌زندان انداخته شد. بشیر که در سال ۱۹۷۸م. مدرسه‌ئی در جاوا را رهبری می‌کرد و در آن رهبران آینده یک دولت خالص اسلامی پروریده می‌شدند، به قیام و رابطه‌اش با کوماندوی جهاد، یک گروه مسلحی که در راه ایجاد یک دولت اسلامی در اندونیزی فعالیت می‌کرد، متهم شد. بشیر در سال ۱۹۸۵م. از زندان رها گردید و به مالیزی رفت. در آن‌جا او به جرگه علمای تبعیدی اندونیزی پیوست. در جمله آن‌ها رضوان اسلام الدین که به نام همبالی شهرت داشت و رهبری جماعه‌اسلامیه را به‌عهده گرفته بود، نیز قرار داشت. بشیر به‌اتفاق همبالی در درون مالیزی به سفر پرداختند تا تبلیغ کرده و جنگ‌جویانی برای تحقق آرمان‌های خویش را بسیج نمایند.

وقتی سوهارتو از قدرت بر انداخته شد، نخبه‌های نظامی شبکه خود را به خارج منتقل ساختند. به‌قول ویمار ویتولار (Wimar Witoelar) استاد ارشد دانشگاه دیکن (Deakin) استرالیا، آن‌ها افراتیونی در درون ارتش و هم در بیرون از آن بودند که «قدرت‌های تاریک» نامیده می‌شدند. این قدرت‌های تاریک تماس‌های خود را با شبکه اسلامی احیا کردند. این نخبه‌های نظامی به‌خاطر جلوگیری از نابودی قدرت شان به وسیله رشد روزافزون دموکراسی، موقعیت خود را از زیر پوشش ارتش تغییر داده و حضور شان را بار دیگر از پشت حامیان شان تبارز دادند؛ که این حامیان همانا گروه‌های اسلامی بودند. آن‌ها از طریق این گروه‌های برنامه بی‌ثبات‌ساختن کشور را رویدست داشتند قرار بر این بود که در شرایط تسلط نفوس مسلمان، اراضی بیش‌تری را به مناطق ناکام مبدل ساخته و آن‌جاها را برای تشنج‌های مذهبی و رادیکال مورد استفاده قرا دهند. سازمان‌های مسلح مسلمان اما از این تشریک مساعی سود برده و آجندای مختص به‌خود را تعقیب می‌کردند که همانا تأسیس یک دولت خالص اسلامی بوده است.

از سال ۱۹۹۸م. بدین سو در گوشه و کنار مختلف این کشور روی دارهای خشونت‌باری پدیدار گردیدند که خطی از خون، یأس و ناامیدی را از خود به جا گذاشت. هنگام آشوب‌های ماه می سال ۱۹۹۸م. در جاکارتا، بیش‌تر از هزار نفر کشته شدند. در سال ۲۰۰۰م. ارتش هزاران تن از اعضای لشکر جهاد را در بین ملوک‌ها (Moluks) داخل ساخت و مشاجرات ناشی از آن که بین مسلمان‌ها و مسیحیان رخ داد تا آخر سال ۲۰۰۱م. ادامه پیدا کرد و منجر به کشته شدن چهار هزار تن و آواره شدن ۵۰۰ هزار تن گردید. جنگ‌جویان لشکر از مناطق ملوک‌ها به پاپوا (Papua) رفتند جایی که در آن مسلمان‌ها از لحاظ نفوس اکثریت را تشکیل نمی‌دهند، و در آن‌جا نیز مردم را به‌جان هم انداختند. جنگ‌جویان مسلمان، هم‌چنان در اچه (Atjeh)، شمال سوماترا (Sumatra) جایی که جدائی‌طلبان مسلمان از سال ۱۹۷۶م. بدین سو برای استقلال خود می‌رزمند، فعال هستند. این مبارزه تا هنوز هم در پوسو (Poso) در مرکز سلیبیس (Celebes) یعنی جایی که لشکر جهاد، جبهه دفاع از اسلام و لشکر جندالله، قدرت اجرائی جماعه اسلامی به یک درگیری بسیار ناگواری با مسیحیان وارد شدند. از سال ۱۹۹۹م. به تعداد ۲۵۰۰ تن کشته شدند و ۸۰ هزار تن فراریان در این جزیره زنده‌گی می‌کنند. در ساحاتی که در زیر کنترل جنگ‌جویان مسلمان در آورده شده اند، مقررات شدید شرعی وضع و رعایت آن‌ها اجباری شده است.

نیروهای بی‌ثبات‌سازی‌ای که پس از سرنگونی سوهارتو آزادی عمل پیدا کرده بودند، باعث پدید آمدن اقلیمی از عدم اطمینان اقتصادی گردید. سه رئیس‌جمهور پشت سر هم به احیای مجدد اقتصاد موفق شده نه‌توانستند. آن‌ها مجبور به کار در چارچوب کوهی از قروض خارجی، که سر به ۲۳۰ میلیارد دلار می‌زد، بودند، در حالی که وام بزرگ ویژه هم از مدرک تولید ناخالص داخلی (بیش‌تر از ۹۰ درصد در سال ۲۰۰۱م.) نیز مطرح بود. بی‌ثباتی سیاسی، در آمیزش با عدم غطمینان اقتصادی، منجر به کاهش زیاد سرمایه‌گذاری‌های خارج گردید. زمانی که من در بهار سال ۲۰۰۰م. از بالی بازدید می‌کردم، از یک کارمند بانک اروپائی شنیدم که این جزیره یکی از مکان‌های محدود باقی‌مانده‌ئی بود که می‌شد در آن سرمایه‌گذاری کرد. اما اکنون دیگر چنین نیست، زیرا زمانی که گروه‌های مسلح مسلمان موفق شدند یک عملیات بم‌گذاری را در یک کلوب شبانه در بالی در ماه اکتبر سال ۲۰۰۲م. به اجرا در آورند؛ ضربه سنگینی بر اقتصاد ناتوان اندونیزی وارد کردند. بنابر تبصره دیوی فورتیونا انور (Dewi Fortuna Anwar) تحلیل‌گر سیاسی اندونیزیائی «حمله بر بالی، در واقع یک حمله واقعی بر زیرناف اندونیزی بود». بالی یک محل بین‌المللی توریستی است، که به تنهائی سالیانه هفت میلیارد دلار عاید را وارد اقتصاد اندونیزی می‌سازد (۵ درصد عاید ناخالص داخلی). انور هم‌چنان در این زمینه اضافه نمود که آن حمله نه تنها متوجه توریست‌ها بود، بل که حمله بر «رفاه اقتصادی اندونیزی» نیز بود. این بم‌گذاری اثر زیادی بر سقوط بازار سهام اندونیزی وارد کرد که این امر به نوبه خود باعث کاهش بیش‌تر در تبادل روبیه اندونیزی در برابر اسعار خارجی به خصوص دلار امریکائی که قبل برین بدون آن‌هم بسیار ناتوان بود، گردید. این اثرگذاری منفی بر مجموع اقتصاد، سیستم بانکی را نیز ناتوان ساخت، در حالی که هنوز از بحران بازارهای آسیائی سال ۱۹۹۷م. و نیز از فساد و رهبری ناتوان نجات پیدا نه‌کرده بود.

گروه‌های تروریستی در اندونیزی یک ستراتیژی شناخته شده را تعقیب می‌کنند: آن‌ها اقتصاد رسمی و قانونی را به این خاطر هدف قرار می‌دهند تا روند بی‌ثبات‌ساختن اقتدار مرکزی را سرعت بخشیده باشند همان‌گونه که در مبحث (پی.ال.او.) در لبنان، سندرو لیومینوسو در کوهستان‌های پیرو و (اف.ام.ال.ان.) در السلوادور دیدیم - وقتی یک‌بار اقتصاد از هم فرو پاشید، گروه‌های مسلح خلی به میان آمده را با اقتصاد جنگی پُر می‌کنند.

از جهاد مدرن به سوی اقتصاد نوین ترور

« ما جهادی را به پیش می‌بریم، و این نخستین بریگاد بین‌المللی اسلامی جهاد مدرن است. کمونیست‌ها بریگادهای خود را دارند. غرب ناتو را دارد، پس چرا مسلمان‌ها نه‌توانند خود را متحد سازند و چر ایک جبهه^۶ مشترک را تشکیل ندهند؟»

• تورنجنرال حمیدگل رئیس استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی.) پس از شکست اتحاد شوروی در افغانستان.

محیط و ماحولی که تروریسم در طول پنجاه سال اخیر در آن عمل می‌کرد، دگرگون شده است. سازمان‌های مسلح «عنعنوی»، مثل (IRA) (ارتش جمهوری خواه ایرلند) و یا حزب کارگر کردستان (PKK) تمایل به جدائی داشته و در همان یک منطقه و یا کشور معینی فعالیت می‌کردند. در حال حاضر تروریسم، فرامرزی شده است. این پدیده با آزادی تمام از یک دولت ضعیف به دولت ضعیف دیگر رو می‌آورد. یسید سامی بن خمیس (Essid Sami Ben Khemais) عضو حوزه^۷ القاعده در میلان توضیح داد که: «القاعده از الجزایر تا به فیلیپین موجود است. آن‌ها در همه جا حضور دارند».

خصوصیت فرامرزی گروه‌های مسلح مسلمان، یک انکشاف کاملاً تازه پنداشته می‌شود. اشتباه خواهد بود که به القاعده در مقایسه با جرایم چندملیتی، به‌مثابه^۸ یک شبکه^۹ بین‌المللی ساختاری و تطابقی^{۱۰} افته^{۱۱} نیرومند نگریده شود. این تنها محلات زایش و رشد سازمان‌های مسلح نیستند که در آن‌جاها کار و فعالیت خود را تغییر می‌دهند، بل که ساختار آن‌ها نیز دست‌خوش تحول و انکشاف گردیده است. دکتر سعد ال فقیه، یک شخصیت شناخته‌شده^{۱۲} سعودی توضیح می‌دهد که «القاعده یک پدیده است». بن لادن قبل از همه یک پیشوای کاریزماتیک است تا به یک سازمانده و مدیر. بر مبنای گزارش شورای امنیت سازمان ملل درباره^{۱۳} القاعده «اکثر این عناصر افراطی، اسامه بن لادن و مجلس شورای او را یک‌نوع «عالی‌ترین شورا»، برای تأثیرگذاری و گاهی برای کمک مالی و لوژستیکی می‌دانند». یوسف بودانسکی، رئیس یک کمیته در کنگرس ایالات متحده با چنین تفسیری هم‌نظر و موافق است. او نقش بن لادن را پیش‌تر به‌حیث یک تأثیرگذار می‌بیند تا نیروی اجراکننده: «بن لادن و مهم‌ترین هم‌کارانش، تا جایی که به تأثیرگذاری اخلاقی و تئولوژیک طرف‌دارانش ارتباط می‌گیرد، دارای معنای خاص هستند». گروه‌های مستقل و حوزه‌ها رهبری لوژستیکی حملات تروریستی را به‌دوش دارند.

القاعده، یک پدیده جهانی:

حتا خاستگاه القاعده، این تفسیر را تأیید و تصدیق می‌کند. در آغاز جهاد ضد شوروی، جنگ‌جویان عرب به پاکستان سفر کردند، جایی که در پانسیون‌ها اقامت‌گزین شدند. این پانسیون‌ها دفترهای ثبت و راجستر نه‌داشتند و سازمانی هم وجود نه‌داشت که فهرستی از این جنگ‌جویان را که از کجا می‌آمدند، در کجا زنده‌گی می‌کردند و چه‌گونه کشته می‌شدند. این یک نقص و کم‌بود غم‌انگیزی در زمینه معلومات مهم، برای اعضای خانواده‌های قربانیان به‌شمار می‌رفت. در آن زمان بن لادن بر پانسیون‌های متعددی کنترل داشت و صدها تماس تلفنی افرادی که طالب معلومات می‌شدند، او را گیج و سرسام می‌ساخت. به این دلیل بود که چرا او تصمیم گرفت که دقت نماید کی‌ها در این پانسیون‌ها اقامت‌گزینند و دفترهای ثبت و راجستری را که مورد استفاده قرار گرفتند، راجستر القاعده نامیده شد. بدین ترتیب القاعده که به‌معنای «اساس» می‌باشد و یا راجستر پدید آمد. این در سال ۱۹۸۸م. بود که بن لادن با اندیشه سازماندهی داوطلبان مسلمان بازی را آغاز کند و از آن‌ها ارتشی را به‌میان آورد که بایستی جهاد را به پیش ببرند.

به‌قول دکتر ال فقیه، رئیس جنبش برای اصلاحات اسلامی در عربستان (Movement for Islamic Reform in Arabia) که یک نهاد ضد آل سعود مقیم در برتانیه می‌باشد، امروزه درست‌تر خواهد بود که بگوئیم «گروپ بن لادن» و یا «شبکه بن لادن» تا القاعده. این شبکه یک هسته دارد که عبارت‌اند از خود بن لادن و حلقه کوچکی از طرف‌دارانش، افرادی که او را به‌هر جایی که او می‌رود و یا قرار می‌گیرد، به‌دنبال‌ش می‌روند. این هسته با هزاران گروه کوچک، سازمان‌های مسلح با انواع و پهنای گوناگون، و با گروه‌ها و افراد متنوعی از کارشناسان گسترده وسیعی را در بر می‌گیرد. این گروه‌های هرکدام فقط مرجع رهبری کننده خود را، لوژستیک و اهداف مختص به‌خود را می‌شناسند. این شبکه بسیار باز و گشوده‌ایست که در آن بن لادن به‌مثابه یک چهره کارزماتیک به‌چشم می‌خورد، به‌حیث کسی که بر همه عملیات‌های خشونت‌بار تأثیر دارد، اجرای آن‌ها را تأیید و یا رد می‌کند و به تأمین مالی آن‌ها کمک می‌رساند. در نیمه سال ۱۹۹۹م. حبالی و گروپ او از یک پلان حمله انفجاری بر بس‌هایی که در سنگاپور مورد استفاده نظامیان امریکائی قرار می‌گرفتند، تصویرهای ویدئویی تهیه نمودند که باز آن‌ها به بن لادن نشان دادند به امید این‌که از او برای فعالیت‌های تروریستی‌شان در جنوب‌شرق آسیا پول به‌دست آورند. این ویدئو در اواخر سال ۲۰۰۱م. در منزل محمد عارف فرمانده باصلاحیت بن لادن در کابل به‌دست آمد. در سال ۱۹۹۹م. بن لادن و شبکه‌اش صدها تقاضای این‌چنینی به‌دست آورده بود که بیش‌ترین شمار این نوع تقاضاها مورد تأیید قرار نه گرفته بودند. حبالی اما در واقع یک شخص در راستای فعالیت‌های‌ش صاحب نام بود و البته پلان پیش‌نهادی‌اش تأیید و جوه مالی را دریافت داشته بود. عارف نامبرده با استفاده از یک نهاد خیریه سعودی، به‌منظور خریداری چهار تن امونیوم نیتراتی که برای آن حمله انفجاری نیاز بود، پول انتقال داد. از آن زمان به‌بعد، در رابطه به حملات گوناگونی در جنوب‌شرق آسیا، به‌شمول انفجاری که هم‌زمان در فیلیپین در ماه اکتبر سال

۲۰۰۲م. به وقوع پیوست، همواره از حبالی نام برده می‌شد. یک متهم مسلمان اندونیزیایی، چند روز پس از روی داد انفجاری در بالی، که در مانیلا بازداشت شده بود، اعتراف نمود که آن انفجار را حبالی تأمین مالی کرده بود.

با در نظر داشت اهمیت ستراتیژیک اندونیزی، به‌مثابه کشور که اکثریت بزرگ مسلمان در آن زنده‌گی می‌کند، این واقعیت را می‌شود تأیید نمود که اعضای مهم گروه بن لادن به اندونیزیا سفر کردند، از جمله دکتر این ظواهری، در نیمه سال ۲۰۰۰م. همراه با یک جوان کویتی به نام عمر فریق، یکی از فعالان بن لادن در فیلیپین به اندونیزی سفر کرد. حین این بازدید، ظواهری با رهبران اسلامی، منجمله با ابوبکر بشیر تماس‌هایی را برقرار ساخت. احتمالاً در جریان جلسات با معاون بن لادن پلان‌هایی برای حملات مطرح و برای اجرای آن کمک‌های مالی از او تقاضا گردیده بود. چندماه پس‌تر یک سلسله انفجارات در کلیساهای مسیحیان ملوک رخ دادند. اکنون به این انفجارات، به‌حیث اقدامات مقدماتی برای اجرای روی داد انفجاری در بالی نگریسته می‌شود. بنابر اظهارات (سیا)، مبلغ ۷۴ هزار دالر را بشیر از طریق حساب بانکی که در کنترل شخصی به نام شیخ ابو عبدالله که نام مستعار بن لادن بود، قرار داشت، دریافت کرده بود. این مبلغ برای خریداری سه تن مواد انفجاری از نزد افسران ارتش اندونیزی، به‌مصرف رسیده بود.

به‌قول ال فقیه «گروه‌هایی که مستقیماً با بن لادن و یا گروه‌های مورد اعتماد و نزدیک باو در تماس قرار نه‌داشتند، فرقی نمی‌کرد، آن‌چه که اهمیت داشت ایجاد خطر به غرب بود. این‌که شبکه حیات خود را همراه با رشد دورانی خود پیش می‌برد: گروه‌های مسلح در دولت‌های ضعیف پدید می‌آیند، به دولتی - درون دولت - رشد می‌کنند و سپس با هم‌دگر و با سایر سازمان‌های تروریستی و جنایت‌کار در جست‌وجوی برقراری تماس‌هایی می‌شوند. حوزه‌هایی که از آن رباینده‌گان ۱۱ سپتامبر ظهور کردند، خود را در شهرهای غربی تکثیر می‌کنند. امروزه جهان مثل یک ترکیبی از عناصر گوناگون زنده فراملیتی ارگانیزم‌ها دیده می‌شود، مستعمره‌های ترور که در همه نقاط جهان دست می‌اندازد. مهم‌ترین پرسش این‌ست: این سیستم چگونه زنده می‌ماند؟ پاسخ به آن ساده است: بدن این سیستم، از اقتصاد نوین ترور نفس می‌گیرد.

هدف اصلی تروریزم اسلامی:

پیش از این‌که درباره استقلالیت باهمی بین تروریزم مدرن و اقتصاد مربوطه اش صحبت را آغاز کنیم، باید دو چیز به‌طور روشن مطرح گردد. نخست: فروپاشی اتحاد شوروی و به‌دنبال آن اشتباه غرب در دادن نفس تازه به تروریزم جدید در مناطق معین و مشخص. دوم: مهم‌ترین هدف خشونت سیاسی اسلامی، غرب نه‌بوده بل‌که رژیم‌های طرف‌دار غرب در کشورهای مسلمان و یا کشورهای دارای اکثریت نفوس مسلمان بوده است. «به‌نظر بن لادن، بزرگ‌ترین خاینان (به‌خدا و پیامبرش) حکومت‌های مسلمانی هستند که با ایالات متحده هم‌کاری می‌ورزند، رژیم‌هایی [...] که "سقوط اخلاقی" از خود نشان می‌دهند، آن‌هایی‌را که او، هم‌چون "فریب‌کارانی" که از "دروغ دفاع می‌کنند" می‌داند. القاعده بدون تردید محصول همین دو عامل فوق‌الذکر است. در سال ۱۹۸۸م. بن

لادن به این فکر می‌کرد که بایستی "ارتشی از مردان جوان باید صدای جهاد" لیبیک بگوید. ابو محمود می‌گوید: "بن لادن که اغلب با من تبادل نظر می‌کرد، باری گفت که هیچ‌گاهی نیت جهاد بر ضد رژیم‌های غربی نه‌داشته است؛ او دقیقاً تنها به مبارزه در برابر حکومت‌های ملحدی می‌اندیشید که در سرتاسر جهان مسلمان‌ها را تحت فشار قرار می‌دهند، مثل فلسطین، فیلیپین، کشمیر و آسیای میانه که تحت اقتدار توسط اتحاد شوروی قرار دارند. پس از پیروزی در افغانستان، فروپاشی اتحاد شوروی و جنگ خلیج، دشمن جدیدی ظهور کرد. مبارزه^۴ خشونت‌بار در مقابل فرهنگ غربی نتیجه^۵ منطقی این پدیده است؛ که ناشی از تشریک مساعی الیگارش‌های رژیم‌های مسلمان، به‌دنبال کمک‌های رژیم‌های غربی می‌باشد، رژیم‌هایی که به‌مثابه^۶ استثمارکننده‌گان کتله‌های مردم تلقی می‌شوند - مانند عربستان سعودی، پاکستان و آذربایجان^۷ دوران پسا شوروی - دلیل تصادم با غرب، بدون قید و شرطی برای از بین‌بردن آن رژیم‌ها می‌باشد، پدیده‌ای که راه برای تأسیس یک فدراسیون دولت‌های مسلمان را می‌گشاید. خصوصیت استثماری را که مشخصه^۸ تشریک مساعی و عمل بین غرب و الیگارش‌های مسلمان از خود تبارز می‌دهد، یک منبع پایان‌ناپذیر انتقام‌گیری در بین مسلمان‌های سرتاسر جهان به‌شمار می‌رود.

یکی از مخالفان در آذربایجان چنین شکایت می‌کرد:

"در نیمه‌های سال‌های ۹۰، زمانی که ایالات متحده به فورمول‌بندی سیاست‌های امنیتی ناتوی پس از زمان جنگ سرد آغاز نمود، به یک‌باره گی تخمین‌های ذخایر نفت آذربایجان نیز افزایش پیدا کرد. بسیار تعجب‌آور بود که تخمین‌های نخستین از این ذخایر با ذخایر اقیانوس شمال مقایسه شده و مقدار آن‌ها از ۳۰ تا ۵۰ میلیون تُن پیش‌بینی می‌شد، اما این مقدار هر بار بیش‌تر می‌شد و تا به صد میلیارد تُن بالا برده شد و همراه با ذخایر نفتی عربستان سعودی هم‌تراز ارزیابی گردید. در نتیجه شمار کثیری از شرکت‌های نفتی امریکائی و مقام‌های رهبری‌کننده^۹ آن‌ها به باکو سرازیر شدند و در آن‌جا به‌خاطر گرفتن قرارداد استخراج نفت، مذاکرات با حکومت را آغاز کردند."

یک کنسرسیومی زیر رهبری (ب.پ.آرامکو (BP-Aramco) در سال ۱۹۹۴م. یک قرارداد در رابطه به استخراج نفت در چاروغ در حومه^{۱۰} باکو را به امضا رسانید. شریک محلی آن، شرکت نفتی سوکار (SOCAR) که کنترل آن در دستان «دوستان» حیدر علی‌ویویچ علی‌وف رئیس‌جمهور آذربایجان بود، قرار داشت. این قرارداد از کمک نهادهای مالی غربی و بین‌المللی منجمله بانک جهانی برخوردار بود. شرکت نفتی نام‌برده به‌خاطر امضای قرارداد و اجرائی شدن آن، به اعضای حکومت پول پخش نمود. «رهبان آذربایجان به صرف شام و نوشابه‌ها از حساب شرکت‌های نفتی دعوت می‌شوند، در حالی که ۶۰۰ هزار آذری در بیرون از شهر باکو و سرتاسر غرب آذربایجان در کلبه‌های محقری در شرایط رقت‌باری زنده‌گی می‌کنند.»

«تب جهانی شدن» از تروریزم سال‌های ۹۰ در امان نماند. اهداف میان‌مدت و دراز مدت همچنان دارای خصلت بین‌المللی اند. اما اهداف برای گروه‌های مسلح اسلامی را همانا جهاد، خلافت جدید و فدراسیونی از دولت‌های اسلامی تشکیل می‌دهند. یک مجاهد الجزایری ده سال قبل به من چنین توضیح داد: "جنگ‌جویان مسلمان، به‌رجائی که به آن‌ها نیاز باشد، ندای جهاد را لیبیک گفته بدان سو می‌شتابند". و البته این‌که در سال ۱۹۹۲م. سابقه‌داران جهاد ضد شوروی وارد بوسنی شدند تا در

آنجا بجننگند. گروه‌های رادیکال مثل حزب‌الله لبنان، به‌متنظر آموزش جوانان، مسلمان‌های بی‌تجربه‌ای که اغلب به‌خاطر جهاد نوین به‌سوی بالکان رهسپار می‌شدند، آموزگاران را می‌سپرد.

از آن‌زمان جهاد گاه‌گاهی به‌وقوع پیوسته است. همان‌گونه که در فصل نهم و دهم بحث کردیم، چند جنگی که به‌وقوع پیوستند ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی و بی‌نظمی اقتصادی و سیاسی بود که به‌دنبال آن پدید آمد. در امتداد مرزهای سیستم اتحاد شوروی سابق دولت‌های ضعیف به‌وجود آمدند. مناطق بزرگی در درون این دولت‌ها با سرعت به مناطق ناکام مبدل شدند و به دست گروه‌های نوظهور مسلح اسلامی افتادند. در واقع کشورهای غربی و ایالات متحده، اکنون به‌حیث یگانه ابرقدرت باقی مانده این مناطق را به امان خدا رها کردند و امکانات مناسبی برای گسترش تروریسم فراهم ساختند. اما: قبل از این‌که این پدیده عمل کند، سازمان‌های مسلح اسلامی، لبه‌^۶ تیز تیغ خود را متوجه رژیم‌های عنعنه‌ئی مسلمان ساخته بودند.

تهدید عرب - افغان‌ها:

در سال ۱۹۹۲م. رهبران مصر و الجزایر، از تهدیدی که از عرب - افغان‌ها ناشی می‌شد، به واشنگتن هشدار دادند. آن‌ها از حکومت ایالات متحده با تضرع تقاضا کردند تا مناسبات دیپلماتیک با افغانستان را به‌خاطر آوردن صلح در آن منطقه از سر گیرد. اما این تقاضای شان رد شد. در این میان، رژیم الجزایر در پی آن شد تا درباره‌^۷ سابقه داران الجزایری در جهاد ضد شوروی و رابطه‌^۸ شان با اسامه بن لادن آگاهی پیدا کند. این ترکیب، تهدید ثبات سیاسی در الجزایر را تشکیل می‌داد. در ماه جنوری سال ۱۹۹۳م. ارتش انتخابات را فاقد اعتبار اعلام داشت - در انتخابات جبهه^۹ نجات اسلامی به پیروزی دست یافته بود (۶۰ درصد کرسی‌ها) - و به جایش حکومت نظامی برقرار گردید. این تصمیم به یک تقابل شدید بین اسلام‌گست‌ها و ارتش منجر شد که ۷۰ هزار نفر در سال ۱۹۹۹م. کشته به‌جا گذاشت. جبهه^{۱۰} نجات اسلامی سرانجام توسط جهاد رادیکال اسلامی، که در سال ۱۹۹۵م. به گروه مسلح اسلامی تغییر یافت، پیوست و رهبری آن را یک سابقه‌دار جهاد ضد شوروی به‌عهده گرفت. گروه مسلح اسلامی مذکور، بخشی از پلان بن لادن برای بی‌ثبات‌ساختن شمال آفریقا بود و این باعث گسترش افراطیت اسلامی در فرانسه نیز گردید. اسلام‌گست‌ها الجزایر و آلبانی را به‌مثابه^{۱۱} کشورهای که می‌توانستند تروریسم را از طریق آن‌ها به اروپا صادر کنند، ارزیابی می‌کردند.

عرب - افغان‌ها هم‌چنان مصر را به‌حیث هدف انتخاب کردند. در اوایل سال‌های ۹۰ سابقه‌داران جنگ در افغانستان، به جهاد اسلامی مصر زنده‌گی جدید و خون تازه بخشیدند. آن‌ها در سال ۱۹۹۳م. یک حمله^{۱۲} مرگ‌بار ناموفق را بر وزیر امور داخله و دو سال بعدتر از آن باز هم یک حمله^{۱۳} ناموفق بر نخست‌وزیر انجام دادند. با رسوم اما موفق شدند که چهار فرد پلیس و ۵۸ جهان‌گرد را در سال ۱۹۹۷م. در ساحل مشهور تفریحی به‌نام لیوکسور (Luxor) در یک حمله^{۱۴} انفجاری از بین ببرند.

لیبیا نیز یکی از کشورهایی بود که عرب - افغان‌ها برای مقاصد خود برگزیدند. در سال ۱۹۹۸م. معمرالقذافی یک توطئه علیه خود را کشف نمود. او می‌بایست به‌وسیلهٔ یک گروه مسلح اسلامی به‌نام المقاتله که در اوایل سال‌های ۹۰ توسط سابقه‌داران جهاد ضد شوروی ایجاد شده بود، کشته می‌شد. ستراتیژی گروه نام‌برده این بود که محلات و افرادی را تصفیه نماید تا وضعیت را برای یک کودتا فراهم سازد. المقاتله نیز هم‌چون سازمان‌های زیاد مشابه دیگر جهان عرب، قرارگاه مرکزی خود را در سودان ایجاد کرده و کمک‌های مالی را نیز از اسامه بن لادن دریافت می‌کرد. شخص بن لادن نیز در سال‌های ۹۰ در لیبیا، یک محله‌ئی به‌نام جلاله لارد، یک روستائی نه چندان دور از بنغازی زنده‌گی می‌کرد. نامحسوب بودن رژیم قذافی به‌قدری جاذبه داشت که این میلیاردی در سعودی آن‌را به‌حیث مخفی‌گاه خود برگزید. موقعیت لیبیا در بین دو کشور مصر و الجزایر، برای گروه‌های مسلح اسلامی به تناسب نزدیک‌بودن شان با قرارگاه مرکزی شبکهٔ شان، بسیار ایدئال بود. قذافی، پس از حملهٔ ناموفق برای کشتنش، در پانزدهم اپریل سال ۱۹۹۸م. تقاضای دستگیری و بازداشت بن لادن را به انترپول ارائه کرد. تا این زمان، این شخص که تحت تعقیب جدی قرار داشت، آزاد بود. یک‌ماه پس از تقاضای قذافی، انترپول بر این تقاضا صحه گذاشت و امر بین‌المللی بازداشت او را صادر کرد.

قابل یاددانهائی است که بین ادارهٔ استخبارات خارجی برتانیه (ام - ۱۵) و گروه مسله اسلامی المقاتله از قبل هم‌کاری وجود داشت. داوید شایلر (David Shayler) مامور اسبق (ام - ۱۵) در شمال افریقا اعتراف نمود که ادارهٔ استخبارات برتانیه در نوامبر سال ۱۹۹۶م. پلانی را در هم‌کاری با المقاتله برای کشتن قذافی روی‌دست داشت. این پلان طوری بود که رهبر لیبیا در جریان یک سفر رسمی از یک شهر به شهر دیگر باید مورد حمله قرار می‌گرفت که اجرای آن هیچ‌گاه عملی نه‌شد. خنده‌دار است که ادارهٔ استخبارات برتانیه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. از ادارهٔ استخبارات لیبیا تقاضای ارائهٔ معلومات دربارهٔ المقاتله گردید که در همین رابطه یک هیأت عالی‌رتبهٔ ادارهٔ مذکور از لیبیا به لندن سفر نمود تا به (ام - ۱۵) معلومات ارائه بدارد.

جهاد مدرن:

هدف اساسی و نهائی اقتصاد نوین ترور، همانا کمک به تروریسم است. این سیستم اقتصادی در واقع فقط محصول جانبی تحول خشونت سیاسی در طول نیم‌قرن اخیر دانسته می‌شود: از تروریسم کمک شده توسط دولت‌ها، تا به خصوصی‌سازی ترور و پدیدآمدن دولت‌های - درون دولت - . امروزه جهاد نوین، نوع دیگر جهاد همان زمان است و یکی از مهم‌ترین مانیفست‌های خشونت سیاسی در روی زمین و مهم‌ترین موتور اقتصاد نوین ترور به‌شمار می‌رود. بنابر اظهارات انستیتوت مطالعات ستراتیژیک، در سال ۲۰۰۰ در دوسوم حصهٔ سی و دو درگیری مسلحانه‌ای که در سرتاسر جهان جریان داشته است، مسلمان‌ها

شامل بودند. جامعه^۴ مسلمان، در زیر حمایت جهاد مشغول انکشاف یک هویت نوین و رزمنده می‌باشد. قدم نخست برای درک درست اقتصاد نوین ترور، هم‌چنان این‌ست که انسان به مفهوم جهاد نوین پی می‌برد.

دو تن از فیلسوف‌های مشهور هرکدام ساموئل هونتینگتون (Samuel Huntington) و فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama) سعی کردند که توضیحی برای این سناریوی جدید ارائه کنند. هونتینگتون، علل درگیری‌های روزافزون مسلمان‌ها در سیاست را جست‌وجو می‌کند. تا به زمان فروپاشی اتحاد شوروی، سیاست برای هر دو ابرقدرت در اولویت قرار داشت و کشورهای مسلمان در سایه^۵ آن‌ها زنده‌گی می‌کردند. حتا بحران نفت و به‌دنبال آن سرازیر شدن مقدار بزرگ پول به کشورهای عربی، این موازنه را برهم نزد. در یک گزارش تازه^۶ سازمان ملل که گروهی از روشن‌فکران عرب آن‌را پخش کرده اند، گفته شده که جهان عرب با ثروت عظیم نفتی خویش «پیش از این که رشد [ذهنی] یابند، ثروت‌مند شده اند». پترودالر مدرنیزه‌شدن را با خود نیاورد، یا به عبارت به‌تر: عدم تقسیم دوباره^۷ ثروت. انتقال غیرقابل تصور پول از غرب به کشورهای عربی، رژیم‌های عربی را تا به "مرز منجمد شدن شان" مساعدت نمود. پایان جنگ سرد، در جلو چشم‌های اکثر مسلمان‌ها، عقب‌نشینی بیش از حد فرهنگ غربی را تبارز داد. این روی‌دا، هم‌زمان با آغاز روند آزادی کشورهای مسلمان از این فرهنگ اتفاق افتاد. جست‌وجوی یک مشخصه^۸ جدیدی که بتوان هویت مسلمان را با آن تعریف کرد، از همین نقطه آغاز یافت و در این‌جا بود که اسلام به‌مثابه^۹ مهم‌ترین مأخذ با سرعت تمام وارد عرصه گردید. سازمان‌های اسلامی، از همان آغاز توجه خود را به تأمین نیازهای یک نفوس روبه رشد معطوف کردند: آن‌ها کمک‌های اخلاقی و اجتماعی، رفاه، صحت عامه، آموزش، کاهش شاخص‌های بی‌کاری، مساعدت‌های خیریه - خدمات دولتی‌ای که اکثراً از جانب حکومت‌های مسلمان از اتباع خویش دریغ می‌شد - را برآورده ساختند. (در این‌جا باید اضافه نمود که برخی از این نیازمندی‌ها هم‌چنان توسط گروه‌های مسلحی که دولت - درون دولت - خود را تشکیل داده بودند، از قبیل (پی.ال.او.) در لبنان، حماس در مناطق اشغالی و گروه اسلامی ازبکستان در تحویل‌دره، تأمین می‌گردید). در تاجکستان سازمان‌های اسلامی، به‌خاطر ارتقای آگاهی مسلمان‌ها، هر کاری را که از عهده^{۱۰} آن برآمده بتوانند، انجام می‌دهند. از جانب دیگر، گروه‌های رادیکال اسلامی، یگانه اپوزیسیون در برابر رژیم‌های حاکم را می‌سازند.

هونتینگتون تأکید می‌ورزد که در سرتاسر جهان اسلام، در برابر استعمار فرهنگی و مادی غرب بدبینی و خصومت وجود دارد. بسیار واقعیت‌تر است که به این انتقام‌جوئی، هم‌انند یک محصول فرعی غضب و خشم اسلامی در برابر دولت‌مردان کشورهای خود شان دیده شود، نسبت به آنچه که اپوزیسیون مستقل نامیده می‌شود. به‌خصوص در بین نسل‌های جوان، غرب را مسؤول تداوم رژیم‌های غیردموکراتیک و مستبد مسلمان می‌دانند، که عربستان سعودی نمونه^{۱۱} بارز آن است. هونتینگتون از دو عامل دیگر برای گسترش تروریسم اسلامی نام می‌برد: ازهم پارچه شدن مذهبی، قومی، اتنیکی، سیاسی و فرهنگی در بین جوامع مسلمان، که به خشونت هم در بین خود مسلمان‌ها هم در برابر غیرمسلمان‌ها زمینه فراهم می‌سازد و نیز افزایش گسترده^{۱۲} دیموگرافیکی نفوس. در آخرین تحلیل این دو عامل، نظریه نتیجه‌اش، باعث تصادم تمدن‌ها به‌خصوص بین اسلام و غرب می‌گردد.

بگفته^۱ هونتینگتون، هدف نهائی بن لادن اینست که این درگیری مرگبار را به راه اندازد و تاجائی که از روی دادهای تازه‌ای که دارد همه روزه اتفاق می‌افتد، رسیدن به این هدف، روزه‌روز نزدیک‌تر شده می‌رود. بنا بر یک گزارش پلیس خاص ایتالیا به نام دیگوس بیان‌گر آنست که هسته^۲ محلی القاعده در میلان که پس از روی دادهای ۱۱ سپتامبر کشف گردیده است، همه^۳ اروپا را در محراق توجه خود داشت. این نتیجه‌گیری بر سلسله‌ئی از صحبت‌های تلفونی بین اعضای شبکه که ضبط نوار شده بودند، استوار بود، به قول لاسد بن هابنی (Lased Ben Heini) یکی از سابقه‌داران لیبیائی جهاد ضد شوروی و عضو هسته^۴ میلان "خداوند بر ما مهربان است، زیرا اروپا را در دستان ما قرار داده است".

فوکویاما مگر، خلاف موضع‌گیری هونتینگتون، درگیری‌های عصر حاضر را به‌مثابه^۵ بخشی از روند عصری‌سازی می‌بیند، یعنی نیروئی که کشورهای مسلمان را هم‌مانند بقیه^۶ جهان، مجبور به برقراری رژیم‌های مبتنی بر نمایندگی از مردم می‌کند، یعنی دموکراسی. دلیل فوکویاما اینست که علی‌رغم آن‌که خمینی زنان را به پوشیدن چادر مجبور ساخت، اما به‌عوض آن خود را تابع این اجبار هم می‌داند که به‌همان زنان حق رأی نیز بدهد. حتا در روشنی‌گسترش تروریسم اسلامی، از نگاه فوکویاما تاریخ هم‌چنان بدون سکتگی در راستای جهان دموکراسی به‌جلو حرکت می‌کند.

تروریسم اسلامی، در برابر این دو نوع تمدن جهانی، چه نوع موضعی دارد؟ اسلامیزم: به‌مثابه^۷ طرز تفکر عصر حاضر، از بطن جنبش‌های گذشته^۸ اسلامی پدیدار گردیده است. اسلامیزم، جذابیت خود را از اخوان‌المسلمین حسن‌البننا، گروه رادیکال مسلحی که در سال ۱۹۱۸م. در مصر ایجاد گردید و نیز از اعتقاد کورکورانه^۹ طرف‌دارانش به دست آورده است. البننا به‌نوبه^{۱۰} خود، این طرز فکر خود را از فاشیسم ایتالیا الهام گرفته است. در مانیفست اخوان‌المسلمین، یکجاشدن روح و جسم هسته^{۱۱} مرکزی را می‌سازد، اندیشه‌ای که گروه‌های مسلح اسلامی، آنرا جهاد تعبیر کرده‌اند، تا به مولانا مودودی بانی حزب جماعه اسلامی پاکستان در دهه^{۱۲} چهل با این اندیشه^{۱۳} پیشوایان اسلام که به‌طور مثال جنگ‌جویان جهاد ضد شوروی که در برابر غرب و اسلام سیکولار می‌رزمند و تا به سید قطب؛ یک روشن‌فکر مصری به‌نام سید قطب که در زمان زندانی‌بودن خود، به نظریه‌پرداز جنبش اسلامی مبدل گردید و به اندیشه^{۱۴} خصلت جهانی جنبش اسلامی نایل آمد. او یک ملت واحد و یک‌رنگی را با دولتی که یک حزب اسلام‌گرا آنرا رهبری نماید، پیش‌بینی کرده بود. سید قطب وسایل رسیدن به این اهداف و تحقق نظریاتش به‌کاربردن هر شکلی از زور و خشونت را بر حق و موجه می‌دانست.

بنیادگرایی اسلامی، احتمالاً میراث‌دار طبیعی جنبش‌های انقلابی اسلامی گذشته باشد، که بر بنیاد نظریات اندیش‌مندان راست و چپ مسلمان استوار بوده است. با آن‌هم هویت کنونی و مدرن آن به‌وضاحت با فرهنگ غربی تعریف می‌گردد:

«تبلیغات شدید و بی‌موازنه^{۱۵} یهودی‌ها و مسیحی‌ها بر ضد جهان اسلام، بایستی هم‌چون نشانه‌ئی دیده شود که مسلمان‌ها همه^{۱۶} نیروی خود را برای از بین بردن دشمن نظامی، اقتصادی، مذهبی و عرصه‌های دیگر متمرکز بسازند. برای ما نهایت مهم است که شکبیا باشیم و در عرصه‌های دین و قانون هم‌کاری نموده و وسیعاً از این واقعیت آگاه باشیم که اولویت نخست، بعد از عقیده همانا شکست‌دادن دشمن منفعلی است که عقیده و جهان را فاسد می‌سازد و بعد از عقیده هیچ اولویتی را همان‌گونه که

تحصیل کرده‌های ما اعلام داشته اند، مستحق نیست و از این رو بسیار مهم است که ما عدم تفاهم خود را فراموش کنیم و صفوف خود را فشرده‌تر سازیم تا در امر شکست دادن کافر بزرگ پیروزگردیم.»

پس باید گفت که اسلامیزم، هم دارای بذر عصری‌سازی بوده و هم حامل تصادم خشن تمدن‌ها همان‌گونه که فوکویاما و هونتینگتون تشریح داده اند، می‌باشد. تروریسم اسلامی نیز در واقع طور دیگر است. این تروریسم، هم‌انند هر نیروی دیگر انقلابی، از یک ماشین اقتصادی برخوردار است که آن را یک منبع نهایت خاص انرژی، یعنی جهاد نوین به حرکت می‌اندازد. در واقع عکس قضیه می‌خواهد که مفهوم «اقتصاد» در نزد گروه‌های مسلح اسلامی ناشی از پس‌منظر ایدئولوژیک است که بر مبنای آن جنبش‌های انقلابی اسلامی پدید آمدند، پس‌منظری که ریشه‌های ژرف در ایدئولوژی غربی دارد. ارزش و تقدس جای‌گاه حسن‌البنی را باید مدیون انارشیست‌های قرن نوزدهم فرانسه‌یی و ایتالیایی بود تا به اسلام شیعه و یا سنی. تأثیرگذاری مارکسیستی، در تفکر پیشوایان انقلابی حضور نیرومندی داشته است. همان‌گونه که دانش‌مندان ایرانی هر کدام لادن و برومند نوشته اند، خواست سید قطب نیز «جامعه‌ای ایدئال و جامعه‌ای بدون طبقات بود که در آن «افراد خودخواه» دموکراسی‌های لیبرال از آن طرد می‌شوند و «استثمار فرد از فرد» از بین می‌رود. تنها خداست که از طریق تطبیق قانون اسلام حکومت می‌کند. این انعکاسی از همان لنینیسم است در ردای اسلام.»

آیا امکان دارد که تخم فاشیسم، نازیسم و بلشویسم، در حال حاضر تقریباً پس از یک قرن، اسلامیزم را تغذیه می‌کنند؟ تا جایی که به اقتصاد رابطه می‌گیرد، به نظر می‌رسد که پاسخ مثبت باشد. هدف تمام این جنبش‌ها، تغییر ریشه‌ئی سیستم موجود اجتماعی - اقتصادی است. تبلیغات ایدئولوژیک یا مذهبی برای مردم بسیار دل‌چسپ بوده است زیرا تعهد تقسیم مجدد ثروت را وعده می‌داد. به همین اساس است که انقلاب ایران از پشتیبانی مردمی برخوردار گردید. هم‌انند رومانف‌ها در جریان جنگ اول جهانی و شاه ایران در سال‌های هفتاد، خانواده‌ی سلطنتی عربستان سعودی نیز در حال حاضر برای مردمی که به دلیل غیروابسته‌گی‌های اقتصادی‌ای که در کشورهای شان به وسیله‌ی رژیم‌های خودشان تنظیم می‌گردد، به هدف مبدل شده است. لنین، خمینی و بن لادن را پیروان شان هم‌چون رهبران محبوب و جذاب می‌دانند. «مردان نیرومند» انقلابیونی که راه‌رهای و تغییرات ریشه‌ئی را به همه‌گان نشان می‌دهند. چنین مشخصاتی را در وجود امین‌الظواهری رهبر جهاد اسلامی مصر می‌توان دید که بن لادن او را هم‌چون «چه‌گوارای نوین» تعریف می‌کرد.

در اینجا کلمه‌ی «جهاد» از معنای سنتی خود بیرون می‌شود و یک محتوای مختص به خود را کسب می‌کند. این واژه، که معنای مبارزه را می‌رساند، توجه را به سوی مبارزات متداوم مسلمان‌ها در مقابل نارسائی‌ها و کم‌بودهای اخلاقی معطوف می‌سازد که جهاد اکبر نامیده می‌شود. در کنار آن‌ها جهاد اصغر نیز وجود دارد که انسان با نفس خود و به خاطر دفاع از خود انجام می‌دهد. تعریف جهاد اصغر در برگرفته‌ی محتوای عناصر نظامی و سیاسی است و به همین ملحوظ به وسیله‌ی یک سری از شرایط اخلاقی تنظیم می‌گردد. به‌طور مثال مسلمان‌ها تنها زمانی به جهاد بر می‌خیزند که مورد حمله قرار بگیرند، اما باید با دلایل واقعی سیاسی برانگیخته شوند. جهاد در اثر تضعیف همین شرایط اخلاقی‌ست که زمینه‌ی انجام آن فراهم می‌گردد. جهاد نوین، دولت اسرائیل،

امپریالیسم امریکا و متحدین غربی آن، یعنی پدیده‌های سیاسی‌ای که عمداً در پشت اعتقادات مذهبی شان، یهودی‌ها و مسیحیان پنهان ساخته می‌شود را، به‌مثابه هدف در نظر می‌گیرد. مهم‌ترین هدفی که مطرح است، در واقع همانا دولت‌های مسلمان اند، به‌همین‌گونه هر حکومتی که جلو تشکیل یک دولت اسلامی را سد می‌سازد، مانند دموکراسی هند در کشمیر و حکومت دموکراتیک مگاواتی (Megawati) در اندونیزی. پس جهاد، در این نوع مدرن خود، دیگر فرقی بین کافر‌ها و انسان‌های مندرج در کتاب - مسلمان‌ها، یهودی‌ها و مسیحی‌ها - نمی‌گذارد. یعنی آنهایی که جنگ در مقابل شان منع شده است. دین مخفی‌گاه مناسبی برای عوامل سیاسی و اقتصادی به‌شمار می‌رود. زمانی که این پوشش بیرونی از بین برود، روشن می‌شود که مبارزه نه در مقابل یک حمله‌کننده، بل که در برابر نیروهای داخلی و خارجی‌ئی انجام می‌یابد که کتله‌های مسلمان را از نقطه‌نظر اقتصادی و فرهنگی استثمار می‌کنند. در مانیفستی که القاعده در نوامبر سال ۲۰۰۲م. انتشار داد، آمده است: «ما حق داریم بر کسی که بر ما یورش می‌آورد، حمله کنیم، روستاها و شهرهای آن‌هایی‌را که روستاها و شهرهای ما را به‌خاک و خون کشیده اند، ویران کنیم. حق داریم اقتصاد آن‌هایی‌را ویران کنیم که ثروت‌های ما را می‌دزدند، اتباع کشوری را به‌قتل برسانیم که هم‌وطنان ما را کشته اند». دوگانه‌گی در این‌جا به مارکس نزدیک‌تر است تا به محمد. هاشمی رفسنجانی، رئیس پارلمان جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۸۹م. حین خطبه نماز جمعه، این اندیشه را چنین جمع‌بندی کرد: «فابریکه‌ای‌را که در آن کار می‌کنی، منفجر بساز، می‌توانی دست به‌عمل ببری [...] بگذار آن‌ها ترا تروریست بنامند [...] آن‌ها [امپریالیسم اطلاعات و تبلیغات] مرتکب جرم و خطاها می‌شود و آن‌را حقوق بشر می‌نامند. ما آن‌را دفاع از حق و مردمی که تحت فشار قرار دارند، می‌نامیم [...] آن‌ها خواهند گفت که رئیس پارلمان فراخوان رسمی برای ترور [...] بگذار آن‌ها این‌را بگویند.»

یک محدودیت بنیادی دیگری که در جهاد قابل رعایت دانسته می‌شود، همانا منع کامل کشتن افراد عادی ملکی‌ست نه جنگ‌جویان. اما گروه‌های مسلحی که جهاد نوین را انجام می‌دهند، مانند حماس، این ممنوعیت را رعایت نمی‌کنند. از نظر آن‌ها شهروندان اسرائیلی به اندازه رهبران شان مقصر اند، از این‌رو آن‌ها نیز به‌حیث هدف شناخته می‌شوند. بن لادن نیز بر مبنای همین دلایل، بر کشتن امریکائیان در هر‌جا و هر زمانی که امکان آن میسر باشد، حکم می‌کند. در این‌جا باز هم یک مشابهت واضح با انقلاب فرانسه و انقلاب بلشویک‌ها به‌چشم می‌خورد که مبارزه، به جنگ بین طبقات تعبیر می‌گردید که تفاوتی بین اشرافیون بد و خوب، جوان و سال‌خورده، زنانه و مردانه قایل نه‌بودند، یعنی اگر فردی به طبقه دیگری مربوط می‌شد، کافی بود که در ردیف دشمن قرار گیرد.

در آخرین تحلیل، درهم‌شکستن سیستم فشار دهنده خودی - که با رژیم‌های سیکولار الیگارشی مسلمان برابر دانسته می‌شوند - و ایجاد سیستم نوین اجتماعی - اقتصادی‌ای که مسلمان‌ها را به مبارزات مسلحانه و سهم‌گیری در جهاد نوین برانگیزد، مطرح می‌گردد. به‌قول ابومصطفی الشافی، نظریه‌پرداز گروه مسلح اسلامی انصارالاسلام در شمال عراق که می‌گوید "ما باید به قوانین دموکراسی و سیکولاریزم و هر عقیده دیگر و یا قوانینی که جاهلانند، نقطه پایان بگذاریم." اسلام دارای نهاد ای معینی برای یک سیستم جدید می‌باشد. الشافی در این رابطه می‌گوید که "قوانین را که ما در زندگی خود تطبیق نمائیم، باید به تأسی از قران و

سنت پیامبر باشد. "چنین است دیدگاه‌های بنیادگراها در رابطه به ایجاد خلافت اسلامی، که به‌مثابه هدف در برابر خود قرار داده اند. در اندونیزیا رهبران مسلمانی چون همبالی آشکارا اظهار می‌دارند که هدف شان مبدل ساختن کشور به یک دولت بنیادگرای اسلامی است. هدف شبکه نگرکی (Ngruki-network) شاخه‌ئی از گروه مسلح اسلامی سال‌های هفتاد که توسط ابوبکر بشیر تأسیس شده بود، نیز برقرار ساختن یک فدراسیون سخت‌گیرانه‌ئی از مجموع دولت‌های اسلامی، یا نوعی از خلافت در اندونیزیا و دیگر کشورهای جنوب شرق آسیا مثل مالیزیا، سنگاپور و فیلیپین بوده است.

پس جهاد نوین، آمیزه‌ئی از ایدئولوژی انقلابی اسلامی به‌خاطر جست‌وجوی مسلمان‌ها برای هویت و جذب یک ساختار اجتماعی - اقتصادی است. بدین‌گونه جهاد، در چارچوب شبکه‌ئی از اقتصادهای ترورعمل می‌کند که به‌وسیله گروه‌های مسلحی که سعی می‌ورزند نیازمندی‌های خود را تأمین کنند، ایجاد می‌گردد: قاچاق مواد مخدر، هم‌کاری با جنایت‌کارها، انتقال ثروت‌های مسلمان‌های ثروت‌مند از طریق نهادهای خیریه، پول‌شویی و غیره. گسترش جهاد نوین ناشی از خواست و امکانات سهم‌گیری یک چنین شبکه‌ئی می‌گردد و در عین زمان بسته‌گی به آماده‌گی آن شبکه برای برعهده گرفتن همه دولت‌های - درون دولت - اسلامی ارتباط می‌گیرد. یک ژورنالیست به پاسخ اظهار نظرهایم که با او در میان گذاشتم گفت که "شبکه اقتصاد ترور، شبیه اتحادیه اروپای ترور است، یعنی یک فدراسیون دولت‌هائی که در حال گسترش یافتن می‌باشد. همان‌گونه که دولتی تصمیم به شرکت در اتحادیه را داشته باشد، کمک‌های چشم‌گیری از بروکسل به‌دست می‌آورد." بنیاد اساسی این نوع اقتصاد نوین بر گسترش یافتن و وحدت مذهبی استوار است. زمانی که انصارالاسلام در اول سپتامبر سال ۲۰۰۱ م. با ادغام سازمان‌های التوحید و اتحادیه سوران دوم ایجاد گردید، سه تن سابقه‌داران جهاد ضد شوروی، مبلغ ۳۰۰ هزار دالر را به رهبران آن تحفه دادند، یک سرمایه ابتدائی که از سازمان تروریستی اسامه بن لادن دریافت داشتند. این پرداخت به‌معنای آن بود که ورود سازمان جدید در داخل سیستم مورد تأیید قرار گرفته بود.

اقتصاد نوین ترور، مانند هر سیستم اقتصادی دیگر دارای مقررات و قوانین خود است. اعضای آن - دولت‌های ضعیف، دولت‌های - درون دولت - گروه‌های مسلح و هسته‌ها - باید در حد چنان توانائی باشند که چرخ‌های این اقتصاد را، با لااقل سر پانگه‌داشتن خود، در حرکت نگه‌دارند. آن‌ها باید مصارف شان را با درآمدها مطابقت دهند، به‌عبارت دیگر باید با حفظ و تأمین موازنه در مصارف آشنائی داشته باشند.

قسمت چهاردهم

داد و ستد قانونی ترور

“اگر آزادی کشورم تروریزم نامیده می‌شود، پس این یک حرمت بزرگ برای من به‌شمار می‌رود.”

- از مصاحبه^۱ اسامه بن لادن، با روبرت فیسک در سال ۱۹۹۶م.

در ماه نومبر سال ۲۰۰۱م. حکومت یمن، در اثر فشار روزافزون ایالات متحده^۲ امریکا، حساب‌های بانکی تجار و فروشنده‌کان عسل را که به فراهم ساختن سهولت‌هایی برای شبکه^۳ بن لادن متهم بودند، منجمد ساخت. تصمیم فوق، کدام نتیجه‌ئی در کاهش تجارت عسل در کشور را با خود نداشت. به قول یک فروشنده^۴ عسل به‌نام ال شفا این اقدام منجمدسازی حساب‌های بانکی “کدام تأثیری بر ما وارد نه‌کرد، بسیاری از صادرات ما با محصولات دیگری تعویض شدند.” در گرمای معتدل زمستان عربی، تجارت و فروش عسل یمنی، مانند دیگر محصولات، پویاتر باقی می‌ماند.

عسل محصولی است که تجارت و نیز مصرف آن به‌صورت عموم در خاور میانه رایج است. خانواده‌ها در عربستان سعودی، کشوری با چنین محصولی با مقدار کم، به‌طور اوسط مقدار یک کیلوگرام عسل در یک ماه مصرف می‌کنند. عسل از یمن، پاکستان و حتا از افغانستان وارد این کشور می‌شود. عسل یمنی، خالص‌ترین و بلندبهارترین عسل در خاور میانه است. ستیفن امرسون (Steven Emerson) که یک معلومات‌ذ‌خیروی الکترونیکی در باره^۵ گروه‌های مسلح مسلمان را نگه‌داری می‌کند، از تماس‌های محکم بن لادن با شرکت‌های یمنی محصول عسل، از جمله عسل النور (Al-Nur Honey)، شرکتی که در صنعا فعالیت می‌کرد، آگاهی داشت. یکی از مالکان آن به‌نام محمد احدال یک عرب - افغان اسبق است که در سال ۱۹۹۲م. در یک روزنامه^۶ عربی درباره‌اش نوشته شده بود که او یکی از نخستین عرب‌هایی بوده است که در جهاد ضد شوروی شرکت ورزیده بود (موصوف در سال ۱۹۹۸م. به اتهام دست‌داشتن در برنامه‌های فعالیت‌های تروریستی در مقابل حکومت سعودی بازداشت گردید). در شرکت‌های عسل، شماری از مهم‌ترین طرف‌دارهای بن لادن، مانند ابوزبیده، مسؤل بخش امور خارجی القاعده کار می‌کنند. اداره^۷ استخبارات امریکائی ادعا می‌کنند که بن لادن خودش، از طریق شماری از شرکت‌ها و هم‌کاران مخفی، به یک شبکه‌ئی از فروش‌گاه‌ها در خاور میانه دسترسی داشت.

برآمد بن لادن در صنعت تولید عسل، برابر به زمانی‌ست که او در اوایل سال‌های ۹۰ به سودان رفت. یکی از شرکت‌هایش در آن‌جا به‌نام کمپنی الاخلاص (Al-Ikhlās Company) در یک فابریکه‌ئی به‌نام کومن، عسل و شیرینی‌باب تولید می‌کند. بن لادن البته یگانه شخص در این استقامت نیست؛ سازمان‌های مسلح دیگر در خاور میانه، به‌طور مثال جهاد اسلامی مصر، نیز فروش‌گاه‌های عسل را برای تأمین مالی فعالیت‌های تروریستی خویش مورد استفاده قرار می‌دهند. عسل هم‌چنان به‌مثابه^۸ یک محصول

خوب برای مخفی‌کاری باندها به‌شمار می‌رود: مواد مخدر، اسلحه، طلا، محصولات الکترونیک و پول نقد اکثراً در بشکه‌های عسل قاچاق می‌گردند. آن‌ها با اجازهٔ خاموش فروشنده‌ها، این نوع جنس‌ها را دقیقاً در بین عسل «دفن» می‌کردند. یک مامور گمرک بینی می‌گفت که «بوی و غلظت عسل زمینهٔ مناسبی برای پنهان‌ساختن مواد مخدر و اسلحه مهیا می‌سازند. علاوه‌تاً بازرسان نمی‌خواهند این محصولات را کنترل کنند، زیرا همهٔ آلوده می‌شوند.» پس کاروبار قانونی هم‌چون تجارت عسل، سود دوگانه به‌مراه دارد، یعنی هم نوعی از سود قانونی و نیز یک پوشش مناسب برای قاچاق‌بری.

گروه‌های مسلحی که در فعالیت‌های قانونی مصروف اند، پدیدهٔ تازه‌ئی پنداشته نمی‌شوند. (IRA) (ارتش جمهوری خواه آیرلند)، در سال‌های هفتاد بر مناطق کاتولیک انحصار خود را برقرار ساخته بود. شرکت‌های تکسی رانی (ای.ار.آ.)، فالس تکسیز (Falls Taxi) و پیپلز تکسیز (Peapele's Taxis) دارای ۳۵۰ عراده تکسی بودند که ۸۰۰ راننده در خدمت شان قرار داشت. این سازمان در محلهٔ اندرسون (Andersonstown) هم‌چنان مغازه‌ها، سوپرمارکت‌ها و یک مغازهٔ قصابی داشت. در همین دوران، گروه مسلح پروتستان‌ها به‌نام (یو.دی.آ.) (Ulster Defence Association) انحصار بر عرصهٔ امور امنیتی را برقرار کرده بود. شرکت‌های امنیتی چون تاسک پاینت سیکوریتی (Task Point Security) و لدر انترپرایز (Leader Enterprises) در بلفاست فعالیت می‌کردند که یک مدیریت، مالیات آن‌ها را پرداخت می‌کرد و چنان نشان می‌دادند که شرکت‌های قانونی هستند. سرمایهٔ سالانه آن‌ها بالغ به ۳۰۰ هزار پوند سترلینگ می‌شد که با شرکتی در حد متوسط در برتانیهٔ کبیر در سال‌های هفتاد برابر بود. سامد (Samed) شرکت فلسطینی به‌نام (Martyrs Work Society) به‌وسیلهٔ (پی.ال.او.) تأسیس شده بود که هزاران نفر در خدمت خود داشت و محصولاتش را تولید و به سرتاسر جهان صادر می‌کرد. در دوران حملات اسرائیل بر لبنان، تنها سرمایه‌گذاری‌اش در عرصهٔ صنعتی به هیجده میلیون دالر بالغ می‌شد. خصوصی‌سازی ترور و اقتصاد نوین ناشی از آن، شرکت‌های گوناگون قانونی‌ای را که در دستان سازمان‌های مسلح قرار داشتند، گسترده‌تر ساخت. امروزه حتا حوزه‌های کوچکی هم در موقعیتی قرار دارند که در عرصهٔ فعالیت‌های قانونی و هم غیرقانونی خود را سهام می‌سازند. چنین حالتی به‌حال «دنباله‌روها» - یعنی حوزه‌های غیرمتحرک و یا افراد تنها مفید واقع می‌شود که هر لحظه امکان فعال‌شدن شان باشد - مانند محمد الاوحالی جوان ۲۴ سالهٔ سعودی، که از طریق مغازهٔ ماهی‌فروشی اشن به‌نام الاوحالی در بازار ماهی در مومباسای کینیا خود و هم خانواده‌اش را اعاشه می‌کرد، در حالی که هر لحظه منتظر فراخوان از طرف بن لادن بود.

«دنباله‌روها» در بسیاری حالات مبالغی نقدی دریافت می‌دارند، تا به‌کار آغاز کرده بتوانند. به‌قول جاناتان واینر (Jonathan Winer) دستیار معاون وزارت خارجه در امورحقوق بین‌المللی، حوزه‌های تروریستی سرمایهٔ ابتدائی را از حامیان مالی خویش به‌دست می‌آورند تا یک کاروباری را در کشور دیگری آغاز نمایند؛ پس از آن از چنین اشخاصی انتظار برده می‌شود که «در آن کشور زنده بمانند» و از خود مواظبت نمایند. احمد رسام، کسی که در توطئهٔ میلینیوم شامل بود و هنگام عبور از مرز کانادا با مواد انفجاری بازداشت گردید، اعتراف نمود که پس از دورهٔ آموزشش در افغانستان مبلغ ۱۲ هزار دالر برای‌ش داده شده بود که پس از بازگشت به مونتریال به زنده‌گی عادی خویش مصروف گردد.

در انجام پایانی این رنگین کمان، گروه‌های مسلح هم‌چنان از شرکت‌های قانونی استفاده می‌کنند که دارای میلیون‌ها ارزش اند، مانند شرکتی که به وسیله البرکات و التقوا / ندا منجمنت گروپ (Nada Management group) اداره می‌شود. این نهادهای بین‌المللی مالی، کار حواله‌ها را (که در فصل دهم درباره آن تفصیل داده شده است) در سرتاسر جهان انجام می‌دهند. البرکات، یک نهاد مالی بین‌المللی مستقر در سومالی است که در چهل کشور جهان و منجمله ایالات متحده آمریکا نماینده‌گی‌ها دارد. تنها نماینده‌گی این نهاد در ایالات متحده، تا زمانی که پول‌هایش از طرف مقامات امریکائی منجمد ساخته نه‌شده بود، سالانه مبلغ ۴۰۰ میلیون دالر سود جمع شده بین‌المللی را به اداره مرکزی تبادل اسعار که در امارات متحده عربی مستقر بود، انتقال می‌داد. از مجموع این درآمد شبکه بن لادن یک فیصدی ثابت که ۵ درصد بود را دریافت می‌داشت که مبلغ ۲۵ میلیون دالر می‌شد. التقوا، بانکی است که مناسبات نزدیک با گروه‌های اسلامی دارد. این بانک در سال ۱۹۸۷م. با یک سرمایه ۵۰ میلیون دالری در ناساو (Nassau) تأسیس گردید که دوسوم آن مبلغ به سازمان‌های بنیادگرای اسلامی تعلق داشت؛ از جمله یکی از سهام‌داران آن سازمان اخوان‌المسلمین به نام الاصلاح (Al-Islah) در کویت بود. این بانک منجمله مصارف کمپاین انتخاباتی کاندیداهای اسلام‌گرا برای انتخابات شهرداری مصر را تأمین می‌کرد. هم‌چنان این بانک که در بیش‌تر از سی کشور فعالیت دارد، به قدری مرموز حرکت می‌کند که اداره‌های اطلاعاتی حتا از موجودیت آن در شک و تردید هستند. پس از ۱۱ سپتامبر نماینده‌گی این بانک در لوگانوی (Lugano) سویس به دلیل ظن سهم‌داشتن در عرصه دادوستد سهام از نام بن لادن مورد بازرسی و تحقیق قرار گرفت.

رشد و انکشاف اقتصاد نوین ترور، امر گسترش تروریزم در بیرون از مرزها را سهولت بخشید. فعالیت‌های تروریستی، به یک شرکت خصوصی در سطح کل جهان مبدل گردید. در این میان به‌ترین نوع قلمرو شرکت‌های انکشاف یافته‌تری که وجود دارند، زیر رهبری بن لادن و هم‌کاران نزدیکش فعالیت می‌کنند. اساس فعالیت‌های این شرکت‌ها بر شیوه‌های تجارتي و نه بر مبنای سخت‌گیری‌های مذهبی استوار اند. این میلیونر اهل سعودی به هیچ‌نوعی شباهت به یک چهره تیبیک مرد مسلمان را نه‌دارد، آن‌هم چنان مردی که رهبر مذهبی نیز باشد. در وجود او مشخصات رهبری‌کننده مذهبی دیده نمی‌شود: او یک مرد روحانی‌ای چون ملا عمر رهبر طالبان نیست، هم‌چنان او مبلغ مذهبی‌ای چون شیخ عمر عبدالرحمن یا شیخ نابینا نیز نیست، شیخی که به جرم اقدامات نخست انفجاری در مرکز تجارت جهانی در ایالات متحده در زندان به سر می‌برد. اسامه بن لادن متفاوت از رهبر سنتی اسلامی بوده و نقش و وظایف خود را بر مبنای معاملات سیاسی و پراگماتیسم عیار می‌سازد.

سیاست نقش بزرگی در ادعاهای او دارد. او در برابر فیصله خانواده سلطنتی سعودی مبنی بر اجازه ورود واحدهای نظامی امریکائی در عربستان سعودی، گفت: "این اشتباه بزرگ رژیم سعودی که واحدهای نظامی امریکائی را دعوت به آمدن کرده است؛ فریب‌کاری شان را فاش نمود. آن‌ها (سعودی‌ها) کمک‌های خود را به دولتهائی عرضه می‌دارند که عملاً بر ضد مسلمان‌ها می‌جنگند. آن‌ها کمونیست‌های یمنی را در مقابل مسلمان‌های یمین جنوبی کمک کردند." بن لادن در یک جنگ ایدئولوژیک درگیر نه‌بوده بل که در شیوه و روشی که بر مبنای آن با طرف‌دارانش صحبت می‌کند، تاحد نهائی پراگماتیک می‌باشد. او در اعلامیه رسمی جهاد بر ضد یهودها و مسیحیان، سیاست امریکا در مورد خاور میانه را این‌گونه تحلیل و ارزیابی کرده است:

«اگر مقاصد امریکائی‌ها در قبال این جنگ‌ها بر بنیادهای مذهبی و اقتصادی استوار باشند، در آن صورت مقصد شان این هم است که به دولت کوچک یهودی خدمت کرده باشند و اذهان عامه را از این حقیقت که آن دولت، اوروشلیم را اشغال نموده و مسلمان‌ها را در آنجا از بین می‌برد، مغشوش سازند. شاهد آشکار در این زمینه کوشش شان در ویران ساختن عراق، این دولت نیرومند هم مرز عربی بود، آن‌ها همچنان سعی دارند که در همه کشورهای این منطقه مانند عراق، عربستان سعودی، مصر و سودان دولت‌های دست‌نشانده برقرار نمایند تا در نبود وحدت در بین آن‌ها و ناتوانی شان، دوام حیات اسرائیل را تضمین کرده باشند».

طوری معلوم می‌شود که دین فقط یک بخشی از کل است. فعالیت‌های تروریستی بن لادن، برخلاف رهبران دیگر مذهبی اسلامی، مبتنی بر خواست‌های مشخصی، مانند استعفای ملک فهد، خروج واحدهای نظامی امریکائی از خاک سعودی و شناسائی رسمی رژیم طالبان استوار اند. برخی از این خواست‌ها متکی بر دلایل اقتصادی اند. به طور مثال بن لادن، اعلام داشته است که امریکائی‌ها از نفت عربی، بزرگ‌ترین سود را به دست آورده اند و از این درآمدهای به دست آمده به طور آشکاری دزدیده اند. او ادعا می‌کند که امریکائی‌ها از هر بشکه‌ای که در ظرف ۲۵ سال گذشته به فروش رسیده است، ۱۳۵ دالر به جیب زده اند. مجموع زیان وارد شده از این ناحیه، مبلغ ۴۰۵ میلیارد دالر در روز می‌شود - یعنی بزرگ‌ترین دزدی تاریخ - او می‌گوید که به جیب‌زدن این مبالغ ناشی از "فریب‌کاری" به ۱۶۲ میلیارد مسلمان در کره زمین حق می‌دهد که هر کدام از آن‌ها ۳۰ میلیون دالر جبران خساره از امریکا تقاضا کند. اینست پیام انقلابی بن لادن که نقطه کلیدی استدلال سیاسی و اقتصادی او را تشکیل می‌دهد. این پیام یادآور همان ادعاهای مارکسیستی است که سرمایه‌دارهای غربی را متهم به غارت کشورهای فقیر می‌ساخت. انگیزه‌های اولیه او، سیاست، اقتصاد و ناسیونالیزم اند و نه اعتقاد دینی. این‌ها مرزهای ایدئولوژیک شبکه او را تشکیل می‌دهند.

شرکتهای قانونی بن لادن:

سیاست، اقتصاد و ناسیونالیزم، همچنان مشخصه اقتصادی و مالی امپراتوری بن لادن را می‌سازند، یک ماشین مالی فرامرزی ترور، که بخش بزرگ آن به وسیله شرکت‌های قانونی نماینده‌گی می‌شود. این مجموعه‌ئی از شرکت‌ها مشتمل است بر: در افریقا، شرکت سهامی به نام وادی العقیق (Wadi al-Aqiq)، شرکت ساختمانی سودانی به نام الهیرج (Al-Hiraj)، مزرعه نگاهداری شترمرغ و کشتی شکار میگو در کینیا؛ در خاور میانه سهامی در بانک اسلامی ال شیل، یک جنگل وسیع در ترکیه؛ در اروپا و ایالات متحده شرکت‌های سهامی، دفاتر مشاورتی اسهام و کارشناسان تجارتي، بانک‌ها و شرکت‌های وارداتی و صادراتی می‌باشند. سرمایه‌گذاری در ملکیت‌های غیرمنقول در تمام نقاط جهان به منظور جبران زیان‌ها و افزایش سودهای بیش‌تر، مانند جایزادهائی در لندن، پاریس و بخش‌های دیگر فرانسه، شرکت‌های تولید لبنیات در دنمارک، صنایع چوب و کاغذ در ناروی، تأسیسات مورد نیاز بیمارستان‌ها در سویدن که شامل این مجموعه بزرگ اقتصادی و مالی می‌شوند. همچنان بن لادن و یارانش توجه خود را به بازار

صحت عامه در مصر، اردن و عراق نیز معطوف داشته اند که میلیون‌ها دالر درآمد از آن‌ها به دست می‌آید که بخشی از این درآمدها در تأمین مالی شبکه^۶ بزرگی از هسته‌هایش به مصرف می‌رسد.

دادوستد قانونی بن لادن زمانی آغاز یافتند که در سودان اقامت گزیده بود. او هزینه^۷ مالی احداث میدان هوایی و جاده بین این میدان و شهر خرطوم در سودان جدید را تأمین می‌کرد. حکومت سودان به شرکت ساختمانی الهیراج، که متعلق به او بود و کار احداث را به عهده داشت، پول هنگفتی می‌پرداخت، که این مبالغ پسان‌تر در سایر معاملات تجارتي در سطح جهان به کار انداخته می‌شد. پس از آن، او بر مهم‌ترین محصولات صادراتی سودان که عبارت بودند از جواری، خسته^۸ گل آفتاب‌پرست و تخم سیزام، انحصار خود را برقرار ساخت. این نوع تجارت توسط یک شرکت کشاورزی به نام ال مبارکه (Al-Mubarak) که در حومه^۹ شهر ال - دامازین (El-Damazin) فعالیت می‌کرد و تابا انویستمن (Taba Investment) که در کاروبار اسعار مصروف بود، اداره می‌شد. بن لادن در بدل کار احداث جاده‌سازی، مالک صنعت چرم‌گری در خرطوم نیز گردید. در همان زمانی که سودان را ترک می‌گفت، امپراتوری سودانی او یک فابریکه^{۱۰} نان‌پزی، یک فابریکه^{۱۱} میل‌سازی، یک بانک اجزا و اشیای جبالوجیکی، یک محل ذبح حیوانات و یک شرکت واردات و صادرات بین‌المللی به نام لادن انترنشنل (Laden International) را احتوا می‌کرد. در کنار این همه، در فابریکه^{۱۲} تولید چرم بز و قدرت ترانسپورت (Qadarat Transport) که مالک کشتی‌های ماهی‌گیری بود، نیز سهم‌هایی داشت.

یکی از سودآورترین شرکت‌هایی که بن لادن به دست آورده بود، شرکت ساجق عربی (Gum Arabic Company Ltd) نام داشت، که هشتاد درصد تقاضا کننده گان در جهان به این محصول را تأمین می‌کرد. او توانست که این کمپنی مهم را در انحصار خود در بیاورد. ساجق عربی از عصاره^{۱۳} گل درخت آکاسی ساخته می‌شود که در سودان می‌روید. این محصول در تولید رنگی که برای بستن دهنه^{۱۴} قطی‌های نوشابه‌های سرد به کار می‌رود و نیز از آن یک ماده‌ئی تولید می‌شود که به حیث یک روپوش محافظتی برای تازه نگه‌داشتن شیرینی‌باب و کپسول‌های ادویه استفاده می‌گردد. چون بر سودان تعزیرات اقتصادی وضع شده بود، شرکت‌های واردکننده^{۱۵} این محصول مهم از طریق بانک‌های بخش ترکی قبرس که بن لادن روابط نیرومندی برقرار کرده بود، آن‌را وارد می‌کردند. سیدی تائید (Sidi Tayyed) یک کارشناس مالی سعودی که به حیث مسؤول مالی بن لادن کار می‌کرد اعتراف نمود که او حساب‌هایی را در اروپا، افریقا، پاکستان و کشورهای آسیای میانه افتتاح کرده بوده است. او هم‌چنان افشا نمود که بقیه^{۱۶} پول برای جلوگیری از ریسک، به بانک‌هایی در جمهوری‌های آسیای میانه انتقال می‌یافت که پسان‌تر از آن طریق به قبرس ترکی سرازیر می‌شد. بنا بر شهادت تائید مذکور، یک عده سوداگران ترکی که با حکومت ترکی قبرس روابط داشتند، نخستین تماس‌ها با این بانک‌ها را برقرار کرده بودند.

شبکه^{۱۷} قانونی تجارت و معاملات تجارتي بن لادن، شباهت زیادی با پلان‌های سرمایه‌گذاری عرفات برای (پی.ال.او.) را می‌رساند. یعنی به‌شکلی عیار گردیده است که با مدل بسته^{۱۸} پولی ایده‌ئال کاپیتالیستی هم‌خوانی پیدا کرده است. این شبکه پول‌ها را در بانک‌های مختلف در سرتاسر جهان از کشور سلطنتی بورونی گرفته تا به کشورهای اروپایی ذخیره می‌کنند. بسته^{۱۹} مورد نظر در

برگیرنده سرمایه‌گذاری‌های مالی با ریسک‌های گوناگون و سودهای گوناگون می‌باشد. در سال ۱۹۹۸م. بن لادن به بازار سهام اروپا که یک شیوه مناسب و مؤثری برای جمع‌آوری پول در غرب به‌شمار می‌رود، نظر دوخته بود. این‌گونه پول‌ها می‌توانند برای مساعدت با فعال شدن «دنباله‌روها» و حوزه‌ها در کشورهای اروپائی مورد استفاده قرار داده می‌شوند.

۱۱ سپتامبر، امید پیروزی از راه ترور:

تصفیه دارائی بن لادن و عملی بودن شبکه‌اش برای واردشدن در بازار جهانی سهام، با مجموعه شرکت‌های کاپیتالیستی که به داشتن صلاحیت ورود برای اطلاعات در سطح عالی هم‌خوانی پیدا می‌کند. دقیقاً مانند ورلد کام (World Com) در چنان موقعیتی بود که تکنیک‌های حسابداری را هم چون ریخت‌وپاش کردن کتاب‌ها، هم‌کاران بن لادن نیز موفق شدند متدهای سوداگری را برای کارشناس‌ها ظریف ساختند تا اندکی قبل از ۱۱ سپتامبر در بازار سهام امید پیروزی داشته باشند. یک هفته پیش از حملات، گزارشی از یک معامله سنگین به بخش‌های معینی، از جمله ترانسپورت هوائی، انرژی و بیمه رسید. به روز ششم سپتامبر، پنجشنبه قبل از حملات، بریتیش ایرویز (British Airways) به ارزش ۳۲ میلیون دالر سهام در لندن را از دست داد و به‌دستان دیگری رسید که سه برابر بیش‌تر از حد نورمال بود.

قسمت پانزدهم

موازنه در هزینه‌ها و درآمدهای ترور

«زیرا پول جای اکسیژن برای تروریزم را دارد. بدون امکانات برای تدارک پول و انتقال آن در سرتاسر دنیا، تروریزم عمل

کرده نمی‌تواند.»

کولین پاول وزیر امور خارجه ایالات متحده

در یک شب سرد زمستانی ماه فروری سال ۱۹۹۹م. دوصد تن مهاجر آلبانی برای وارد شدن در یک رستوران در بروکلین شتاب داشتند. مردهای ملبس در لباس‌های سنتی بالقان، آن‌ها را در جاهای تعیین‌شده^۱ شان رهنمائی کردند. در حالی که آن‌ها به سوی چوکی‌های خویش راه افتادند، مهمانان پول به گارسون‌ها دادند. این‌جا جلسه‌ئی برای تأیید و تشبیت غذاهای کشورهای بالقان نه‌بود، بل که افرادی در این جلسه حضور به‌هم رسانیده بودند که با دینا (Dina)، نماینده^۲ ارتش آزادی‌بخش کوسوو (UCK) ملاقات کنند. وقتی رستوران پر شد، چراغ‌ها اندک خیره شدند و دینا حاضران را دعوت نمود به پا خیزند و به احترام قهرمانان پدروطن، افرادی که حیات شان را در راه آزادی از دست داده‌اند، برای یک دقیقه خاموش بمانند. اندکی پس به مهمانان ویدئویی نشان داده شد که از اعمال وحشتناک صربی‌ها در کوسوو فیلم‌برداری شده بود.

سخنرانی دینا، که پس از تماشای ویدئو انجام داد، بسیار هیجان‌دهنده نه‌بود. این نظامی چیزهای زیادی برای گفتن نه‌داشت: او یک جنگ‌جو بود و نه یک سیاست‌مدار. جملات کوتاه و ساده‌اش هربار با غریب ناگهانی حضار که «هو-چی - کی، هو - چی - کی» یعنی حرف‌های (UCK) را فریاد می‌زدند، قطع می‌شد. این واقعیت که ارتش آزادی کوسوو به‌وسیله^۳ قدرت‌های غربی به‌شمول ایالات متحده در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار گرفت و این که اعضای این ارتش دقیقاً همان وحشتی را که صربی‌ها انجام داده بودند را مرتکب شدند، جلو تبارز هیجان‌شان را سد کرده نمی‌توانست و بر اعتقاد آن‌ها که آن ارتش یک جنگ عادلانه را پیش می‌برد، کدام تأثیری وارد نمی‌کرد. حضار در آن جلسه دینا، رفقایش و خود را میهن‌پرستانی می‌دانستند که میهن‌شان را دوست داشتند. عزت تافیلاج (Izet Tafilaj) که عمع، عمو و فرزند عمویش را در جنگ از دست داده بود، می‌پرسید: «آن‌ها چه انظار دارند؟ وقتی نمی‌خواهند ما را کمک کنند، پس لااقل بگذارند که ما خود را خود ما کمک کنیم». آن‌گاه او توضیح داد که در همین تازگی‌ها دفتر رهنمای معاملاتش در نیوجرسی را به‌فروش رسانیده است تا خود را برای حرکت به‌سوی کوسوو آماده سازد و در مبارزه با هم‌وطنانش سهیم گردد.

تجمعات مشابه دیگر نیز در ایالات متحده و سایر کشورهای غربی به‌منظور جمع‌آوری پول برگزار می‌گردند. ارتش آزادی‌خواه آیرلند، حماس، حزب الله و (پی.ال.او.) نمونه‌ئی از گروه‌های مسلحی‌اند که به‌خاطر تأمین مالی برای سازمان‌های شان در

تماس دائمی با مهاجران قرار دارند. این نوعی از مشغولیت‌هایی اند که ره‌آورد آن جمع‌آوری مقدار کافی پول برای هدف‌های شان است. در دسامبر سال ۱۹۹۷م. یک گروه از آلبانی‌هایی که در بروکس (Bronx) مبلغ ۴ میلیون دلار برای کمک به گروه‌های اسلامی جمع‌آوری کردند. آن‌ها این پول را از طریق یک بانک به کشور شان انتقال دادند. در سال ۱۹۹۹م. ارتش آزادی کوسوو مبلغ ده میلیون دلار از نزد مهاجرانی که کارهای شاق در ایالات متحده انجام می‌دادند، به‌دست آورد که دوسوم تعداد ۴۰۰ هزار آلبانی‌های امریکائی را تشکیل می‌دادند. اکثریت این‌ها مدت زیادی نمی‌شود که مهاجر شده‌اند و هنوز هم ارتباط‌های نیرومندی با کوسوو دارند. طرف‌دارهای ارتش آزادی کوسوو صندوق کمک از خود دارد که حسابی را به‌نام هوم لاند کالینگ (Home Land Calling) در بانکی به‌نام (Peapele's Bank) در (Bridgeport) و به‌همین‌گونه حساب‌هایی را در سوئد، سوئیس، ایتالیا، بلژیک و کانادا افتتاح کرده است. اعلان‌هایی را در روزنامه‌های آلبانی زبان در اروپا منتشر ساخت که مردم را برای کمک‌های پولی با واریز کردن آن در بانک‌های نام‌برده فرا می‌خواند.

انتقال پول به‌وسیله مهاجران:

یک بخش مهم موازنه هزینه و درآمد ترور، از طریق واریز کردن پول به‌وسیله هم‌وطنانی که در خارج کشور مقیم هستند، تأمین می‌گردد. آن‌ها این کمک‌ها را به‌طور مستقیم از طریق نهادهای خاصی هم‌چون نوراید (Noraid) برای ارتش آزادی آیرلند انتقال می‌دهند. (پی.ال.او.) اما ۵ درصد مالیات بر درآمد همه فلسطینی‌هایی که در خارج زنده‌گی می‌کنند، همان‌گونه که در فصل پنجم گفته‌آمدیم، وضع کرده است. مهاجران آلبانی نیز به‌همین منوال، سه درصد مالیات بر درآمد را در آلمان و سوئیس وضع کرده‌اند تا برای جنگ‌جویان مسلمان در پرستینا (Pristina) کمک کنند. علی‌الرغم این‌که انتقال پول مهاجرین آلبانی، منبع مهم برای واحدهای ارتش آزادی را تشکیل می‌دهد، بازهم این کمک‌های مهاجران تنها در محدوده پول نقد نماند. به‌طور مثال آلبانی‌های امریکائی برای ارتش آزادی کوسوو وسایلی از قبیل رادیو، دوربین‌های شبانه و جاکت‌های ضد گلوله را از طریق شرکت پستی خریداری کرده می‌فرستند.

این نوع کمک‌ها، از دیدگاه تخنیکی، در اغلب موارد غیرقانونی نیستند. در حال حاضر واقعیت مسأله این‌ست که قانون اجزایی برای مستثنی‌ساختن ندارد که بتوان میان انتقال قانونی پول و ردیابی گروه‌های مسلح تفاوت قابل‌گردد. در ایالات متحده «جمع‌آوری اعانه‌ها و کالاهای وقف‌شده برای سازمان‌ها، گروه‌ها و ارتش‌های مقاومت ممنوع نه‌بوده و این عمل نیز جرم شناخته نمی‌شود که اگر فردی و یا گروهی به‌چنان نهادهائی شامل گردد - البته تا به زمانی که چنان سازمان، گروه و یا «ارتشی» از جانب وزارت امور خارجه [ایالات متحده - مترجم] در فهرست گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی درج نه‌شده باشند». باید افزود که متناسب با واردشدن تغییرات در سیاست خارجی ایالات متحده، می‌تواند چنین فهرستی نیز تغییر نماید. این واقعیت در مورد ارتش آزادی کوسوو نیز مصداق پیدا می‌کند و آن‌طوری‌که وقتی چند ماه پس از آن‌که سناتور جو لیبرمن (Joe Liberman) جملات

مثبتی با محتوای ذیل اظهار داشت "جنگیدن برای ارتش آزادی کوسوو، در واقع جنگیدن برای حقوق بشر و ارزش‌های امریکائی است"، آنگاه اسم ارتش آزادی کوسوو از فهرست وزارت خارجه درباره سازمان‌های تروریستی کشیده شد.

سازمان‌های خیریه:

یک منبع مهم دیگر دادوستد پولی با خارج در وجود سازمان‌های خیریه انجام می‌یابد. به‌ویژه سازمان‌های اسلامی، مجراهائی اند که از طریق آن‌ها سالیانه میلیون‌ها دالر به شبکه اسلامی سرازیر می‌گردند. این آغاز مناسبی پنداشته می‌شود که بخش بزرگی از پول‌های خیریه نقش ذخیره بین‌المللی را به‌خود بگیرد که برای هر گروه مسلحی در دنیای اسلام که به پول نیاز پیدا می‌کند، آماده فرستادن باشد. سابقه این‌گونه رابطه بین نهادهای خیریه و گروه‌های مسلح به سال‌های هفتاد بر می‌گردد، زمانی که سازمان‌های خیریه امریکائی برای بیوه‌ها و افراد کاتولیک تأسیس گردیدند؛ سازمان‌های اسلامی با همین مفکوره در دوران جهاد ضد شوروی در هر جا پدیدارگردیدند. در آن دوران، ایالات متحده هر نوع کمک‌های مالی به‌شمول اعانه‌های کشورهای اسلامی به مجاهدین را حمایت می‌کرد. زمانی که جنگ خاتمه یافت، کمک‌های خیریه برای مسلمان‌هایی همان نوع جنگ‌ها را در کشورهای دیگری مانند بوسنی و چیچن پیش می‌بردند، ادامه یافت. سازمان‌ها مختلفی از مسلمان‌های علاقه‌مند و یا اعضای گروه‌های رادیکال اسلامی، به‌تدریج از مواضع کمک به مجاهدین به موقف مساعدت‌های مالی به گروه‌های مسلح اسلامی که خود پناهگاه‌هایی را برای اعضای سازمان‌های تروریستی فراهم می‌ساختند، گرائیدند.

مضحک است گفته شود که کمک دهنده‌گان دست‌ودل باز، اکثراً از واقعیت این مسأله که وضع به‌صورت ریشه‌ئی و رادیکال تغییر یافته بود، آگاهی نداشتند. در سال ۱۹۸۷م. عادل بطارجی (Adel Battarjee) یک سوداگر سعودی صندوق کمک به‌نام بنی‌فولانس انترنشنل فون‌دیشن (Benevolence International Foundation- BIF) را تأسیس کرد و سعودی‌ها نیز این نهاد خیریه را که وظیفه‌اش تأمین نیازمندی‌های پولی مجاهدین بود، کمک و پشتیبانی می‌کردند. این سازمان در سال ۱۹۹۳م. از پرداخت مالیات در ایالات متحده معاف ساخته شد، در همان زمان شخصی به‌نام انعام آرنات (Enaam Arnaut) را که از سابقه‌داران جهاد ضد شوروی بود، در خدمت خود گرفت. این شخص در یکی از کمپ‌های مربوط به بن لادن در افغانستان کار می‌کرد و ضمناً در آن‌جا سلاح می‌خرید و پخش می‌کرد. بر مبنای یافته‌های مقام‌ها در ایالات متحده، آرنوت مذکور پول‌های درآمد سازمان خیریه نام‌برده را سفید ساخته و به گروه‌های مسلح اسلامی ارسال می‌کرد و این نوع فعالیت‌ها البته با دقت تمام از نظر اعانه دهنده‌گان پنهان نگه‌داشته می‌شد. این شخص هم‌چنان سیف‌الاسلام المصری را به‌حیث نماینده سازمان خیریه در چیچن به خدمت گرفت. میخائیل چیرتف (Michael Chertoff) مسؤول شعبه جزای وزارت عدلیه ایالات متحده در شیکاگو، ادعا می‌کند که آرنوت و المصری «یک صد هزار دالر را به حساب‌هایی در ماورای اقیانوس انتقال داده اند که احتمالاً رابطه شان با شورشیان چیچن

در گرجستان را نشان می‌دهد». سازمان خیریه^۶ بنفولانس در سال ۲۰۰۱م. بیش‌تر از ۳۴۶ میلیون دالر جمع‌آوری کرد و ۲۰۷ میلیون آنرا به نام کمک به قربانیان جنگ در افغانستان، بوسنی، پاکستان و چین فرستاد. اما مقام‌های امریکائی به این نظر اند که بیش‌ترین مبالغ این پول به‌دست گروه‌های مسلح رسیده است و نه به مسلمان‌هایی که قربانیان جنگ را تشکیل می‌دادند.

کمک‌های بشری، به‌وسیله^۶ نهادهای خیریه در پروژه‌های چون اعمار مساجد، مدرسه‌ها و نیز در خریداری اسلحه و حمایت مالی جرم‌های تروریستی اختصاص داده می‌شوند. ترکیب کمک‌های بشری با فعالیتهای غیرقانونی، مشخصه^۶ ویژه^۶ نهادهای خیریه^۶ اسلامی را ارائه می‌دهد. مؤفق (Muafaq) نهاد خیریه^۶ سعودی، که به‌طور آشکاری از کمک بن لادن برخوردار است، دوره‌های آموزش زبان عربی، استفاده از کمپیوتر و تدریس قرآن را در بوسنی سازمان‌دهی نموده و هم‌چنان این سازمان مواد خوراکی به نیازمندان تهیه می‌کند. به‌قول یک کارمند اسبق کرواتى اداره^۶ خدمات اطلاعاتی، در واقع مؤفق، به گروه‌های مسلح مسلمان در بوسنی و آلبانی نیز کمک کرده است.

کمک‌های پنهانی و قانونی خارجی:

یک منبع اضافه^۶ دیگر اسعار خارجی، در زمینه^۶ توازن در مصارف و هزینه‌های ترور، همانا موجودیت دولت‌ها به‌حیث حمایت‌کننده‌گان مالی (سپانسرها) می‌باشد، به‌طور مثال، ارائه^۶ کمک‌های مخفی و قانونی ایالات متحده به کانتراس (ضدانقلابیون نیکاراگوآ). امروزه سپانسر بودن دولت‌ها صرف نقش کوچکی در زمینه^۶ تأمین مالی ترور ایفا می‌کنند؛ یک شیوه^۶ بسیار معمول برای به‌دست آوردن اسعار خارجی از طریق سازمان‌های بین‌المللی و دول خارجی، همانا واگذاری مجموع داشته‌های شرکت‌ها می‌باشد که به باز تقسیم کمک‌های خارجی و یا داشته‌های شرکت‌ها به‌نفع گروه‌های مسلح تعریف می‌گردد. انتقال و یا واگذاری شرکت‌ها یکی از سودآورترین منبع درآمد برای گروه‌های مسلح و دولت‌های - درون دولت - در کشورهای جهان سوم را تشکیل می‌دهد. این می‌تواند اشکال گوناگونی به‌خود اختیار کند و اغلب اوقات هم سرشار از روی‌پزدازی و غیرمنتظره هستند. هنوز پیش از آغاز جنگ عراق بود که ماهواره‌های امریکائی هزاران عراده موتر باربری را دیدند که آن‌ها را عراقی‌ها در چارچوب برنامه^۶ نفت برای مواد غذایی خریداری کرده بودند و اینک اکنون برای انتقال موشک‌اندازها و عراده‌های ارتش مورد استفاده قرار داده شده بودند. کولین پاول وزیر امور خارجه^۶ ایالات متحده، در جریان سخن‌رانی‌اش در شورای امنیت سازمان ملل، نوار صحبت تلفنی را به‌حاضران شنوند که یک عراقی ناشناسی طی آن تقاضای رهنمائی می‌کرد که اگر بازرسان ملل متحد، "موترهای باربری تغییر داده شده" را کشف کردند، در برابر شان چه بگویند. واگذاری شرکت‌ها به‌قدری عمومیت پیدا کرد که کشورهای کمک‌کننده متوجه ۵ درصد از کمک‌های نقدی و یا جنسی را از دست دادند.

یکی از انواع مورد استفاده^۶ و اگذاری، اخذ مالیات بر واردات است؛ گروه‌های مسلح و دولت‌های - درون دولت - در قلمرو زیر کنترل شان مالیه^۷ حق عبور وضع می‌کنند. به‌گونه^۸ مثال، در زمان جنگ در بوسنی، کروات‌های بوسنی ۲۷ درصد مالیات را بر عبور مواد کمک‌های بین‌المللی به سوی بوسنی مرکزی وضع کرده بودند. یک نوع دیگر اخاذی، همانا یورش‌های دزدی یا غارت‌گری، و هم‌چنان تعیین بهای بلند برای تبادله^۹ اسعار، به هدف بهای بلند برای پول خود بوده است که نمونه‌های آن در سودان و سومالی دیده شده است.

گروگان‌گیری:

از آن‌جایی که گروگان‌ها صرفاً متاع یا کالای تجارتي پنداشته می‌شوند، (مانند مواد مخدر، نف، طلا و الماس) لذا هرکسی، به شمول سازمان‌های تروریستی و دولت‌های - درون دولت - می‌توانند یک قیمتی را برای زنده‌گی آنها پیش‌نهاد کنند. در این‌گونه تجارت بسیار سخت زنده‌گی افراد، خریدن مرگ شخص، می‌تواند یک حکم پیچیده^{۱۰} سیاسی باشد. شورشیان زمانی که خارجی‌ها، جهان‌گردها و کمک‌رسان‌ها به گروگان گرفته می‌شوند، می‌تواند منبع درآمدی برای توازن دخل و خرج ترور باشد، به‌خصوص وقتی پول تبادله^{۱۱} شخص گروگان‌شده با اسعار قوی پرداخته شود. مثال: در سال ۱۹۹۱م. جنبش اسلامی ازبکستان، یک جنرال وزارت داخله^{۱۲} قیرغیزستان و نیز پنج تن جبالوجیستان جاپانی را در حومه^{۱۳} بارکن، یک منطقه^{۱۴} فقیر در قیرغیزستان را به گروگان گرفت. بر مبنای منابع دیپلماتیک غربی، حکومت جاپان مبلغ بین ۲ تا ۶ میلیون دالر نقد را در بدل رهائی آن پنج تن مخفیانه به جنبش اسلامی ازبکستان پرداخت نمود.

از آن‌جایی که گروگان‌ها - هم‌چون نفت، طلا و الماس - کالاهای تجارتي برای گروه‌های مسلح به‌شمول سازمان‌های تروریستی و دولت‌های - درون دولت - هستند، هرکدام شان به‌خاطر زنده‌گی مسلمان چیچنی در سال ۱۹۹۸م. سه تن شهرمند برتانوی و یک شهرمند زیلانند جدید را که تکنیسین‌های کارمند شرکت گانجر تیلی کوم (Ganger Telecom) یک شرکت برتانوی که برای چیچنی‌ها سیستم‌های ارتباطی را نصب می‌کردند، گروگان گرفتند. شورشیان برای اخذ چهار میلیون دالر در بدل رهائی گروگان‌ها وارد مذاکره با شرکت گانجر شدند. اندکی پیش از آن که پول انتقال داده شود، گروگان‌ها سر بریده شدند. یک تحقیقات کانال چهارم تلویزیون برتانیه درباره آخرین ساعات زنده‌گی گروگان‌ها، پرده از شرکت بن لادن در مذاکرات مذکور برداشت. طی برنامه^{۱۵} دیسپاتچس (Dispatches) کانال چهارم، این میلیونر سعودی، وعده^{۱۶} پرداخت چهار میلیون پوند انگلیسی را به کسانی که آن گروگان‌ها را اعدام نماید، اعلام داشت. چنان معلوم می‌شد که آن مردان می‌بایست درباره^{۱۷} وضعیت اقتصادی چیچن معلوماتی به حکومت برتانیه ارائه می‌کردند. در نامه‌ای که در ماه اکتبر سال ۱۹۹۸م. از طرف وزارت خارجه^{۱۸} برتانیه به شرکت گانجر فرستاده شده بود، نوشته شده بود: «چون شرکت شما از بسیار محدود مراجعی است که با چیچن در ارتباط اند، و از معلومات دست اول

دربارهٔ گروزی بر خوردارید، علاقه‌مندیم که نظر شما دربارهٔ ظرفیت‌های سرمایه‌گذاری در چیچن را بدانیم». شرکت‌های نفتی و خدماتی برتانوی، در قفقاز و آسیای میانه بسیار فعال اند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، آن‌ها سعی کردند به کمک دولت در این مناطق نفوذ کنند. کله‌های آن چهار تن گروگان‌های قربانی شده از گودالی در مسیر جاده‌ئی در چیچن به دست آمد، که به ذات خود یک هشدار وحشت‌ناک بن لادن برای حکومت برتانیه محسوب می‌شد، بدین معنی که از قفقاز خارج شوید و از ثروت‌های این منطقه دست بردارید.

جرم‌ها و جنایت‌ها:

فعالیت‌های جنائی در خارج از کشور نیز منبع دیگری از درآمد ترور و تأمین موازنهٔ دخل و خرج آن بوده است که درآمدی هم‌سانی هم‌مانند جرایم سازمان‌یافته در قبال خود دارد. «در این‌جا کدام متد عملی تأمین‌کنندهٔ مالی، که به نحوی از آن‌ها به وسیلهٔ گروه‌ها [ی تروریستی] مورد استفاده قرار گیرد، وجود ندارد». به گونهٔ مثال، سیستم دزدیدن موتورها، که در اونتاریو (Ontario) و کیوبک (Quebec) صورت گرفته و عراده‌های سرقت‌شده به وسیلهٔ کشتی‌ها به لبنان ارسال می‌گردند، که ده درصد درآمد گروه‌های مسلح مسلمان را تشکیل می‌دهد. تحقیقات در ایالات متحده و اروپا موجودیت انواع گوناگون جعل‌کاری‌ها با کارت‌های اعتباری و کارت‌های هویت که از جهان‌گردها دزدیده می‌شوند را نشان می‌دهد. آن‌ها تمام معلومات داخل کارت‌های دزدیده شده را داخل کارت‌های جعلی ساخته مورد استفاده قرار می‌دهند. این گونه جرم‌ها به وسیلهٔ اعضای گروه‌های مسلح و جنایت‌کار سازماندهی می‌گردند (بعضاً غربی‌ها) که مخفیانه برای انجام آن‌ها داخل کشورهای غربی فرستاده می‌شوند. احمد غنی مسکینی و احمد رسان از الجزایر که تلاش کردند بمبی را در فرودگاه لوس‌آنجلس منفجر سازند، روی‌دادی که بعداً نام «توطئهٔ میلینیوم» گرفت، اعتراف کردند که می‌خواستند بدین وسیله مایحتاج خود را تأمین کنند. مسکینی هم‌چنان اعتراف نمود که یک هم‌کار سومی شامل این توطئه نیز پلان داشت پمپ بترینی را خریداری کند و با نصب کمره‌های ویدئویی در آن، شماره‌های رمز کارت‌های مشتریان را در حین پرداخت پول بترینی فیلم‌گیری نماید.

در ایالات متحده، امکان به دست آوردن پول نقد از کارت‌های اعتباری ساده و سهل است. شخصی به نام ریچارد رود (Richard Rode) دست‌یار معاون دفتر تحقیقاتی ادارهٔ اطلاعات امریکا برای کمیتهٔ ضد تروریسم مجلس سنا، در ماه فبروری سال ۱۹۹۸م. شاهدهی داد که اعضای مختلف گروه‌های تروریستی از خاور میانه، تقاضا کارت‌های اعتباری کرده بودند که هر کدام چهل تا از آن به دست آوردند. او اضافه کرد که چنین پلانی برای نهادهای مالی مربوطه به قیمت مبلغ ۴۰۵ میلیون دالر تمام شده بود. به قول دنیس لورمر (Dennis Lormer) مدیر شعبهٔ جرایم مالی (اف.بی.آی.) «سهولت در به دست آوردن برگ‌های جعلی هویت انفرادی

و یا افتتاح حساب بانکی و به دست آوردن کارت‌های اعتباری در زیر هویت اشخاص دیگر، متدهای دل‌چسپ و درخشانی برای به دست آوردن پول بوده اند».

قاچاق:

علی‌رغم آن‌که تقلب منبع چشم‌گیری برای دسترسی به پول به‌شمار می‌رود، با آن‌هم به دست آوردن پول از راه قاچاق، که به ذات خود یک جرم پنداشته می‌شود، به‌حیث مهم‌ترین فعالیت تروریست‌ها مورد توجه قرار داشته است. کالاهای قاچاق از نوشابه‌های الکلی گرفته تا به سگرت و الماس تفاوت می‌کند. دانیل پیرل (Daniel Pearl) ژورنالیست وال‌ستریٹ ژورنال، زمانی به دست جیش محمد در پاکستان کشته شد که دربارهٔ تجارت اتا (ATTA) (رجوع شود به فصل ششم) تحقیقات انجام می‌داد. نام‌برده اندکی پیش از ربوده‌شدنش نوشته بود: «با در نظر گرفتن این واقعیت که درآمدهائی از راه قاچاق، به وسیلهٔ چهره‌های رهبری‌کننده تعمیم پیدا کرده است، اما این شیوهٔ درآمد برای اهالی مناطق قبایلی امتداد مرزهای افغانستان زمینهٔ کار را فراهم ساخته است». چیزهای زیاد مربوط به اقتصاد ناشی از قاچاق، در جملهٔ فوق خلاصه شده است. قاچاق یک صنعت است، اما گروه‌های مسلح، سازمان‌های جنایت‌کار و دولت‌های - درون دولت - را مساعدت می‌کند و از همین لحاظ بخش بزرگ موازنهٔ دخل و خرج ترور را تشکیل می‌دهد. مناطق قبایلی در پاکستان، مثال روشنی از این پدیده بوده می‌تواند. به قول سوداگرها، به دست آوردن قاچاقی کالاهای شامل تجارت (آتا) که به پاکستان انتقال می‌یابند، هشتاد درصد مجموع واردات پاکستان را تشکیل می‌دهد. این‌گونه تجارت شامل تکه‌باب از چین و کوریا، و نیز عراده‌ها که در افغانستان پوزه می‌شوند و به آن‌سوی مرز انتقال شده و دوباره به هم وصل می‌گردند. یکی از مهم‌ترین بازارهای پاکستان، کارخانو نام دارد که در پشاور موقعیت دارد. در این بازار ششصد تن تجار که بیش‌ترین شان از افغانستان هستند، ذخایر بزرگی از محصولات خارجی را در اختیار دارند در سال ۱۹۹۹م. بر اساس یک تحقیق سازمان ملل، تخمین می‌شد که ارزش واردات «غیرقانونی» از افغانستان به پاکستان به یک میلیارد دالر بالغ می‌شد و واردات ایران از افغانستان رقم ۱۴۰ میلیون دالر را نشان می‌داد. سهم طالبان در این‌گونه تجارت، که نوعی مالیات بر صادرات بود، بنابر تخمین ملل متحد به ۳۶ میلیون دالر بالغ می‌شد، در حالی‌که بانک جهانی ادعا می‌کرد که این رقم قبل بر این رقم ۷۵ میلیون را نشان می‌داد.

در سوی دیگر کرهٔ زمین، در شهر سیوداد دل ایسته، (Ciudad del Este)، یکی از مهم‌ترین مراکز قاچاق در مرکز شرکت قاچاق واقع است که درآمد سالانهٔ آن به بیش‌تر از ۱۲ میلیارد دالر بالغ می‌گردد. این شهر در پاراگوای موقعیت دارد، که با برازیل و آرژانتین هم مرز است که به مثلث مرز سه‌شاخه شهرت دارد. سیوداد دل ایسته یک بندر معاف از پراخت مالیات و مک‌های برای تروریست‌ها و سازمان‌های جنایت‌کار می‌باشد. در این‌جا سالانه دوصد قتل صورت می‌گیرد در حالی‌که نفوس آن ۱۰۰ هزار نفر

است. هفته^۶ ۱۶ نفر خارجی از طریق فرودگاه به صورت غیرقانونی وارد پاراگوای می‌گردند ولی شمار بسیار بیش‌تر هم از راه زمین با پیش‌پرداخت مبلغ ۵ هزار دالر به آن داخل می‌شوند. تا ۱۱ سپتامبر حرفی از کنترل مرزها در میان نه‌بود. یک پاسپورت جعلی و یا دزدیده‌شده در جاده‌ها ۵ هزار دالر قیمت دارد، در حالی که برای راضی‌ساختن یک کارمند گمرک نهایتاً ۵۰۰ دالر کفایت می‌کند. هرگونه جنسی که امکان دارد در این شهر قاچاق می‌گردد، مواد نشه‌آور از کلمبیا تا کمپیوتر از میامی و موترهای دزدیده شده از برازیل. ماموران تخمین می‌کنند که برابر به نصف موترهایی که در جاده‌های پاراگوای گشت‌وگذار دارند، از برازیل دزدیده شده و از طریق سیوداد دل ایسته به فروش می‌رسند. سازمان‌های تروریستی بخشی از اقتصاد مبتنی بر قاچاق را تشکیل می‌دهند و مبالغ معتناهی را از این طریق به‌دست می‌آورند. علی‌خلیل مه‌ری یک سوداگر متولد لبنان که شهرمندی پاراگوای را به‌دست آورده است به ارزش میلیون‌ها دالر معلومات کاپی‌شده^۷ کمپیوتری را به‌صورت سیاه به فروش رسانیده است، که از پول به‌دست آمده برای کمک با حزب‌الله استفاده نموده است. زمانی که پلیس بر خانه^۸ او در سیوداد دل ایسته یورش برد، سی.دی.ها و ویدئوها از حملات انتحاری از خانه‌اش که به‌منظور تبلیغ و جذب کمک‌های پولی به دست پلیس افتاد. بنابر اظهارات پلیس، از اسناد به دست آمده از جست‌وجوی منزل مه‌ری، آشکار می‌شد که این شخص با سازمانی که برای خانواده‌های «شهدا و زندانیان» پول جمع‌آوری می‌کرد، روابطی داشت. هم‌چنان اسناد نشان‌دهنده^۹ انتقال پول به کشورهای گوناگون و از جمله به کانادا، شیلی، ایالات متحده و لبنان نیز بوده است. چنان به نظر می‌رسد که در طول هفت سال سپری شده، مبلغ ۵۰ میلیون دالر از شهر سیوداد دل ایسته به حساب حزب‌الله انتقال شده بوده باشد.

در شهر سیوداد دل ایسته ۲۰ هزار مسلمان زنده‌گی می‌کنند، یعنی در بین سی شهرمند یک تن مسلمان است. این شهر گروه‌های مختلف مسلمان رادیکال را در خود جا داده است. یک هسته^{۱۰} حزب‌الله که در شهر عملیات می‌کند، احتمالاً شبکه‌ئی بوده که در روی داد انفجاری سال ۱۹۹۲م. سفارت اسرائیل و مرکز انجمن یهودان در ارژانتین دست داشته است. در سال ۲۰۰۱م. به تعداد بیست نفر به اتهام تماس با حماس بازداشت شدند. هم‌زمان با این بازداشت‌ها حکومت مبلغ مجموعی ۲۲ میلیون دالر مربوط به چهل حساب بانکی را منجمد ساخت که از آن‌ها برای انتقال پول برای گروه‌های مختلف مسلح در خاور میانه استفاده می‌شده است. حضور گروه‌های اسلامی پرابلم نیست؛ به طور مثال حزب‌الله و جهاد اسلامی جلب‌وجذب محلی را در ماتو گروسو (Mato Grosso) (شهری در برازیل) رهبری می‌کنند. در این زمینه از کمک مسلمان‌های محلی استفاده صورت می‌گیرد. در مسجد شهر فوز دو ایگوآچو (Foz do Iguaco) واقع در مرز جانب برازیل، مسلمان‌های شیعه و سنی یک‌جا عبادت می‌کنند و به‌طور آشکارا درباره^{۱۱} ایالات متحده که می‌خواهند آن‌جا انفجاراتی را انجام دهند، صحبت می‌کنند. شیخ منیر فاضل، ملامام سیوداد دل ایسته اعلام داشت «حزب‌الله یک گروه جنگ‌جوی قانونی است که مبارزات در مناطق تاریخی عربی در برابر اشغال‌گران را پیش می‌برد. مردم را نمی‌توان برای علاقه‌مندی‌شان به تروریسم مورد توبیخ و دشنام قرار داد، وقتی آن‌ها از سازمانی چون حزب‌الله پشتیبانی و کمک می‌کنند. با این ساده‌گی نه باید مرزبندی کرد، نه در خاور میانه و مسلماً نه در پاراگوای.

معامله‌گران پولی از خاور میانه، که با گروه‌های اسلامی روابط دارند، احتمالاً با پول‌شوئی عواید به‌دست آمده از مواد مخدر از امریکای لاتین رابطه دارند. باندهای مواد مخدر از پیرو، کلمبیا و سایر کشورهای امریکای جنوبی، همه به سیوداد دل ایسته می‌روند تا مواد مخدر را در کشتی‌ها بار بزنند و پول‌شوئی نمایند. آن‌ها درآمدهای غیرقانونی خود را از طریق حساب‌های بانکی سی.سی.سی-۵ (CC5) که در بانک مرکزی برازیل مفتوح اند و خدمات بانکی به خارجی‌ها را در سیوداد دل ایسته عرضه می‌دارد، انجام می‌دهند. این حساب‌های ویژه فوق‌الذکر بانکی اساساً به‌منظور سریع‌ساختن پروسه تبدیل اسعار و انتقال پول پاراگوای به بانک‌های برازیل افتتاح شده بودند. عملیه انجام تمام این خدمات کم‌تر از یک روز را در بر می‌گیرد. در غیر آن قاچاق‌بری و پول‌شوئی یگانه مواردی نبوده‌اند که سیوداد دل ایسته را این‌قدر مورد توجه و دل‌چسپی قرار داده است. این شهر هم‌چنان مرکز مهمی برای سازمان‌های مسلح امریکای لاتین برای استراحت و در ضمن آن انجام معاملات دادوستدشان به‌شمار می‌رود. بدین قرار اعضای ETA IRA و FARC به‌طور منظم به این شهر رفت‌وآمد دارند.

کاروبار قاچاق، امتیازهای فراوانی برای گروه‌های مسلح در خود نهفته دارد. نه تنها این که یک منبع قابل توجه درآمد است، بل که چالشی هم برای زیرساخت‌های اقتصاد سنتی نیز به‌شمار می‌رود و این امر گسترش اقتصاد جنگی را سهولت می‌بخشد. از یک آموزه دانش‌گاه ملی کلمبیا این تخمین به‌دست می‌آید که رقم فروشات در سان اندریسینو (San Andresino)، بزرگ‌ترین بازار قاچاق کلمبیا ۱۳ درصد تولیدات ناخالص ملی کشور در سال ۱۹۸۶م. را تشکیل می‌داد و این رقم در سال ۱۹۹۶م. نیز کم‌تر از آن نبوده است. در کلمبیا قاچاق از پانامه تجارت تنباکو و شرکت‌های وارداتی را روزبه‌روز به‌سوی تباهی می‌کشاند. قاچاق هم‌چنان اثر منفی بر مالیات بر درآمد کشور به‌جا گذاشته است. ارزش واردات از پانامه در مجموع تقریباً ۱۰۷ میلیارد دالر در سال ۱۹۹۶م. بود، لیکن گمرک کلمبیا گزارش واردات به ارزش ۱۶۶ میلیون دالر را ارائه داشته است. این تفاوت یک‌ونیم میلیارد دالری، که غیرقانونی وارد کشور شده است، کاهش عاید خالص مالی دولت را نشان می‌دهد.

کاروبار قاچاق، هم‌چنان یک وسیله فوق‌العاده چشم‌گیری برای به‌دست آوردن پول است. بنابر گزارش‌های نهادهای مالی امریکائی، قاچاق «یک سیستم ابتدائی و مرجح پول‌شوئی می‌باشد؛ که کارتل‌های مواد مخدر کلمبیائی آن‌را به صورت مؤثرترین و عملی‌ترین سیستم پول‌شوئی در نیم‌کره غربی، مورد استفاده قرار می‌دهند. بسیار ساده عمل می‌کند: سوداگران مواد مخدر کلمبیائی مبالغ بزرگ دالری را به‌دست می‌آورند که بعداً باید به پول سفید مبدل ساخته و آن‌را به پیزو (Pesos) نقد نمایند. از این‌رو آن‌ها دالره‌های خویش را در ایالات متحده با قیمت نازل‌تر بالای صراف‌های پول پیزو به‌فروش می‌رسانند. آن‌ها یک میلیون دالر را ۷۵۰ هزار دالر حساب کرده و معادل آن‌را به پول پیزو دریافت می‌کنند. سوداگران این پول را به غرض خرید اموال استفاده می‌کنند که به سرعت به پول نقد دست می‌یابند. آن‌ها اجناس مختلفی از قبیل سگرت، نوشابه‌های الکولی، محصولات الکترونیکی و غیره را خریداری کرده به سوی اروپا (Aruba) یعنی منطقه آزاد از مالیات برای پانامه ارسال می‌دارند و یا صندوق‌های مملو از پول‌های نقد را مستقیماً به اروپا می‌فرستند که بعداً در آن‌جا کالاهای مختلف را با آن پول‌ها از سوداگران محلی خریداری می‌کنند. کالاهای خریداری‌شده از پانامه توسط کشتی‌ها به کلمبیا برده می‌شوند که در آن‌جا با تخفیف زیاد به‌فروش می‌رسند که اغلب قیمت‌ها حتا

نسبت به کشور صادرکننده نیز نازل تر بوده و هدف اساسی البته پول‌های سیاه را به سرعت به پول سفید تبدیل کردن می‌باشد. پس قاچاق، کالاها و اجناس مختلف‌النوع را در بر می‌گیرد و برای مردم عادی که کم‌تر قدرت خرید آن‌ها را در بازار عادی می‌داشته باشند، خرید آن‌ها را میسر می‌سازد. از دیدگاه سیاست بسیار دشوار است که چنین نوع تجارت از عرصه اقتصاد ریشه کن گردد.

ماجرای سوسورلیوک (Susurluk):

کاروبار قاچاق هم‌چنان یکی از عرصه‌های اقتصادی به‌شمار می‌رود که اقتصادهای دولت‌های - درون دولت - با اقتصادهای ناشی از جرم و جنایت و اقتصاد سنتی در تماس قرار می‌گیرند. در سوم نوامبر سال ۱۹۹۶م. سرتاسر ترکیه از یک رویداد تصادم موثر در سوسورلیوک تکان خورد. اشخاصی از گروه‌های گوناگونی چون عبدالله چاتلی (Abdullah Chatli) عضو گروه مسلح دست راستی به‌نام گرگ‌های خاکستری و دوست دخترش به‌نام گونچا اس (Gunca Us)، حسین کوچاداغ (Hosseyin Kocadag) معاون رئیس امور امنیت در استانبول و ادیب بوچاک (Edip Bucak) فرمانده گروه محافظت روستاها در سیورک (Siverek) و عضو مجلس نمایندگان ترکیه از حزب راه حقیقت در راه سفر دسته‌جمعی بودند، که موثرشان دچار سانحه شد. یگانه کسی که از این سانحه جان به سلامت برده بود، بوچاک بود. در جریان تحقیقات دامنه‌داری که انجام یافت، معلوم شد که تمام سرنشینان موثر با قاچاق مواد مخدر به اروپا رابطه داشتند. هفتاد تا هشتاد درصد مواد مخدری که به داخل اروپا قاچاق می‌شود، از طریق ترکیه انتقال می‌یابد. بنا بر گزارش دیدبان حقوق بشر در اواخر سال‌های ۹۰، بودجه سالانه مواد مخدر مافیای ترکیه تقریباً به ۵۰ میلیارد دالر بالغ می‌شد، یعنی اندکی بیش‌تر از بودجه سالانه حکومت ترکیه (۴۸۰۴ میلیارد). در این تجارت غیرقانونی، مقام‌های بلند و برجسته سیاسی نیز شریک هستند. کمیسیون ضد مافیای ایتالیا در سال ۱۹۹۷م. در برابر بازدید تانسو چیلر (Tansu Ciller) وزیر امور داخله ترکیه از ایتالیا کسی که گفته می‌شد مناسبات نزدیکی با مافیای ترکیه دارد، اعتراض کرد. پول‌های به‌دست‌آمده از مواد مخدر به وسیله بانک‌های ترکی در خارج از کشور به‌دوران انداخته می‌شوند. اداره مبارزه بر ضد جنایات آلمان تحقیقی را از سال ۱۹۹۱م. تا ۱۹۹۵م. درباره ۵۰۰ هزار حساب بانکی به‌راه انداخت که در نتیجه کشف به‌عمل‌آمد که از جمله ۱۵۰ میلیارد مارک آلمانی، بخش زیاده‌تر آن از مدرک تجارت مواد مخدر، به ترکیه انتقال داده شده بود. در حال حاضر بیش‌ترین بخش این پول‌ها در بکس‌هایی که توسط پست‌رسان‌ها انتقال می‌یابند، به‌داخل ترکیه سرازیر می‌گردند.

قاچاق نفت:

قاچاق نفت نیز همان نوع تجارتي است که اقتصادهای ترور - جنائی و قانونی بین هم و در برابر هم دگر واکنش نشان می‌دهند. قاچاق‌بران عراقی عادت به چارتر گرفتن بارهای کشتی‌ها دارند که از جنوب عراق به‌راه می‌افتند و بلافاصله وارد

قلمروهای آبی ایران می‌گردند. پاس‌داران انقلابی ایران که در این آب‌ها به گزمه می‌پردازند، در برابر گرفتن فی تن ۵۰ دالر مالیه^۶ نفتی آن‌ها را نه تنها اجازه عبور می‌دهند، بل که اوراق جعلی مورد نیاز عبور را نیز برای‌شان تهیه می‌کنند. نفت خام از راه هرمز به عربستان سعودی، امارات متحد عربی، عمان و غیره کشورها می‌رسد و از آن‌جاها به بازار بین‌المللی برای فروش عرضه می‌گردد. این یک تجارت سودآور برای قاچاق‌بران بوده که ایران نیز در آن سهیم است، زیرا ایران عملاً از همه^۷ نفت عراق که از طریق قلمرو آبی اش قاچاق می‌گردد، مالیه اخذ می‌دارد. «[عراقی‌ها] نفت را به قاچاق‌بران با بهای بسیار نازل، یعنی فی تن ۹۵ دالر عرضه می‌کنند، یک قاچاق‌بر دیگر که توان خرید نفت به این بها را دارد، برای ایرانی‌ها فی تن ۵۰ دالر می‌پردازد و به تعقیب آن نفت مذکور را قاچاق‌بر در بازار در حدود ۲۰۵ دالر فی تن به فروش می‌رساند و بدین ترتیب مبلغ شصت دالر در یک تن سود به دست می‌آورند». یک شیوه^۸ قابل ذکر دیگر قاچاق نفت عراق این‌ست که فقط یک بخش نفت به‌طور قانونی خریداری می‌شد. به قول چیلاداکیس تئوفانوس (Chiladakis Theofanis) کاپیتان کشتی نفتکش لایبیریائی به نام اسکس (Essex)، یک شرکت انفرادی به نام ترانس فیگورا (Transfigura) که در کشور هالند ثبت و راجستر بود، دوبار کشتی اسکس را به‌طور چارتر به کرایه گرفته بود تا نفت عراق را در چارچوب فیصله^۹ ملل متحد مبنی بر عرضه^{۱۰} نفت در بدل مواد غذایی و به موافقه^{۱۱} شرکت ای بکس (Ibex) یک شرکتی که در (برمودا) ثبت و راجستر بود و شعبه‌هائی در فرانسه و برتانیه نیز داشت، خریداری نماید. در هردو بارترانس فیگورا، وقتی بازرس‌ها پس از بررسی بار، کشتی را در بندر مینا البکر در عراق ترک می‌گفتند، مقدار بیش‌ترتر نفت بر آن بار می‌شد که کشف نشده می‌ماند و به‌طور قاچاق انتقال می‌گردید. در هردو بار کشتی حامل نفت مورد نظر به منطقه^{۱۲} کارابین انتقال یافته و در آن‌جا به فروش رسانیده می‌شد. خریدارهای نهائی این نفت‌ها شرکت تجارتهی امریکائی به نام کوچ اویل (Koch Olie) و شرکت نفتی دولتی ونزویلائی به نام (پی.وی.دی.اس.آ.) (PVDSA) بودند. نفت عراق از طریق ترکیه و اردن نیز قاچاق می‌شد، که به‌وسیله^{۱۳} موترهای باربری انتقال می‌گردیدند و یا از طریق خط لوله از طریق سوریه به فروش می‌رسید. همه^{۱۴} انواع این‌گونه فروش نفت سودآور بود. به‌صورت عمومی قاچاق نفت سالانه^{۱۵} ۲ تا ۳ میلیارد دالر درآمد داشت، که سازمان ملل نمی‌توانست آن‌را کنترل کند. از این‌رو سود از مدرک قاچاق نفت از ارزش استثنائی برخوردار بود، زیرا با این پول‌ها سلاح جدید خریداری می‌شد و یا مصارف تحقیقات برای اسلحه^{۱۶} جدید از آن تمویل می‌یافت. مبالغ قیمت نفت قاچاقی به حساب‌هائی که در کنترل رهبران عراقی بودند، واریز می‌شدند. به‌طور مثال همین شرکت ترانس فیگورا یک پرداخت ده میلیون دالری را در بدل مقدار ۵۰۰ هزار بیرل نفت عراقی انجام داد که از طریق ای بکس به یک حساب بانکی مخفی در سویس انتقال یافته بود.

اقتصاد دولت – درون دولت –

«مقاومت کن، در راه حقیقت را بگیر، زیرا تسلیم شدن، به پایان یافتن مبارزه و انتفاضه منجر می‌گردد.»

– از سخنان شیخ یاسین رهبر حماس به یاسر عرفات

در بخش‌های جنوبی شهر بیروت، یک ناحیه^۶ تخریب‌شده‌ای که به نام کمر بند مصیبت شهرت دارد، واقع است. در آنجا در حدود صد هزار نفر از آوارگان فلسطینی ساکن اند، که اکثریت آن‌را زارعان و کشاورزان فقیر اهل تشیع تشکیل می‌دهد. در این ناحیه لوح نام جاده‌ها به نظر نمی‌خورد، جاده‌ها فاقد سنگ‌فرش و پایه‌های چراغ با انبوهی از کیبل‌های درهم برهم افتاده بر ردیفی از خانه‌های نیمه‌کاره که در امتداد بیست‌وهشت کیلو متر واقع اند؛ ساختمان‌های متروک و کوچه‌های پیچ‌درپیچ، این منظره را تکمیل می‌کنند. این ناحیه مناسب‌ترین محل جلب‌وجذب برای حزب‌الله می‌باشد. نمای یک‌نواخت خشت‌ها و سمنت دیوارها با رنگ‌های متنوعی که در تصویرهای دیواری سرتاپای خمینی و شهدای حزب‌الله به کار رفته است، رنگ دیگری به خود اختیار کرده است؛ درفش‌های سیاه به‌مثابه^۷ نمادی از ماتم، در کنار رنگ سبز و زرد اسلام که از بالکن‌ها و پنجره‌ها افراشته شده اند، حکایت از مهمان‌های ناخوانده در سرنوشت شهرمندان: چند تا جاده^۸ که شهرمندان بر آن‌ها نام گذاشته اند، و این‌ها نام‌های آن‌عده افراد محل اند که حملات انتحاری را انجام داده اند. افرادی که کدام شهرتی در بیرون از کمر بند مصیبت ندارند. در یک منزل محقری یک کودک چهارساله به نام محمد همراه با خواهرکش ویدئوئی را تماشا می‌کنند. در ویدیو حالت غم‌انگیزی، پشت صحنه^۹ یک ردیف ساختمان‌ها را تشکیل می‌دهد، یعنی نمادی از یک مکانی که در هرجائی از جهان سوم می‌تواند وجود داشته باشد. صفحه^{۱۰} تلویزیون ناگهان با گردوغبار و شعله‌های آتش ناشی از یک انفجار انباشته می‌شود. این صحنه به آن آتش‌بازی شباهت می‌رساند که پسر بچه‌ها در کوچکی‌ها و میادین انجام می‌دهند. محمد چهارساله با دیدن این تصویر خیز برداشته و با هیجان فریاد می‌زند: «پدرجام، پدرجام!»

این صالح غندور (Saleh Ghandour)، پدر محمد بود که آن انفجار ناشی از یک حمله^{۱۱} انتحاری را انجام داد. او در یک حمله انتحاری بر کاروان نظامی اسرائیلی به تاریخ ۲۵ می ۱۹۹۵م. خود را با ۴۵۰ کیلوگرام مواد انفجاری منفجر ساخت که باعث مرگ ۲۱ تن اسرائیلی گردید. صحنه‌های این روی‌داد را حزب‌الله فیلم‌برداری کرده و آن‌را به مثابه^{۱۲} سمبولی از این قربانی، به خانواده^{۱۳} انتحارکننده سپرد. علی‌رغم آن‌که ماموریت انفجار انتحاری یک مرد متأهل و یک پدر، غیر معمول به نظر می‌رسد، اما صالح همیشه آرزو داشت شهید گردد و سرانجام موفق شد که رهبری حزب‌الله را متقاعد ساخت تا این آرزوی‌ش را به حقیقت مبدل سازد، لذا هم‌سر و خانواده‌اش با این تصمیم او موافقت کردند. هم‌سر او مها (Maha) گفت: "وقتی او حین انجام چنین عملیاتی جان داد، وجودم سرشار از شعف و شادمانی شد، این چیز است که ما می‌توانیم بر آن افتخار کنیم؛ چیزی که باعث شده است که ما با

سره‌های افراخته راه برویم، به‌ویژه به‌خاطر این که موفق شد اسرائیل را با این عمل‌ش به وحشت دچار سازد". تعجب‌برانگیزتر این که آخرین خواست صالح این بود که پسرش محمد نیز راه پدرش را تعقیب کرده و بر نقش قدم وی گام بردارد.

در چنین درگیری مرگ‌بار، کشته‌شدن و رسیدن به درجه^۶ شهادت، نشان دهنده^۷ تبارز خصلت اخلاقی برخی از این آواره‌گان می‌باشد. مرگ، موازی با احیای آن ارزش‌هایی است که با کشور و هویت سیاسی وابسته به آن از دست رفته بود. آواره‌گان دارای ارزش اند، آن‌ها شبیه اشخاص برهنه‌ئی اند، در جامعه‌ئی کاملاً پوشیده، که ناامیدانه در جست‌وجوی چیزی اند که این برهنه‌گی شان را بپوشاند. شهادت، به‌ترین پوشش و محفظه‌ئی است که می‌تواند به‌دست بیاورند، یعنی به زنده‌گی مملو از بدبختی شان نقطه^۸ پایان گذاشته و به آن‌ها موقف خیلی بلند اجتماعی می‌دهد. همان چیزی که همه^۹ خانواده می‌تواند بر آن افتخار نماید.

تحلیلی از هزینه و سود انتحاری‌ها:

چنین مرگی برای کسانی هم‌چون پدر محمد که این‌گونه کشته می‌شوند، زنده‌گی در آخرین مرحله‌ئی است که می‌خواهی چیزی را از دست بدهی؛ صالح نیز همان یک چیز خود را با آینده^{۱۰} جامعه‌اش معاوضه نمود. صالح اظهار داشت: "مردمان زیادی به جهاد می‌روند و حاضرند که روح خود را قربانی دهند، در حالی که این باارزش‌ترین داشته^{۱۱} شان است که در اختیار دارند". برای گروه‌های مسلح، مسأله^{۱۲} شهادت، در گام نخست یک عمل اخلاقی‌ست، اسلحه‌ئی چون راکت، حملات انتحاری به‌مثابه^{۱۳} تمام دارائی در چارچوب موازنه^{۱۴} سود و زیان ترور عنوان می‌گردد. عبدالعزیز رنتیسی یکی از رهبران حماس در نوار غزه طی صحبتش گفت: "حماس این تاکتیک‌ها و وسایل مبارزه را به‌خاطری به‌کار می‌برد که نه جنگنده‌های اف - ۱۶ دارند و نه هلی‌کوپترهای آپاچی و نه تانک و راکت... این عمل آن‌ها [انتحاری‌ها] تنها به‌خاطر رسیدن به بهشت و حور و غلمان نیست، بل که به‌خاطری است که، اشغال شده اند و در برابر این عمل ناتوان اند. "حملات انتحاری نوعی از اسلحه^{۱۵} قهرآمیز است. بره‌های تامیل، گروه مسلحی که از این هنر بیش‌تر برخوردار است، می‌پذیرد که از این شیوه به‌خاطر جبران اقلیت عددی و ناتوانی رزمی شان استفاده می‌کرده است. در چنین حالت ناگواری، زنده‌گی افراد هم‌چون نوعی کالا عرضه می‌گردد. یک مقام بلندپایه^{۱۶} اسرائیلی توضیح داد که: "انتحارکننده‌گان، کالاهای تجارتي اند که دست‌به‌دست می‌شوند. تصور کنید که شما در یک هسته^{۱۷} تروریستی در بیت‌الحم قرار دارید و کسی را با موترتان زیر گرفتید و یا کسی به‌سوی شما می‌آید که برای حمله^{۱۸} انتحاری آماده است. در این صورت باارزش‌ترین چیزی که دارید با هسته^{۱۹} دیگری مثلاً در رام‌الله با پول و یا اسلحه معاوضه می‌کنید."

اگر انتحارکننده‌گان مال‌التجاره هستند، پس نماینده‌گان شان حملات آن‌ها را به‌فروش می‌رسانند. هزینه‌های رسیدن به درجه^{۲۰} شهادت بسیار متنوع اند که از یک شهر تا شهر دیگر تفاوت می‌کند. هزینه‌های لوژستیکی نه‌باید دست کم گرفته شوند. پیدا کردن لوازم دیگری چون بمب‌ها و مواد انفجاری حتا در مناطق اشغالی فلسطین نیز سهل اند. شبه‌نظامیان حماس و بریگادهای جان‌فدای

الاقصى ادعا می کنند که هزینه ساختن یک بمب حداکثر پنج دالر تمام می شود. اشیائی که برای ساختن آن نیاز است عبارت از کود کیمیاوی، شکر، پارچه های فلز و قطی های پلاستیکی اند. و اما برنامه ریزی برای حمله انتحاری ارزش زیاد دارد: اهداف باید تشخیص و فیلم برداری گردد و دینامیزم حمله تا به آخرین جزئیات مورد بررسی قرار داده شود. برای انجام این کار به افراد و تجهیزات نیاز است. سرانجام هزینه های تهیه وسایط نقلیه که زیاد بلند اند. در حال حاضر بهای بلند لوژستیک یک حمله انتحاری در اسرائیل، شامل وسیله نقلیه فرد انتحاری می شود که از ۱۰۰ تا ۲۰۰ دالر را در بر می گیرد، زیرا بیش تر افرادی که برای شهید شدن آماده گی نشان می دهند، در مناطق اشغالی زنده گی می کنند، در حالی که اسرائیل شمار زیاد پست های کنترل ایجاد کرده است تا چنین افراد را دستگیر نماید.

علاوه بر آن، باید هزینه های جزئی و جانبی دیگر نیز در نظر گرفته شوند. اسرائیلی ها یک بار دگر تکنیکی را که قبلاً از سال ۱۹۹۹م. به کار می بردند، سر از نو به اجرا در آورند و آن این که خانه های خانواده های انتحارکننده گان را که در آن ها زنده گی می کنند، ویران سازد، در حالی که در اغلب موارد، خانه یگانه دارائی خانواده را تشکیل می دهد. از همان آغاز، ثمره این نوع سیاست ظالمانه، صرفاً این بوده که خانواده ها به این اندیشه شدند که آیا به فرزندان خود اجازه بدهند که راه رسیدن به درجه شهادت از طریق حملات انتحاری را تعقیب و عملی کنند؟ مهم ترین هزینه را در رابطه به حملات انتحاری، پرداختن جبران خساره به خانواده ها به خاطر از دست دادن عزیز شان تشکیل می دهد. چگونه می توان زنده گی یک فرزند را با پول تعویض نمود؟ این غیر ممکن است. در مناطق اشغالی، خانواده ها در بدل قربانی فرزندان - دختر یا پسر شان - مبلغ ۳۰ هزار دالر به دست می آورند. این پول ها از طرف سپانسره های خارجی مثل نهادهای خیریه، گروپ های علاقه مند و یا رژیم های خارجی هم چون عربستان سعودی و تا سال های اندکی قبل از طرف صدام حسین از عراق تمویل می گردد. از آن جایی که مبالغ جبران خسارت به خانواده ها، اغلباً از پول هائی پرداخته می شود که در خارج جمع آوری می گردند، فلهمذا نیازی به این نمی ماند که سازمان دهنده گان حملات انتحاری این پول ها را خود شان جمع آوری کنند، علاوه بر آن، عربستان سعودی مصارف ادای فریضه حج خانواده های انتحارکننده گان را متقبل می گردد.

حتا اگر تمام این هزینه های اصلی و جانبی در رابطه به حملات انتحاری در نظر گرفته هم شود، با آن هم این گونه حملات، کماکان با صرفه ترین شیوه حملات تروریستی به شمار می روند. از نظر اس تامیل چیلفان (S.Tamilchelvan) رهبر سیاسی بره های آزادی تامیل در سریلانکا، «حملات انتحاری حداکثر خسارت را با حداقل قربانی تضمین می کند». به طور مثال از ۱۱ سپتامبر بدین سو شهرمندان اسرائیل به طور وحشتناکی ترسیده اند؛ ورود مهاجرین به اسرائیل ۴۰ درصد کاهش یافته در حالی که گراف مهاجرت ها از اسرائیل به خارج از آن به گونه چشم گیری بلند رفته است، در کنار این ها حملات انتحاری هم چنان به اقتصاد دشمن خسارات بزرگی وارد می سازد. اگر حملات انتحاری ۱۱ سپتامبر را در نظر بگیریم، مبلغ پرداخت جبران خساره به خانواده های رباینده گان هواپیماها صرفاً ۵۰۰ هزار دالر هزینه در قبال داشت که این مبلغ، در برابر مجموع خسارات مالی اعم از، از دست دادن ملکیت های شخصی، جمع و جور کردن خرابی ها و تمویل مالی در این رابطه ها بیش تر از ۱۳۵ میلیارد دالر که به دوش دولت فدرال افتاد، نهایت ناچیز بود.

در گروزنی (Grozny)، شهری که به در سدن پس از بمباری‌های جنگ دوم جهانی شباهت پیدا کرده است، هزینه‌های انتحاری‌ها اما بسیار نازل اند، به قدری که گاهی تنها بایستی بهای مواد انفجاری پرداخت شود، چون نیازی برای پرداخت جبران خساره به خانواده‌های انتحاری‌ها دیده نمی‌شود، زیرا اکثر انتحاری‌ها از میان کسانی جذب می‌گردند که از داشتن خانواده محروم اند و آن‌ها را واحدهای نظامی روسیه قبلاً از بین برده اند. سیاستی را که روسیه در این زمینه تعقیب می‌کند، ساده است: وقتی یک جنگ‌جوی مخالف زندانی می‌شود و یا به قتل می‌رسد، نظامیان به سراغ خانواده‌های شان نیز رفته، مردهای شان را از بین می‌برند، خانه‌های شان را به ویرانه مبدل می‌سازند و زنان و کودکان شان آواره گشته و مجبور می‌گردند که مشکلات شان را خود شان حل کنند. در حال حاضر چیچن، پس از ده سال جنگ، کشوری که در آن از شصت تا یکصد هزار نظامی در برابر گروه‌های مسلح مسلمان می‌جنگند، شمار زیاد قربانی داشته است، به ویژه زنان و نوجوانان در آن کشته شده اند. ذلیخا باگالووا (Zoelicha Bagalova) رئیس مرکز فرهنگی چیچن در مسکو توضیح داد که زنانی که در ماجرای گروگان‌گیری تئاتر در مسکو در اواخر اکتبر سال ۲۰۰۲م. شرکت ورزیده بودند، همه^۴ شان در حدود بیست سال عمر داشتند. این زنان جوان به نسلی ارتباط می‌گیرند، که در زمان جنگ رشد کرده اند و اکثر شان از آموزش محروم بوده اند، افرادی که جنگ زنده‌گی شان را می‌ساخته و در بیم و ترس دائمی زیست می‌کنند. آن‌ها همه روزه با جوخه‌های مرگ همراه با تجاوز، شکنجه، ناقص شدن و کشتار روبه‌رو هستند. برای افرادی در چنین حالت، مرگ راحت‌تر از این‌گونه زنده‌گی پنداشته می‌شود. باگالووا می‌گوید که "من شخصاً زنان زیادی را می‌شناسم که نظامیان آن‌ها را در برابر پدران، برادران و همسران شان مورد تجاوز قرار داده اند. چنین زنانی، پس از این‌گونه اعمال یا کشته می‌شوند و یا به بیماری روانی مبتلا می‌گردند و یا هم خود به انتحاری‌ها مبدل می‌گردند. دوشیزه‌های زیادی هستند که حاضرند وارد این کار گردند. وقتی زنان با چنین نوع تحقیرها و خشونت‌هایی مواجه می‌گردند، دیگر زنده‌گی چه ارزشی برای شان می‌تواند داشته باشد؟"

چیچن: نمونه‌ئی از یک جنگ غارت‌گرانه:

در این‌گونه اوضاع و احوال غم‌انگیز و ملالت‌بار زائیده از اقتصاد ترور، چیچن اما قربانی یک جنگ غارت‌گرانه شده است. در طول ده سال گذشته، واحدهای نظامی روسیه بیش‌تر از پیش اقتصاد سنتی را فرو پاشیده است، پدیده‌ای که به رادیکال شدن درگیری‌ها زمینه فراهم ساخته و سرانجام هم راه را برای پدید آمدن گروه‌های مسلح مسلمان مساعد ساخته است. این یک پروسه‌ئی است که سرآغاز آن به سال ۱۸۶۲م. بر می‌گردد، به زمانی که چیچنی‌ها پس از نیم قرن جنگ و مبارزه، وادار ساخته شدند که به جزئی از امپراطوری روسیه مبدل گردند. در این میان این سرزمین در سال ۱۹۱۸م. برای یک دوران کوتاه عملاً از استقلال برخوردار گردید، ولی ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰م. چیچن را اشغال نمود و به جرگه^۵ جمهوری‌های اتحاد شوروی مدغم ساخته شد. در

سال ۱۹۴۴م. استالین فرمان انتقال چیچن‌ها را که در آن زمان به نیم میلیون تن می‌رسیدند، به مناطق سیبری صادر نمود و روستاها و شهرهای‌شان ویران گردیدند. آن تعداد از این مردم که زنده مانده بودند، در سال‌های پنجاه در نتیجهٔ محکوم‌ساختن سیاست‌های ستالین به‌وسیلهٔ نیکیتا خروشچف، اجازه یافتند که به سرزمین‌شان برگردند. زمانی که اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰م. از هم فرو پاشید، مجلس ملی چیچن که همه گروه‌های سیاسی را در بر می‌گرفت، استقلال چیچن را اعلام کرد. روسیه این تصمیم را رد نمود و نخستین شعله‌های جنگ در چیچن در سال ۱۹۹۴م. روشن گردید.

انگیزه‌های اقتصادی برای برقرار نگاه‌داشتن سلطهٔ روسیه با نقشی که چیچن در سیاست روسیه بازی می‌کند و اندکی پس‌تر با خط لولهٔ روسی انتقال گاز و نفت که از چیچن می‌گذرد، پیوند دارد. روسیه در سال ۱۹۹۹م. بار دیگر بر چیچن یورش برد و این بار به دلیل مقابله با خشونت‌هایی که از جنگ ناشی می‌شدند و جلوگیری از حملات روبه‌تزايد تروریستی چیچنی‌ها در مسکو و گروگان‌گیری افراد و نیز حملهٔ چیچن بالای داغستان و غیره. بهائی را که چیچن برای هر دو بار جنگ پرداخت بسیار دهشت‌بار بود: صد هزار شهروند کشته شدند که این تعداد ده درصد جمعیت زمان پیش از جنگ را در بر می‌گیرد. بیش‌تر از ۲۰۰ هزار نفر فرار کردند و در سراسر کشور مین فرس شده و مملو از اسلحه و جنگ‌افزار است. مؤجز این که دولت فرو پاشیده و از خلائی که به میان آمده، شرایط برای رشد جنگ‌جویان و گروه‌های مسلح مساعد گردید. تا به این زمان البته شمار اندکی از عرب‌ها در چیچن حضور داشتند زیرا در این‌جا از نظر سنتی، با وجود آن که اکثریت جمعیت مسلمان‌اند، دولت سیکولار برقرار بوده است.

فروپاشی دولت، درها را به‌روی گروه‌های مسلح اسلامی، به‌شمول پیروان بن لادن گشود و آن‌ها به‌نوبهٔ خود مبارزات غیرمذهبی چیچنی‌ها را با بنیادگرایی رادیکال تغییر دادند. واحدهای نظامی روسیه کشوری دارند که یک زمان سرشار از منابع کمکی طبیعی بود که اینک در آن اکنون گروپ‌هایی از دولت‌های - درون دولت - سر بلند کرده و به محل و ذخیره‌گاه تجارت مواد مخدر و جنگ‌افزارها مبدل گشته است. در دوران ده سال گذشته، چیچن، بر بنیاد اقتصاد ناتوان و غارت‌گر جنگی حیات به سر برده است. جنگ‌جویان، گروه‌های مسلح اسلامی و واحدهای نظامی روسیه، جمعیت باقی‌مانده در این کشور را هم‌چون زالوها می‌مکند. اقتصادی که به‌طور روزافزون از راه جرم و جنایت گسترش می‌یابد، یعنی تجارت مواد مخدر، قاچاق‌بری و پول‌شوئی و گروگان‌گیری و غیره، به مهم‌ترین بنیادهای معیشت مبدل شده‌اند. اثرات این‌ها بر جمعیت کشور غم‌انگیز بوده است: سرکوب، قحطی و مرگ.

اقتصادهای جنگی که خصلت غارت‌گرانه دارند و بر گریلاها و تجارت استوار‌اند، بخشی از جنگ‌های جدید را تشکیل می‌دهند. این جنگ به‌وسیلهٔ گروه‌های مسلح پیش برده می‌شود که در آن هم دولت‌های - درون دولت - و هم دولت‌های قانونی درگیر‌اند و بدون در نظر داشت قوانین بین‌المللی برای جنگ انجام می‌یابد. اکثراً در پیش‌گرفتن چنین جنگ‌هایی، هدفی در برابر خود می‌داشته باشند، مثل جنگ در افغانستان. هنگامی که چنین چیزی واقع شد - البته از نظر گروه‌های مسلح - عادلانه است و در واقع در چنین جنگ‌هایی از وسایل و ابزارهای وحشت‌باری استفاده می‌کنند تا به اهداف اقتصادی و قدرت سیاسی دست یابند و آن‌را حفظ کنند. افغانستان در سال‌های ۹۰ کشوری فاقد ساختار دولتی بود و به دو دولت - درون دولت - تقسیم شده بود که در برابر هم‌دگر می‌جنگیدند، یعنی دولت طالبان و دولت ائتلاف شمال که در چارچوب یک اقتصاد جنگی مبتنی بر محصولات نشه‌آور، قاچاق،

تجارت اسلحه و کمک از خارج، حکومت می‌کردند. پس بدین حساب جنگ، سیستم‌های بدیل سود، اقتدار و مصئونیت را پدید می‌آورد. صنعت مواد مخدر افغانی، که بزرگ‌ترین نوع در جهان است، اساساً در دوران جهاد بر ضد شوروی، به کمک (آی.اس.آی.) و هم‌کاری مجاهدین، به‌منظور تمویل جنگ در برابر مسکو به گردش در آمد. زمانی که سندیرو لیمبونوسو به دره سیلوا آتا انتقال یافت، یک مدل اقتصادی را در منطقه‌ای که در زیر کنترل خود داشت، پدید آورد. این گروه از سود به‌دست آمده از محصول کوکا، جنگ در مقابل حکومت پیرو را تمویل می‌کرد.

تعوض الماس برای اسلحه:

دولت‌های - درون دولت - در کشورهای سرشار از ثروت‌های طبیعی، مانند طلا و الماس، این ثروت‌ها در واقع به‌منظور جاری نگه‌داشتن جنگ مورد سؤ استفاده قرار داده می‌شوند. جبهه متحد انقلابی (Revolutionary United Front) در سیرالیون، یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان الماس در جهان، در یک چنین حالتی قرار داشت. این جبهه در سال ۱۹۹۱م. در زیر رهبری فودای سان کوه (Foday Sankoh) از استقامت لایبریا بر سیرالیون هجوم برد و معادن الماس را در حیطه اختیار خود گرفت. درآمد حاصله از الماس برای (آر.یو.اف.) سالیانه بین ۲۵ تا ۱۲۵ میلیون دالر را نشان می‌دهد. تجارت الماس، هم‌چنان کمک کرد که پول به‌جیب رهبران گروه‌های سابق مسلحی که اکنون سران کشورها هستند، واریز نمود: چارلز تایلور (Charles Taylor) رئیس‌جمهور لایبریا و بالیز کومپواری (Blaise Compaore) از بورکینافاسو (Burkina Faso). تایلور و کومپواری، در آغاز سال‌های ۹۰ هم‌راه با ابراهیم باه (Ibrahim Bah) یک شهرمند سنگالی که در صفوف مجاهدین در جهاد ضد شوروی شرکت ورزیده بود، سان کوه را کمک کردند تا معادن الماس در سیرالیون را به تصرف خود در بیاورد. این سه تن به اتفاق هم یک تجارت غیرقانونی الماس برای اسلحه را به‌راه انداختند که در نتیجه جبهه متحد انقلابی و دوستانش صاحب مقدار معتدبه سلاح و جنگ‌افزار شدند. این جنگ‌افزارها به بورکینافاسو و لایبریا انتقال داده می‌شدند که از آن‌جاها به‌طور قاچاقی به دست جبهه متحد انقلابی می‌رسید و قیمت آن‌ها با الماس پرداخته می‌شد. افرادی چون ویکتور باوت (Victor Bout) یک افسر سابق نیروی هوایی از اتحاد شوروی که به تاجر اسلحه مبدل شده بود، مدت بیش‌تر از ده سال تمام مصروف قاچاق اسلحه به افریقا و الماس از افریقا به خارج از آن بود. ارقام این تجارت غیرقانونی گپیچ‌کننده اند. مثلاً در سال ۱۹۹۹م. به ارزش ۷۵ میلیون دالر الماس از طریق همین مجرا صادر شدند که با پول آن‌ها جبهه متحد و شرکایش اسلحه، جنگ‌افزار، مواد غذایی، مواد سوخت و ادویه خریداری کردند.

اقتصاد جنگی جبهه متحد انقلابی در کشورهای هم‌جوار افریقائی سیرالیون محدود باقی نماند، بل که به‌طور کل جای‌ش را در چارچوب اقتصاد نوین ترور اشغال نمود. ابراهیم باه در سال ۱۹۹۸م. یک قراردادی را با اعضای شبکه بن لادن به امضا رساند. (باه) مذکور عبدالله احمد عبدالله را به سام بوکیری (Sam Bokerie) که به نام موسکیتو (Mosquito) شهرت داشت و یکی از

فرماندهان جبهه^۶ متحد انقلابی بود، معرفی نمود. از این طریق الماس‌های خام به ارزش میلیون‌ها دالر با اسلحه و پول نقد معاوضه می‌شدند. بدین‌قرار القاعده پول‌های سیاه فروش مواد مخدره را به پول سفید مبدل می‌ساخت. عزیز نسور، یک تاجر لبنانی الماس، موفق شد یک بخش این الماس‌ها را به قیمت ۶ میلیون دالر در بازار بین‌المللی به فروش برساند. این شخص در بین ماه دسامبر سال ۲۰۰۰م. تا به سپتامبر سال ۲۰۰۱م. یک سیستم انتقال را برای خریداری الماس به ارزش ۳۰۰ هزار دالر به‌وجود آورد. انتقال دهنده‌گان از انتورپن (Antwerpen) به ابی‌جان (Abidjan) ذریعه^۷ هواپیماهای سابینا (Sabena) سفر می‌کردند. آن‌ها از ابی‌جان به سوی مونروویا (Monrovia) در لایبریا با هواپیماهای کوچک شرکت هواپیمائی ویسوویا (Weswua Airlines) سفر شان را ادامه می‌دادند. در مونروویا، آن‌ها فرماندهان آمده از سرالیون را که حامل الماس‌ها می‌بودند، دیدار می‌کردند.

الماس‌هایی که فروش نمی‌شدند، بار احتیاط نگه‌داری می‌شدند، برای حالاتی که حکومت‌های غربی حساب‌های بن لادن را منجمد می‌ساختند. بر اساس اظهارات منابع بلجیمی، هم‌کاران بن لادن اندکی پیش از ۱۱ سپتامبر مبلغ ده میلیون دالر را صرفاً به همین دلیل برای سنگ‌های نجیبه اختصاص دادند. البته الماس یگانه و آخرین دارائی نه‌بوده که به‌حیث مصئونیت در برابر اقدامات حکومت‌های غربی مورد استفاده قرار می‌گرفت. گزارش‌ها تأییدکننده^۸ آن‌ست که افراد بن لادن تصمیم به خریداری سنگ‌های تانزانیائی گرفتند. این سنگ‌ها دارای رنگ آسمانی تیره بوده و شباهت زیاد به الماس دارند اما مانند الماس سخت نیستند و تنها در یک بخش کوچک تانزانیا قابل دریافت استند. آن‌ها می‌خواستند این سنگ‌ها را در بازار بین‌المللی به فروش برسانند و یا ذخیره نگه‌دارند. ۹۰ درصد این محصول تانزانیائی از داخل این کشور قاچاق می‌شود. (اف.بی.آی.) در سال ۱۹۹۷م. کتابچه^۹ یادداشت و دیع ال هاگه (Wadih el Hage) یک هم‌کار بن لادن را که سنگ‌های تانزانیائی قاچاقی را در لندن به‌فروش می‌رسانید، به دست آورد. در این کتابچه شواهدی وجود داشت که نشان می‌داد این سنگ‌های نیمه نجیبه چه نقشی را در زمینه^{۱۰} سفید ساختن پول‌ها و تمویل شبکه^{۱۱} بن لادن بازی می‌کردند.

استفاده^{۱۲} سو^{۱۳} از کمک‌های بشر دوستانه – نمونه^{۱۴} سودان :-

اقتصادهای دولت‌های - درون دولت - در نه‌بود دسترسی به سوداگری بر ثروت‌های طبیعی، به سو^{۱۵} استفاده از کمک‌های بشر دوستانه‌ای که در زمان جنگ صورت می‌گیرد، می‌پردازند. این کار وقتی انجام می‌یابد که گروه‌های مسلحی که به‌وسیله^{۱۶} اقتصادهای غارت‌گر جنگی مساعدت می‌گردند، با هم‌دگر درگیر جنگ می‌شوند. در چنین اوضاع و احوالی، گروه‌ها با استفاده از شرایط جنگی، سعی می‌کنند تا مانع رسیدن کمک‌های بین‌المللی به قربانیان گردند. در سودان، دارائی‌های شهرمندان جنوب به وسیله^{۱۷} حکومت شمال غارت شد، طوری که یک ائتلاف متشکل از ارتش، سوداگران و سیاست‌مدارها بخش‌های بزرگ دارائی‌ها را غصب کرد. سیاست جابه‌جائی دارائی‌ها به‌علت قحطی روی دست گرفته شد، و سعی به‌عمل آمد که از رسیدن پول‌ها و اموال کمکی

به مناطق مورد نظر جلوگیری شود. «وسایل کمکی اقتصادی‌ای که برای جنوب اختصاص داده شده بود، تا نیازمندی‌های مستحقان را تأمین کند، بر خلاف به‌دست گروه‌های غارت‌گر قرار گرفتند». شهرمندان جنوب کشور نیز بدین‌گونه طعمه^۴ ارتش آزادی‌بخش مردم سودان (SPLA) گردیدند. این یک گروه مسلح زیر رهبری جان گارنگ (John Garang) است، هم‌چون گروه دیگر مسلح سودانی که با خرطوم درگیر جنگ بوده و به‌وسیله^۵ ایالات متحده آمریکا حمایت مالی می‌گردد. (SPLA) در واقع ارتش آزادی‌بخش نه‌بوده بل که اصلاً یک قدرت اشغال‌گر می‌باشد. این گروه همان تاکتیک‌هایی را که خرطوم به‌کار می‌برد، استفاده می‌کند. به‌طور مثال علت قحطی سال ۱۹۹۸م. در سودان حمله^۶ (SPLA) بر منطقه^۷ بحرالغزل (Bahr al-Ghazal) با حمایت مالی ایالات متحده بود. عالیجناب سزار مازولاری (Monseigneur Caesar Mazzolari) اسقف رومن کاتولیک، با جرئت تمام (SPLA) را به مصادره^۸ ۶۵ درصد موادغذائی کمکی که به کتله‌های مردمی که در مناطق زیر کنترل شورشیان در سودان جنوبی گیر مانده بودند، اختصاص داشت، متهم ساخت. کمک‌رسان‌ها نیز اعلام داشتند که «بیش‌تر اموال کمکی که به بیش‌تر از یک میلیون قربانیان قحطی در مناطق زیر تسلط شورشیان در سودان جنوبی، در حیطه^۹ تصرف (SPLA) قرار گرفت.»

دولت‌های - درون دولت - که اقتصاد غارت‌گر جنگی فعالیت می‌کنند، به منظور غارت هرچه بیش‌تر مردم، می‌توانند حتا وارد هم‌کاری اقتصادی کردند. در چنین حالتی یک نوع توافق میان گروه‌ها به‌میان می‌آید تا غارت و چپاول مردم تا حد ممکن موثر انجام یافته بتواند، مانند آنچه که در سیرالیون اتفاق افتاد. در آن‌جا چنان توافق شده بود که وقتی ارتش از یک روستا خارج می‌گردید، اسلحه و جنگ افزارهای خود را برای گروه‌های تروریستی رها می‌کردند، سپس این‌ها روستاها و شهرک‌ها را به‌خاطر دستیابی پول‌های نقد غارت می‌کردند، در این جریان مردم مجبور به ترک خانه‌های شان شده و به جاهای دیگر در کشور پناه می‌بردند و شهرها خالی از سکنه می‌شدند. زمانی که گروه‌های مسلح از این‌کار فارغ شده و بر می‌گشتند، آن‌گاه ارتش دوباره سر می‌رسید تا بار دگر روستاها را غارت کند و دارائی‌هایی‌را که شورشیان نه‌توانسته بودند به‌دست آورند، مصادره می‌کرد. این وضع انعکاس‌دهنده^{۱۰} تصویری از وضعیت جنگی است که دولت‌های - درون دولت - در چارچوب آن زنده‌گی خود را پیش می‌برند. این وضع جنگ‌های قرون وسطا را در اذهان تداعی می‌نماید که غارت و چپاول جزء لاین‌تجزای جنگ‌ها بود. قانون جنگ به سربازان پیروزمند اجازه می‌داد که دارائی‌های عامه را زمانی می‌توانند به تصرف خود درآورند که شرایط جنگی آن‌را ضروری دانسته باشد.

کی‌ها بهای جنگ را می‌پردازند؟:

مهم‌ترین قربانیان انواع اقتصاد جنگی، شهرمندان ملکی اند. همان‌گونه که ماری کالدور (Mary Kaldor) در کتاب خود به‌نام جنگ‌های امروزی و گذشته (New and Old Wars) روشن ساخته است: در آغاز قرن بیستم ۸۵ تا ۹۰ درصد قربانیان جنگ را نظامیان تشکیل می‌دادند. در جریان جنگ دوم جهانی تقریباً نصف قربانیان جنگ، مردمان ملکی بودند. در حال حاضر

بیشتر از ۵۰ درصد قربانیان شهرمندان عادی اند. در حیطه تصرف در آوردن یک منطقه، اکثراً در نتیجه زیر فشار قراردادن فیزیکی جانب مقابل میسر شده می‌تواند. دیدبان حقوق بشر می‌گوید: «در محلاتی چون روستای نیاکیزو (Nyakizu) در رواندای جنوبی، ماموران محل و آدم‌کشان دیگر برای «کار» رفتند تا توتسی‌ها (Tutsi's) را به قتل برسانند. آن‌ها وقتی روزکاری شان تمام می‌شد، «زمزمه‌کنان» به خانه‌های شان بر می‌گشتند. این «ماموران» هر روز می‌آمدند تا کار شان را انجام دهند - یعنی این‌که تا آخرین توتسی‌ها نیز به قتل می‌رسیدند.»

دولت‌های - درون دولت - واحدهای اقتصادی هستند که جنگ را پیش می‌برند و این واقعیت از طریق موازنه پرداخت‌های شان انعکاس می‌یابد. بهای اسلحه و جنگ‌افزارها بسیار بالاست و مهم‌ترین بخش پرداخت‌ها شان را نشان می‌دهد. به قول آرون کارپ (Aaron Karp) مدیر اسبق پرژه برای انتقال اسلحه وابسته به انستیتوت بین‌المللی برای پژوهش صلح در ستاکهلم و کارشناس در امور چگونه‌گی رسیدن اسلحه به گروه‌های مسلح «به‌منظور تأمین فقط اسلحه سبک برای یک ارتش ده هزار نفری شبه‌نظامیان، سالانه به مبلغ ۷۵ میلیون دلار نیاز است». حمایت قانونی و پنهانی دولت‌ها اغلب نیاز است تا یک بخشی از این هزینه‌ها پرداخت گردند. محتوای سیاست خارجی ایالات متحده، هنوز هم مشعر بر این است که گروه‌های مسلح کماکان به‌طور قانونی ولی پنهانی مورد حمایت قرار داده شوند. طورمثال کنگرس در سال ۲۰۰۱م. به‌نفع واگذاری میلیون‌ها دلار کمک به (SPLA) رأی داد. قبل بر آن البته این گروه از طریق عملیات‌های پنهانی حمایت و کمک می‌شد. رژیم کلینتن در سال ۱۹۹۶م. به ارزش بیش‌تر از بیست میلیون دلار تجهیزات نظامی را از طریق اریتریا، اتوییا و اوگندا برای (SPLA) ارسال داشت.

ایران کشوری است که خود را در یک چنین فعالیت‌هایی شامل نگه‌داشته است. در سال ۱۹۹۳م. یک کشتی با بیرق پانامائی در آب‌های مدیترانه بازداشت گردید. این کشتی موشک‌های زمین‌به‌زمین، ۲۵ هزار قبضه ماشین‌دار و هفت میلیون گلوله را حمل می‌کرد که از ایران می‌آمد و این تجهیزات را به جنگ‌جویان مسلمان در بوسنی انتقال می‌داد. یک سال پیش از این روی داد، یک هواپیمای بوئینگ ایرانی مصادره گردید، زیرا هزارها قبضه اسلحه ملشین‌دار همراه با چهل تن داوطلبان در بین آن موجود بودند. در تازه‌ترین روی دادی در سال ۲۰۰۲م. اموال پاریندی‌شده‌ئی از اسلحه ایرانی که برای (پی.ال.او.) اختصاص داشت و در راه انتقال به مناطق اشغالی بود، کشف شد. بنابر تخمین کارپ «تجارت اسلحه، در رابطه به جنگ‌جویان بیرون از گروه‌های دولتی، جمع گروه‌های شورشی، ناسیونالیست‌های قومی، حوزه‌های تروریستی (...) با گروه‌های کوچک (...) سالیانه بیش‌تر از دو نیم تا سه میلیارد دلار» در آغاز سال‌های ۹۰ بالغ می‌شد. بانک‌ها و نهادهای مالی نیز بخشی از فعالیت‌هایی را که با حمایت‌های مالی برای خریداری اسلحه در رابطه اند، تشکیل می‌دهند. عراقی‌ها به‌منظور پرداخت بهای اسلحه خریداری شده، از کريدت لیونیز (Credit Lonnais) در فرانسه و بانک نازیوناله‌دل‌لافورو (Banca Nazionale del Lavoro) (BNL بی.ان.ال.) در ایالات متحده و ایتالیا استفاده کردند. در زمان جنگ ایران و عراق، شعبه بانک (بی.ان.ال.) در اتلانتا، جورجیا، به‌خاطر ایجاد ذخایر اسلحه و جنگ‌افزارهایش به صدام حسین پول به وام دادند. جانب ایالات متحده، از این بانک به‌حیث منبع پنهانی مالی برای برنامه‌های جنگ‌افزار استفاده می‌کرد: بدین حساب عراقی‌ها توانستند در مجموع حداقل پنج میلیارد دلار از بانک (بی.ان.ال.) به‌دست آورند.

تاجران سیاه:

بازار سیاه، جایی است که اکثر دولت‌های - درون دولت - و گروه‌های مسلح، اسلحه و تجهیزات خود را از آنجا خریداری می‌کنند. به قول آرون کارپ «در جایی که جنگ است، تقاضا وجود دارد [برای اسلحه] و جایی که تقاضا باشد، پس عرضه هم وجود دارد». مضحک آن است که ایالات متحده یکی از مهم‌ترین تحویل‌دهنده‌گان [اسلحه] در بازار سیاه می‌باشد. مثال‌های فراوانی از شرکت‌های امریکائی وجود دارد که با چنین معاملات و دادوستدهائی رابطه دارند. مثلاً یک شرکت تجارتي در لوس آنجلس، به تعداد ۸۷ فروند هلیکوپتر را که به ساده‌گی برای انجام عملیات‌های جنگی عیار می‌شوند، به کوریای شمالی تحویل داد. در زمان جنگ ایران و عراق، یک باند قاچاق‌بر در ایالات متحده، هواپیماهای اف - ۱۴ امریکائی را با پرزده‌جات آن به بهای بیش‌تر از ده میلیون دالر به ایران تحویل داد. گمرک امریکا، (اف.بی.آی.) و سایر نهادهای ذی‌ربط در بین سال‌های ۱۹۸۲م. و ۱۹۸۸م. به تعداد ۶۰۰۰ قبضه اسلحه و تجهیزات نظامی ساخت امریکا به ارزش نیم میلیارد دالر را که افراد مختلف می‌خواستند به‌طور قاچاقی از کشور خارج کنند، مصادره کردند.

در سال‌های ۹۰ ویکتور باوت، هم‌چون مغز متفکر یک شبکه^۴ بین‌المللی قاچاق اسلحه، ذخایر کاملی از اسلحه^۵ شوروی را بر دولت‌های - درون دولت - در سرتاسر جهان به‌فروش رسانید. به‌قول مقام‌های بلجیمی، کشتی‌های دوران اتحاد شوروی، جبهه^۶ متحد جمهوری‌خواه در سیرالیون، یونیتا در انگولا و شبه‌نظامیان افراطی هوتو در روآندا را از نظر اسلحه اکمال می‌کرد. در گذشته^۷ اندکی پیش‌تر او به مهم‌ترین تحویل‌دهنده‌گان اسلحه برای طالبان میدل شده بود. باوت، مانند اکثر تاجران سیاه اسلحه، به تجارت تبادل باور داشت، در سیرالیون به او با الماس پرداخت می‌شد و در افغانستان با مواد مخدره.

قاچاق نفت عراق، مواد مخدر افغانستان و اسلحه^۸ اوکراین:

دولت‌های - درون دولت - و گروه‌های تروریستی، در فقدان حضور دولت‌ها به‌هیچ سپانسرها و یا هم‌کاری در زمینه، از قاچاق برای به‌دست‌آوردن بهای بلند اسلحه و اجتناب از تحریم‌ها و تعزیراتی که به‌وسیله^۹ جامعه^{۱۰} جهانی وضع می‌شود، استفاده می‌کنند. بر مبنای اظهارات حکومت برتانیه، صدام حسین ذخایر سلاح‌های کیمیاوی، بیالوژیکی و متعارف را به قیمت سالیانه ۳ میلیارد دالر که از فروش غیرقانونی نفت به‌دست می‌آورد، ایجاد نموده بود. نفت، از راه کشورهای هم‌جوار عربی و اسلامی قاچاق می‌شد. بیش‌تر از پنج‌صد شرکت در معامله^{۱۱} «نفت در برابر اسلحه» دخیل بوده اند. اقتصادهای جنگی دولت‌های - درون دولت - اکثراً وابسته به امکاناتی اند تا یک صنعت «سال» امور قاچاق را انکشاف دهند. به‌طور مثال افغانستان از بیست سال تمام بدین‌سو از مدرک قاچاق زنده‌گی می‌کند. قاچاق جای‌گزین صنعت داخلی و صادرات گردید. بدین‌قرار تجارت غیرقانونی، امکان درآمد کافی

برای زنده‌گی را به گروه‌های بزرگ مردم عرضه می‌دارد و به گروه‌های خیلی کوچکی از افراد چانس ثروت‌مند شدن را می‌سازد.

بر اساس قوانین اقتصادی، توجه قاچاق‌چیان با تجربه^۴ کشورهای خارجی‌ئی چون منصور شهاب، یک باندیت ایرانی و قاچاق‌چی حرفه‌ئی با ریشه^۵ عربی از اهواز، به سوی تجارت افغانی مواد مخدر جلب گردید. شهاب در سال ۱۹۹۶م. یک فرد افغان-عرب را که مواد مخدر را در بدل به دست آوردن ۱۵۰ قبضه کلاشنیکوف بالایش فروخت، ملاقات نمود. آن مرد از او دعوت کرد که از افغانستان دیدن کند. شهاب به آن کشور سفر کرد و یک تجارت مبتنی بر قاچاق برای طالبان را آغاز نمود. مسیر فعالیت او از مرز بین ایران و عراق می‌گذشت که در امتداد آن او با دسته^۶ باندیت‌هایش هر نوع اشیا را از مواد مخدر گرفته تا به لوازم الکترونیکی و اسلحه و مهمات قاچاق می‌کرد.

قاچاق‌چیان، به خاطر این که دست‌گیر نه‌شوند، تکنیک‌های نهایت هوشیارانه را به کار می‌بندند. مثلاً به خاطر عبور از صحراهای ایران، آن‌ها از شترهائی استفاده می‌کنند که معتاد به تریاک اند. این حیوانات بارهای اموال غیرقانونی خود را بدون رهنمائی افراد انتقال می‌دهند. مسیرهای قاچاق‌بری شاهرگ‌های اقتصاد نوین ترور را تشکیل می‌دهند. آن‌ها با انتقال دوام‌دار و لاینقطع پول‌های نقد، اموال و انسان‌ها، حساب‌های بانکی تروریست‌ها را پُر و پیمان می‌سازند. قاچاق‌چیان، هم‌چون راه ابریشم در گذشته‌های دور، با کاروان‌های شان از مناطق مربوط به دشمن و در فواصل بسیار دور از جاده‌های بزرگ و جهان‌متمدن سفر می‌کنند.

آنچه که به نقل و انتقالات ارتباط می‌گیرد، باید گفت که فروپاشی اتحادشوروی، قاچاق اسلحه را در سطح جهانی به طور چشم‌گیری شگوفان ساخت. با از میان‌رفتن حکومت مرکزی شوروی، که تقاضا برای اسلحه و ارسال آن‌ها هم‌آهنگ می‌کرد، سه کشور روسیه، اوکراین و روسیه^۷ سفید، بازار جدیدی را پدید آوردند. این سه کشور در سال ۲۰۰۱م. به ارزش ۵ میلیارد دالر اسلحه به فروش رسانیدند. روسیه اما در یک موقعیت به‌تری قرار داشت، زیرا طرف معاملاتش برای اسلحه کشورهای بزرگی چون چین و هند بودند، در حالی که آن دو کشور دیگر پول کم‌تری به دست می‌آوردند و فروش شان وابسته به تقاضای دولت‌های - درون دولت - بود، از همین رو می‌توان گفت که اوکراین یکی از مهم‌ترین تحویل‌دهنده‌گان اسلحه به جبهه^۸ متحد انقلابی در سیرالیون بوده است. اوکراین بارهای اسلحه را توسط کشتی به لایبریا و یابورکینافاسو به طور قانونی ارسال می‌کرد و از آنجا، قاچاقی به سیرالیون انتقال می‌یافت. علاوه‌تاً ذخایر اسلحه و مهماتی که از دوران اتحادشوروی باقی مانده بودند، به بازارهای سیاه و غیرقانونی عرضه شدند. در طول ده‌سال، در موجودیت اقتصاد نوین ترور، هیچ‌گونه کم‌بودی از ناحیه^۹ اسلحه و مهمات به وجود نیامد، بل که برعکس، با وجود ارسال گسترده^{۱۰} اسلحه باز هم تقاضا برای آن رو به افزایش است. تجزیه و تحلیل بی‌لانس هزینه و پرداخت سازمان‌های مسلح نشان داده است که در بین دولت‌های - درون دولت - و سازمان‌های مسلح فعالیت‌های گوناگون اقتصادی وجود داشته است. برخی از آن‌ها به گونه^{۱۱} مستقیم با اقتصادهای جنگی در رابطه هستند که تروریسم را جاری نگه می‌دارد، و برخی دیگر رابطه با فعالیت‌های جنائی را ادامه می‌دهند و البته یک فیصدی کوچکی هم به فعالیت‌های قانونی بر می‌گردند. این‌ها هرکدام در

یک کل، بخش‌هایی از اقتصاد نوین ترور را تشکیل می‌دهند، سیستمی که با مجموعه اقتصاد سنتی و قانونی موازی عمل می‌کند. پرسشی که سرانجام باید پاسخ خود را بیابد، این است: این سیستم ممنوع و غیرقانونی اقتصادی چقدر بزرگ است و اقتصاد جهانی به کدام سو می‌رود؟

جهانی شدن اقتصاد نوین ترور

”حالا که [ایالات متحده] مقابله با فرزندان خدا را آغاز کرده است، پس وحشتی را که در ویتنام تجربه کرده بود، فراموش خواهد کرد. البته به خواست خدا چنین خواهد شد. خدا می‌داند که چه برایش پیش خواهد آمد.”

- از سخنان بن لادن که به تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱ م. از طریق شبکه تلویزیونی الجزیره پخش شد.

در کنفرانس بین‌المللی که در ماه نوامبر سال ۲۰۰۱ م. در شهر بن‌المان در رابطه به آینده افغانستان برگزار شده بود، حامد کرزی به‌حیث رئیس حکومت موقت برگزیده شد. از آن تاریخ به بعد، درباره مبارزه وطن‌پرستانه‌اش در مقابل طالبان و حتا شیوه لباس پوشیدنش بسیار چیزها نوشته شد. لاکن علی‌الرغم این‌ها اشخاص بسیار اندکی هستند که به‌خاطر می‌آورند که حامد کرزی همان شخصی است که در پیش‌بردن مذاکرات در سال‌های دهه ۹۰ با رژیم طالبان به‌خاطر احداث خط لوله گاز آسیای میانه و امتداد آن از ترکمنستان از طریق بخش‌های غربی افغانستان تا به پاکستان دخیل بوده است. در آن زمان او یکی از مشاوران مهمی بود که برای کمپنی یونیکال کار می‌کردند. کمپنی یونیکال، شرکت بزرگ نفتی مستقر در کالیفرنیا بود که مشغول طرح احداث پایپ‌لاینی از طریق خاک افغانستان بود. هم‌چنان اشخاص اندکی هم خواهند بود که می‌دانستند که همین کرزی به‌حیث یکی از بزرگان مربوط به قوم درانی و نیز یکی از مجاهدین در زمان جهاد علیه اتحاد شوروی بود. او در آغازین سال‌های دهه ۹۰ از برکت رابطه‌اش با (آی.اس.آی.) به امریکا رفت و در آن‌جا با سازمان سیا و (آی.اس.آی.) هم‌کاری را ادامه داد و به جریان پدیده سیاسی به‌نام طالبان مدد رسانید.^(۱)

نماینده ویژه پریزدنت بوش برای حکومت نو تأسیس افغانستان، شخصی به نام زلی خلیل‌زاد می‌باشد، مردی که زمانی کارمند کمپنی یونیکال بود. این شخص در سال ۱۹۹۶ م. یک گزارش تحلیلی همه‌جانبه‌ئی را در رابطه به خطرات احتمالی احداث پایپ‌لاین آسیای میانه تهیه نموده بود. خلیل‌زاد شخص تاثیرگذار در یونیکال بود و آشنائی خوبی با کرزی داشت^(۲). در سال‌های هشتاد، در زمان جهاد علیه اتحاد شوروی، رونالد ریگن رئیس‌جمهور ایالات متحده، خلیل‌زاد را به‌حیث مشاور ویژه، در وزارت خارجه مقرر نمود؛ که پسان‌تر از برکت تلاش‌های مؤثر او، ایالات متحده کمک‌های نظامی خود به مجاهدین را سرعت بخشید.

خط لوله آسیای میانه:

روابط خلیل‌زاد و کرزی با طالبان، به نمایندگی از کمپنی یونیکال، به آن برهه زمانی بر می‌گردد که ملا عمر مصروف تطبیق شریعت بود و زنان را از صحنه زنده‌گی فعال اجتماعی در افغانستان حذف کرده و برنامه به توپ‌بستن مجسمه‌های بزرگ

بودا را در بامیان روی دست گرفته بود. به دلایل عدیده‌ئی، غرب بر این حرکات عقب‌گرایانه و وحشت‌بار طالبان چشم‌پوشی می‌کرد، زیرا موضوع بزرگ‌ترین قرارداد قرن مطرح بحث قرار داشت. یونیکال، در جای‌گاهی قرار گرفته بود که فصل نوینی در تاریخ طولانی «بازی بزرگ» - اصطلاحی که رودیارد کیپلنگ آن‌را فناپذیر ساخته است - نوشته می‌شد^(۳).

در بخش شرقی بحیره^۴ کسپین که مناطق شمال افغانستان را در بر می‌گیرد، بزرگ‌ترین ذخایر گاز و نفت جهان قرار دارند^(۴). این مناطق همانا جمهوریت‌های آسیای میانه هستند که ارزان‌ترین راه وصل آن‌ها با بازارهای بین‌المللی، احداث پایپ‌لاین از مسیر کشور ایران می‌باشد. در سواحل مربوط به ایران می‌توان نفت و گاز را با بارگیری توسط کشتی‌ها صادر نمود. اما از آنجائی‌که کمپنی‌های امریکائی بر مبنای قانون تحریم‌ها علیه ایران و لیبیا، از برقرارساختن روابط تجاری با این دو کشور منع شده اند، فلذا اجازه^۵ استفاده از این مسیر کوتاه و ارزان را ندارند. گرچه استفاده از مسیر طولانی‌تر از طریق افغانستان تا به بنادر ساحلی پاکستان قیمت‌تر است، اما با آن‌هم برای ایالات متحده این مسیر تا اندازه‌ئی مناسب‌تر ارزیابی شده است. از این‌رو دیگر نیازی برای آن باقی نمی‌گذارد که با کشوری چون ایران که باعث انزجارش بوده و هر آن فکر انتقام از او در سر دارد، وارد مذاکره شود و یا کنترل مسیر صدور نفت از طریق آن‌را در دست بگیرد. از نیمه‌های دهه^۶ ۹۰ بدین‌سو امریکائی‌ها راه حل دیگری را دریافت کردند و به‌قول احمد رشید "با زیر فشار قراردادن و آماده ساختن جنبش طالبان که تازه ظهور کرده بودند، قرارومدارهائی در رابطه به احداث پایپ‌لاین مورد نظر گذاشته شد، فلذا وزارت خارجه^۷ امریکا و (آی.اس.آی.) پاکستان باهم به توافق رسیدند تا برای تدارکات جنگی طالبان با ائتلاف تاجیک‌های شمال پول و اسلحه فرستاده شود. بدین‌گونه تا به سال ۱۹۹۹م. حکومت امریکا از پول مالیه‌دهنده‌گان امریکائی، دست‌مزد مکمل سالیانه^۸ هر مامور اداره^۹ طالبان را پرداخت می‌کرد"^(۵).

قرارومدارها با یونیکال، به‌مثابه^{۱۰} مرواریدی در تاج آن‌چه را که واشنگتن آن‌را «ستراتژی راه ابریشم» می‌نامید، تلقی می‌شد. این سیاست، باعث محروم‌ساختن روسیه از صدور نفت از طریق پایپ‌لاین آسیائی می‌شد. به‌گونه‌ای‌که مسیر پایپ‌لاین از بحیره^{۱۱} کسپین به‌سوی غرب جهت خود را از آسیای میانه به سوی جنوب و شرق تغییر می‌داد. و سرانجام این‌که ایالات متحده در نظر داشت با حضور پُر قدرت خویش در این منطقه، ایران و چین را نیز از تجارت منابع انرژی این بخش از جهان عقب براند، زیرا واشنگتن هراس از آن داشت که این کشورها جمهوری‌های آسیای میانه را در احداث شرکت‌های خودی مساعدت خواهند کرد. در ماه‌های قبل از به‌قدرت رسیدن طالبان، روبین رافائیل، معاون وزارت خارجه امریکا در امور جنوب آسیا، دیپلوماسی خاصی را با قدرت‌های بزرگی که احتمالاً به برنامه‌های یونیکال علاقه‌مند شده بودند، به پیش برد. یکی از ماموران اسبق در حکومت افغانستان که رافایل را چند بار در حین مذاکرات ملاقات کرده بود گفت که: "رابین رافائیل مظهر پایپ‌لاین یونیکال بود... برنامه^{۱۲} یونیکال تنها معطوف به بهره‌برداری از منابع جدید انرژی نه بود، بل که بخشی از برنامه^{۱۳} مهم ستراتیژیک امریکا بود که هدفش تجرید دشمن دیرینه‌اش ایران و دورزدن برنامه^{۱۴} هم‌گون برای پایپ‌لاین رقیبی بود که تهران در نظر داشت در احداث آن کمک نماید"^(۶).

به‌قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در نتیجه مساعی مشترک ایالات متحده امریکا با متحدان مسلمان‌اش پاکستان و عربستان سعودی میسر گردید. واردشدن اسلام آباد و ریاض بخشی از همان سیاست استعمار اسلامی را تشکیل می‌داد که درباره^{۱۵} آن

در فصل نهم صحبت شده است. دلیل دل‌چسپی واشنگتن به این برنامه کاملاً جنبه اقتصادی داشت. همان‌گونه که پروفیسور (ویلیام او. بیمان)، انتروپولوگ دانش‌گاه (براون) و کارشناس در امور شرق میانه تأکید می‌ورزید، "مساعدت امریکائی‌ها با طالبان با مسایل مذهبی و ملیتی ربطی نه داشته، بل که صرفاً منظور نظر شان اقتصاد نفتی بوده است"^(۷). کنسرسیوم یونیکال از آن بیم داشت که تا زمانی که چندپارچه‌گی مملکت در اثر زدوخوردها بین جنگ‌سالاران وجود می‌داشت، زمینه برای احداث پایپ‌لاین هیچ‌گاهی میسر نمی‌گردید. تأمین ثبات سیاسی نیازمند ۴،۵ میلیارد دالر هزینه در قبال داشت و ایالات متحده معتقد بر آن بود که رژیم طالبان به‌ترین گزینه برای حکومت‌داری می‌توانست باشد تا چنان یک ثبات سیاسی استقرار یابد. در زمان به‌قدرت‌رسیدن طالبان در کابل در سال ۱۹۹۶م. وزارت خارجه ایالات متحده از نکوهش شیوه‌های طالبان برای زیر کنترل درآوردن کشور، خودداری ورزید و به‌جای آن موضع ملایمی را مبتنی بر «نه‌داشتن اعتراض» در برابر تطبیق شریعت توسط طالبان در افغانستان در پیش گرفت. همین موضع‌گیری را هم‌چنان سناتور هنک براون رئیس کمیته فرعی امور خارجه سنا در بخش شرق نزدیک و جنوب آسیا با این کلمات تکرار کرد: "چیز مطلوبی که از این روی‌دادها به‌دست آمده است این‌ست که این گروه [طالبان] لاقلاً در چنان حدی قرار گرفته است که یک حکومت جدیدی در افغانستان به‌میان آورند"^(۸).

اشتراک عمل بین کاپیتالیزم امریکائی و بنیادگرایی اسلامی در چارچوب آفرینش گروهی به‌نام طالبان محدود نماند، بل که تماس‌های رسمی‌ای که هدف از آن‌ها به پیروزی رسانیدن خواست‌های رژیم جدید نیز بود، با آن‌ها ادامه یافت. یونیکال به خاطر قرارگرفتن در مقام مذاکره‌کننده، به کمک (دلنا اویل) کارپوریشن عربستان سعودی، که با نام کنسرسیوم سنت‌گاز شناخته می‌شود، روی آورد.

منظور اساسی این بود که افرادی از نزدیکان بن لادن باید از طریق سنت‌گاز با اشخاص نزدیک به خانواده بوش آماده هم‌کاری می‌شدند. تلاش‌ها و پژوهش در رابطه به پلان فوق به‌دوش «انرون»، مالک شرکت بزرگ نفتی امریکائی که در سال ۲۰۰۲م. ورشکست شد، قرار گرفت؛ آمر مافق این «انرون» شخصی به‌نام «کنلی» یک دوست قدیمی خانواده‌گی بوش بود؛ دونالد رامسفیلد که در این زمان وزیر دفاع ایالات متحده، یکی از سهام‌داران بزرگ در نزد «انرون» بود و توماس وایت معاون اسبق رئیس «انرون» در مقام معین آن وزارت در امور ارتش در حکومت بوش کار می‌کرد. "یکی دیگر از مهم‌ترین چهره‌هائی که از توافقات با سنت‌گاز می‌توانست بهره‌مند گردد، هیلی برتون، مالک یک شرکت بزرگ در امور احداث پایپ‌لاین‌ها بود که به ذخایر نفتی آسیای میانه از مدت‌ها چشم دوخته بود. رئیس این شرکت در آن زمان دیک چینی بود"^(۹). این دیک چینی بعداً در زمان مورد بحث ما به‌حیث معاون رئیس جمهور ایالات متحده ایفای وظیفه می‌کرد.

البته از پلان‌های سنت‌گاز در این‌مورد هیچ‌گاهی چیزی فهمیده نشد. ناتوانی‌های طالبان در حفظ تعهدات شان، به اضافه این که مردم آن‌را به‌حیث رژیم سخت‌گیر و مستبد یافته بودند، به‌خودی خود باعث ناکامی شان شد. طالبان چندین سال با دو کمپنی دارای ظرفیت‌های بزرگ، بریداس ارژانتینی و یونیکال / سنت‌گاز، مصروف گفت‌وگو و مذاکرات بودند. هر دو تای این کمپنی‌ها به طالبان هدایا و پول می‌دادند و به‌دنبال هیأت‌های شان به ایالات متحده می‌رفتند و می‌بردند. در یکی از این دیدارها، گروهی از

طالبان، دو مقام بلندپایه^{۱۰} یونیکال را در تکزاس ملاقات کردند. برای آن‌ها دعوت‌ها، صرف شام و نهار مجلل و برنامه‌های دیدن بازارهای خرید سازماندهی گردید. در این زمان زلمی خلیل‌زاد برای حکومت کلینتون کار می‌کرد و تلاش می‌ورزید «دست‌ها را با طالبان وصل کند»^(۱۰). رسانه‌ها درباره^{۱۱} برخی از این دیدارهای «غیررسمی» بین ماموران امریکائی و رهبران افغانستان گزارش‌هایی منتشر می‌کردند. روزنامه^{۱۲} گاردین نوشت: «رهبران بلندپایه^{۱۳} طالبان در نیمه‌های سال ۱۹۹۶م. در کنفرانسی در واشنگتن شرکت ورزیدند و دپلومات‌های امریکائی به‌طور منظم به مقرر فرماندهی طالبان سفر کردند»^(۱۱). لاکن در آن زمان چنین مطالبی در روزنامه به ندرت توجه را به خود جلب می‌کرد.

بزرگ‌ترین مانع در رسیدن به توافق همانا خصلت سیاسی داشت: طالبان خواستار به‌رسمیت‌شناختن رژیم شان توسط قصر سفید به‌طور رسمی بود، یک موضع‌گیری مشخص‌تری که حکومت آن‌ها را هویت می‌بخشید. این غیرممکن بود. فشار شدید مجمع فمنیست‌های امریکا، که از طریق نماینده‌گان آن در کنگرس اعمال می‌شد، و مردم نیز بر برخورد غیرانسانی با زنان در افغانستان اعتراض داشتند، باعث آن گردید که امریکائی‌ها در برابر غیرانسانی بودن رژیم طالبان موضع‌گیری کند. (سی.ان.ان.) در گزارش خود گفت که: «ایالات متحده در پی برقراری مناسبات خوبی [با طالبان] بودند، اما این کار را تا زمانی که زنان زیر فشار و قیدوبند قرار داشتند، نمی‌توانست عملی گردد»^(۱۲). اما علی‌رغم این‌ها مذاکرات با طالبان به‌نحوی تا سال ۱۹۹۸م. یعنی تا همان تاریخی که افراد مربوط به بن لادن عملیات بمب‌گذاری‌ها در سفارت‌های ایالات متحده در افریقا را انجام دادند، دوام کرد. در همین زمان بود که مناسبات میان ایالات متحده و طالبان متوقف گردید. کلینتن دستور شلیک موشک‌ها بر محلاتی در افغانستان را که احتمال می‌رفت اقامت‌گاه بن لادن باشد، صادر نمود و این امر باعث شد که سوداگران نفت را متقاعد ساخت که برنامه^{۱۴} احداث پایپ‌لاین دیگر نمی‌تواند - لاقلاً برای مدتی - تطبیق گردد.

اقتصاد نفت:

موقف جنگ‌طلبانه^{۱۵} کلینتن در مقابل بن لادن و رژیم طالبان نشانه‌ئی از تغییر سیاست را در قبال نه داشت. کمپنی‌های امریکائی به معاملات شان با اشخاصی که پدیده^{۱۶} طالبان را معاونت و کمک می‌کردند، ادامه دادند. به‌ویژه صنعت نفت، در وجود تماس‌های تنگاتنگ مالی؛ هم‌چنان در دستان یک گروه کوچکی از فامیل‌های امریکائی و سعودی متمرکز ماند. این فامیل‌ها عبارت بودند از فامیل بوش، فامیل بن لادن و حمایت‌گران سعودی فامیل اسامه بن لادن. افراد این فامیل‌ها از مدت‌ها قبل با هم مناسبات و روابط داشتند. جورج دبلیو بوش از سال ۱۹۷۹م. تلاش ورزید تا در بین گروه سوداگران نفت در تکزاس نفوذ کند. لذا مبلغ ۵۰ هزار دالر از یک دوست فامیلی به نام جیمزبات دریافت داشت تا در ازای آن پنج درصد سهام شرکتش به‌نام (اربیوستو انرژی) را به او واگذار نماید. این شخص در آن زمان امور پیش‌بردن معاملات تجارتهی سالم بن لادن، یکی از برادران اسامه و بزرگ فامیل بن لادن در امریکا را در دست داشت. جورج بوش (پدر) چندین سال یکی از مشاوران (کارلیل گروپ) بود. کارلیل گروپ، بانکی مستقر در

واشنگتن بود که تخصصی در خریداری شرکت‌ها در امور دفاعی و فضائی داشت. اعضای اسبق حکومت‌های ریگن - بوش هر کدام سال‌هایی را به‌حیث مشاورین در کارلیل ایفای وظیفه کرده بودند از قبیل: جیمز بیکر وزیر اسبق خارجه و فرانک کارلوچی وزیر اسبق دفاع. جان میجر نخست وزیر اسبق بریتانیا نیز مانند فیدل راموس رئیس جمهور فیلیپین و آند پانیرا چون نخست وزیر اسبق تایلند مشاور کارلیل بوده است. در جمله سهام‌داران کارلیل می‌توان نام‌های نخبه‌گان سعودی را نیز دید، مانند فامیل بن لادن، که پس از روی‌دادهای ۱۱ سپتامبر سهامش به‌فروش رسانیده شد.

به‌مجرد آن‌که جورج بوش به‌حیث رئیس جمهور انتخاب گردید، یونیکال و (بی.پی.) آرامکو، شرکتی که بریداس، رقیب ارژانتینی‌اش آن‌را تازه خریداری کرده بود، در صدد آن شد که از طریق شماری از کارمندان سابقش، سر از نو در حکومت نفوذ و رخنه کند. یونیکال می‌دانست که بوش برای مساعدتش آماده بود، لذا مذاکرات و چانه‌زنی‌ها را از سر گرفت. در ماه جنوری ۲۰۰۱م. بار دیگر روند مذاکرات با طالبان به‌کمک اعضای حکومت بوش و از جمله ریچارد ارمیتاژ معاون وزارت خارجه، شخصی که قبل از آن برای کمپنی یونیکال کار می‌کرد، آغاز گردید. طالبان لیل‌هلمس را که نسبت خانواده‌گی با ریچارد هلمس قبلاً رئیس (سیا) و سفیر اسبق ایالات متحده در ایران بود؛ در خدمت خود گرفتند. این لیل‌هلمس در ماه مارچ ۲۰۰۱م. مؤفق شد که رحمت‌الله هاشمی، یکی از مشاوران ملا عمر را به واشنگتن دعوت نمود. این شخص حتا یک قالینچه‌ای با خود به‌حیث تحفه^۶ رهبر طالبان برای جورج بوش آورده بود^(۱۳). یک دور دیگر مذاکرات درباره^۷ پایپ‌لاین در ماه اگست همان‌سال در پاکستان برگزار گردید. در یکی از جلسات این مذاکرات به‌تاریخ دوم اگست در اسلام‌آباد، (کریستینا روکا) مسؤول امور آسیائی در وزارت خارجه با عبدالسلام ضعیف سفیر طالبان در پاکستان ملاقات نمود.

در کنار این‌که این‌گونه مذاکرات ادامه داشت، ایالات متحده اما در خفا برنامه‌چینی می‌کرد که بر افغانستان حمله نماید. شکیبائی حکومت بوش و حمایت‌گرانش در دنیای نفت دیگر به‌سر آمده بود و می‌خواستند که کار احداث پایپ‌لاین گاز آسیای میانه هر چه زودتر آغاز یابد. «ستراتژی راه ابریشم» در حال احیای دوباره بود. دانش‌مندان امریکائی، ژورنالیست‌ها و روشن‌فکران بر اقدامات تازه^۸ قصر سفید انتقاد می‌کردند. فریدریک ستار رئیس انستیتوت آسیای میانه در دانش‌گاه (جان‌هاپکینز) در سال ۲۰۰۰م. نوشت: «ایالات متحده در خفا توجه خود را به تشویق‌های برخی از اعضای حکومت روسیه معطوف داشته بود که خواهان حمله^۹ نظامی بر افغانستان بودند، و مفکوره‌ای را بررسی می‌کرد که طی یک هجوم ناگهانی بن لادن را از درون افغانستان به‌دست بیاورند^(۱۴). روی‌دادهای ۱۱ سپتامبر خلاف انتظار زمینه را برای حمله^{۱۰} نظامی بر افغانستان به‌دست داد و این امر باعث گردید که یک حکومت طرف‌دار امریکا در آن به‌میان آید. هنگامی که رهبران دو حزب اسلام‌گرای پاکستانی دو هفته پس از آن حمله، پیش‌نهاد کردند که درباره^{۱۱} تسلیمی بن لادن به آن‌ها و بردنش به پاکستان برای محاکمه در رابطه به حملات ۱۱ سپتامبر با ملا عمر مذاکراتی را انجام دهند، ایالات متحده این پیش‌نهاد را رد نمود^(۱۵). حتا حکومت امریکا پیش‌نهاد مشابه جنرال الفاتح وزیر دفاع سودان را در سال ۱۹۹۶م. که وعده داده بود، بن لادن را (که در آن وقت در سودان اقامت داشت) به ایالات متحده تسلیم کند، نه‌پذیرفت. ماموران امریکائی به پیش‌نهادهای آن زمان در زمینه اعتنائی نه‌کردند، برعکس، به‌عوض این کار، به جنرال ایروا سفارش کرد که از

بن لادن تقاضا نماید که از آن کشور خارج شود ولی اضافه کرده بود که فقط "اجازه ندهند که به سومالی برود". چون در سال ۱۹۹۳م. در جریان برپائی یک آشوبی به وسیله طرفداران بن لادن در سومالی، هژده تن نظامیان امریکائی را به گونه وحشتناکی کشته بودند، از این رو ایالات متحده بیم از آن داشت که اگر بن لادن به سومالی برود، حضور او در آن کشور نارامی‌ها در آن افزایش بیشتر خواهد یافت. وقتی جنرال ایروا اعلام داشت که بن لادن به افغانستان رفت، برای ش گفته شد "بگذار برود". در این صورت می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا این امکان وجود دارد که ایالات متحده نمی‌خواست که بن لادن به محاکمه کشانیده شود؟ آیا احتمال آن متصور نه بود که او حرف‌های زیادی برای گفتن در نزد خود داشت؟

از نظر (گورویدل) "حمله بر افغانستان و اشغال آن به اسامه ارتباطی نداشت. او صرف بهانه‌ئی برای کنارزدن طالبان از قدرت و به میان آوردن حکومت باثبات بود تا (یونین اوپل آف کالیفورنیا) (یونیکال) قادر می‌شد که به کمک خونتای بوش - چینی احداث پایپ‌لاین را روی دست بگیرد"^(۱۶). احتمال دارد که این نظر ویدال آن قدر هم دور از واقعیت نه باشد، زیرا نقش حامد کرزی در حکومت مؤقت در این که در رابطه به احداث پایپ‌لاین مطابق به خواست کمپنی‌های نفتی امریکائی عمل می‌کرد، بسیار روشن و واضح بود. هم‌چنان خلیل‌زاد نیز همین‌گونه نقشی را بازی می‌کرد. در شرکت کوچک‌تر نفتی هر کدام (چاز انرژئی) و (کاسپین انرژئی کانسولتینگ) از قبل اجازه حکومت‌های ترکمنستان و پاکستان را برای از سرگیری مذاکرات درباره احداث پایپ‌لاین به دست آورده بودند. این شرکت‌ها به نمایندگی از کمپنی‌های عظیم نفتی که هویت شان مخفی نگه‌داشته شده بود، وارد مذاکرات می‌شدند. اما در واقع (اس.روب سبحانی) رئیس شرکت (کسپین سی آ کونسولتینگ) که کار امور مشورتی در مورد آسیای میانه^(۱۷) را برای (ار.بی.پی.) آرامکو انجام می‌داد، می‌تواند تا اندازه‌ئی درباره این موضوع اسرارآمیز روشنی بیان‌دازد.

اقتصاد در سیاست خارجی ایالات متحده:

علی‌رغم آن که ایالات متحده از شناسائی رسمی رژیم طالبان خودداری ورزیده بود، اما با وجود آن هم مذاکرات در سطوح بالا را درباره احداث پایپ آسیای میانه ادامه می‌داد. حکومت آماده بود که در برابر عمل‌کرد خشن رژیم نسبت به زنان، پایمال کردن حقوق شهرمندان و برخورد سبعانه حلقات حاکم، مدارا و اغماض کند و این در صورتی به همین‌گونه باقی می‌ماند که طالبان با امضای قراردادی که «بازی بزرگ» را به نفع کمپنی‌های نفتی امریکائی می‌ساخت، توافق نشان می‌دادند. منافع اقتصادی، پس از خاتمه یافتن جنگ سرد، بخشی از صنایع امریکائی را تشکیل می‌داد، نه سیاستی که مبتنی بر ایجاد موازنه بین‌المللی‌ای که بر مبنای آن سیاست خارجی ایالات متحده در برابر دولت‌هائی در - درون دولت - استوار می‌بود. در عقب پرده‌ئی از اصول و تبلیغات ایدئولوژیک، روابط بین واشنگتن و دولت‌های درون دولتی که گروه‌های تروریستی مظهر آن‌ها بودند، اساساً نطفه‌هائی از منافع خصوصی نهفته بود.

روابط بین حکومت کلینتن و سودان، نمونه خوبی از تأثیرگذاری اقتصاد بر سیاست را ارائه می‌دهد. در سال ۱۹۹۷م. واشنگتن تعزیرات اقتصادی را بر رژیم خرطوم وضع کرد، رژیمی که از نظر ایالات متحده کماکان اجازه می‌داد که در آنجا کمپ‌های آموزش نظامی گروه‌های مسلح مسلمان مفتوح باشد. شماری از شرکت‌های امریکائی که محصولات رابری عربی را وارد می‌کردند، در برابر این تعزیرات اعتراض کرده و تقاضای قابل‌شدن برخی استثنائات را برای شان ارائه داشتند. این شرکت‌های عظیم تجارتي اعتراض‌کننده عبارت بودند از (نیوز پیپراسوسییشن اف امریکا)، (نشنل سافت درینکس اف امریکا)، (نشنل فود پرسورسورز اسوسییشن)، گروه سری (مانوفاکترز اف امریکا) و (ناون پرسکرپیشن دراگ مانوفاکترز اسوسییشن)^(۱۸). همه این شرکت‌ها به محصولات رابری «گوم اراییک کمپنی» وابسته بودند. یکی از شرکت‌ها در خرطوم که در زیر اداره اسامه بن لادن قرار داشت که صرفاً سی درصد سهم آن از دولت سودان بود. سودان، یکی از بزرگ‌ترین صادرکننده گان رابر است که واردکننده گان امریکائی بزرگ‌ترین مشتریان آنرا تشکیل می‌دادند. با این مشتریان به‌تر از واردکننده گان فرانسه‌ای که پس از امریکا دومین ردیف را در بین واردکننده گان داشتند، برخورد می‌شد و دلیل آن‌هم این بود که آن‌ها بهای بلندتر می‌پرداختند. عواقب تعزیرات وضع شده برای شرکت‌ها در ایالات متحده فاجعه‌بار تلقی می‌شد. از آنجائی که واردات از کشورهای چاد و نایجیریه، به‌دلیل کیفیت پائین کالا چندان به حساب نمی‌آمدند، لذا واردکننده گان امریکائی مجبور شده بودند که کالای مورد نیاز را از رقبای خود، یعنی واردکننده گان فرانسه‌ای با بهای گزاف‌تر خریداری کنند. سرانجام نیازمندی شدید به کالای سودانی در امریکا باعث آن شد که اعتراض شرکت‌ها نتیجه بدهد و حکومت کلینتن وادار گردید که واردکردن این قلم از کالا را از فهرست تعزیرات اقتصادی خارج نماید. به‌خاطر توجیه این عمل، وزارت خارجه این توضیحات را ارائه داشت: «شواهدی در دست ما نیست تا ثابت بسازد که صادرات رابر سودان در دستان بن لادن قرار دارد»^(۱۹). فلهمذا تجارت بین «گوم اراییک کمپنی» در خرطوم و ایالات متحده حتا در تابستان سال ۱۹۹۸م. در جریان شلیک موشک‌های کروز به دستور کلینتن نیز مانند گذشته ادامه یافت.

سیاست واشنگتن نسبت به عربستان سعودی با محدودیت‌های توافق شده تنظیم می‌شد. وابسته‌گی شدید امریکا به نفت عربستان سعودی، تا اندک زمان قبل، دلیل اساسی و مهمی را در اتخاذ تصمیم (بعد از بحران نفت) حکومت‌های امریکا مبنی بر مسلط نگه‌داشتن خانواده آل سعود بر بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان تشکیل می‌داد. این تصمیم، همواره حکومت را وادار می‌ساخت که بر تعاملاتی اغماض و چشم‌پوشی کند که طی آن پیوندها و نزدیکی‌های فزاینده بین نخبه‌گان سعودی و گروه‌های مسلح مسلمان نیرومندتر می‌شد. تا زمانی که امریکا از امنیت برخوردار بود، این نوع سیاست دست‌نخورده باقی‌ماند. در مدت زمان قبل از روی‌داد ۱۱ سپتامبر پلیس فدرال (اف.بی.آی.) تحقیقات بی‌ثمری را درباره سازمان اسلام‌گرا به‌نام اسامبله جهانی جوانان مسلمان - که متهم به داشتن روابط با گروه‌های تروریستی بود - انجام داد. دو برادر اسامه بن لادن در این زمینه مورد شک قرار داشتند: عبدالله بن لادن رئیس امریکائی اتحادیه هواخواهان و برادرش عمر. اسامبله جهانی جوانان مسلمان در سال ۱۹۷۲م. تأسیس گردید که هدفش «جلوگیری از اثرات منفی طرز فکر غرب بود. این اتحادیه تا سال ۲۰۰۲م. به تعداد ۴۵۰ سازمان در ۳۴ کشور جهان ایجا نمود و در اوایل دهه نود، نقش عضو رابط را برای سپردن مساعدت‌های سعودی‌ها به گروه‌های رادیکال اسلامی به‌عهده داشت،

یکی از جمله گروه‌های کمک‌شونده جنبش دانش‌جویان مسلمان هند (ستودنت اسلامیک موومنٹ آف اندیا) بود، یعنی گروهی که گروه‌های اسلام‌گرای کشمیر را - که هدف شان ایجاد یک دولت اسلامی در هند بود - کمک می‌کرد^(۲۰). ارتش فیلیپین، در اواخر دهه ۹۰ اسامبله مذکور را متهم به ارائه مساعدت‌های مالی به شورشیان مسلمان کرد. حکومت ایالات متحده از تحقیقات (اف.بی.آی.) در زمینه آشکار ساختن روابط اسامبله جهانی جوانان مسلمان با عربستان سعودی ممانعت به عمل آورد. بنابر اظهارات (جو ترینتو) کارشناس در امور امنیت داخلی (اف.بی.آی.) می‌خواست که شماری از سعودی‌ها را در این رابطه رسوا بسازد، لکن از این کار ممانعت صورت گرفت^(۲۱). چنین محدودیت‌ها وقتی افزایش یافت که جورج بوش به‌حیث رئیس‌جمهور انتخاب گردید تا جایی که ماموران (اف.بی.آی.) همواره در این رابطه سرزنش می‌شدند.

امروزه ایالات متحده دیگر یک کشور مصئون به حساب نمی‌آید. این تصور که ایالات متحده قادر است که خشونت سیاسی را بیرون از مرزهایش متوقف سازد، از بین رفته است. هم‌چنان این مفکوره که واشنگتن می‌تواند گروه‌های مسلح اسلام‌گرا را کماکان در مشته‌های خود نگه‌دارد، دیگر اعتبارش را از دست داده است. چیزی که به‌حیث حقیقت هنوز پا برجاست همانا وابسته‌گی نیرومند به مواد سوخت، یعنی اعتیاد شدید امریکائی‌ها به نفت می‌باشد. تا زمانی که این وضعیت ادامه یابد، سیاست خارجی واشنگتن نیز به‌وسیله گروه‌های منفعت‌جو در تکراس طرح‌ریزی خواهد شد. نمونه روشن آشکار ساختن این حقیقت، اینست که نخبه‌گان سعودی، بلافاصله پس از روی‌داد یازدهم سپتامبر از حمایت قصر سفید برخوردار شدند، حساب‌های بانکی اسامبله جهانی جوانان مسلمان مسدود نه‌گردید و تمام اعضای خانواده بن لادن با سرعت به‌وسیله هواپیماهای چارتر شده شخصی به کشور زادگاه یعنی عربستان سعودی انتقال داده شدند، کشوری که ماموران تجسسی امریکائی نمی‌توانستند بر آن‌ها دست‌رسی پیدا کنند. یک سال بعد از آن روی‌داد بود که ایالات متحده تصمیم گرفت که رژیم سعودی را به باد انتقاد بگیرد و این روش هم وقتی در پیش گرفته شد که دیگر چشم‌پوشی و انکار از شواهد دست‌داشتن عربستان سعودی با تروریست‌های مسلمان دیگر ممکن نه‌بود. اداره بوش باز هم یک‌سال دیگر تأمل کرد تا تصمیم به خروج واحدهای نظامی امریکائی از عربستان سعودی را اتخاذ نماید و چنین تصمیمی هم زمانی گرفته شد که ساحات سرشار از ذخایر نفت عراق را در حیطه تصرف خود درآورده بود.

قاچاق لوازم الکترونیک در آسیا:

وابسته‌گی ذات‌البینی منافع رسمی امریکا، دولت‌های اسلامی و دولت‌های - درون دولت - در "امور غیرقانونی" به‌طور استثنائی بزرگ و گسترده است. به‌طور مثال دولت‌های - درون دولت - بازار دل‌چسپی را برای شرکت‌های چندین ملیتی که برای مصرف‌کننده‌گان به تولید می‌پردازند، شرکت‌هایی که برای تأمین رفاه مالی به بهره‌برداری از بازارهای جدید وابسته هستند، عرضه می‌دارند. قاچاق، یک مثال فوق‌العاده خوبی را در این زمینه ارائه می‌دهد. به‌قول وایلن دانیل پیرل (Wijlen Daniel Pearl) کمپنی سونی (Sony) از یک شبکه کالا‌های قاچاقی در آسیا به‌حیث بخشی از ستراتیژی عمومی بازاریابی خویش در این بخشی از

جهان استفاده می‌کرد. اقتصاد مبتنی بر قاچاق، بر گریز از پرداخت مالیات بلند متکی بوده است. در پاکستان یک دست‌گاه تلویزیون سونی که به‌طور قانونی وارد شده باشد، مبلغ ۵۰۰ دالر قیمت دارد؛ اما همین نوع دست‌گاه تلویزیون اگر به‌طور قاچاقی وارد شده باشد، ۲۵ درصد ارزان‌تر به‌دست آورده می‌شود. سونی، اما سهم هم‌سانی (تقریباً ۲۳۰ دالر) هم از فروشندگان قانونی و هم از فروشندگان قاچاقی از این دست‌گاه تلویزیون به‌دست می‌آورد. طبیعی‌ست که اجناس قاچاقی به‌تر به‌فروش می‌رسند، زیرا همه آن‌ها ارزان‌تر اند و از این‌رو تقاضا برای آن‌ها بیش‌تر می‌باشد. در سال ۱۹۹۶م. به تعداد پنج‌صدهزار دست‌گاه تلویزیون وارد پاکستان گردید که ۷۰ درصد آن‌ها تولید سونی بود. به قول موسسه تولیدکنندگان محصولات الکترونیکی پاکستان در برابر هر یک دست‌گاه تلویزیونی واردشده به‌طور قانونی، دو دست‌گاه دیگر، قاچاقی به کشور وارد شده است. بیش‌ترین اقلام قاچاقی لوازم الکترونیکی از عمده‌فروشان خلیج فارس خریداری می‌گردند. «عمده‌فروشان قانونی محصولات سونی در خلیج در دویی، دست‌گاه‌های تلویزیون را به فروشندگان طرف مقابل می‌فروشند که آن‌ها این کالا را توسط کشتی به بندر عباس در ایران صادر می‌کنند. این کالا از آن‌جا به مرزهای شمال‌غربی افغانستان فرستاده می‌شوند و به تعقیب آن به جنوب‌شرق از طریق شاهراه به کندهار و سپس به جلال‌آباد و از آن‌جا به‌طور عادی از راه دره خیر در نزدیکی پشاور وارد پاکستان می‌گردد. تجار در پاکستان تأیید کرده‌اند که عمده‌فروشان سونی در دویی، بازارهای پاکستان را با محصولات قاچاقی همراه با گرانتی‌های مکمل تأمین می‌کنند. علی‌رغم آن‌که سونی در سال ۱۹۹۷م. شخصاً هیچ‌گونه محصولی را به داخل پاکستان عرضه و یا ترمیم نه کرده است، اما با آن‌هم این کمپنی عرضه خدمات در برابر گارانتی را می‌پذیرد. مرکز الکترونیکی لاهور از امتیاز خدمات گرانتی‌شده ترمیماتی سونی برخوردار است، در حالی‌که محصولات دست‌داشته سونی را از شرق میانه خریداری نموده ولی در پاکستان مورد استفاده قرار می‌دهد. این شرکت به‌طور منظم از جانب سونی از خساره مصئون می‌باشد، زیرا خدمات ترمیماتی و غیره تلویزیون‌های قاچاقی آن‌را نیز به عهده گرفته است.

درآمد پولی از راه جنایت:

قاچاق کالاها، فقط یک استقامت رابطه تنگاتنگی را که بین فعالیت‌های جرمی و قانونی دولت‌های - درون دولت - وجود دارد، تشکیل می‌دهد. فرار غیرقانونی سرمایه، فرار از مالیه‌دهی و سایر فعالیت‌های جرمی و جنائی، استقامت دیگر آن‌را می‌سازد. جهانی‌شدن، به جنایت‌کاران و گروه‌های مسلح فرصت آن‌را مساعد ساخت تا زیرساخت‌های اقتصادی بین‌المللی را ایجاد نمایند و آن‌را تقسیم کنند؛ بانک‌های اسلامی، بهشت‌های مالیاتی خارجی و اقتصاد دولت‌های - درون دولت - همان‌گونه که در فصل قبلی توضیح داده شده است، نیز بخشی از آن‌را تشکیل می‌دهد. هم‌چنان این امر در مورد نهادهائی که وظیفه پول‌شویی پول‌های سیاه در غرب را به‌دوش دارند نیز صدق می‌کند. این‌ها همه عناصر کلیدی یک پدیده واحد، یعنی اقتصاد غیرقانونی بین‌المللی استند.

تجارت سازماندهی شده^۴ مواد نشه آور، اسلحه، کالاها و افراد بخش بزرگ این اقتصاد را می سازند، که می توان آن را «اقتصاد جنائی» تعریف کرد. مواد مخدر سالیانه تقریباً ۴۰۰ میلیارد دلار عاید به دست می دهد؛ که از این مبلغ ۱۰۰ میلیارد دلار آن از مدرک قاچاق افراد، اسلحه و مواد دیگر مثل نفت و الماس می باشد و ۹۰ درصد این پول ها خارج از کشور مبدأ به دوران انداخته می شود. از ۴۰۰ میلیارد دالری که مثلاً از تجارت مواد مخدر عاید می گردد، فقط ۱،۴ میلیارد دلار آن در داخل کشوری که محصول در آن تولید می گردد، باقی می ماند. رایموند باکر (Raymond Baker) دستیار اول مرکز برای سیاست بین المللی (Center for International Policy) در واشنگتن و کارشناس ارشد در امور پول شوئی، به این عقیده است که بخش بیش تر پول هائی که از راه فعالیت های خشونت بار جنائی به دست می آیند، در غرب و به خصوص در ایالات متحده به دوران انداخته می شوند. نام برده می گوید "وقتی حرف از واریز کردن مبالغ بزرگ از خارج مطرح باشد، بانک های امریکائی در اکثر چنین مواقع از روش "سوالی نه پرس"، چیزی نه گو" استفاده می کنند. به تخمین وزارت مالیه^۵ ایالات متحده حتا ۹۹،۹ درصد از پول های آمده از جنایت که در بانک های ایالات متحده گذاشته می شوند، در حساب های کاملاً مصئون نگه داری می گردند. این درد آور است، لیکن بانک های امریکائی، که به وسیله^۶ قوانین و مقررات ضدونقیض امریکائی محافظت می گردند، این پول ها از خارج را می پذیرند، حتا اگر شک هم داشته باشند که از راه های درستی به دست نیامده اند.

فرار غیرقانونی سرمایه:

یک جزء دیگر اقتصاد غیرقانونی بین المللی را فرار غیرقانونی سرمایه تشکیل می دهد. این موضوع با پول هائی که از یک کشور به کشور دیگر به طور غیرقانونی انتقال داده می شوند و کشف نشده باقی مانده و در هیچ جا تثبیت نمی گردند، رابطه می گیرد. سرانجام غیرقانونی پول می تواند از طریق گریز از مالیه دهی، پرداخت ها برای کارهای غیرقانونی و رشوه دهی، درآمدها از حساب های جعلی و سایر تعرفه های پولی پدید آید. این فرار سرمایه، به مثابه^۷ پدیده^۸ جهانی شدن اقتصاد کشورهائی که این پول ها در آن جاها به دست می آیند و مصرف می گردند، اثر فوق العاده زیان باری را وارد می کند، با در نظر گرفتن این که ثروت های چنین کشورها غارت می گردند. به قول باکر، ۴۰ درصد کل ثروت افریقا به خارج کشیده شده و در سال های ۹۰ بین ۲۰۰ میلیارد تا ۵۰۰ میلیارد دلار به بیرون از روسیه برده شده است. سیرالیون، مثالی خوبی در زمینه^۹ اثر منفی فرار سرمایه را ارائه می دهد؛ بخش بزرگ اسعار خارجی که از مجرای فروش الماس به دست می آید، بین ۲۵ میلیون تا ۱۲۵ میلیون در سال بالغ می گردد و به منظور خریداری اسلحه برای جبهه^{۱۰} متحد انقلابی و شرکای قاچاق شان به مصرف می رسد. بخش کوچکی از این پول ها در داخل خود کشور باز تقسیم می گردند.

انتقال دارائی‌های یک شرکت، استقامت دیگری از فرار سرمایه را تشکیل می‌دهد که به ناتوان شده دولت منتج می‌گردد. در سال ۲۰۰۱م. مبلغ شصت و هشت میلیارد دالر زیر نام ارائه^۶ کمک به کشورهای چون افغانستان که مواد مخدر تولید می‌کنند، و کشورهای چون چین که مواد مخدر را انتقال می‌دهد، واریز گردید. بخش بزرگ این پول‌ها هیچ‌گاه به مستحقان نرسید، لیکن به منظور مساعدت به امور مواد مخدر و صنایع قاچاق و تروریزم به مصرف رسید. به قول باکر اقتصادهای روبه‌انکشاف و در حال گذار در اواخر سال‌های ۹۰ سرمایه‌های سرشاری با رقم ۵۰ میلیارد دالر در سال از مدرک کمک‌های خارجی (از ایالات متحده و بانک جهانی) به دست آوردند. در همین دوران، مقدار پول‌هایی که به صورت غیرقانونی از چین کشورها خارج شدند، که در نتیجه با نرخ‌گذاری‌های خودسرانه در تجارت‌های کوتاه‌مدت و عواید از مدرک رشوه و فساد بالغ به صد میلیارد دالر می‌شد، یعنی دوچندان مبالغی که داخل کشور شده بود.

محصول ناخالص جنایت:

بر اساس محاسبه^۷ رایوند باکر، مبلغ مجموعی فرار غیرقانونی سرمایه سالانه تقریباً به نیم بلیون دالر بالغ می‌گردد. این مبلغ به اضافه^۸ پول‌های جنایت، رقم گنج‌کننده^۹ یک میلیارد دالر در سال را نشان می‌دهد که از تولید ناخالص ملی برتانیه بیش‌تر می‌باشد. اندازه^{۱۰} سایر دادوستد مالی‌ای که به نام «محصول ناخالص خلاف‌کاری» یاد می‌گردد، ارزشی بین ۶۰۰ میلیارد دالر و یک و نیم بلیون دالر را دارا می‌باشد که از ۲ تا ۵ درصد تولید ناخالص جهان را تشکیل می‌دهد؛ عاید از مواد مخدر از ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دالر، عاید از قاچاق اسلحه و انسان‌ها، پول‌های جعلی و کالاهای دیگر، بین ۱۵۰ تا ۴۷۰ میلیارد دالر و عاید از خلاف‌کاری از طریق کمپیوتر مبلغ ۱۰۰ میلیارد دالر را نشان می‌دهد.

این سیل پول‌ها از کشورهای اقتصادهای روبه‌انکشاف و در حال گذار، به سوی کشورهای غربی سرازیر می‌گردند. این گونه تزریق سالانه^{۱۱} پول، نماینده‌گی از ارزش قابل توجهی می‌کند که با پنج درصد تولید ناخالص جهانی برابر است و از طریق سیستم بین‌المللی پول‌شوئی، مرتباً به پول‌های سفید تبدیل می‌گردند. نهادهای زیاد مالی این‌گونه خدمات را انجام می‌دهند. در سال ۱۹۹۵م. در یک گزارش یونت نماینده‌گی مالی استرالیائی (Australian Financial Intelligence Unit) به نام اوستراک (Austrac) آمده است که سالانه ۳۰۵ میلیارد دالر استرالیائی، از طریق استرالیا به پول سفید مبدل گردیدند که تنها یک درصد از این پول‌ها را پلیس مصادره کرد. قبرس ترکی نیز یک چنین بهشت پول‌شوئی دانسته می‌شود که بانک‌ها و نهادهای مالی در آن‌جا ماهیانه تقریباً یک میلیارد دالر از پول‌های سیاه روسی را سفید می‌سازند. در این تازگی‌ها تایلند نیز به یکی از استقامت‌های مورد علاقه در خط پول‌شوئی مبدل گردیده است. در سال ۱۹۹۶م. دانشگاه چولالونگ کورن (Chulalongkorn-University) در بانکوک تخمین کرد که ۲۸۰۵ میلیارد دالر در سرتاسر این کشور پول‌شوئی شده بود. که با ۱۵ درصد محصولات ناخالص ملی تایلند برابری می‌کرد.

به هر صورت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بازار برای به‌دوران انداختن پول‌های آلوده، ایالات متحده است. باکر تأکید می‌ورزد که اکثر این پول‌های سیاه که باید سفید گردند، از راه نهادهای امریکائی و اروپائی می‌گذرند. پول‌های به‌دست آمده از راه جنایت کاری و ترور، در زیر استتار پول‌های رشوه و یا گریز از مالیه‌دهی، وارد سیستم می‌گردند. علی‌رغم آن که قوانین امریکا درباره پول‌شویی پول‌های سیاه، بر ثبت واریزکردن پول نقد حکم می‌کند، با آن‌هم «ماموران وزارت مالیه، بارها اعلام داشته اند که سیاست ایالات متحده مبتنی است بر جذب سرمایه‌هائی که از کشورهای دیگر فرار می‌کنند، که بر این جریان کم‌تر و یا هیچ توجهی به این پرسش معطوف نمی‌گردد که ممکن است این همان پول‌های زیرزده‌شده از مالیه باشد». فساد پولی، عرصه دیگری است که قانون در رابطه به آن به کلی جنبه دوپهلوی دارد. تا به آخر سال ۲۰۰۱م. هیچ تاجر امریکائی حق رشوه‌دهی به ماموران خارجی را نداشتند، اما بانک‌های امریکائی اجازه داشتند بدون آن‌که از سرچشمه به‌دست آمدن پول از آن‌ها پرسشی به عمل آورند، کمک نمایند. باکر می‌نویسد: «آنچه را که به‌نظر می‌رسد که قوانین امریکائی در برابر تجار، مشاوران مالی و بانک‌داران امریکائی باید بگویند، این است که: به ماموران خارجی رشوه ندهید؛ اگر کسی با کدام یکی از ماموران ثروت‌مند خارجی روبه‌رو گشت، به‌شمول آن یکی که مظنون به گرفتن رشوه باشد، آن‌گاه ایالات متحده برای شان آرزوی پول می‌کنند. به‌طور مثال بانک نیویارک در رابطه به یک پلان پول‌شویی مبلغ ده میلیارد دالر که از روسیه خارج ساخته شده بود، مورد یک تحقیق قرار گرفت. اعضای باند مافیای روسی، تاجرها و مامورانی که با مافیا رابطه داشتند، این سیل پول را به‌دست آوردند - بیش‌تر هم پول‌هائی برای اموال کمکی که به‌وسیله صندوق بین‌المللی پول داده شده بود. در اکتبر سال ۲۰۰۱م. در لایحه میهن‌دوستی (Patriot Act) کار انداختن عواید به‌دست آمده از راه فساد، مطابق به قانون امریکا درباره سفیدساختن پول، جرم پنداشته می‌شود، بیست‌وپنج سال پس از آن‌که لایحه فعالیت‌های فساد خارجی مورد اجرا قرار گرفته بود. جرم پنداشته‌شدن به‌کار اندازی عواید حاصله از راه فساد، در واقع این واقعت را تغییر نمی‌دهد این که شیوه‌های دیگری هم موجود اند که از قانون فرار کرد.

پول‌شویی و سفیدساختن پول، قیمت خود را دارد. در سال‌های هشتاد فقط به شش درصد می‌رسید، در اواخر سال‌های ۹۰ این درصدی تا به ۲۰ درصد رقم به‌دوران انداخته شده، بلند رفت که هنوز هم گراف صعودی را طی می‌کند. به‌قول باکر «این درصدی برای رقم مجموعی پول شست‌وشو شده محاسبه گردیده است، برای تجار مواد مخدر، این قیمت به‌ساده‌گی به‌دست می‌آید. قیمت مواد مخدر در ایالات متحده در همین دورانی که قیمت سفیدساختن پول‌های سیاه بلند رفته، حتا کم‌تر شده است. این یک آئینه تمام‌نمای جریان سیال انتقال مواد مخدر و هزینه‌های قاچاق‌بری را نشان می‌دهد که در اثر آن قیمت سفیدساختن پول‌های سیاه به‌ساده‌گی قابل پرداخت می‌گردد. پول‌شویی نه تنها پُرخطرتر و لذا قیمت‌تر گردیده بل‌که خواهان تکنیک‌های ظریف‌تری نیز می‌باشد. به‌قول رایوند باکر، هر ۱۰۰ میلیارد دالری که از ماشین پول‌شویی عاید می‌گردد، با ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دالر «پول آلوده» به‌هم آمیخته می‌شود. در صورتی که این ارقام درست باشند، آن‌گاه سالانه هر یک بیلیون دالر تقریباً ۲۰۰ میلیارد دالر به‌وسیله نهادهای پول‌شویی غربی به پول سفید مبدل می‌شود و مجموع کل این «پول پاک» دوباره به ذخایر پولی جهان بر می‌گردد.

پی آمدهای اقتصاد نوین ترور:

گروه‌های مسلح، تنها با پول‌های غیرقانونی خود را تأمین نمی‌کنند، بل که آن‌ها منابع قانونی به دست آوردن پول را نیز در دسترس دارند. به طور مثال هزینه‌های مالی حملات ۱۱ سپتامبر از پول‌های پاک پرداخت شده بود. سود از شرکت‌های قانونی، پول‌هایی که به وسیلهٔ نهادهای خیریهٔ اسلامی و مساجد، اعانه‌های افراد مستقل به مسلمان‌هایی وارد گروه‌های مسلح می‌گردند - این‌ها هیچ‌کدام «پول‌های آلوده» نیستند. ۲۵ میلیون دلاری را که یونیکال در رابطه به قرارداد خط لولهٔ آسیای میانه، به نام «اعانه و تحفه» به طالبان داده بود، از بودجهٔ رسمی شرکت مذکور پرداخت شده بود. در واقعیت این مهم‌ترین تفاوت بین پول‌های جنایات و تأمین مالی ترور بوده است: دارائی‌ها و سودها، به دست آمده از راه‌های قانونی و حتا گزارش شده به ادارات مالیه‌دهی، می‌توانند به منظور تأمین مالی ترور مورد استفاده قرار گیرند. اقتصاد نوین ترور، در مقایسه با اقتصاد غیرقانونی بین‌المللی، از این منبع تأمین مالی برخوردار است که به طور تخمینی سالانه مبلغی بین یک سوم تا نیم بلیون دالر را نشان می‌دهد.

اقتصاد نوین ترور، در اختلاط با اقتصاد غیرقانونی بر مبلغی تا ۱،۴۵ بلیون دالر مبتنی است، یعنی بیش تر از ۵ درصد اقتصاد جهان. این یک سیستم بین‌المللی را تشکیل می‌دهد که با اقتصاد قانونی به طور موازی پیش می‌رود. این امر باعث جاری شدن سیل پول به سوی اقتصاد سنتی شده و اصلاً باعث زهرآلود شدن آن می‌گردد. وابسته‌گی منابع غیرقانونی پول افزایش می‌یابد و لذا سیستم کنترل بر شست‌وشوی پول نیز لطمه وارد می‌شود. سرازیر شدن پول‌ها، پروسهٔ رشد و گذار کشورها را که بیش تر ثروت‌ها از آن‌ها می‌آید، تضعیف می‌کند. اقتصادهای قانونی بدین وسیله به فقر سوق شده و اقتصادهای غیرقانونی و ترور نیرومندتر می‌گردند. این پروسه تأثیر ناگواری بر دولت‌ها وارد کرده و زمینه برای پدید آمدن دولت‌های - درون دولت - یعنی مجموعه‌ئی در پیرامون اقتصاد درگیری‌های مسلح را که گروه‌های مسلح آن‌را کمک می‌کند، فراهم می‌سازد. از آنجائی که این پروسه باعث رشد خود می‌شود، اندازهٔ این سیستم بدیل اقتصادی و هم‌چنان وابسته‌گی غربی به آن افزایش خواهد یافت.

آخرین پرسشی که بایستی پاسخ داده شود، این است: ذخایر منابع کمک‌کننده‌ای که اقتصاد غیرقانونی جهانی را تغذیه می‌کند، چه اندازه بزرگ اند؟ ذخایر پولی که در چارچوب سیستم دوران می‌کند، چقدر است؟ آن‌چه به پول ارتباط می‌گیرد، همانا تصویر نهایت زشت موجودیت مقدار دالره‌های امریکائی است که خارج از ایالات متحده نگه‌داری می‌شوند، یا به عبارت دیگر در خارج از ایالات متحده مورد استفاده قرار می‌گیرند. از آنجائی که دالر امریکائی، وسیلهٔ تبادل در عرصهٔ اقتصاد غیرقانونی می‌باشد، لذا می‌توان پذیرفت که بخش بزرگ ذخایر دالر در خارج از این کشور سهمی در اقتصاد داشته باشد. تحقیقات تازه نشان دهندهٔ آن است که مقدار پول امریکائی که از سال ۱۹۶۵م. تا ۱۹۹۸م. به صورت دوام‌دار در خارج از ایالات متحده وجود داشته، تقریباً شصت برابر شده است. این امر نشانه‌های ابتدائی رشد اقتصاد غیرقانونی در این دوران را نشان می‌دهد. در حال حاضر دوسوم حصهٔ ذخیرهٔ پولی ایالات متحده در بیرون از آن قرار دارد و این رقم هنوز هم بزرگ‌تر شده می‌رود و این جریان تصویر ناخوشایندی از

رشد روزافزون اقتصاد غیرقانونی جهانی را به دست می‌دهد. نظر مقایسوی این است که نشر بانک‌نوت‌های صد دلاری از سال ۱۹۶۵م. تا ۱۹۹۸م. نشان دهنده^۶ سرعت بالای افزایش آن‌ها در خارج از ایالات متحده نسبت به داخل کشور بوده است. مقدار زیاد دالر از کشور خارج گشته و دیگر هیچ‌گاه بر نمی‌گردد. این پول‌ها در زمینه‌های پرداخت‌ها، تضمین‌ها، واریز شدن در بانک‌های خارج و غیره امور مورد استفاده قرار می‌گیرند که اثرهای آن برای اقتصاد ایالات متحده چشم‌گیر بوده و نشان‌دهنده^۷ آن است که اقتصادهای قانونی و غیرقانونی چه اندازه به هم وابسته اند.

اسعار امریکائی که در خارج از کشور نگهداری می‌شوند، از لحاظ سودی که دولت از سرمایه‌گذاری از فلزات قیمتی و نیز از سکه‌ها به دست می‌آورد، یک منبع قابل ملاحظه^۸ دارائی پولی امریکا به شمار می‌رود. اگر مقدار پول‌هائی که در خارج از ایالات متحده وجود دارند را ۲۰۰ میلیارد (رقم سال ۱۹۹۶م.) حساب کنیم و محاسبه^۹ سه ماهه^{۱۰} دارائی پولی ۵۰۳ درصد باشد، در این صورت سود (و پس‌انداز مالیه‌دهنده) از پول‌های در حال دوران در خارج، که حاصل این دو رقم را می‌دهد، بالغ بر بیش‌تر از ده میلیارد دالر می‌گردد.

اندازه^{۱۱} وابسته‌گی ذات‌البینی بین هر دو سیستم به قدری پیش رفته است که حتا - فقط - به درهم‌شکستن همه^{۱۲} رابطه‌ها فکر کرد. آیا کاپیتالیسم غربی می‌تواند از دست‌دادن تزریق سالانه ۱۰۵ بلیون دالر را بر خود روا بدارد؟ آیا می‌توان بدون نفت کشورهای مسلمان زنده‌گی کرد؟ پاسخ برای فعلاً منفی است. به مستعمره درآوردن مناطقی که ترور اسلامی در آن‌جاها بستر خود را گسترش می‌دهد، قابل اجرا نیست، چیزی را که حکومت بوش می‌خواهد انجام دهد. اکنون دیگر دوران استعمار غربی به پایان رسیده است. دشواری‌هائی که مانع بازسازی افغانستان می‌گردند، عدم علاقه^{۱۳} رهبران جهان برای حمایت امریکا در رابطه به حمله بر عراق، بی‌ثباتی سیاسی در عراق جدید، فاصله‌ای که همین حالا در بین ایالات متحده و اروپای جدید و سابقه پدید آمده - همه و همه نشانه‌هائی از خطراتی اند که در انتظار ما قرار دارند. تهدید ترور، به‌طور متداوم در ذهن و دماغ سیاست‌سازان غربی حضور دارد، به‌خاطر هر کدام می‌آورد که به تغییر بزرگ در سیاست‌های خارجی غربی نیاز مبرم موجود است. جنگ انتخاب درست و به‌جای نیست. مضحک است که هر درگیری، اقتصاد نوین ترور را به پیش خواهد برد، زیرا این پدیده از همین درگیری‌ها تغذیه می‌شود، همین وضع در تحریم‌های اقتصادی و احتمالاً محدودیت‌های تجارتي که گروه‌های تروریستی را از نظرها پنهان می‌کنند، نیز پدید خواهد آمد. زمانی که مجراها در استقامت‌های سیستم قانونی اقتصادی بین‌المللی مسدود گردند، آن‌گاه تنها مجراهای جدیدی در برابر سیستم غیرقانونی گشوده خواهد شد.

جهانی شدن، متحد ناخواسته تروریزم

«ما برحق دانسته نمی شویم و شما [شهرمندان در غرب] را سیاستمدارهای تان صدمه می زند».

- اسامه بن لادن -

چند روز پس از حمله بر مادرید در ۱۱ مارچ سال ۲۰۰۴م. القاعده از طریق اینترنت یک رساله^۱ جدید رهنمودی ترور را زیر نام «حملات در بین شهرها شکلی از دیپلماسی نظامی است» پخش نمود. «این گونه حملات، اکثراً با خون نوشته می شوند، که از اعضای بدن جاری گشته و با عطر باروت عجین می گردد». این رهنمود، به خاطر آورنده^۲ همان دلایلی است که چرا پس از روی دادهای مصیبت بار ۱۱ سپتامبر، حملات تروریستی در کشورهای اسلامی و شهرهای غربی به شدت روبه افزایش بوده است. «حملات مفهوم سیاسی در قبال خود می داشته باشد که با درگیری در ایدئولوژی رابطه دارد. بدین گونه است که [چنین حملاتی] به مثابه^۳ پیام هائی تلقی می گردند که به هر دست و گروهی فرستاده می شوند، از همین لحاظ سعی به کار برده می شود که انتخاب اهداف به صورت دقیق مشخص و نشانی گردند. حملات انفجاری - هم چون جریان عملیات بر ساختمان دفتر سیا (CIA) در شرق ریاض - چنان به دقت زیاد انجام یافته بودند، که جرقه های آن باعث بیداری جنگ جوانان آماده^۴ پیکار گردید». زبان گروه های مسلح اسلامی، با اعمال تروریستی شان در شهرها شناخته می شود که مبتنی بر حملاتی با پیام های دوگانه هستند و عبارتند از هشدار خونین و مرگبار سیاسی به دشمنان و در کنار آن یک فراخوان نیرومند انقلابی برای رهروان و پیروان شان.

یکی از اهداف اولیه^۵ القاعده همانا ویران کردن اقتصاد کشورهای غربی است. طبق رهنمود فوق الذکر، هدف این است که «چنان بی ثباتی را باید پدید آورد که بتواند سکتور اقتصادی را در سطح خیلی نازلی از انکشاف تنزل دهد». بر همین مبناست که باید سیاست تخریب و ویران کردن منابع نفتی و لوله های انتقال نفت مورد تحلیل و تجزیه قرار گیرد. این ها خطوطی اند که بر اساس آن به منافع اقتصادی غرب صدمه وارد نموده و منافع شرکت های نفتی غربی را خساره مند سازد. درآمدهای نفتی عراق در حیطه^۶ اختیار بنیاد انکشاف عراق (Fund for the Development of Irak (FDI قرار دارد که به نوبه^۷ خود توسط یک کمیسیون نظارت ائتلافی (Provisional Coalition Authority) کنترل می گردد؛ در رأس بنیاد انکشاف عراق، پاول بریر قرار دارد؛ هیأت رهبری که متشکل از هفت امریکائی، یک برتانوی، یک استرالیائی به اضافه^۸ وزیر خارجه^۹ عراق است و رئیس کمیسیون، هر دو توسط بریر تعیین می گردند. «هدف دیگر این است که به سرمایه^{۱۰} خارجی در بازار محلی اجازه داده نشود. به طور مثال با حملات موفقانه در مادرید، اقتصاد کل اروپا زخم برداشت. این یک حمله ذوالجوانب بر اقتصاد دولت های صلیبی ها، یهودی ها و مخالفین بود». طبیعی است که همه^{۱۱} بازارها پس از حملات بر مادرید و عدم اطلاع درست حکومت از نازار (Aznar) که - اساساً اتا (ETA) را مقصر

اصلی حملات انفجاری می‌دانستند - در این رابطه واکنش منفی نشان دادند: ارزش یورو در برابر همهٔ اسعار مهم دیگر پائین آمد، سهام اروپائی در سرتاسر دنیا به شدت سقوط کرد و فضای عدم اطمینان و اعتماد تجارت بین‌المللی بر اقتصاد اسپانیا را خدشه‌دار ساخت. تنزیل ارزش یورو یک پدیدهٔ موقتی نه بود که چند روز را در بر گرفته باشد، بل که یک تغییر مهمی را در زمینهٔ تبادل بین یورو و دالر شکل داد.

پی‌آمدهای اقتصادی روی داده‌های ۱۱ سپتامبر:

گروه‌های مسلح اسلامی در مورد شیوه‌ای که بر مبنای آن سرمایه‌داری غرب عمل می‌کند، شناخت کامل دارند. آن‌ها نه تنها حملات ۱۱ سپتامبر و نیز ۱۱ مارچ را مؤفقانه تصور کرده بودند - بل که هم‌چنان واکنش درازمدت چنین روی داده‌های مصیبت‌بار را نیز به‌خوبی پیش‌بینی کرده بودند. این حملات، علاوه بر داشتن مفهوم سمبولیک فروریزی ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی، به‌معنای وارد کردن ضربهٔ نیرومندی بر دشمن نیز بود. هدف نهائی القاعده وارد کردن ضربات مرگ‌باری بر هژمونی اقتصادی ایالات متحده بوده است. این حملات هم‌چنان کشورهایائی را که وابسته به ایالات متحده بودند تکان داد. به‌طور مثال مسدود شدن بازارها عواقب بزرگی بر نهادهای شخصی و دولتی سرمایه‌گزار به‌هم‌راه داشت. تنها سعودی‌ها از این ناحیه ۲۴ میلیارد دالر از دست دادند، اما سنگین‌ترین ضربه را اقتصاد ایالات متحده متحمل گردید. یک تحقیقات گروهی از پژوهش‌گران نشان می‌دهد که ۱۱ سپتامبر ارزش دالر امریکائی را پائین برد که این امر به‌نوبهٔ خود به‌کندی رشد اقتصاد این کشور منتج گردید. گرچه نخستین واکنش در برابر جنگ بوش علیه تروریسم مثبت بود - که حتا ارزش دالر بلند رفت - اما به‌نظر می‌رسید که واکنش‌های میان‌مدت و درازمدت منفی بوده اند. به‌قول یک کارشناس امور سهام در والس‌تریت، حتا در همان ماه نوامبر سال ۲۰۰۱م. که «بازار، علایم عصبانیت و کاهش اعتماد بر اقتصاد ایالات متحده را از خود بروز داد و سوداگران در جست‌وجوی کشورهای دیگری برای سرمایه‌گذاری شدند.»

آن چیزی که بسیاری‌ها بر آن باور دارند این‌ست که ناتوان شدن دالر، حتا مدت‌ها قبل از این که کسر بودجهٔ ایالات متحده خود به یک مشکل مضطرب‌کننده در بازارهای مالی بین‌المللی مبدل شده بود، آغاز یافته بود. خدشه‌دار شدن اعتماد بر سیاست خارجی ایالات متحده، کاهش فعالیت‌ها در عرصهٔ بازار پولی این کشور را سرعت بخشید و این امر به‌نوبهٔ خود تقاضای جهانی برای دالر را کاهش داد. سرمایه‌داران عرصهٔ تولید نفت در ردیف نخستین کسانی بودند که در این زمینه نگرانی‌های خود را تبارز دادند. یک کارشناس امور مالی که در ریاض کار می‌کرد، در مصاحبه با (بی.بی.سی.) اظهار داشت که «این افراد دیگر بر اقتصاد ایالات متحده و یا سیاست خارجی آن باور نه‌دارند». چند ماه پیش از این، حکومت ایران روشن ساخت که بر این فکر است که فروش نفت خام را که تا حال با دالر انجام می‌یافت، از بیم تورم بیش‌تر در این واحد پولی به پول یورو تبدیل کند. در سال ۲۰۰۲م. درآمد ایران از مدرک فروش نفت بر حدود ده میلیارد دالر بالغ می‌شد که با هشتاد درصد کل درآمدها از خارج برابری می‌کرد.

گروه‌های تروریستی اسلامی، هم‌چنان از وابسته‌گی‌های ذات‌البینی و رابطه‌ تنگاتنگ اقتصاد جهانی به هم‌دگر آگاهی دارند. تضعیف دالر به واکنش زنجیره‌ئی منجر گردید که اثرات منفی را بر برخی از شرکای تجاری یا به‌تر است گفته شود بر مهم‌ترین شرکای صادرکننده^۱ ایالات متحده وارد نمود. برخی از این کشورها - مانند اندونیزیا - از قبل هدف اسلامیت‌ها قرار گرفته بودند. واردات ایالات متحده از جنوب‌شرق آسیا به‌خاطر ضعیف‌تر بودن دالر کاهش یافت و این به‌ذات خود باز هم باعث کندی رشد اقتصادی گردید. علاوه‌تاً جنگ عراق کاهش چشم‌گیری در عرصه^۲ سرمایه‌گذاری‌ها در این منطقه را به‌وجود آورد. با چنین پس‌منظری، حمله^۳ انفجاری ماه اکتبر سال ۲۰۰۲م. در بالی انجام پذیرفت. این حمله^۴ انفجاری، بخشی از ستراتیژی جهانی‌ایست که مبتنی بر فروپاشی اقتصاد اندونیزی و مبتنی بر پدیدآوردن خلای اجتماعی - اقتصادی مورد نیازی بود که اسلامیت‌ها و سپانسرهای شان در آن می‌توانستند قدرت را با ایجاد دولت - درون دولت - در دستان خود بگیرند. تأثیر اقتصادی حمله^۵ انفجاری بر بالی تحلیل ذیل را مورد تأیید قرار می‌دهد: نتیجه^۶ مستقیم این روی‌داد همانا پائین‌آمدن ده درصدی در بورس سهام جاکارتا و یک کاهش چشم‌گیری در صنعت جهان‌گردی بود که سالانه ۵ میلیارد دالر درآمد از آن حاصل می‌شد. این روی‌داد هم‌چنان باعث کاهش در تولید ناخالص ملی اندونیزی در درازمدت گردید که تنها در سال ۲۰۰۲م. کاهش یک درصد را نشان داد... آخرین گزارش شورای امنیت سازمان ملل درباره^۷ امور مالی القاعده که در ماه دسامبر سال ۲۰۰۳م. انتشار یافت، تأییدکننده^۸ آن‌ست که از ۱۱ سپتامبر بدین‌سو مبالغ گوناگونی در سرتاسر جهان مجموعاً ۱۵۰ میلیون دالر مربوط به صندوق‌های تروریست‌ها می‌شد، منجمد گردید. هفتاد درصد این پول‌ها توسط نهادهای خیریه‌ای که به‌حیث پوششی برای سازمان‌های مسلح مورد استفاده قرار می‌گرفتند، در بانک‌های غربی واریز شده بود؛ البته کل این پول‌ها در سال ۲۰۰۳م. منجمد نه‌شدند، با درنظرداشت پول‌های تروریستی که در مناطق زیر کنترل قوانین غربی قرار داشتند. در همان زمانی که مقام‌های کشورهای غربی تصمیم گرفتند که برای ردیابی پول‌های القاعده اقدام نمایند، سازمان بخش بزرگ پول‌ها را به کشورهای جهان اسلام انتقال داده و سیستم بانکی غیررسمی به‌نام حواله مورد استفاده قرار داده شد و پول‌های ترور، با همین ساده‌گی دیگر قابل ردیابی و دست‌رسی نه‌بودند.

القاعده، پیش از ۱۱ سپتامبر دفتر حساب‌های خود را به‌شکل دیگری تنظیم نمود، طوری که حساب‌های گوناگون خود در بانک‌های غربی و به‌ویژه در ایالات متحده را مسدود کرد و پول‌های خود را برای سرمایه‌گذاری در بخش محصولاتمانند الماس و طلا به دوران انداخت. این سازمان شبکه^۹ مالی و عملیاتی خود را از حالت متمرکز کشیده و فعالیت‌های خارجی خود را به اروپا انتقال داد. سازمان امور حواله را به‌مثابه^{۱۰} مجرای مناسبی برای انتقال پول در گوشه و کنار جهان، به‌راه انداخت. مبلغ ۵۰ هزار دالر از مجموع ۱۵۰ هزار دالری که برای حمله^{۱۱} انفجاری در ماه نوامبر سال ۲۰۰۳م. در ترکیه به‌وقوع پیوست، از جانب یک مجراه پول‌رسانی القاعده به هسته‌ای که حمله^{۱۲} مذکور را در عمل پیاده می‌کرد، تحویل داده شده بود و مبلغ باقی‌مانده نیز برای استفاده^{۱۳} صندوق‌هایی که در ترکیه از قبل وجود داشتند، باقی ماند. هدف این بازسازی ساختاری دارای دو بخش است: یک - پول‌های سازمان باید در مقابل مقررات ضد تروریسم، که با انجام حملات ۱۱ سپتامبر به‌طور اجتناب‌ناپذیر تعقیب گردید، محافظت گردند. دو - از تغییرات پدیدآمده در بازار سود برداری گردد. البته همه^{۱۴} ما از این تغییر روش آگاهی داریم. حمله بر افغانستان و جنگ در عراق (منظور از حمله^{۱۵}

ایالات متحده بر این دو کشور است - مترجم) که به نام جنگ بر ضد تروریسم نامیده شده است، سقوط ارزش دلار در مقایسه با یورو و فرانک سوئیسی، دو نوع دیگر پول در عرصه دادوستد را سرعت بخشید. از اواخر سال ۲۰۰۱م. تا مارچ ۲۰۰۳م. هم‌واره حرف از رابطه کاملی بین کاهش ارزش دلار و بلند رفتن ارزش دو نوع پول دیگر و نیز در همین دوران عین رابطه بین قیمت طلا و ارزش دلار وجود داشته است. آیا می‌توان گفت که القاعده، از برکت شناخت و دید کامل از بازار مالی جهان، عواقب اقتصادی جنگ بوش بر ضد تروریسم را پیش‌گویی کرده بود؟ گرچه بسیاری‌ها آنرا یک مفکوره ناخوشایندی می‌دانند، با آن‌هم قویاً امکان آن وجود دارد که به‌وسیله دول غربی سبک سنگین و تحلیل گردیده باشد.

گزارش سازمان ملل با تأسف اظهار می‌دارد که غرب توانائی آنرا ندارد که سود تجارت قانونی را که توجه را به گروه‌های تروریست معطوف می‌سازد، ردیابی کند و علاوه بر آن دنبال پرابلم‌هایی افتاده است که با بلاک‌شدن فوندهائی که توسط سوداگران ثروت‌مند رهبری می‌گردد که به‌وسیله علاقه‌مندان تروریسم اسلامی مانند یوسف ندا رهبری می‌گردد. این مشکلات با مشخصات برجسته بازار مالی جهانی‌شده سروکار داشتند. ندا یک ستراسبورگی برخاسته از مصر، که در سوئیس اقامت دارد و ملل متحد او را به‌حیث تمویل‌کننده تروریسم و با تعزیراتی (از جمله ممنوعیت سفر) برابر گردیده تا ماه دسامبر سال ۲۰۰۳م. بدون موانع در سرتاسر اروپا سفر می‌کرد و با آزادی تمام به دارائی‌های خود دسترسی داشت. قرار معلوم این ممنوعیت بر مسافرت به‌وسیله دولت‌هایی که ندا بدان‌جاها سفر می‌کرد، تطبیق نه‌شد. ندا از انعطاف‌پذیری بازار مالی استفاده کرد تا با معرفی خود به‌حیث نماینده محکمه، شرکت‌های مختلفی را نابود سازد و فوندهائی دیگر و بیرون از دسترسی ادارات دولتی را تحت قیادت خود در آورد. سازمانی به نام فایننشال تاسک فورس (گروپ عملیاتی مالی) (Financial Action Task Force (FATF)) هم‌چون سازمان بین‌المللی که مقر آن در پاریس است و سعی بر آن دارد که از واردشدن پول‌های آلوده در اقتصادهای قانونی جلوگیری نماید، تقصیر را به‌دوش نه‌بود هم‌کاری و فعالیت‌های ناکافی در راستای تبادل اطلاعات میان کشورها، به‌منظور راکد ساختن پول‌های تروریستی از طریق سیستم مالی غرب می‌اندازد. اغلب کارشناس‌ها در عرصه فعالیت‌های ضد تروریسم در واقع کم‌تر تبادل اطلاعات می‌کردند، به‌خصوص در زمانی که این پول‌ها از طریق سیستم بانکی خارجی به دوران انداخته می‌شدند. نهاد فوق‌الذکر در این امر با ملل متحد موافق بود که معطوف ساختن توجه به سازمان‌های خیریه اسلامی دشوار به‌نظر می‌آمد. اکثراً اتفاق می‌افتاد که برخی حساب‌های بانکی در یکی از کشورها مسدود می‌شد ولی چند ماه بعدتر در زیر نام جدید به کشور دیگری منتقل شده می‌بود. ال هارومین (Al Harumain) که در سال ۲۰۰۲م. به فعالیت‌های تحت پوشش برای القاعده در بوسنی و سودان متهم شده بود، در ماه دسامبر سال ۲۰۰۳م. مدرسه‌ئی‌را در جاکارتا گشوده بود. یکی از کارمندان گروپ عملیاتی مالی اظهار داشت که سازمان‌های خیریه اسلامی، همان‌گونه که پول‌ها را با سرعت از یک شهر به شهر دیگر انتقال می‌دهند، خود نیز به‌همان سرعت منتقل می‌گردند. سرعتی که بر مبنای آن از یک کشور به کشور دیگر منتقل می‌گردند، نتیجه آشکار جهانی‌شدن و غیرمعمولی بودن است. بدین ترتیب به‌نظر می‌رسد که جهانی‌شدن در واقع مانعی در راستای ردیابی پول‌های تروریستی بوده است.

اینک پس از تقریباً سه سال از ۱۱ سپتامبر، استعمار مذهبی اسلامی هنوز هم با شدت تمام ادامه دارد و سازمان‌های خیریه به‌مثابه نیرومندترین وسیله در زمینه نفوذ بیش‌تر در بازارهای جدید، در دستش قرار دارند. در حال حاضر افریقا مرز جدید این استعمار را تشکیل می‌دهد؛ و هابیزم، در شرق و غرب افریقا با سرعت گسترش می‌یابد: سومالی، کینیا و تانزانیا کشورهایی اند که به‌حیث هدف از جانب تمویل‌کننده‌گان مالی سعودی انتخاب شده‌اند. پول‌های زیادی در احداث مساجد و مدارس به‌مصرف می‌رسد. محمد مادی، یک پیرو وهابیت در تانزانیا در برابر روزنامه تأیید اظهار داشت که سازمان‌های خیریه سعودی و یمنی به‌صورت منظم به کشورش پول می‌فرستند. «در رسمیات این پول‌ها برای خریداری ادویه به‌مصرف می‌رسند، اما در واقع به‌ما داده می‌شوند، که به ما کمک شود و اسلحه با آن خریداری گردد». در غرب افریقا، عربستان سعودی و سودان سپانسرهای مهم هستند. از برکت پول‌های همین کشورها بود که قیام‌ها در سنگال، گمبیا، نایجریا، موریتانیا و چاد به‌راه افتادند. در نایجریا اجرای قوانین شریعت از یک منطقه به منطقه دیگر گسترش یافت؛ بن لادن خود اعلام داشت که این کشور «برای نجات آماده‌گی دارد».

در افریقا، هم‌چون جنوب‌شرق آسیا، نیروهای استعماری بسترهای شگوفائی خود را از طریق فروپاشی اقتصادهای سیاسی داخلی دریافتند. فساد و رشوه‌ستانی، بی‌کاری، کندی رشد اقتصادی، فقر، تقسیم نابرابر ثروت - این‌ها همه عوامل شناخته شده‌ئی اند که زمینه‌ها برای قیام اسلامی را فراهم می‌سازند. در افریقا، استعمار مذهبی اسلامی، مانند جنوب‌شرق آسیا، به‌وسیله نیروی محرکه اقتصادی عربی پیش برده می‌شود؛ به‌گونه مثال تمویل‌کننده‌گان مالی عربستان سعودی و سوداگران یمنی از تمویل اقتصادی تروریسم اسلامی در جنوب‌شرق آسیا نمایندگی می‌کنند. با نگاهی به گذشته تاریخی می‌توان گفت که قرن‌ها پیش، اسلام، از مناطق جنوبی شبه‌جزیره عربستان که اکنون یمن نامیده شده است، به جنوب‌شرق آسیا گسترش یافت. پس در این‌صورت روابط مذهبی با تجارت و سوداگری از ازمینه قدیم برقرار بوده است. این امر نشان می‌دهد که چرا سوداگران یمنی این‌گونه با قوت در جنوب‌شرق آسیا نمایندگی خود را تمثیل می‌کنند و چرا آن‌ها از جمله مهم‌ترین سرمایه‌گذارها در آن منطقه دانسته می‌شوند؛ جای تأسف است که یک عده‌ئی از آن‌ها نقش پوشش را برای القاعده ایفا می‌کنند.

قانون میهن‌دوستی:

در ماه اکتبر سال ۲۰۰۱م. کانگرس ایالات متحده قانون میهن‌دوستی را به تصویب رسانید که نخستین قانون دارای مقررات مالی ضد تروریستی بود. این سند بر این عقیده استوار است که سفیدساختن پول‌های سیاه و نه‌بود شفافیت مالی، تمویل مالی تروریسم را در سطح جهان تسهیل می‌نماید. ذره‌بین قانون میهن‌دوستی بر سه عرصه سیستم مالی متمرکز ساخته شده که گروه‌های تروریستی آن‌را مورد استفاده قرار می‌دهند: بانک‌داران فوق‌العاده، که با تجارت و خدمات بانکی افراد در ارتباط اند. این قانون با تشریح مفصل، بانک‌های ایالات متحده را از معامله با نهادهای کریدت دهنده غیرمعمولی ممنوع ساخته است. در این ممنوعیت همان نهادهائی

شامل می‌گردند که به‌طور فزاینده‌تری در هیچ کشوری وجود ندارند. نهادهای کرایه‌دهنده هسته‌ی بنیادین پدیده‌ی بانک‌های خارجی را تشکیل می‌دهند؛ این‌ها غیرمعمولی و غیرقابل تعقیب و در اغلب موارد هم فاقد آدرس‌های مشخص و واضح اند. قانون میهن‌دوستی نهادهای کرایه‌دهنده را به‌صورت بالفعل از سیستم بانکی ایالات متحده تبعید نه کرده، زیرا بانک‌های امریکائی از پذیرفتن افتتاح حساب‌های مشکوک با نام‌های جعلی و داشتن روابط با بانک‌های خارجی‌ای که با آن‌گونه نهادها معامله داشته باشند، ممنوع گردیده اند.

قانون میهن‌دوستی، هم‌چنان معاملات انفرادی بانک‌ها در داخل کشور را هم تنظیم نموده است. پس از افشای تکان‌دهنده‌ی استفاده‌ی رباینده‌گان هواپیماها و حملات ۱۱ سپتامبر، از ماشین‌های اتومات بانک برای اخذ پول، امریکائی‌ها تحقیقات کاملی در رابطه به حساب‌های بانکی شان انجام دادند. نتیجه‌ی تحقیقات این بود که نزده تن رباینده‌گان در ایالات متحده، به صورت مجموعی بیست و چهار حساب بانکی در نماینده‌گی‌های بزرگ چهار بانک معروف امریکائی افتتاح کرده بودند. در این حساب‌ها البته هیچ‌گاه مبالغی بالاتر از ۵ هزار دالر وجود نداشت است. دنیس لورمر (Dennis Lormer) مدیر بخش جرم‌های مالی (اف.بی.آی.) در جریان ارائه‌ی شهادت در کمیته‌ی خدمات مالی مجلس نماینده‌گان اظهار داشت که رباینده‌گان همواره سعی می‌کردند مبالغ موجود در حساب‌های شان را کم‌تر و پائین نگه‌دارند تا از ردیابی رادارهای مالی مصئون بمانند. آن‌ها به‌خاطر افتتاح حساب‌های بانکی شان، در حالی که فاقد شماره‌ی اجتماعی مالی و آدرس ثابت بودند، از ویژه‌هایی که عربستان سعودی و یا امارات متحده‌ی عربی برای شان داده بودند، استفاده کرده بودند. همه‌ی این حساب‌ها، شریکی بودند و سه تا چهار تن، می‌توانستند از این حساب‌ها استفاده کنند. یافته‌ها از این تحقیقات، انگیزه‌ی آن شد که سلسله‌ئی از محدودیت‌ها بر سیستم بانکی امریکائی هم‌راه با تأکید بر مکلفیت «مشتری‌ات را بشناس» وارد ساخته شود. اکنون اگر کسی بخواهد حساب بانکی در ایالات متحده باز کند، چندین نوع کنترل در رابطه به هویت دارنده‌ی حساب با در نظر داشت این‌که پولی را که در حساب نگه می‌دارد، از کدام مدرک و از کجا آمده است، انجام می‌گردد.

قانون میهن‌دوستی توجه خود را به ریشه‌های غیرمعمولی شدن بازار مالی بین‌المللی که خواهان خاتمه‌دادن به هر نوع محدودیت بر انتقال پول می‌باشد، معطوف کرده است. قانون از روح جهانی شدن و غیرمعمولی ساختن فاصله گرفته که اقتصاد غربی از آغاز سال‌های ۹۰ با آن شناخت پیدا کرده بود از این‌رو مجموع کل بانک‌ها در جهان، با شغف و حرارت از این قانون استقبال به‌عمل نیاوردند. این قانون، برای آغاز، فشار بسیار سنگینی را بر بانک‌های امریکائی و بانک‌های راجسترشده‌ی خارجی در ایالات متحده وارد کرد. هر بانک امریکائی و یا خارجی راجسترشده در ایالات متحده که فعالیت‌ها و تعرفه‌های «مشکوک» را به حکومت گزارش ندهد، از نظر این قانون جرم حساب می‌گردد. اجرائی شدن قانون به این ساده‌گی نیست، بانک‌ها باید به‌مصرف خود کارمندان خود را آموزش دهند، تا این‌که آن‌ها قادر به انجام وظایف شان مطابق به قانون شوند. اغلب بانک‌دارها احساس می‌کنند که برخی مقررات، نیاز به کار فوق‌العاده زیاد و پرهزینه دارد و برخی دیگر قانون جدید را باعث پامال کردن حریم شخصی مشتریان شان می‌دانند. عواقب وخیم قوانینی مانند قانون میهن‌دوستی که اندازه‌ی آزادی بانک‌های خارجی را محدود می‌سازد، در واقع این اعتقاد رشدیابنده‌ی در بین مجموعه‌ی بانک‌های خارجی را که امریکا در برابر سرمایه‌گزاران خارجی غیابت دارد، انعکاس می‌دهد. این تأکید از طریق اجرای

مقررات دیگری که در مورد سرمایه‌گذاران خارجی به‌طور روشنی تبیین شده است، به‌گونه‌ی مثال قانون مالیات بوش که مالیه بر سود سرمایه برای مالیه‌دهنده‌گان امریکائی را کاهش می‌دهد، اما وقتی حرف از سرمایه‌گذاران انفرادی خارجی در میان باشد، مالیات در سطح بلند محاسبه می‌گردد. این قوانین با نه‌بود اعتباری که در ایالات متحده در نتیجهٔ حملات ۱۱ سپتامبر پدید آمده است، تلفیق شده که سرمایه‌گذاری‌های خارجی با دالر امریکائی را کاهش داده و به‌همین دلیل دالر نیز به‌نوبهٔ خود باز هم ضعیف‌تر گردیده است. بدین ترتیب این یورو است که به‌طور مستقیم از این دگرگونی‌ها سود می‌برد. از آنجائی که اقتصاد جهانی بیش‌تر از پیش به استاندارد معاملات با دو نوع اسعار یعنی دالر و یورو گرایش یافته است، سرمایه‌گذاران خارجی نیز به‌طرف اروپا میلان پیدا کرده‌اند. بانک‌دارهای برتانوی در ماه دسامبر سال ۲۰۰۳م. به‌من اظهار داشتند که بانک‌های تجارتي مختلفی که در آسیا و افریقا فعالیت دارند، درک کردند که در بین سرمایه‌گذاران قانونی علاقه و کششی به‌میان آمده که از کاربرد دالر در معاملات شان طفره رفته و به یورو رو آورند. در فضای عدم اطمینان ناشی از جنگ برضد تروریزم به‌نظر می‌رسد که یورو می‌تواند یک واحد پولی ریزرفی باشد که بتوان سرمایه را محفوظ نگه‌داشت.

برای مقابله یا سفیدساختن پول‌های سیاه، فرار سرمایه و تعرفه‌های مربوط به تروریست‌ها قانون میهن‌دوستی انتقال پول با دالر در سرتاسر جهان را کنترل می‌کند. چون قوانین هم‌گونی در اروپا وجود نه‌دارند، لذا پس از ۱۱ سپتامبر سیل سرمایهٔ غیرقانونی به‌سوی اروپا جریان پیدا کرده است، جائی که این سرمایه‌ها بر اقتصادهای قانونی غربی فشار مضاعف وارد می‌کنند. در این ضمن من با یک سوداگر از افریقای جنوبی چندین بار صحبت‌هائی داشتم که عادت داشت کنترل افریقای جنوبی بر پول‌های خارجی عملی نه‌گردد. او اظهار داشت که به کمک بانک‌های «دوست» در محل، مبالغی را به‌پول دالر امریکائی در گوشه‌ئی محفوظ گذاشته بود که در حساب‌های بانکی در ایالات متحده آشکار شد که این کار پس از اجرائی شدن قانون میهن‌دوستی دیگر امکان نه‌دارد. او توضیح داد که «حکومت امریکا ورود دالر به ایالات متحده را شدیداً کنترل می‌کند، بانک‌های افریقای جنوبی از این نوع کنترل زیاد بیم دارند و از هم‌کاری با سوداگرانی چون من که اسعار را از کشور به بیرون منتقل می‌سازند، اجتناب می‌ورزند». در حال حاضر شیوهٔ دیگری برای گریز از این نوع کنترل همانا خریداری الماس و طلاست که از کشور به‌طور قاچاقی بیرون کشیده شده و در اروپا به‌فروش رسانیده می‌شوند. سودهائی از این فروشات در حساب‌های یورویی در مراکز اروپائی برای تجارت خارجی واریز می‌گردند، که باز از آن‌جا راه خود را به اقتصاد اروپا می‌یابند. بسیار احتمال دارد که القاعده نیز ستراتژی هم‌سانی را تعقیب کند. واضح است که این پدیده با ظهور یورو تا به ۱۱ مارچ ۲۰۰۴م. مساعدت نموده است.

بازار سیاه بورسی پزو:

قانون میهن‌دوستی و سایر قوانین و مقررات مالی ضد تروریستی مانند لوایح وضع‌شده از جانب گروپ عملیاتی مالی (FATF) نتایج اندک و یا هیچ نتیجه‌ئی از کاهش‌یافتن فعالیت‌های هم سوداگران مواد مخدر و هم گروه‌های تروریستی از طریق سیستم

بانکی غیررسمی نه داشتند. این سیستم به حیث مجموعه‌ئی از شبکه‌های ال‌ترناتیف و غیرمعمولی پنداشته می‌شود که از طریق آن پول از یک کشور به کشور دیگر انتقال داده می‌شود. یکی از این شبکه‌ها هم بازار سیاه بورس پزو و آن دیگرش حواله نام دارند. بازار سیاه بورس پزو، سیستم پول‌شوئی‌ایست که بیش‌تر به وسیله سوداگران مواد مخدر کلمبیائی و سایر کشورهای امریکای جنوبی مورد استفاده قرار می‌گیرد. حواله، که در جهان اسلام شهرت زیاد دارد، به خصوص بیش‌تر توسط گروه‌های تروریستی اسلامی استفاده می‌شود. بسیار دشوار است که هر دو شبکه را بتوان با شیوه‌های پولی سنتی کنترل کرد، زیرا در این‌جا حرفی از انتقال فزیکالی پول از یک کشور به کشور دیگر در میان نیست. خنده‌دار اینست که هر دو سیستم تصویر هم‌سانی از جهانی‌شدن و غیرمعمولی ساختن را ارائه می‌دهند: این دو سیستم فراملیتی عمل می‌کنند، همه امور را خود انجام می‌دهند و سرعت عمل دارند، حواله در واقع در دقیقه‌ها عمل می‌کند.

در سال‌های نخست، کارتل مواد مخدر مدلن (Medellen) پول نقد را در همان هواپیمائی که مواد مخدر را به امریکای شمالی انتقال می‌داد، می‌فرستاد. باری در کلمبیا بایستی دالر به کمک بانک‌داران رشوه‌خوار به پزو تبدیل می‌شد. این در واقع یک پروسه هم‌راه با تأخیر بود و سوداگران مواد مخدر می‌بایست مقدار زیاد پول نقد را در مخفی‌گاه‌ها جا‌به‌جا کنند. این امر پرابلم‌هائی را به هم راه داشت. به طور مثال یکی از سوداگران کلمبیائی مواد مخدر، مبالغ هنگفت پول را در محوطه ملکیت خویش زیر خاک پنهان کرده بود و وقتی باران شدید باریدن گرفت، آب‌های جاری شده دالره‌های امریکائی را با خود بردند و این باعث مسدودشدن لوله‌های آب گردید. به قول ماری فورمن (Marci Forman) که مسؤولیت تحقیقات مالی در گمرک امریکا را به دوش داشت، در کلمبیا، همین حالا هنوز هم گدام‌هائی وجود دارند که از دالره‌های امریکائی مشبوع اند که می‌توانند با پزو تبدیل گردند. برای کارتل مواد مخدر کلمبیا و یا فارک که به‌حیث شبه‌نظامی آن عمل می‌کند و یا برای (سندیرو لیومینوسو) در پیرو، دالره‌های امریکائی هیچ مفیدیتی ندارند. اعضای این سازمان‌ها در محلات دورافتاده زنده‌گی می‌کنند که در آن‌جاها اسعار داخلی را به‌کار می‌برند و هیچ‌گاهی هم به‌خارج از کشور سفر نمی‌کنند. آن‌ها به پول‌های داخلی نیاز دارند تا به زارعان بپردازند، به پلیس رشوه دهند، افراد را برای کار جلب کنند و اسلحه و مواد انفجاری خریداری نمایند.

سوداگران مواد مخدر و گروه‌های تروریستی، به‌منظور خلاصی از پرابلم گدام‌های پول و بیش‌ترشدن جریان پول محلی، بازار سیاه اسعار در کلمبیا را با مؤفقیت ایجاد و فعال ساختند و آن‌ها این کار را با سیستم بانکی غیرقانونی و غیررسمی خویش انجام دادند. این سیستم، همانا بازار سیاه بورس پزو نامیده شد. کار این سیستم خیلی ساده و بسیط است. سوداگران مواد مخدر، مواد نشه‌آور را به ایالات متحده انتقال و در آن‌جا به‌فروش می‌رسانند که در عوض آن پول نقد به دالر امریکائی به‌دست می‌آورند و آن‌ها این دالرها را به صراف‌ها در داخل ایالات متحده تحویل می‌دهند. صراف‌ها موافقت می‌کنند که آن پول‌ها را پائین‌تر از نرخ رسمی و اکثراً هم ۴۰ درصد کم‌تر تبادل نمایند و آن‌گاه او به‌دوش می‌گیرد که معادل مبالغ دریافت‌شده را به دالر چند هفته بعدتر در کلمبیا به پول پزو تحویل بدهد. سوداگر مورد نظر این پول نقد را تقسیمات کرده و اکثراً آن‌ها را در صندوق‌ها، بکس‌ها و حتا در طول بکس‌های

موترها در بین هم‌کاران فراوان خویش که مبالغ کوچکی را در هزاران حساب‌های بانکی به نام خود واریز می‌کنند، پخش می‌نماید. زمانی که پول‌ها در بانک‌ها واریز شدند، آن‌گاه دیگر آن «پول‌ها ستره» اند.

هم‌زمان با این، سوداگر مورد نظر یک دفتر در کلمبیا دارد، جائی که سوداگران قانونی در آن رفت‌وآمد کرده و کالاهای خارجی را از سگرت‌های امریکائی گرفته تا به دست‌گاه‌های تلویزیون و سایر محصولات از آن‌جا خریداری می‌کنند که قیمت آن‌ها را با پول پزو می‌پردازند. این خریداری‌ها به بهای اسعار متبادل و اکثراً با ۲۰ درصد بالاتر از نرخ رسمی انجام می‌یابد. صراف‌های امریکائی، کالاها را در ایالات متحده با همان پول مخدر خریداری می‌کنند که سوداگران اکثراً در نزد شرکت‌هایی که از منابع اصلی پول‌ها آگاهی دارند، می‌گذارند؛ متعاقباً او این کالاها را با کشتی به آدرس دفتر خویش در کلمبیا ارسال می‌دارد که در آن‌جا با پول پزو به فروش رسانیده می‌شوند. این پول پزو پسان‌ها برای پرداخت‌ها به سوداگران مواد مخدر مورد استفاده قرار می‌گیرند.

به‌منظور اجتناب و طفره‌رفتن از مقام‌های مالیاتی امریکائی، سپرده‌های بانکی و خریداری‌ها همیشه در مرز کم‌تر از ده هزار دالر، یعنی مبلغی که اداره مالیاتی تعیین نموده است، انجام می‌یابند. تکنیک چند حصه ساختن مبالغ بزرگ به تعرفه‌های کم‌تر از ده هزار دالری اساساً یک عمل غیرقانونی در ایالات متحده به‌شمار می‌رود.

دارنده‌گان شغل آزاد و نیز سیاست‌مدارها هم‌چنان از بازار سیاه بورس پزو استفاده می‌کنند تا پول دالر را برای فرزندان خود که در ایالات متحده تحصیل می‌کنند، بفرستند. این سیستم نیز مانند حواله عمل می‌کند. این سیستم فواید هم‌سانی هم‌چون حواله را داراست: سریع، ارزان و از هر نوع کنترل مالیاتی طفره می‌رود.

بر مبنای اسناد اداره مالیاتی ایالات متحده، مبالغ پول سیاهی که از طریق بازار سیاه بورس پزو در بین سال‌های ۱۹۹۹م. و ۲۰۰۳م. به پول سفید تبدیل شده اند، از یک میلیارد به ۶ میلیارد بالا رفته است. به‌قول ریموند کیلی (Raymond Kelly) مسؤول گمرک ایالات متحده، «بازار سیاه بورس پزو، بزرگ‌ترین زنجیری را بین جرم و تجارت تشکیل می‌دهد.»

حواله:

در جریان بازنگاری ساختاری مالی القاعده در سال ۲۰۰۱م.، باید مقدار بزرگ طلا از افغانستان نیز انتقال داده می‌شد. این کار هم توسط افراد و هم از طریق سیستم حواله انجام یافت. القاعده، طلاهای خود را با مؤفقیت از افغانستان و پاکستان به دویی انتقال داد که از آن‌جا به خاطر مساعدت به شبکه دست‌رسی ناپذیر سازمان، به بقیه بخش‌های جهان ارسال می‌گردید. انتقال پول و یا طلا برای اجراکننده حواله (حواله‌دار) مشکلی در بر نه‌داشت: آن‌ها از طلا به‌خاطر حفظ توازن در حساب‌داری خود از یک کشور تا کشور دیگر استفاده می‌کنند و بدین ترتیب آن‌ها در سرتاسر جهان از ریزرف‌های طلا برخوردار اند. سیستم حواله در واقع بر اساس یک ستاندارد نیرومندی از طلا عمل می‌کند؛ مثلاً بهای اسعار در بازار تبادله، بر اساس ارزش این فلز تعیین می‌گردد. طلا در

کشورهای روبه‌انکشاف با اعتبارترین وسیله تبادل به‌شمار می‌رود. از این‌رو حواله‌دارها مناسبات تنانتگی با سوداگران دارند، مثلاً آن‌ها از مهم‌ترین بازار طلای سرینگر در کشمیر، یعنی لال چوک عمل می‌کنند. تقریباً هیچ مرزی در مقدار طلائی که یک سوداگر بزرگ طلا می‌تواند از طریق سیستم حواله بر آن کار کند، وجود ندارد. به‌قول عبدالرزاق، مالک اری گولد (ARY Gold) یکی از بزرگ‌ترین سوداگران پاکستانی در عرصه طلای ضرب نشده در دویی «وقتی بخواهی که صد کیلو طلا داشته باشی، در ظرف دوازده ساعت در هرجائی که بخواهی، می‌توانم برایت بدهم.»

از طریق سیستم حواله، از طلا گرفته تا به ماده نه‌ایت مایع، ماده‌ای که در مدت زمان نه‌ایت کوتاه به هر نوع پولی تبدیل می‌گردد. این تصمیم که بخش بزرگ پول القاعده به طلا تبدیل گردد، نیز به‌وسیله عملی‌بودن این سیستم ساده‌تر گردید تا طلا را هم به پول نقد تبدیل کند. این امر به‌نوبه خود با انکشاف تعداد تعرفه‌ها از طریق حواله را باری رسانید. فایده بزرگ دیگر این سیستم غیررسمی طبعاً حضور عمومی آن در مناطقی است که تروریزم اسلامی ظهور می‌کند و سیستم بانک‌داری ناتوان می‌شود. حواله در جنوب‌شرق آسیا، از قابل استفاده‌ترین سیستم برای انتقال‌ها با اسعار خارجی‌ست؛ در ناحیه ارمیتا (Ermita District) در مرکز مانیلا در هرجاده و کوچه حواله‌دارهائی وجود دارند که سالیانه مبلغ تقریباً ۳۵۰ میلیون دالر حواله را که معادل به ۱۰۴ میلیارد فیلیپین (واحد پول فیلیپین) می‌شود، در شرق میانه که با آن کار کرده اند، اجرا می‌گردد. در هند، کشوری که اندیراگانندی جانس را در آن از دست داد، یک مجادله نیرومندی را برای درهم پیچیدن بساط حواله به‌راه انداخته بود، می‌توان گفت که ارزش تعرفه‌هائی از طریق این سیستم ۴۰ درصد محصول ناخالص ملی را تشکیل می‌داد.

در سال ۱۹۹۸م. حکومت مالیزی کنترلی را به اجرا در آورد که جلو فرار سرمایه را سد نماید، حواله مهم‌ترین منبع اسعار خارجی را تشکیل می‌داد.

همچنان طرف‌داران تروریزم در غرب، به حواله رو بردند تا برای گروه‌های اسلامی مسلح پول ارسال نمایند. در تابستان سال ۲۰۰۲م. پلیس هند از پلانی پرده برداشت که مطابق به آن یک سازمان خیریه‌ی برتانوی به‌نام جنبش جهانی آزادی کشمیر (World Kashmir Freedom Movement) به سازمان‌های تروریستی کشمیری پول می‌فرستاد. یک حواله‌دار، به شخصی به‌نام امتیاز بزاز (Imtiaz Bazaz) یک ناشر روزنامه توریستی در هتل ملکیتش در دهلی کهنه، مبالغ پول تحویل داد. بزاز نام‌برده این پول را در حساب‌های بانکی دیگر واریز نمود. این پول‌ها سرانجام از یک بانکی در کشمیر سر در آوردند، جائی که او این پول را از آن بانکی تحویل گرفت و آن‌را به گیرنده مورد نظر، یعنی گروه‌های اسلامی در کشمیر تسلیم کرد.

اروپا: مکان جدید مالی و لوژستیکی تروریزم:

القاعده، پس از ۱۱ سپتامبر نه تنها از بین نرفت، و حتا زخم جدی‌ئی هم نه‌برداشت، بل که بر عکس هم‌راه با شبکه جهانی طرف‌دارانش، هسته‌ها و سابقه‌دارانش رشد نمود و نسبت به هر زمان دیگر غیرقابل دست‌رسی شده است. تروریزم اسلامی نشان داد

که از امکانات قابل توجهی برای مطابقت خود با مقررات ضد تروریستی برخوردار می‌باشد. به‌طور مثال، القاعده در یک واکنش در مقابل مسدود شدن کمپ‌های آموزشی در افغانستان، سودان و بالکان، به آموزش طرف‌دارانش از لحاظ نظری بپردازد. به‌منظور تحقق این هدف، کورس‌های آموزش نظامی را از طریق درس‌نامه‌هایی در زمینهٔ ساختن انواع بمب‌ها که می‌توانند تنها در ساعات معینی از شبکهٔ اینترنت دانلود گردد، به‌راه انداخت. به‌قول نک فیلدینگ (Nick Fielding)، ژورنالیست کارآگاه سندی‌تایمز، که کارشناس امور تروریسم اسلامی است «این مواد درسی هیچ‌گاهی بیش‌تر از یک ساعت قابل دسترسی در اینترنت نمی‌باشند، اما همین یک ساعت هم برای هزاران تن در جهان کافی‌ست که آن‌ها را دانلود نمایند. این درس‌نامه‌ها تمام اطلاعاتی را که برای آموزش افراد در زمینهٔ «هنر ترور» نیاز است، محتوا می‌کند. درس‌نامه‌ها همچنان دارای اطلاعاتی دربارهٔ اهداف آینده نیز اند. به‌قول اندی‌را سینگ تحلیل‌گری که برای بانک‌های بزرگ، مدل‌های اقتصادی طراحی می‌کند که در آن ریسک‌های روی داده‌های غیرمعمول مورد تحلیل قرار می‌گیرد، پیام‌هایی دربارهٔ این پرسش که چه زمانی و در کجا حمله‌ئی باید انجام یابد، اکثراً در نقشه‌ها پنهان ساخته می‌شود. اندی‌را توضیح می‌دهد که «این تکنیک ستیگانوگرافی، ستیگانوگرافی زبانی نامی‌ده می‌شود، یعنی حرف‌ها و کلمات از متن‌های گوناگون هم‌راه با میلیون‌ها کاپی از نقشه‌ها به‌هم تلفیق می‌یابد، و این روند تلفیق و اختلاط از طریق یک نرم‌افزار ویژه‌ئی انجام می‌شود.»

القاعده در موقعیتی قرار داشت که از متوذهای گوناگونی را که ایالات متحده و اروپا از نظر تمویل مالی تروریسم از آن‌ها به‌خوبی استفاده می‌کردند، به‌کار بگیرند. به‌طور مثال در حالی که ایالات متحده برخورد نهایت سخت‌گیرانه‌ئی نسبت به سازمان‌های خیریه داشت که در جایی با سازمان‌های تروریستی وصل بودند، سازمان‌های اروپائی‌ای‌را که کمک‌های بشردوستانه ارائه می‌کردند، محافظت نماید؛ زیرا نگرانی آن وجود داشت که به فعالیت‌های ارزشمندشان صدمه وارد گردد. سود بزرگی که اروپا در واقع به تمویل مالی ترور دارد، همانا عدم موجودیت یک رشته قوانینی هم‌چون قانون میهن‌دوستی می‌باشد.

مرزهای سیاست ضد تروریسم اروپائی، از عدم موجودیت تعریف دسته‌جمعی اروپائی برای تروریسم گرفته که برخی کشورها هنوز هم باید آن‌را به اجرا در آورند، تا به روی آوردن به انجام کنترل حساب‌های بانکی، یا مقررات و ضوابط جدیدی در مطابقت به احکام صادرشدهٔ دوسال قبل، در زمینهٔ بازداشت‌هایی به‌جانب‌داری از اروپا، روی دست گرفته و مورد اجرا قرار داده شود.

در اروپا بانک‌های جعلی و سایر سهولت‌های دیگر، مهم‌ترین مجراهایی اند که به‌وسیلهٔ سپانسرهای تروریسم برای انتقال پول‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. قضات ایتالیائی کشف کردند که هسته‌های فعالان مسلمانانی که در ایتالیا عملیات می‌کنند، پول‌های خود را از طریق بانک‌های خارجی برتانیه دریافت می‌دارند. یک شنود صحبت‌هایی در درون یک مسجد در شهر میلان، باعث آشکار شدن هویت سپانسرها گردید. یک شخصی که نه‌خواسته بود هویتش افشا گردد، به امام مسجد گفته بود: «این رشته از عربستان سعودی آغاز می‌یابد، از این‌رو دربارهٔ پول تشویشی نه‌داشته باشید، زیرا پول عربستان سعودی، در واقع پول خود شماست». وقتی یک‌بار پول به سیستم بانکی اروپائی وارد شد، دیگر می‌توان آن‌را به هرجائی فرستاد و یا در هرجائی برداشت کرد. اعضای گروه‌های تروریستی که در اروپا فعالیت دارند، هم‌مانند رباینده‌گان ۱۱ سپتامبر از دست‌گاه‌های اتومات استفاده می‌کنند، تا

پول‌هائی را که سپانسرهای شان فراهم می‌سازند، به‌دست بیاورند. هم‌چنان آن‌هائی که در روی داد حملات انفجاری در بالی، استانبول و مادرید سهم گرفته بودند، از چنین دست‌گانه‌های اتومات پول استفاده کرده بودند.

از ۱۱ سپتامبر به پس، ارزش پول یورو در مقایسه با دالر، قدرت جذب‌کننده اروپا برای پول‌شوئی‌ها و سپانسرهای تروریسم را بیش‌تر و کلان‌تر ساخت. به قول رایموند باکر برای سفید ساختن پول‌های سیاه از شش‌ماه تا یک سال زمان نیاز دارد، در همین مدت زمان افرادی هستند که وجوه نقدی پول‌های سیاه در نزد خود دارند که اگر ارزش آن پول‌های دست‌داشته‌شان پائین بیاید، باعث هزینه‌افزایی می‌گردد. در سال ۲۰۰۳ م. دالر به مقایسه‌ی یورو ارزش خود را به طور چشم‌گیری از دست داد، بر مبنای قانون میهن‌دوستی، وقتی مصارف اضافی در قیمت رو به تزاید عملیه‌ی سفیدساختن پول‌های سیاه و تبدیل کردن آن‌ها به دالر امریکائی، محاسبه گردد، این هزینه‌ها چنان بالا می‌رود، که این امر سبب کاهش خودبه‌خودی سود و منفعت از فعالیت‌های غیرقانونی و جنائی می‌گردد.

رایج‌گردیدن پول واحد اروپائی، پول‌شوئی‌مبالغ بزرگ پول‌های سیاه را در اروپا سهولت بخشید. گمرک ایتالیا در بهار سال ۲۰۰۴ م. عملیات بزرگ پول‌شوئی را خنثا ساخت. این عملیات را یک گروه کالابر ریائی به‌نام ندرانجیتا (ndrangeta) که متشکل از افراد سازمان یافته‌ی جنایت‌کار بود به‌راه انداخته بود که در نظر داشتند مبالغ بزرگ پول‌های سیاه به‌دست‌آمده از مواد مخدر را از طریق تعرفه‌های ملکیت‌های بزرگ غیرمنقول در بروکسل سفید سازند. در نظر داشتند این پول‌های را که در کانتینرها جابه‌جاشده بودند، به بروکسل منتقل سازند و در آن‌جا ساختمان‌هائی را با آن پول‌ها خریداری نمایند و یا اعمار ساختمان‌های جدید را با این پول‌ها تقوید نمایند. پلیس ایتالیا تخمین نموده بود که باند مذکور از طریق عملی‌ساختن این روش، یک ناحیه‌ی مکملی را در بروکسل به‌دست می‌آورد. به قول مقام‌های ایتالیائی، به دوران انداختن این‌گونه پول‌های مواد مخدر، قبل از رایج‌شدن یورو بسیار گران تمام می‌شد، زیرا در آن زمان نخست باید این مقدار پول به اسعار گوناگونی تبدیل می‌گردید. به طور مثال گروه جنایت‌کارهای سازمان‌دهی شده‌ی ایتالیائی، نخست از یک دفتر تبادل‌ه‌ی اسعار در شهر روم استفاده می‌کردند تا اسعار مختلف اروپائی را به دالر امریکائی تبادل کنند که این عملیه ۵۰ لیره در هر یک دالر تمام می‌شد؛ علاوه‌ی این کار تا به پایان‌رسیدن عملیه‌ی تبادل‌ه‌ی اسعار زمان زیادی را در بر می‌گرفت و نیز سعی به کار برده می‌شد که از مشکوک‌شدن مقام‌های مربوطه جلوگیری گردد. پلیس ایتالیا تصریح نموده است که هم مافیا و هم ندرانجیتا پس از یازده سپتامبر پول‌های به‌مراتب بیش‌تر مواد مخدر را در اروپا به پول سفید مبدل ساخته‌اند. هالند و بلجیم مهم‌ترین کشورهای اند که این‌ها در آن‌جاها اتفاق افتادند. مجموع کل درآمد چهار سازمان جنائی هرکدام مافیا، کامورا (Camorra)، ندرانجیتا و ساکراکورونا یونیتا (Sacra Corona Unita) ده درصد محصول ناخالص ایتالیا (صد میلیارد یورو) را تشکیل می‌دهد.

چنان‌چه در جنایات سازمان‌دهی‌شده ایتالیائی در عرصه‌ی برای تجارت مواد مخدر بیش‌تر اوقات از پول یورو استفاده می‌گردد، فلذا در مسیری که مواد مخدر در آن انتقال می‌کند نیز یورو به‌مصرف می‌رسد. یک پلیس محفی ایتالیائی توضیح داد که "روشن است که به انتقال‌کننده‌گان مواد، با دالر پرداخت می‌شود، اما فروش مواد و مبدل‌ساختن پول‌های به‌دست‌آمده از فروش مواد در

اروپا به یورو انجام می‌یابد". این پلیس مخفی تأیید کرد که بخش بزرگ مواد مخدری که در اروپا به فروش رسانیده می‌شود، از افغانستان و آسیای میانه وارد می‌گردد و قاچاق مواد مخدر عرصه‌ایست که جنایت و ترور به هم وصل می‌گردند. به‌طور مثال در سال ۲۰۰۳م. نیروی دریایی امریکائی کشتی باربری را که از مسیر خلیج فارس عبور می‌کرد، توقیف نمود. وقتی کشتی بازرسی شد، مقدار دو تن چرس بازیافت گردید و عمله کشتی هم متشکل از اعضای مظنون شبکه القاعده بودند. مواد مخدر در ۵۴ بوجی جابه‌جاشده بود که هرکدام آن‌ها ۷۰ پوند وزن داشت که ارزش مجموعی آن در بازار از ۸ تا ده میلیون دالر محاسبه گردید. قاچاق مواد مخدر یگانه رابطه تجاری بین تروریزم اسلامی و جنایت‌های سازمان‌یافته پنداشته نمی‌شود، بل که بنا بر گزارش (اف.بی.آی.) که به کمیسیون تحقیقاتی روی‌دادهای ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده ارائه گردید، بن لادن هم‌چنان قبل از انجام حملات بر ساختمان‌های دوقلو، به‌منظور خریداری پاسپورت‌های جعلی امریکائی به کوسا نوسترا (Cosa Nostra) مراجعه کرده بود.

شبکه مساجد اروپائی:

بسته‌گان و خویشاوندان قربانیان ۱۱ سپتامبر، در مقابل برخی از نخبه‌گان سعودی، علیه سودان و شماری از بانک‌ها و سازمان‌های خیریه در خلیج فارس، که به تمویل مالی القاعده متهم بودند، تقاضای راه‌اندازی دادگاه را کردند. چند روز قبل از آغاز کار دادگاه دارائی‌های سعودی‌ها که بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دالر می‌شد، از ایالات متحده خارج ساخته شد. این پول‌ها سپس در اروپا سر از نو در زمینه سهام، قرضه‌ها و ملکیت‌های غیرمنقول به دوران انداخته شد. بنا بر گزارش‌های سازمان ملل، پول‌های سعودی هنوز هم، راه خود را در عرصه مساعدت به گروه‌های تروریستی جهان اسلام در اروپا تعقیب می‌کند.

مقام‌های مبارزه برضد تروریزم اروپا معتقد به این شده اند که حضور سرمایه‌گذاری‌های بزرگ سعودی در اروپا، تمویل مالی مساجد و مدرسه‌ها در این قاره را سهولت بخشیده است. شبکه مساجد به‌مثابه نیرومندترین عنصر جلب و جذب، تمویل مالی و هم‌آهنگ‌کننده فعالیت‌های هسته‌ها و گروه‌های مسلحی که با تروریزم اسلامی در اروپا و خارج از آن رابطه دارند، می‌باشد. پلیس‌های مخفی اسپانیائی، مساجد اروپائی را «حملات آزاد برای القاعده و برای گردآوردن پول» تعریف می‌کنند. ادارات استخباراتی‌ای که درگیر مبارزه برضد تروریزم هستند، تا قبل از حملات انفجاری در شهر مادرید، به نقش شبکه مساجد اروپائی، به‌ویژه با درنظرداشت تمویل پولی تروریزم اسلامی در مراحل آماده‌گی‌ها برای حملات ۱۱ سپتامبر، کم بها داده بودند. پلیس مخفی اسپانیا در بهار سال ۲۰۰۴م. کشف نمود که یک هسته اسپانیائی به‌نام «سربازان خدا» که فعالیت‌های خود را در سال ۱۹۹۴م. از مسجد ابوبکر در مادرید آغاز کرده بود، به هسته مشابهی در هامبورگ که در روی‌دادهای ۱۱ سپتامبر سهیم بود، کمک و مساعدت کرده بود.

شبکه‌های اروپایی مساجد همچنان مسلمان‌های اروپایی را برای حملات انتحاری تشویق و جذب می‌کند. دو تن حمله‌کننده‌گان انتحاری برتانیایی که سال گذشته حملاتی را در تل ابیب انجام داده بودند، در هاونسلو (Hounslow) و داربی (Derby) زنده‌گی می‌کردند. قضات ایتالیایی افشا کردند که مساجد ایتالیایی افراد متعددی را غرض انجام حملات انتحاری در عراق آماده ساخته و تحویل دادند، به‌شمول آن‌هایی که در روزهای بازدید پاول وولفویچ از آن‌کشور در حمله بر هتل الرشید سهم گرفته بودند. بخشی از پول‌هایی که در جذب افراد انتحاری و طرح پلان حمله به‌مصرف رسیده بود، از جانب سپانسرهای عربی ارسال شده و از طریق برتانیه کبیر به ایتالیا رسیده بود. این پول‌ها همه به یورو بود.

مردی که رهبری اجرای حمله انتحاری توسط انتحاری‌های اروپایی در عراق را به عهده داشت، ملا فواد نام داشت. نام اصلی این شخص محمد مجید، یک کرد عراقی، عضو گروه مسلح اسلامی به‌نام انوارالاسلام بود که روابطی با القاعده داشت. او قبل از این که در سال ۲۰۰۳م. به سوریه فرار کند، چند سالی را در پارما (Parma) زنده‌گی می‌کرد. او جریان انتقال قاچاقی انتحاری‌های حملات انتحاری به عراق را از سوریه نظارت می‌کرد. بنابر اظهارات جان لویی بروگویی (Jean-Louis Bruguiere) قاضی نهاد مبارزه بر ضد تروریسم فرانسه از تابستان سال ۲۰۰۳م. بدین‌سو ده‌ها تن افراد جدید جذب شده در اروپا به عراق وارد شده بودند. در جریان صحبتی که مقامات ایتالیایی شنود کرده بودند، ملا فواد نام‌برده از یک عضو هسته ایتالیایی تقاضا نمود که به اندازه «همان تعداد افرادی که به جاپان» فرستاده بود، به عراق نیز بفرستد. ملا فواد دست راست ابومصعب الزرقاوی است، یک مرد ۳۷ ساله متولد در اردن - مردی که از نظر نهادهای مبارزه بر ضد تروریسم در اروپا به‌مثابه چهره مرکزی شبکه‌ئی از هسته‌ها و گروه‌های تروریستی در قاره مذکور شناخته می‌شود. آشکار است که الزرقاوی مغز متفکر حملات در کازابلانکا، حملات بر ضد ایالات متحده و بر صلیب سرخ در عراق و حمله انفجاری در استانبول بوده است؛ همچنان او با افرادی که در روی داد حملات انفجاری در مادرید سهم گرفته بودند، تماس‌هایی داشته است. قابل ذکر است که نام او نخستین بار از زبان کولین پاول در ماه فبروری سال ۲۰۰۳م. شنیده شد که در ضمن صحبت‌های خود او را متهم ساخت که شخص رابط بین صدام حسین و القاعده بوده است. در حالی که الزرقاوی یک میانجی نه‌بوده بل که یک معمار عرصه تروریسم، مظهر و نماینده نسل جدیدی از رهبران مسلمان تلقی می‌گردد.

مساجد اروپایی همچنان مراکز اساسی مبلغان اسلامی هستند که در ده‌سال گذشته امتیاز پناهنده‌گی سیاسی از کشورهای اروپایی را به‌دلیل تحت تعقیب قرار داشتن در کشور اصلی خود، به‌دست آورده اند. شمار زیاد از این افراد، به‌شمول ملا کریکار مؤسس گروه انصارالاسلام، با الزرقاوی روابط دارند. ملا کریکار در کردستان عراق تولد یافته و سیزده سال قبل، از ترس جلاخان صدام فرار کرد و به کشور ناروی پناهنده گردید. حکومت هالند او را به‌جرم نگهداری ذخیره سامان‌آلات جنگی به‌شمول اسلحه دستی و مواد انفجاری مربوط انصارالاسلام در سال ۲۰۰۱م. بازداشت کرد. او باید در ناروی به اتهام تروریسم محاکمه می‌شد، اما اندک زمان پس‌تر برائت گرفت، زیرا او در جنگ بر ضد رژیم صدام شرکت کرد، عملی که کسی آن‌را دیگر تروریسم نمی‌نامید. این وضعیت، بر این ضرورت تأکید می‌کرد که باید تعریف درستی از تروریسم که با واقعیت هم‌گون باشد، ارائه گردد.

اروپای شرقی:

شبکه^۶ تروریستی اسلامی اروپائی، از کشورهای اروپای شرقی به حیث قرارگاه فعالیت‌هایش استفاده می‌کند. در نه‌بود کنترل، یعنی فقدان مقررات موثر ضد تروریسم، در هم‌آهنگی مرزهای بازگذاشته شده، زمینه^۷ خوبی برای تحرکات آزادانه^۸ شان فراهم ساخته است. عملیات‌ها در کناره‌های شرق اتحاد اروپائی دارای فواید بیش‌تری بوده است. یک تحقیق توسط (ابزرور) که در جنوری سال ۲۰۰۴م. انتشار یافت، نشان داد که هسته‌های اسلامی که در اروپای شرقی جابه‌جا شده‌اند، تماس‌هایی را به‌منظور خریداری اسلحه و مواد انفجاری، با مافیای بالکان برقرار ساختند. درک این مسأله بسیار مهم است، زیرا خریداری مواد انفجاری در اروپای غربی به‌خاطر موجودیت کنترل دقیق، کاری بسیار دشوار تلقی می‌گردد. مواد انفجاری که در حملات مادرید مورد استفاده قرار گرفته بود، توسط یک کارگر معدن ذغال سنگ در (اوستوریه) یکی از ولایات اسپانیا در درازای یک‌سال گردآورده شده بود. کارگر مذکور به‌منظور گریز از کنترل دائمی، هر روز مقدار کمی از این مواد را از انبار معدن می‌دزدید. او در بدل این مواد انفجاری مواد مخدر، چرس و غیره از یک هسته‌ئی در مادرید به‌دست می‌آورد.

مرزهای باز اروپای شرقی، سفر به کشوری چون عراق را نیز سهل و آسان ساخته است. دو تن شهرمند برتانیه‌ئی که حمله^۹ انتحاری را در تل ابیب انجام داده بودند، از بالقان به سوریه سفر کرده و از آن‌جا وارد اسرائیل شده بودند. یک مسیر دیگر هم بحیره^{۱۰} مدیترانه است. بنابر گفته^{۱۱} مقام‌های قضائی ایتالیا، هسته‌های ایتالیائی که با الزرقاوی و انصارالاسلام در تماس بودند، افراد انتحاری عوامل حملات انتحاری در عراق را از طریق بحیره^{۱۲} مدیترانه به‌طور قاچاقی به سوریه انتقال داده و از آن‌جا آن‌ها را به بخش‌های شمال‌غربی عراق داخل کرده بودند.

اروپای شرقی هم‌چنان مهم‌ترین محل فعال در زمینه^{۱۳} تهیه^{۱۴} هویت‌های جعلی می‌باشد. پاسپورت‌ها و لایسنس‌های موترانی جعلی در بلغاریا ساخته می‌شوند و به وسیله^{۱۵} باندهای تبه‌کاری از اروپای شرقی که در برتانیای کبیر فعالیت می‌کنند، به فروش رسانیده می‌شود. بنابر اظهارات برخی صاحب‌نظران این اسناد جعلی در فابریکه‌هائی در اروپای شرقی به چاب می‌رسند؛ که با اصل هیچ تفاوتی در آن‌ها دیده نمی‌شود و به بهای بسیار نازل یعنی هر جلد آن ۶۰۰ پوند به‌فروش می‌رسد، در حالی که هرفردی برای یک پاسپورت جعلی در بازار سیاه باید ۷۰۰۰ پوند بپردازد.

تمویل مالی شبکه^{۱۶} اروپائی:

شبکه^{۱۷} اروپائی، که وابسته به تمویل و مساعدت مالی القاعده مانده است، از مدت‌ها قبل به عوض این‌که یک سازمان اجراکننده^{۱۸} حملات تروریستی بوده باشد، برخلاف هم‌چون یک شرکت سهامی‌ای که در عرصه^{۱۹} تروریسم مصروف تجارت بوده است،

عمل می‌کند. این پدیده زمانی آشکار گردید که حملات ۱۱ سپتامبر با حملاتی در بالی، استانبول و مادرید به مقایسه گرفته شد. حملات ۱۱ سپتامبر توسط القاعده از قبل پلان‌گذاری، تمویل مالی شده و تحت نظارت مستقیم آن اجرا شده بود، در حالی که حملات پس از آن در مکان‌های نام‌برده^۶ فوق کار گروه‌های خاص دیگری بود که روابط ضعیفی با القاعده داشتند. القاعده هم‌چون سایر شرکت‌های سهامی، یک بخش و یا بخش بزرگی از تمویل مالی و اعمال نظارت را تأمین می‌کرد؛ همان‌گونه که از تحقیقات پیرامون حمله^۷ بم‌گذاری در بالی روشن گردید، القاعده، قبل از تصمیم‌گیری در مورد اجرای حمله در این جا و یا آن‌جا، نخست در مورد هزینه^۸ مالی و چگونگی اجرای حملات یک تحلیل دقیق و همه‌جانبه‌ئی را با جزئیات آن انجام می‌داد. زمانی که یک حمله با موفقیت اجرا می‌شد، آن‌گاه از طرف رهبری القاعده به‌صورت رسمی تأیید و تصدیق می‌گردید. در ماه اپریل سال ۲۰۰۴م. اسامه بن لادن در یک تصویر ویدئویی ضمن فراخوان اروپائی‌ها برای یک آتش‌بس به‌طور مشخص به حملات مادرید به‌مثابه^۹ حمله^{۱۰} القاعده اشاره نمود.

پس از روی‌دادهای ۱۱ سپتامبر، گروه‌های مسلح اسلامی در سرتاسر جهان، تکنیک‌های مختلفی را به‌خاطر تمویل مالی خود با موفقیت به تجربه گرفتند تا دیگر وابسته به پول‌های القاعده نباشند. حملات بر مادرید، به‌طور کل به‌وسیله^{۱۱} اجراکننده‌گان آن تمویل شده بود. شبکه^{۱۲} تروریستی اسلامی، با پیروی از مثال القاعده، خودشان آغاز به هدایت و پیش‌برد حیات خود کردند. شبکه^{۱۳} مساجد در اروپا یک کمک‌کننده و پشتیبانی نیرومندی در این زمینه به‌شمار می‌رود، هم‌چنان کمک‌های دیگری که به‌طور مستقیم از جانب سپانسرها و علاقه‌مندان عربی خویش دریافت می‌دارند. گروه‌ها فعالیت‌های قانونی و تبه‌کارانه را به‌هم هم‌آهنگ و تلفیق می‌کنند. در اسپانیا و ایتالیا اعضای گروه‌های مسلح اسلامی به‌حیث تعمیرکار و یا نظافتچی‌ها کار می‌کنند تا مایحتاج خود را تأمین کرده و از فشار بر سازمان خود بکاهند. با آن‌هم تبه‌کاری‌ها به‌حیث مهم‌ترین منبع درآمد برای چنین سازمان‌هایی شمرده می‌شوند. فرید بیلاریبی (Farid Belaribi) یک مهاجر الجزایری که در تابستان سال ۲۰۰۳م. در انگلستان زندانی بود، از طریق یک شبکه^{۱۴} فسادپیشه^{۱۵} بین‌المللی مساعدت شد تا ۲۵۰ هزار دالر به‌دست بیاورد. او اعتراف نمود که بانک‌ها و شرکت‌های کارت‌های اعتباری را فریب داده و جعل‌کاری‌ها را با کارت‌های اعتباری از راه به‌کاربردن وسیله‌ئی به‌نام «سکیمینگ» (Skimming) - یعنی تخنیک‌ئی که از طریق آن می‌توان شماره^{۱۶} رمز کارت‌های اعتباری را کاپی کرد - انجام داده است. این شماره^{۱۷} رمزی در همه جاها در اروپا و نیز در دویی مورد کاربرد دارند. در سال ۲۰۰۱م. مبالغ به‌دست آمده از راه جعل‌کاری و فریب‌کاری‌ها با کارت‌های اعتباری به ۴۲۴ میلیون دالر بالغ گردیده بود. کارشناس‌ها معتقد بر این اند که با این نوع فساد و جعل‌کاری‌ها هم تبه‌کاران و هم تروریزم پول به‌دست می‌آورند.

شبکه^{۱۸} اروپائی خودش نیز از لحاظ پولی از راه قاچاق مواد مخدر تأمین می‌گردد، همان‌گونه در حملات مادرید، حمله‌کننده‌گان از راه فروش چرس و سایر مواد مخدره و با خس‌دزدی مایحتاج خود را تأمین کرده بودند. رابطه بین الزرقاوی و انصارالاسلام که در قاچاق مواد مخدر از افغانستان هم‌دست هستند، تأییدکننده^{۱۹} آن‌ست که گروه‌های اسلامی اروپائی از فروش مواد مخدر غیرقانونی در اروپا سود می‌برند.

سه سال پس از ۱۱ سپتامبر شبکه^{۲۰} تروریستی اسلامی در سرتاسر جهان خود را رشد داده است. شباهت عمل‌کردهای نظامی القاعده، نشان‌دهنده^{۲۱} سپانسرهای هم‌سانی است و از تخنیک‌هایی استفاده می‌کنند تا مایحتاج مالی خود را تأمین کرده بتوانند و

بدین گونه به یک ارگانیزمی جهانی با زنده‌گی خودش مبدل می‌گردد. مقتدی صدر توسط صراف‌های عراقی تمویل می‌گردد و امیدوار اند که وقتی او کنترل بر اماکن مقدسه را به دست خود بگیرد، آن‌گاه انحصار بازار تبادلۀ اسعار را به اوشان واگذار خواهد کرد. زیرا سالیانه میلیون‌ها زایران شیعه به این اماکن مقدس سفر می‌کنند، و آن‌ها می‌توانند سودهای کلانی به جیب بزنند. شبکه^۶ اروپائی مربوط به الزرقاوی توسط شبکه^۷ مساجد و سازمان‌های خیریه مساعدت می‌گردد.

این تنها سیاست ضد تروریسم غرب نیست که توانائی کار توقف‌دادن تمویل مالی تروریسم را نه دارد، بل که در امر توقف‌دادن توزیع و پخش پول‌ها در بین شبکه نیز ناتوان بوده است، در حالی که این شبکه یک عنصر کلیدی در امر گسترش تروریسم اسلامی پنداشته می‌شود. به همین گونه نسل نوین رهبران تروریست، یعنی افرادی که سرانجام جای‌گزین اسامه بن لادن خواهند شد، همه از جهانی‌شدن و از استفاده از وسایل کمکی مربوط به آن آگاهی دارند، یعنی آموزش از طریق دنیای مجازی (اینترنت)، ماشین‌های اتومات پول، حساب‌های بانکی خارجی. آن‌ها این همه را با وسایل بسیار سنتی قدیمی خود مثل میراث‌های فرهنگی و مذهبی هم چون حواله و یا ذکاة تکمیل می‌کنند. ما در حال حاضر در مقابل یک دشمن قدرت‌مندی قرار گرفته ایم که یک تصویر نیرومند و عمیقی از جهان ما دارد، دشمنی که ما هنوز تازه با آن آشنا شده ایم.

نتیجه‌گیری‌ها:

در بیرون از محوطه^۸ مسجد فینبوری پارک (Finsbury Park- moskee) در لندن تا به همین مدت‌های نه چندان دور هرکس می‌توانست ویدئوهای تبلیغاتی اسلامی را خریداری نماید. فیلم‌هایی که در آن تصاویر آخرین ساعات زنده‌گی افراد انتحاری که حملات انتحاری را اجرا می‌کردند، به بهترین وجه فروش داشتند. در یک زیرزمینی چند جاده آن‌طرف‌تر از مسجد، چندتن بازی‌گران آماتور یهود نمایشی را سازمان‌دهی کرده بودند تا از آن طریق برای قربانیان حملات انتحاری در اسرائیل پول جمع‌آوری کنند. این‌ست جهانی که ما در آن زنده‌گی می‌کنیم. زنده‌گی روزمره^۹ ما در سایه سیاست‌های زور و خشونت پیش می‌رود. برای جوامع مسلمان و یهود هر دو که در شمال لندن در کنار هم زنده‌گی می‌کنند و به یک فروش‌گاه برای خرید می‌روند، حقیقتی دیگری وجود نه‌دارد. ۱۱ سپتامبر این حقیقت را در سرتاسر جهان گسترش بخشید.

به‌هر نامی که ما آن‌را بنامیم - تروریسم، ترور، پیکار مسلحانه، خشونت سیاسی، استفاده^{۱۰} زور برای اهداف سیاسی، حمله بر شهرمندان و وضعیتی که از ترس و وحشت بر آن‌ها مستولی می‌گردد - همه^{۱۱} این‌ها از بیش‌تر از پنجاه سال می‌شود که بخشی از جهان ما را تشکیل داده است. این پدیده به دلیل بار سنگین احساسی آن، با قوت زیاد مورد سؤ استفاده قرار گرفته است. در شمال لندن، بسته به این که در کدام سمت جاده قرار داری و راه می‌روی، شاید یک انتحاری آماده برای حمله^{۱۲} انتحاری یا یک شهید و یک قهرمان و یا هم یک تروریست و آدم‌کش نیز راه می‌رود. با این شمار کشته‌شده‌گان و این همه رنج و الم در هر دو جانب غیر ممکن

است در چنین حالتی بین این دو نوع تفسیر پل سیاسی ایجاد کرد. تحلیل سیاسی به وسیله^۴ انتقام و حس انتقام‌جویی خساره‌مند می‌گردد. اقتصاد برای تحقیق در زمینه^۵ قدرتی که سازمان‌های مسلح را پدید آورده و سمت‌وسو داده می‌تواند، یک وسیله^۶ عینی پیش‌کش می‌کند. اقتصاد سرانجام می‌تواند حتا یک راه حل عملی را در دسترس قرار بدهد.

در این کتاب سعی کرده‌ام که جهت پرت‌گاه سیاسی را تغییر دهم و یک تحلیل اقتصادی را به کار برم تا پیدایش و انکشاف اقتصاد نوین ترور صورت گیرد. شبکه‌ای که بر ترور، تبه‌کاری، فساد و فریب‌کاری استوار است. این یک شبکه^۷ تجرید شده نیست، بل که به وسیله^۸ عمل کرد سازمان‌های مسلح و تبه‌کار پدید آمده است، این یک سیستم بین‌المللی اقتصادی است که هم با سکتورهای قانونی و هم غیرقانونی اقتصادهای سنتی بسته‌گی دارد. اقتصاد نوین ترور، به مثابه^۹ هر سیستم اقتصادی، قبل از این که بتواند حیات خود را پیش ببرد، تحولاتی را از سر گذرانده است که مراحل هم‌چون جنگ‌ها، قدرت کامل، از دوران جنگ سرد؛ سپاسر بودن دولت‌های خارجی گروه‌های مسلح؛ خصوصی‌سازی ترور؛ پیدایش دولت‌های - درون دولت - و جهاد جدید را در بر گرفته است.

تحقیق راجع به اقتصاد سازمان‌های مسلح، رشد پُرماجرای آن‌ها را نشان داد. در حال حاضر اقتصاد نوین ترور، به وسیله^{۱۰} سیاست زور و خشونت، تبه‌کاری‌های سازمان‌دهی شده و حرص معمولی، دو بار بزرگ‌تر از محصول ناخالص ملی برتانیای و سه بار بزرگ‌تر هم‌چون ذخیره^{۱۱} پولی امریکا بوده و هنوز هم در حال رشد بیش‌تر است. مهم‌ترین ماشین، در حال حاضر جهاد جدید است، ترکیبی از ایدئولوژی‌های انقلابی اسلامی، جست‌وجوی مسلمان‌ها برای هویت شان و آرزوهای اجتماعی - اقتصادی جهان اسلام.

جهاد جدید به سوی یک شبکه‌ئی از اقتصادها ره می‌گشاید که به وسیله^{۱۲} دولت‌های اسلامی، دولت‌های - درون دولت - و سازمان‌های مسلح رهبری می‌گردد؛ راه‌های نجات اقتصادی غنامند بوده و از شرکت‌های قانونی تا به گروپ‌های تبه‌کار تفاوت می‌کند. صادرات ساجق عربی، انتقال پول مسلمان‌های ثروت‌مند از طریق سازمان‌های خیریه، قاچاق اسلحه و مواد مخدر و پول‌شوئی پول‌های سیاه، این‌ها همه بخشی از گرایش‌ها به سوی عدم وابسته‌گی اقتصادی است. دولت‌های - درون دولت - اسلامی امید می‌کنند که درآمدهای این شبکه را به دست آورند و سیستم، خود را گسترش دهد.

امروزه هدف جهاد جدید، فروریزی دولت اسرائیل و شرکای امپریالیستی غربی این دولت - وحدت سیاسی‌ای که با معتقدات دینی یعنی یهودیت و مسیحیت مشخص می‌گردد. با آن‌هم اهداف اصلی‌تر دیگری هم هست و آن این که رژیم‌هائی هم‌چون آل سعود در عربستان سعودی و قذافی در لیبیا که مانع تشکیل دولت‌های خالص اسلامی هستند و هم‌چنان در راه ایجاد خلافت جدید ممانعت به عمل می‌آورند. خلافتی که بازهم منابع کمکی کشورهای ثروت‌مند مسلمان را تصاحب خواهد کرد. اگر باری این سپر مذهبی از میان برداشته شود، آن‌گاه دشمن اصلی آشکار می‌گردد که عبارت از قدرت‌های خارجی و خودی اند که کتله‌های مسلمان را زیر استثمار قرار می‌دهند.

در حال حاضر ما شاهد تصادم دو سیستم اقتصادی هستیم که یکی تسلط کامل دارد و آن دیگری در حال انطباق دادن خود است. این‌ست علت ریشه‌ئی درگیری میان تروریزم اسلامی و غرب. تحقیق درباره^{۱۳} اقتصاد سازمان‌های مسلح، قدرت متنوع واقعی را در قبال ترور اسلامی را برملا می‌سازد، یعنی وحدت تجاری و مالی‌ای که به وسیله^{۱۴} رقبای غربی آن‌ها در حاشیه^{۱۵} اقتصاد جهانی محکم

نگه داشته می‌شود. استعمار مالی اسلامی بخش‌های سابقه سیستم شوروی، به وسیله شراکت این وحدت تجاری و مالی با وهابیزم، یعنی تفسیر سخت‌گیرانه‌ئی از اسلام، ممکن ساخته شده است.

در دهکده اقتصاد بین‌المللی‌ای که جهان را در بر می‌گیرد، واکنش بخش‌هایی از اقتصاد نوین ترور در برابر اقتصادهای غربی اجتناب‌ناپذیر است. پول‌شوئی‌ها، موجودیت شرکت‌های قانونی در دستان سازمان‌های مسلح، خیرخواهی - این‌ها فقط چند تا از تماس‌ها بین هر دو سیستم را تشکیل می‌دهند. درجه وابسته‌گی ذات‌البینی آن‌ها به صورت حیرت‌آوری بزرگ است. غرب، مهم‌ترین مصرف‌کننده مواد مخدر و بزرگ‌ترین سوداگر اسلحه است، که این دو به نوبه خود بزرگ‌ترین درآمد و بزرگ‌ترین پرداخت‌ها را در توازن و بیانس پرداخت‌های سازمان‌های مسلح را تشکیل می‌دهند. نهادهای مالی غرب بخش بزرگ پول‌هایی‌را که از طریق اقتصاد غیرقانونی جهانی به دست می‌آیند، به دوران می‌اندازد، که سالانه بر ۱۶۵ بیلیون دالر بالغ می‌گردد. زمانی که من از یک اقتصاددان شناخته‌شده انگلیسی پرسیدم که اگر این به دوران انداختن پول‌ها به صورت ناگهانی از سیستم ناپدید گردد، چه خواهد شد، او در پاسخ اعتراف نمود که در چنین حالتی، اقتصادهای غربی با چنین رخ‌دادی، به سرعت درگیر یک بحران عمیق خواهد شد.

تحلیل اقتصادی وابسته‌گی ذات‌البینی بین اقتصاد نوین ترور و اقتصادهای غربی، نشان می‌دهد که گام نخست در عرصه مبارزه بر ضد تروریزم باید این باشد، که پی‌برد از طریق کدام مجراها تأثیر دادوستد با اقتصادهای غرب را باید ضعیف ساخته و آن‌را کاملاً توقف داد و در نهایت هم وارد شدن به بازار آزاد و جهان کاپیتالیزم باید به کلی مسدود گردانیده شود. این تصمیمی است که بایستی در سطح حکومت‌ها اتخاذ گردد، اما اجرای آن به طور بنیادی صورت گیرد و این کار زمانی عملی است که ما، به مثابه شهروندان دولت‌های دموکراتیک از حقوق بزرگ خود که جامعه باز به ما داده است، استفاده کنیم - چنانسی که درباره آن آگاهی داده می‌شود و قابل تقسیم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی‌ای که به زنده‌گی ما شکل می‌دهد، می‌باشد.

تا زمانی که اجازه داده شود که هر کسی با یک بکس پر از پول نقد به بانکی در فلوریدا وارد گردد و آن پول‌ها را بدون آن که کسی از منبع اصلی آن پول‌ها آگاهی داشته باشد، در کدام حسابی واریز کند، تا زمانی که ما به شیوه‌هایی که زنده‌گی می‌کنیم و یا رانده‌گی می‌کنیم که وابسته‌گی ما به نفت خارجی افزایش یافته برود و تا زمانی که ما در شرکت‌هایی سرمایه‌گذاری کنیم که در سیاست‌های دولت‌های مستقل مداخله می‌کنند و بدون اعتنا کردن به رنج‌ها و عذاب بشریت از آن‌ها سود بر می‌دارند، در آن صورت ما با نابودی و غرق شدن خود هم‌کاری کرده ایم.

این‌ها معضله‌های اقتصادی اند، اما این‌ها با دسپلین خودی و با آماده‌گی برای انتخاب‌های دشوار فردی و دسته‌جمعی رابطه دارند. قبلاً در دوران جنگ نیز ما با همین‌گونه انتخاب‌های دشوار مواجه بوده ایم. آن‌چه که اکنون ما را تهدید می‌کند، مبهم‌تر است، اما عواقب هیچ اقدامی نه‌کردن، می‌تواند مصیبت‌بارتر باشد، و این بار، بیش‌تر از هر دوران دیگر تاریخ، جهان را در بر خواهد گرفت.

پایان

گروپ‌ها:

ابوسیاف:

این گروپ هم‌چنان با نام الحركة الاسلامیه شهرت دارد. ابوسیاف در سال ۱۹۹۱م. تأسیس یافت و به وسیله لیبیا تمویل مالی می‌شد. ابوسیاف یک گروه جدانشده از جبهه ملی آزادی مورو بود که رهبری آن را عبدالرازق ابوبکر جنجالانی به عهده داشت. هدف آن ایجاد یک دولت اسلامی در مینداناو، جزیره‌ئی واقع در جنوب فیلیپین می‌باشد. اعضای آن متشکل از چند صد تن جنگ‌جوی فعال و چندین هزار هواخواه است. مهم‌ترین فعالیت‌های این گروه را زورگوئی، حملات انفجاری، آدم‌ربائی‌ها و آدم‌کشی تشکیل می‌دهد.

اِتا - Euskadi ta Askatasuna:

این نام به معنی پدروطن و آزادی باسک، یک گروپ مسلحی است که در راه آزادی سرزمین باسک‌ها مبارزه می‌کند. این یک گروپ ناسیونالیستی بود که نام خود را در سال ۱۹۵۸م. به اِتا ETA تغییر داد. فعالان گروپ در آغاز در کار گذاشتن مواد انفجاری در شهرهای باسک مانند (بیلباو) مصروف بودند. (اتا) در سال ۱۹۶۱م. نخستین عملیات نظامی خود را پس از مرگ جنرال (فرانسیسکو فرانکو) انجام داد. در سال‌های پسین فعالیت‌های رزمی خود را با هدف قراردادن واحدهای امنیتی و پلیس بیش‌تر ساخت. این گروپ هنوز هم در اسپانیا فعال بوده و تماس‌های خود را با گروه‌های مسلح در سرتاسر جهان برقرار نگاه داشته است. این گروه زیاد عضو نه دارد، شاید بیست تن فعالان و چند صدتن هواخواه. قرارگاه این گروپ در ایالت باسک در بین مرزهای اسپانیا و فرانسه واقع می‌باشد.

اتودیفینساس یونیداس دی کلمبیا (اتحاد گروپ‌های دفاع خودی کلمبیا - آ.یو.سی).

(AUC):

از سال ۱۹۹۷م. یدین سو این اتحاد، یعنی یک سازمان مسلح فعالیت می‌کند که ریشه در ارتش دارد و به وسیله سوداگران مواد مخدر به خدمت گرفته شد. قرارگاه این اتحادیه در کلمبیا شمالی واقع است و رهبری آن را کارلوس گوستاویو در دست دارد. این اتحادیه در سال‌های پسین ساحه عمل خود را گسترش داده و واحدهای آن در بخش‌های مرکزی و وسطی کلمبیا و برخی شهرهای دیگر عملیات می‌کند. (آ.یو.سی.) دارای یک ارتش تخمیناً ۸۰۰۰ نفری بوده که روزبه‌روز بزرگ‌تر شده می‌رود. این اتحادیه مالکان زمین را در اختیار خود دارد که برخی خدمات اجتماعی و مبارزه بر ضد پارتیزان‌های چپی را تمویل مالی می‌کند. بنابر اظهارات کارمندان اداره مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده، این گروه با تجارت مواد مخدر و سودبرداری از آن در ارتباط می‌باشد.

اخوان المسلمین:

این یک سازمان رادیکال مسلمان است که توسط یک آموزگار مصری به نام عبدالرحمن البناء در سال ۱۹۲۸م. ایجاد شد. اخوان المسلمین از سال ۱۹۳۵م. بدین سو تماس‌هایی را با حاج امین‌الحسینی مفتی اروشلیم برقرار داشته و در قیام فلسطینی‌ها در سال ۱۹۳۶م. سهم گرفت. در سال ۱۹۴۵م. شعبه^۶ فلسطینی این سازمان توسط سید رمضان در اروشلیم ایجاد گردید. این جنبش بسیار زود پیروزی‌هایی به دست آورد و اعضای زیاد آن در جنگ ۱۹۴۸م. شرکت کردند. البناء که متهم به کشتن نخست‌وزیر مصر در سال ۱۹۴۸م. شناخته شده بود، خودش احتمالاً توسط ماموران مخفی دولت کشته شد. این سازمان در سال ۱۹۵۷م. به وسیله جمال عبدالناصر غیرقانونی اعلام گردید، زیرا بیم داشت خودش نیز توسط این سازمان کشته شود، ۲۰ هزار نفر برادران اخوانی زندانی شدند. هدف اخوان المسلمین، نیرومند ساختن تمدن اسلامی در کشورهای اسلامی است. شاخه^۶ فلسطینی، مجمع اسلامی را در مناطق اشغالی به وجود آورد که از همین جا هم حماس پدید آمد. علی‌رغم این که اخوان المسلمین در هدف غائی خود یعنی آزاد کردن فلسطین از اشغال اسرائیل مصمم است، با آن‌هم به امر نیرومندی‌سازی و گسترش اسلام اولویت می‌دهد. پشتوانه^۶ مالی اخوان المسلمین عمدتاً عربستان سعودی است.

ارتش ملی آزادی آیرلند Irish National Liberation Army :

این ارتش در دهم دسامبر سال ۱۹۷۴م. پایه‌گذاری شد. این یک گروه افراطی چپ کاتولیک بود که در جهت بیرون راندن واحدهای نظامی برتانیه از آیرلند شمالی و اتحاد دوباره^۶ آیرلند می‌رزمید. این سازمان نظامی بخش جدا شده از ارتش مؤقت جمهوری خواه آیرلند (Irish Provisional Republican Army-PIRA) می‌باشد که پسان‌ها به نام ارتش آزادی خواهی مردم (پی.ال.آ.) نامیده شد و توسط (هیوگ تورنی) رهبری می‌شد. این ارتش به حیث شاخه^۶ نظامی حزب جمهوری خواه سوسیالیست آیرلند که استفاده از زور را به خاطر به دست آوردن اهداف سیاسی روا می‌دانست، عمل می‌کرد که تأسیس جمهوری سوسیالیستی در آیرلند را نیز در بر می‌گرفت. در اواخر سال‌های هشتاد ارتش ملی آزادی بخش آیرلند به یک بازسازی ساختاری دست زد و گروه‌های کوچک دیگر را به خود جذب نمود که اکنون با نام سازمان آزادی بخش مردم آیرلند شناخته می‌شود. فعالیت‌های این سازمان را حملات انفجاری، آدم‌کشی، آدم‌ربائی، زورگوئی و غارت تشکیل می‌دهد. گفته می‌شود که این سازمان ده‌ها تن آدم‌کش و افرادی برای انجام حملات گوناگون و نیز صدها نفر هواخواه دارد.

ارتش آزادی بخش ملی آ.آ.م - ELN:

این یک گروه مارکسیست کلمبیائی است که توسط (فابیو فاسکیز کاستافیو) در سال ۱۹۶۴م. تأسیس گردید. او یکی از روشن‌فکران شهری بود که از (فیدل کاسترو) و (چه گوارا) الگو برداری می‌کرد. این گروه با انجام حملات بر خطوط لوله‌های نفت و نهادهای نفتی، از ترور اقتصادی در مقابل شرکت‌های نفتی استفاده می‌کرد. از سال ۱۹۸۲م. تا به ۱۹۹۹م. ۶۹۱ حمله از این نوع را انجام داد که در نتیجه^۶ آن کلمبیا به عوض صدور نفت به خارج، خود مجبور به وارد کردن نفت گردید. مهم‌ترین فعالیت‌های این گروه از آدم‌ربائی‌ها، حملات انفجاری، زورگوئی و یورش‌های گریلائی تشکیل یافته بود. شمار این گروه از سه تا پنج هزار نفر

اعضای فعال و شمار نامعلوم هواخواهان عبارت است. از سال ۱۹۹۹م. بدین سو حکومت مرکزی در بوگوتا تلاش‌های گوناگونی را به‌راه انداخته است تا با این گروه وارد یک دیالوگ گردد، اما تا کنون نتیجه‌ی نه‌داده است.

ارتش آزادی‌بخش کوسوو - KLA:

بسیاری‌ها این ارتش را به‌حیث یک حرکت گریلائی برای متحد ساختن مسلمان‌های کوسوو، مقدونیه و آلبانی در چارچوب یک آلبانی بزرگ می‌شناختند. این ارتش به‌حیث یک سازمان سرتاسری نه، بل که در شکل واحدهای کوچک و نسبتاً مستقل عمل می‌کند. اعضای آن ارتش، در نوعی از ساختار نظامی با یونیفورم‌ها و مشخصه‌های متفاوت از هم تقسیم‌بندی شده‌اند. ارتش آزادی‌بخش کوسوو در بین سال‌های ۱۹۹۵م. و ۱۹۹۸م. پولیس صربیا و چهره‌های سیاسی محلی در کوسوو را که اتهام هم‌کاری با پولیس صربیا بر آن‌ها وارد بود، به‌حیث اهداف خود مشخص ساخته بود. از نیمه‌های سال ۱۹۹۸م. این ارتش از برکت غارت و چپاول جنگ‌افزارهای صربیائی‌ها و آلبانیائی، کمک‌های مالی کشورهای مسلمان و غربی و تعاملات با شبکه‌ی تروریستی بن لادن، به‌صورت به‌تری سازمان‌دهی شده و به‌نحو مطلوب‌تری مسلح ساخته شد. در اوج قدرت خود در دوران جنگ در کوسوو، این ارتش به‌طور تخمینی دارای ۱۲ تا ۲۰ هزار جنگ‌جوی مسلح بود.

ارتش سرخ جاپان:

این ارتش در حدود سال ۱۹۷۰م. پس از وارد شدن شکافی در لیگ / فراکسیون ارتش سرخ کمونیستی جاپان پدید آمد. هدف آن از میان‌رفتن اشرافیت دولت جاپان و پیروزی انقلاب جهانی کمونیستی می‌باشد. این ارتش در اصل به‌حیث یک جنبش اجیران عمل می‌کند و رهبری آن در دست (فیساکوشیجینوبو) قرار دارد. اعضای آن در دره‌ی بیگ (لبنان) آموزش دیده‌اند. در زمان جنگ سرد، ارتش سرخ جاپان از اتحاد شوروی و آلمان شرق کمک دریافت می‌کرد اما پس از فروپاشی اتحاد شوروی این کمک‌ها را چین انجام می‌دهد تا به‌حیث مهم‌ترین رقیب جاپان در منطقه‌ی پاسیفیک این کشور را بی‌ثبات بسازد. با کار دوام‌دار پولیس جاپان و تردیدهای ایدئولوژیک، اعضای این گروه کاهش یافت تا به بیست، سی تن افراد آشتی‌ناپذیری که همه‌ی آن‌ها در افغانستان، لبنان، رومانی، کوریای شمالی و به‌قول برخی افواها حتا در کلمبیا زنده‌گی در تبعید را می‌گذرانند. در حال حاضر به‌سازمانی شبیه شده که فعال نه‌بوده و رهبرانش (فیساکو شیجینوبو) و (کونیو باندو) هنوز هم فراری‌اند و پولیس جاپان در جست‌وجوی شان است.

ارتش مؤقت جمهوری‌خواه آیرلند - (پی.آی.آر.) آ. Provisional Irland Republic

:Army-PIRA

گروه مسلح رادیکال که در سال ۱۹۶۹م. به‌حیث یک پدیده‌ی فرعی از بطن ارتش جمهوری‌خواه آیرلند که از سال ۱۹۱۶م. بدین سو فعالیت دارد، پدید آمد. هدف آن بیرون راندن نیروهای نظامی برتانیه از آیرلند شمالی و متحد ساختن دوباره‌ی آیرلند بوده است. این گروه در تابستان سال ۱۹۶۹م. پس از آشوب‌ها و تصادم میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در اولستر بر سر زبان‌ها قرار گرفت، از آن پس در مقابل نظامیان برتانوی و پولیس به‌عملیات گریلائی روی آورد. در سال ۱۹۸۱م. ده تن از اعضای ارتش جمهوری‌خواه که (بابی ساندز) در رأس شان بود - که پسان‌تر در اثر اعتصاب غذایی در زندان (ماز) در شمال آیرلند جان داد - زندانی

شدند. ارتش مؤقت جمهوری خواه کمک‌های مالی از علاقه‌مندان و هواخواهان خود در ایالات متحده به‌دست می‌آورد و برخی از اعضای آن از لیبیا اسلحه و از (پی.ال.او.) آموزش نظامی دریافت می‌کردند. ارتش جمهوری خواه از شیوه‌های حملات انفجاری، زورگویی و غارت، قتل و کشتار به‌خاطر به‌دست‌آوردن پول استفاده می‌کرد. اهداف ارتش مذکور را تا پیش از آتش‌بس سال ۱۹۹۴م.، مقام‌های عالی‌رتبه برتانوی، نظامی‌ها و پلیس در آیرلند شمالی و شبه‌نظامیان وفادار به آن‌ها تشکیل می‌داد. پس از پایان یافتن آتش‌بس در ماه فبروری سال ۱۹۹۶م. ارتش جمهوری خواه حملات انفجاری را در راه‌های آهن و ایست‌گاه‌های مترو و مراکز خرید و فروش در برتانیه کبیر و حملاتی را بر ارتش برتانیه و دیگر نهادهای وابسته به آن در آیرلند شمالی به شمول پای‌گاه‌های نظامی برتانیه در اروپا انجام داد. ارتش جمهوری خواه آیرلند، مبارزه مسلحانه را به‌طور رسمی پس از موافقت‌نامه جمعه مقدس در سال ۱۹۹۸م. ترک گفت.

ام ۱۹ - مووی مینتو ۱۹ اپریل - Movineto ۱۹ Abril:

این گروه در سال ۱۹۷۴م. تأسیس گردید. موجودیتش از وقتی آشکار شد که در سال ۱۹۸۰م. سفارت جمهوری دومینیکن در یوگوتا اشغال گردید. در سال ۱۹۹۰م. این گروه پس از ۱۶ سال مبارزه مسلحانه را ترک گفت و حزب سیاسی‌ای را به‌نام حزب ائتلافی دموکراتیک - ام ۱۹ به‌وجود آورد.

انجمن دفاع اولستر - Ulster Defence Association- UDA:

در سال ۱۹۷۱م. به‌میان آمد. این گروه قانونی بود و تا به سال ۱۹۹۲م. فعالیت داشت تا این که حکومت برتانیه بنا بر رابطه‌اش با حملاتی به‌وسیله بم‌های خودساخته و انجام حملات بر کاتولیک‌های آیرلند شمالی، فعالیت آن را ممنوع قرار داد. این گروه به‌طور تخمینی از ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ عضو داشت که از آن‌جمله چند صد نفر آن در عملیات‌های شبه‌نظامی فعال بوده‌اند.

ائتلاف شمال:

این ائتلاف از گروه‌های شورشی مسلمان افغان تشکیل یافت، که در ماه سپتامبر سال ۱۹۹۶م. به‌وسیله طالبان به‌رهبری ملا محمد عمر از قدرت بر انداخته شدند. این یک ائتلافی از جنگ‌جویان بود که صرف بر پنج ولایت افغانستان کنترل داشتند، در حالی که بقیه بخش‌های کشور در دستان طالبان قرار داشت. رهبر این ائتلاف، احمدشاه مسعود، خود نیز در ۷ سپتامبر سال ۲۰۰۱م. توسط افرادی از القاعده کشته شد. ائتلاف شمال، به کمک نظامیان امریکائی در ماه نوامبر همین سال طالبان را شکست داده و وارد شهر کابل شدند.

الفتح:

این گروه که توسط فلسطینی‌ها در سال ۱۹۵۷م. در کویت تشکیل یافت، سال‌های سال آن‌را یاسر عرفات رهبری نمود. الفتح از همان آغاز توجه خود را به استقلال فلسطینی‌ها معطوف داشته بود. هدف، رویارویی مستقیم نظامی با اسرائیل، به‌خاطر اعاده سرزمین‌هائی بود که یهودها تصرف کرده بودند. الفتح نخستین اقدام مساحانه‌اش در برابر اسرائیل را در ماه جنوری ۱۹۶۵م. به‌راه انداخت. پس از جنگ شش روزه و پس از اشغال مناطق متصرفه توسط اسرائیل، شمار بزرگی از فلسطینی‌های آواره در کشورهای

هم‌جوار، به رشد این گروه مساعدت کردند و گروه نام‌برده به شاخهٔ مسلحانهٔ (پی.ال.او.) مبدل گردید. الفتح، تا به آغاز جنگ خلیج، به‌وسیلهٔ کشورهای قدرت‌مند عربی چون عربستان سعودی، و کویت از نظر مالی تمویل می‌شد. نزدیکی بین عرفات و صدام حسین در زمان بروز جنگ خلیج، این مساعدت‌های مالی را صدمه زد. به‌همین‌گونه الفتح، کمک‌های مادی از اتحاد شوروی سابق، چکوسلواک، چین و کوریای شمالی به‌دست می‌آورد. الفتح در سال‌های اخیر از فعالیت‌های نظامی سال‌های پنجاه و شصت دست برداشت و در راه ایجاد یک دولت دموکراتیک فلسطینی به گفت‌وگوهای سیاسی روی آورد. در دوران انتفاضهٔ دوم، برخی از بخش‌های الفتح دوباره به حملات مسلحانه بر اسرائیل برگشتند. تخمین زده می‌شود که الفتح از ظرفیت ۶ تا هشت‌هزار عضو فعال برخوردار می‌باشد.

المهاجرون:

شیخ سوریانی به‌نام عمر بکری محمد، این گروه را در سال ۱۹۸۳م. به‌حیث یک گروه فشار ضد سعودی در جده تأسیس کرد. در سال ۱۹۸۶م. مجبور ساخته شد کشور را ترک بگوید، در حال حاضر قرارگاه این گروه در لندن است. المهاجرون بر مبنای یک ایدئولوژی جنبش اسلامی استوار است و باور دارد که تلفیق مفکوره‌ها و تصورات هم‌سان اسلام، یگانه راه تجدید حیات و معتقدات فرهنگ اسلامی‌ست.

المقاتله:

گروه بنیادگرای مسلح اسلامی‌ست که در سال‌های پس از جهاد ضد شوروی، به‌وسیلهٔ افغان - عرب‌هایی که با شبکهٔ اسامه بن لادن تماس داشتند، در لیبیا تأسیس گردید و هدف آن کشتن معمرالقذافی بود، زیرا اعضای این گروه او را کافر می‌دانند.

القاعده:

معنای تحت‌اللفظی این لغت، نقش یا اساس و تهداب می‌باشد، این سازمان در حوالی سال ۱۹۸۸م. توسط اسامه بن لادن و ابو عبیده ال بنشیری، مهم‌ترین فرماندهٔ نظامی بن لادن تأسیس گردید که فهرست آن‌عده عرب‌هایی که خود را به‌طور داوطلبانه برای شرکت در جهاد ضد شوروی ثبت‌نام می‌کردند را ترتیب و نگاه‌داری می‌کرد. هم‌چنان القاعده در زمینهٔ تمویل مالی، جذب افراد و آموزش افراطی‌های سنی مذهب برای جنگ افغان‌ها، کمک و مساعدت می‌کرد. القاعده به‌سرعت به یک سازمان رستاخیزکنندهٔ چندین‌ملیتی اسلامی سنی مبدل گردید که تا به ختم جنگ افغانستان فعال باقی ماند. مهم‌ترین هدف القاعده را ایجاد خلافت اسلامی برای مسلمان‌های سراسر جهان تشکیل می‌دهد. از همین‌رو در جست‌وجوی جلب هم‌کاری سایر گروه‌های مسلح اسلامی‌ست، تا رژیم‌های کنونی را که از نظر القاعده اسلامی نیستند، سرنگون ساخته و غربی‌ها و غیرمسلمان‌ها را از کشورهای اسلامی بیرون برانند. القاعده در سال ۱۹۹۸م. با گروه جهاد اسلامی مصر (الجهاد) یکجا شد. ادعا می‌شود که القاعده از چند صد تا چند هزار نفر عضو دارد.

التوحید:

این گروه اسلامی فلسطینی (غالباً گروه فرعی در بین شبکه‌ی القاعده) گفته می‌شود که توسط شخصی به نام محمد سرکاوی و به گفته منابع دیگر توسط ابومصعب الزرقاوی رهبری می‌گردد. این گروه برای بیش‌تر از صد تن از جنگ‌جویان القاعده که در آغاز جنگ در سال ۲۰۰۱م. از افغانستان فرار کرده بودند، اسناد جعلی تهیه کرد. هم‌چنان به همین افراد پول و پناه‌گاه (در حومه تهران) عرضه داشت و بعد زمینه انتقال شان را فراهم ساخت تا از ایران خارج گردند و به مناطق دیگری در شرق میانه و یا غرب بروند.

انصارالاسلام:

یعنی طرف‌داران و پارتیزان‌های اسلام. گروه مسلح اسلامی‌ست که در سپتامبر سال ۲۰۰۱م. در شمال‌شرق کردستان، شمال عراق، تأسیس گردید. در آغاز رهبری این گروه در دست ملا کریکار بود که در ماه جنوری سال ۲۰۰۳م. در امستردام بازداشت شد. هدف انصارالاسلام، با تقلید از رژیم طالبان در افغانستان، تأسیس یک دولت اسلامی در کردستان است.

ایرگون Irgoen:

یا سازمان ملی نظامی (Irgoen Zvai Le'oemi-IZL) یک سازمان مسلح زیرزمینی یهودها بود که در سال ۱۹۳۱م. توسط شماری از فرماندهان هاگانه (Haganah) (نام تشکیلات شبه‌نظامی یهودها در زمان سلطه برتانی‌ها بر فلسطین که برای دفاع از منافع عبرانیان می‌جنگیدند) در اروشلیم ساخته شد و در رأس آن ابراهام تیهومی قرار داشت. ایرگون در سال ۱۹۴۴م. قیامی را بر ضد برتانی‌ها رهبری نمود و از آن‌ها خواست که این سرزمین را هر چه زودتر ترک گفته و دولتی یهودی برقرار گردد. با ناامید شدن از سیاست برتانیه در ۲۲ جولای ۱۹۴۶م. این گروه به حملات تروریستی روی برده و بخشی از هتل کینگ داوید در اروشلیم را که در آن حکومت فلسطین و فرماندهی برتانی‌ها مستقر بود، انفجار داد. اتحاد جبهه جنگی پس از بازداشت شدن رهبر نماینده گی یهودیان در اگست همان‌سان از هم پاشید، اما ایرگون حملات مسلحانه خود را بر نظامی‌ها و پرسونل دولتی و ملکیت‌های شان ادامه داد. پس از اعلامیه استقلال اسرائیل، فرمانده عمومی این سازمان، از اعضای سازمان خواست تا از ایرگون جدا شده و به ارتش دولت جدید یهودی‌ها بپیوندند. این روی داد در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۸م. رخ داد. یکی از رهبران ایرگون میناخم بیگن بود که پسان‌ها به نخست وزیری اسرائیل رسید و یک‌جا با یاسر عرفات برنده جایزه صلح نوبل گردید.

بارباگیا روسا Barbagia Rossa:

این گروه به حیث شاخه بریگادهای سرخ در ساردین شناخته می‌شد که برای نخستین بار در ۲۷ مارچ سال ۱۹۷۸م. وقتی مسؤولیت به آتش‌کشیدن موتر حامل زندانیان را به دوش گرفت، شهرت یافت. بعداً در همان سال این گروه، بر مرکز رادیوگونیموتریک ارتش حمله نمود، جایی که انواع اسلحه انتقال می‌گردید. از ماه جنوری سال ۱۹۷۹م. به فعالیت ضد نظامی ساختن قلمرو ساردین پرداخت و حملات زیادی را بر قرارگاه‌های نظامی انجام داد.

ببرهای تامیل:

نام اصلی آن ببرهای آزادی‌خواه تامیل ایلام (Liberation Tigers of Tamil Eelam-LTTE) می‌باشد، که گروه مربوط به جنبش جدائی طلب در شمال سریلانکاست که هدف آن جدائی مناطق شمال سریلانکا بوده و از سال ۱۹۴۸م. بدین سو در این

عرصه فعالیت داشته است. این گروه در سال ۱۹۷۷م. جنگ گریلانی را در سریلانکا آغاز نمود. تخمین می‌شود که ۸۰۰۰ تن عضو مسلح دارد و در سریلانکا به عملیات‌های گریلانی دست برده و حتا این فعالیت‌ها در جنوب هند یعنی ایالت تامیل نلدو نیز که طرفداران زیادی در آنجا دارد، گسترش یافته است. بره‌های سیاه، یعنی خشن‌ترین شاخهٔ بره‌های تامیل حملات بسیار خونینی از قبیل حملات انفجاری، که منجر به کشته‌شدن (راجیوگاندی) نخست وزیر هند در ماه می ۱۹۹۱م. نیز گردید، کشتن (لالیت اتهولامودالی) رهبر اپوزیسیون سریلانکا در اپریل ۱۹۹۳م. و کشتن (راناسینگه پرمیاداسا) رئیس‌جمهور سریلانکا در ماه می سال ۱۹۹۳م. را به‌راه انداخته است. بره‌های سیاه همچنان دو حملهٔ انفجاری به‌وسیله موت‌رهای باربری را بر بانک مرکزی کولمبو در جنوری سال ۱۹۹۶م. و مرکز تجارت جهانی کولمبو در اکتبر سال ۱۹۹۷م. انجام دادند. بره‌های سیاه نخستین گروه مسلحی است که شیوهٔ حملات انتحاری را به کار بردند. همچنان بره‌های تامیل دارای یک واحد بحری به‌نام بره‌های دریا نیز است که وظیفه دارد برای قرارگاه‌های ارتش در شمال سریلانکا که تنها از طریق دریا و هوا اکمال می‌گردند، پراپلم‌هائی ایجاد نماید. بره‌های واحد دریائی، یک واحد انتحاری به‌نام بره‌های سیاه دریا دارد. مصارف عملیات‌های بره‌های تامیل با پول اعانه‌های داوطلبانهٔ ثروت‌مندان تامیلی که در اروپای غربی و ایالات متحده اقامت دارند، پرداخت می‌گردد.

بريگادهای سرخ:

بريگادهای سرخ در سال ۱۹۶۹م. در ایتالیا به‌میان آمد. این تشکل از جنبش دانش‌جوئی و کارگری نشأت کرد. ایدئولوژی آن‌ها خشونت و زور را در راه مبارزات طبقاتی و انقلاب روا می‌داند. پای‌گاه این گروه در ایتالیا بوده و از همان‌جا عملیات می‌کند و اهداف حملاتش را صنعت‌کاران بزرگ، سیاست‌مدارها و سوداگرها تشکیل می‌دهد. این بريگادها بزرگ‌ترین عملیات ترور سیاسی را در سال ۱۹۷۸م. با اختطاف (الدو مورو) نخست‌وزیر اسبق ایتالیا انجام داد. آن‌ها، او را تقریباً دوماه زندانی نگه‌داشتند تا این‌که جسدش در یک موتر در مرکز شهر روم پیدا شد. در همان سال نیویارک‌تایمز گزارش داد که هستهٔ مرکزی بريگادهای سرخ از ۴۰۰ تا ۵۰۰ تن اعضای با وقف با فعالیت‌های تمام وقت تشکیل یافته بود. از نیمه‌های سال ۱۹۸۰م. بريگادهای سرخ با یک عقب‌گردی دچار شدند و بیش‌تر از پیش از پای‌گاه شان یعنی طبقهٔ کارگر و اذهان مردم تجرید گردیدند. در ماه اپریل سال ۱۹۸۴م. چهار تن از رهبران زندانی این گروه نامهٔ سرگشاده‌ئی را منتشر ساختند که طی آن مبارزهٔ مسلحانه را رد کرده و آن‌را در چارچوب سیاست‌های جدید اروپا زاید و بی‌هوده اعلام داشتند.

برادری فین‌ها Fenian Brotherhood:

این برادری یک شراکت پنهانی آیرلندی‌های انقلابی امریکائی بود که در سال ۱۸۵۸م. توسط (جان اوماهونی) در ایالات متحده به‌وجود آمد. هدف این بود تا لیگی از تمام آیرلندی‌های جهان در برابر قدرت برتانیه در آیرلند تشکیل یابد.

جنبش اسلامی کردستان:

این گروه در شمال عراق در حلبیه قرار دارد و گفته می‌شود که به سه قسمت منشعب گردیده است که هر کدام به عربستان سعودی، ایران و ترکیه وابسته هستند. مجموع کل افراد این هر سه به سختی به ۱۵۰۰ نفر می‌رسد.

جنبش اسلامی ازبکستان:

این گروه در سال ۱۹۹۹م. ایجاد شد و متشکل است از شبه‌نظامیان مسلمان ازبکستان و دیگر جمهوری‌های آسیای میانه که بر ضد رژیم سیکولار اسلام کریموف در ازبکستان می‌جنگند. هدف این گروه ایجاد دولت اسلامی در ازبکستان بوده و دارای ۲۰۰۰ نفر عضو فعال است. تا قبل از سال ۲۰۰۱م. فعالیت‌های این گروه بر ضد حکومت ازبکستان جریان داشت که مهم‌ترین آن‌ها را آدم‌ربائی، حملات انفجاری و گروگان‌گیری تشکیل می‌داد. پس از اکتبر سال ۲۰۰۱م. بسیاری از اعضای آن یا کشته و یا به هر سو پراکنده شدند. رهبر نظامی این جنبش جمعه منگانی نام داشت که قرار افواه در جریان بمباران‌های هوایی در همین سال در افغانستان کشته شده است. این جنبش از پول قاچاق و تجارت مواد مخدر تمویل می‌شد.

جبهه نجات اسلامی:

یک جنبش اسلامی‌ای که توسط عباسی مدنی در دهم مارچ ۱۹۸۹م. تأسیس گردید و تا هنوز هم که در زندانی در الجزایر زندانی است، آن‌را رهبری می‌کند. این جنبش بزرگ‌ترین و مؤثرترین گروه اپوزیسیون در الجزایر بود. زمانی که در انتخابات پارلمانی الجزایر در جنوری سال ۱۹۹۱م. به تعداد ۱۸۸ کرسی را به دست آورد، انتخابات باطل اعلام گردید و قدرت در کشور را خونتای نظامی در دست گرفت که این امر باعث گسترش خشونت و ایجاد شاخه نظامی این گروه به نام ارتش مقدس اسلامی گردید. بعداً جبهه نجات اسلامی، عفو عمومی را برای سایر گروه‌های اسلامی، مانند گروه اسلامی الجزایر اعلام داشت و به مبارزه مسلحانه ادامه داد.

جبهه مردمی برای آزادی فلسطین:

این یک گروه مارکسیستی - لنینیستی است که در سال ۱۹۶۷م. توسط جورج حبش به وجود آمد. این گروه نخستین سازمان فلسطینی بود که از خشونت سیاسی برای جلب توجه به ایدئال‌هایش را در پیش گرفت. این سازمان شمار زیادی از حملات را به خصوص در زمینه اختطاف‌ها در عرصه بین‌المللی را به راه انداخت. پس از فروپاشی اتحاد شوروی از عرصه مبارزه مسلحانه فلسطینی‌ها ناپدید گردید و جایش را گروه‌های اسلامی چون حماس در مناطق اشغالی گرفت. جبهه مردمی در یک کوشش، ابتکار عمل موفقانه‌ای را با امضای موافقتنامه ابتدائی در سال ۱۹۹۳م. انجام داد و به یک جبهه نامرئی متشکل از ده نفر پیوست که پای‌گاه آن در دمشق قرار داشت. این اقدام باعث ممنوع شدن اعضای جبهه در سهم‌گیری در انتخابات سال ۱۹۹۶م. در فلسطین گردید. سه سال پس، ابوعلی مصطفی جانشین جورج حبش به قاهره سفر کرد تا برای شرایط به‌تر با یاسر عرفات مذاکره کند و در نتیجه در سپتامبر سال ۱۹۹۹م. اجازه یافت که در مناطق خودمختار فلسطینی فعالیت نماید از این‌رو دفتر مرکزی جبهه از دمشق به شهر رام‌الله منتقل گردید. در ۱۲ اگست سال ۲۰۰۱م. ابوعلی مصطفی در یک حمله اسرائیل کشته شد و به‌تاریخ ۳ اکتبر همان سال احمد سعادت به‌حیث سکرتر جنرال جبهه اعلان گردید.

جیش محمد:

یا لشکر محمد، گروهی که پس ربودن هواپیمای شرکت هواپیمائی هند در کتمندو در دسامبر سال ۱۹۹۹م. از بطن حرکت المجاهدین پدید آمد. این گروه توسط مولانا (مسعود ازهر) در پاکستان رهبری می‌شود که هدفش سرنگونی حکومت کشمیر هند است.

جمعیت‌العلمای اسلام:

یک گروه سیاسی پاکستانی که آنرا مولانا فضل‌الرحمن رهبری می‌کند. این گروه در سال ۱۹۴۵م. پس از انشعاب در جمعیت‌العلمای هند تأسیس گردید که هدف آن کشور مستقل پاکستان بود. این گروه انتخابات سال ۱۹۷۷م. برای اسامبله ملی را به‌حیث رقیب ائتلاف ملی پاکستان تحریم کرد. جمعیت‌العلماء با برنامه اسلامی ساختن جنرال ضیاءالحق علاقه نه‌گرفت و با گروه‌های دیگر پیوست که خواهان انتخابات آزاد بودند. در انتخابات ۱۹۹۰م. شش کرسی اسامبله ملی را به‌دست آورد و در انتخابات سال ۱۹۹۳م. مهم‌ترین رقیب محاذ جمهوری اسلامی که چهار کرسی را به‌حیث بخشی از متحده مجلس عمل به‌دست آورد و مولانا فضل‌الرحمن در موقعیت نامزد کرسی نخست‌وزیری قرار گرفت. او برنده نه‌شد و به عضویت اپوزیسیون شامل گشت.

جبهه متحد انقلابی - Revolutionary United Front-RUF:

این یک گروه انقلابی است که در سال ۱۹۹۱م. به کمک جبهه میهنی ملی لایبیریا به میان آمد که در سیرالیون قرار دارد. این گروه از تاکتیک‌های گریلائی استفاده می‌کند و هدفش را سرنگونی دولت موجود سیرالیون تشکیل می‌دهد که در حال حاضر کنترل بر مناطق محصولات تزئینی الماس این کشور را در دست دارد. بخش بزرگ درآمدهای مالی این جبهه از طریق فروش الماس سیرالیون در مناطق زیر کنترل آن به دست می‌آید. یک گزارش سازمان ملل مشعر بر این است که رئیس‌جمهور (چارلز تایلور) به جبهه متحد انقلابی کمک می‌کند.

جهاد اسلامی مصر:

این گروه، یک حرکت تروریستی نشأت کرده از اخوان‌المسلمین است. جهاد اسلامی توسط عبدالسلام فرج در سال ۱۹۷۹م. تشکیل یافت که در حال حاضر آنرا (عبدل الزاومر) رهبری می‌کند، اما بنابر اظهارات جماعه‌الاسلامیه، بزرگ‌ترین گروه شبه‌نظامی مصری، شیخ عمر عبدالرحمن رهبر مذهبی آن می‌باشد. بزرگ‌ترین عملیات این گروه، کشتن انورالسادات رئیس‌جمهور مصر در ماه اکتبر سال ۱۹۸۱م. بود که توسط دگرمن خالد الاسلامبولی انجام یافت. این گروه دارای ۳۰۰۰ نفر عضو فعال است که بسیاری از آنها در جهاد ضد شوروی جنگیده‌اند.

جبهه ملی آزادی‌بخش فارابندو مارتی Farabundo Marti National Liberation Front:

این گروه در دهم اکتبر سال ۱۹۸۰م. ایجاد گردید. این گروه متشکل از دسته‌های کوچک زارعان سلوادوری می‌باشد که آموزش جنگ‌های گریلائی دیده اند. بسیاری از آن‌ها در به‌کاربردن مواد انفجاری، اسلحه گرم و کمین‌گیری خبره بودند. این گروه در سال ۱۹۹۲م. از فعالیت‌های گریلائی دست‌بردار شد و به یک حزب سیاسی میدل گردید.

جبهه آزادی بخش اسلامی مورو:

این گروه مسلح که در میداناو مستقر است، وقتی در سال ۱۹۷۸م. توسط هاشم سلامت ساخته شد که جبهه ملی آزادی بخش مورو دچار انشعاب گردید که گروه (ماگینداناوهای مینداناو) از آن خود را جدا ساختند. شمار اعضای آن تقریباً ۲۹۰۰ نفر تخمین می‌گردد. شاخه نظامی این گروه به نام (جبهه آزادی اسلامی بانگسامورو) در واقع رادیکال‌تر از جبهه آزادی بخش اسلامی مورو بوده و پیمان صلح را که توسط حکومت حاضر و حکومت‌های گذشته به امضا رسیده بود، به رسمیت نمی‌شناسد.

جبهه ملی برای آزادی لیبیا:

این یک جنبش سیاسی است که در مقابل رژیم معمرالقذافی در لیبیا به وجود آمد. این جنبش در اکتبر سال ۱۹۸۱م. ایجاد شد و هدف آن پایان دادن به قدرت قذافی و برقراری یک حکومت مبتنی بر قانون اساسی و انتخابات آزاد و دموکراتیک در لیبیا بوده است.

جنبش انقلابی توپک امارو - (MRTA) Movimiento Revolucionario Tupac Amaru:

جنبش انقلابی پیرو با معتقدات مارکسیستی - لنینیستی که در سال ۱۹۸۳م. ایجاد گردید. اسم توپک به دنباله نام این جنبش اشاره به رهبر قیام اندیان‌ها در مقابل اسپانیایی‌ها در سال ۱۷۸۰م. را می‌رساند. مهم‌ترین منطقه عملیات این گروه در حومه لیما و بخش‌هایی از ژونین و سان مارتین می‌باشد. در ۱۷ دسامبر سال ۱۹۹۶م. یک واحد ۱۴ نفری کوماند سفارت جاپان را اشغال نمود و ۴۰۰ تن مهمانان سفیر را گروگان گرفت. در دوران گفت‌وگوهایی که توسط (فوجیمورو) رئیس جمهور رهبری می‌شد، گروگان‌گیران به خصوص تقاضای میانجی‌گری فیدل کاسترو را مطرح کردند. رئیس جمهور با موفقیت عملیات را در ۲۲ اپریل ۱۹۹۷م. رهبری نمود ولی در این میان یک گروگان جانش را از دست داد. مهم‌ترین منبع درآمد (توپک امارو) زورگوئی، محافظت از سوداگران مواد مخدر، آدم‌ربائی‌ها و غیره هستند. گفته می‌شود که این گروه صد نفر افراد فعال دارد.

جنبش ملی لبنان Libanons National Movement LNM :

این جنبش در سال ۱۹۷۶م. توسط کمال جنبلاط در لبنان ایجاد شد تا همراه با (پی.ال.او.) بازسازی سیاسی در کشور را انجام دهد. وقتی جنبلاط در سال ۱۹۷۷م. به قتل رسید، جنبش مذکور برنامه بازسازی سیاسی خود را ادامه داد و در سال ۱۹۸۰م. پل‌های موجود وصل شده با رهبران سنتی اسلامی را فرو ریخت. یورش نظامی اسرائیل در سال ۱۹۸۲م. بر لبنان، هم بر جنبش ملی لبنان و هم بر (پی.ال.او.) ضرباتی محکمی را وارد نمود.

جهاد کوماندو:

جهاد کوماندو در سال ۱۹۷۷م. در اندونیزی ایجاد گردید که هدف آن جمع‌آوری افرادی که در گذشته با خیزش‌های اسلامی رابطه داشتند، برای رزمیدن به‌خاطر یک دولت اسلامی از آن‌ها استفاده نماید. جهاد کوماندو در فعالیت‌های خود تلاش می‌کرد تا حزب اسلامی سیاسی اندونیزی را بی‌اعتبار بسازد.

جماعه اسلامیة:

جماعه اسلامیة از سال‌های هفتاد بدین‌سو فعال است. این یک گروه نظامی اسلامی است که در کشورهای مختلف آسیای جنوبی فعالیت دارد. هدفش ایجاد یک دولت بنیادگرای اسلامی در منطقه می‌باشد. این گروه ریشه‌اش را از دارالسلام می‌گیرد و یک جنبش رادیکال خشونت‌گرائی است که به‌خاطر برقرارساختن قوانین اسلامی در اندونیزیا مبارزه می‌کند. ابوبکر، یک اندونیزیایی یمنی‌الاصل به‌حیث رهبر مذهبی این گروه شناخته می‌شود. اعضای آن تنها در مالیزی ۲۰۰۰ نفر تخمین می‌گردد. این گروه در جنوب‌شرق آسیا و از جمله در اندونیزی، مالیزی، سنگاپور و احتمالاً در فیلیپین و تایلند فعالیت می‌کند. پلیس اندونیزی شماری از اعضای آن را به‌خاطر انجام حمله انفجاری در اکتبر سال ۲۰۰۲م. در یک کلوب شبانه‌ئی در بالی که باعث کشته‌شدن حدود دوصد تن گردید، به زندان افگند.

حزب انقلابی آزادی مردم:

این گروه در سال ۱۹۷۸م. در ترکیه، با نام ترکی Devrimci Sol (دیفریمسی سول) به‌حیث گروه منشعب از حزب آزادی مردم ترکیه به‌میان آمد. این حزب دارای ایدئولوژی مارکسیستی بوده و ضدیت عمیقی در مقابل ایالات متحده و ناتو دارد. حملات مسلحانه و زورگویی مهم‌ترین منبع درآمد مالی آن می‌باشد.

حماس Hamas:

این سازمان در ۱۴ دسامبر سال ۱۹۸۷م. (پنج روز پس از آغاز انتفاضه) به‌حیث شاخه فلسطینی جریان اخوان المسلمین با هدف برقرارساختن دولت اسلامی فلسطین به‌عوض اسرائیل تشکیل یافت. حماس تلاش می‌کند که به‌مثابه مهم‌ترین رقیب سازمان آزادی‌بخش فلسطین (پی.ال.او.) در مناطق زیر اشغال اسرائیل، از دست‌آوردهای یاسر عرفات در عرصه بین‌المللی، به‌خصوص پس از جنگ خلیج فارس جلوگیری کند. به نظر حماس، بین اسلام و آزادسازی مناطق زیر اشغال یک رابطه مستقیم وجود دارد که هر نوع کنارآمدن و سازش در این زمینه را محدود ساخته و یا هم کاملاً مسدود می‌پندارد. حماس در برابر هر نوع مذاکرات با اسرائیل مبارزه می‌کند و عامل همه حملات، به‌شمول حملات انتحاری بر اسرائیل شناخته می‌شود. فعالیت‌های این سازمان در نوار غزه و مناطقی از کناره‌های غربی متمرکز اند. اهداف حماس که در مرام‌نامه ۱۸ اگست سال ۱۹۸۸م. درج شده است، در کنار آزادی فلسطین و ایجاد دولت اسلامی فلسطین، هم‌چنان زدودن رنگ و رونق غربی در کشورهای مسلمان و مبارزه علیه غرب‌گرائی و غیرمذهبی ساختن کشورهای عربی را در بر می‌گیرند.

حرکت الانصار:

نام این گروه در ابتدا حزب المجاهدین بود. این یک سازمان سنی مذهبیست که در سال ۱۹۸۰م. در شهر کراچی پاکستان ایجاد شده که در قدم نخست داوطلبان را به افغانستان اعزام می کرد تا به شورشیان افغان در جنگ بر ضد واحدهای نظامی شوروی، کمک کنند.

حزب المجاهدین:

یک حرکت رادیکال اسلامی است که در کشمیر فعالیت دارد. این گروه شاخه‌ئی از حرکت الانصار است که در سال ۱۹۹۳م. عملیات‌های اسلامی پاکستانی را با فعالیت‌های مجاهدین افغان هم‌آهنگ می‌ساخت. حرکت الانصار توسط فضل رحمان خلیل رهبری می‌شود و معاونش فاروق کشمیری است که عامل ربودن افراد گوناگونی از غرب در کشمیر در سال ۱۹۹۵م. می‌باشند. در اواخر سال ۱۹۹۷م. ماهیت یک سازمان تروریستی اختیار نموده و به حرکت المجاهدین تغییر نام کرد. حرکت المجاهدین به‌حیث مهم‌ترین حرکتی در کشمیر شناخته می‌شود و محبوبیتش پس از بمباران‌های امریکائی‌ها بر خوست در ۲۰ اگست سال ۱۹۹۸م. به‌شدت افزایش یافته است.

حزب الله:

این یک سازمان رادیکال اهل تشیع در لبنان است که در واکنش علیه حمله اسرائیل بر لبنان در سال ۱۹۸۲م. به‌وجود آمد. این سازمان برای ایجاد یک دولت اسلامی در لبنان مطابق نمونه ایران، آزادی همه کشورهای اسلامی و بیرون راندن غیرمسلمان‌ها از کشورهای مسلمان می‌جنگد. این حزب از جانب ایران تمویل می‌گردد و به‌خصوص در دره بقا در جنوب بیروت فعالیت می‌کند. حزب الله دارای ۴۰ هزار عضو و چند هزار نفر هواخواه می‌باشد و از سلاح و جنگ افزارهای ثقیلی چون راکت‌های (بی ام ۲۱) برخوردار است. گفته می‌شود که اعضای این حزب در بسیاری حملات ضد امریکائی سهمیم بوده اند. تعداد جنگ‌جویان حزب‌الله که عملیات‌ها در جنوب لبنان را پیش می‌برند به ۴۰۰ نفر و پنج‌هزار تن هواخواه بالغ می‌گردند. حزب‌الله در کنار حملات دیگر از قبیل قتل‌ها و یا انتحاری هم‌چنان به عملیات‌های منظم ارتشی در مقابل ارتش اسرائیل می‌پردازد. این سازمان سعی کرده است تا از طریق رو آوردن به فعالیت‌های اجتماعی، از قبیل جهادالهود، یعنی اقدامات در جهت تمویل مالی امور بازسازی ساختمان‌های فرو ریخته شده توسط ارتش اسرائیل، برای خود پای‌گاه اجتماعی در بین شهرمندان لبنانی به‌وجود آورد. هم‌چنان این سازمان برای فامیل‌های افراد انتحاری که حملات انتحاری را انجام می‌دهند، مبلغ ۲۵۰۰۰ دالر می‌پردازد.

حزب کارگر کردستان - (پی.ک.ک):

این حزب در ۱۷ نوامبر سال ۱۹۷۸م. با الهام از سازمان‌های دانش‌جوئی در ترکیه سال‌های شصت، تأسیس گردید. بنیاد ایدئولوژیک آن بر نظریات و فعالیت‌های عبدالله اوجلان که هدف اساسی آن‌را ایجاد یک دولت مستقل کردی در جنوب شرق ترکیه تشکیل می‌داد، استوار است. تا به سال‌های ۸۰ حزب در حملاتی در محل مصروف بود که هدف آن‌ها را سران قومی در ولایت اورفا تشکیل می‌داد. پس از کودتای نظامی در ۱۲ سپتامبر سال ۱۹۸۰م. رهبران این حزب به دره بقا که کنترل آن در دست سوریه بود، رفتند. (پ.ک.ک.) در سال ۱۹۸۲م. در پرتو کمک‌های مالی سوداگران و کارگران کردی در لیبیا، کمک و پشتیبانی سیاسی

کردهای عراقی و دوره‌های آموزشی در لبنان و سوریه، فعالیت‌های خود را گسترش بخشید. وقتی اوجلان در سال‌های بین ۱۹۸۰م. و ۱۹۷۴م. قدرت خود را وسیع‌تر ساخت، برخی از هم‌زمانش در درون حزب او را ترک گفتند و با ایجاد سازمان‌های خود پرداختند، مانند جنبش آزادی‌بخش کردستان (تیوگر). در حدود سال ۱۹۹۲م. حزب کارگر کردستان دارای ۱۰ هزار نفر عضو و هواخواه بود.

رد آرمی فریکشن (فراکسیون ارتش سرخ) Rote Armee Fraktion RAF:

این گروه به‌وسیله جنبش اعتراضی دانش‌جویان در سال‌های شصت در آلمان و توسط دو تن به نام‌های اندرئاس بادر (Andreas Baader) و گودرون اینسلن (Gurdun Ensslin) تأسیس گردید. ایدئولوژی این گروه را به‌کاربردن زور و خشونت به‌نفع مبارزه طبقاتی تشکیل می‌دهد. این گروه، یک شبکه زیرزمینی به‌نام گریلاهای شهر و علاقه‌مندان چپی، یعنی افرادی تشکیل یافته بود که ادعا می‌کردند از آنچه که زیر نام ماتریالیسم بی‌معنا و تمایلات فاشیستی جامعه آلمان می‌دیدند، نفرت داشتند. فراکسیون ارتش سرخ در آلمان غرب عملیات می‌کرد، اما برای اختفای خود از آلمان شرق استفاده می‌کرد. افراد این گروه حملات گوناگونی را بر اهداف امریکائی و ناتو اجرا کردند، از قبیل انفجارات، آدم‌ربائی‌ها و غارت‌گری‌ها. دولت آلمان در سال ۱۹۹۷م. اعلام داشت که فراکسیون ارتش سرخ پس از این کدام تهدید تروریستی جدی‌ای را تشکیل نمی‌دهد. ارتش مذکور در اپریل سال ۱۹۹۸م. خود نیز اعلام داشت که گروه دیگر فعالیت‌هایش را متوقف ساخته است.

سازمان آزادی‌بخش فلسطین (پی.ا.ا.و.) PLO:

این یک جنبش ملی فلسطینی و سازمان مرکزی برای همه گروه‌ها و سازمان‌های فلسطینی شناخته می‌شود. این سازمان در سال ۱۹۶۴م. به حمایت مصر توسط احمد شوکابری تأسیس گردید. هدف آن همان‌گونه که در مرام‌نامه تدوین‌شده در ماه می همان‌سال درج است، ایجاد دولت مستقل فلسطین در مناطقی که اسرائیل نامی‌ده می‌شود و یا لاقلاً در مناطق اشغالی یعنی نوار غزه و کناره‌های غربی. در رهبری سازمان یاسر عرفات قرار دارد (اکنون که یاسر عرفات درگذشته است، رهبری سازمان یا به‌تر است گفته شود دولت خودگردان فلسطین در زیر رهبری محمود عباس اداره می‌شود). این سازمان به گروه‌های فرعی مختلف تقسیم شده است مثل: جبهه مردم برای آزادی فلسطین، جبهه دموکراتیک مردم برای آزادی فلسطین و سازمان الفتح. در اساس هدف فروپاشی اسرائیل بوده که در ضمن کارزار ترور نیز در کنار آن به‌راه انداخته شد. این سازمان در سال‌های ۹۰ تصمیم گرفت که به میدان سیاست گام بگذارد. در نهم سپتامبر ۱۹۹۳م. عرفات طی نامه‌های جداگانه به اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل و هولست وزیر خارجه ناروی وعده سپرد که (پی.ا.ا.و.) همه فعالیت‌های خشونت‌آمیز و تروریستی خود را توقف می‌دهد. اما در جریان انتفاضه دوم، برخی عناصر (پی.ا.ا.و.) سر از نو به حملات مسلحانه روی برد.

سندیرو لیومینوسو:

این گروه که نام آن به‌معنای راه روشن است، و از گفته‌های (ماریاتیگوی) مارکسیستی اقتباس شده که گفته بود، مارکسیزم «راه روشنی‌ست به‌سوی آینده». این گروه در اواخر سال‌های شصت، در واکنش به سیستم بسیار کهنه تبعیض نژادی و طبقاتی و این که اکثریت شهروندان کشور در فقر زنده‌گی می‌کردند، توسط یک آموزگار سابقه به‌نام ایمائل گوسمن در پیرو به‌میان

آمد. این جنبش برای سرنگونی حکومت موجود مبارزه می‌کرد. تاکتیک‌های تروریستی این گروه منجر به کشته‌شدن ده تا دوازده هزار نفر از تاریخ تأسیس آن در سال ۱۹۷۰م. گردید. (اوسکار رامیرز دوراند) و (جودت راموس کیوادروس) از رهبران فعلی این تشکیلات به‌شمار می‌روند. امور مالی این گروه از راه تاراج، تبه‌کاری‌ها و تجارت مواد مخدر تأمین می‌شود، گرچه مهم‌ترین منبع درآمد آن از راه وضع مالیات جنگی بر شرکت‌های محلی و اشخاص انفرادی به‌دست می‌آید. این گروه به‌طور تخمینی از یک‌هزاروپنجاه صد تا به ۲۵۰۰ شبه‌نظامیان مسلح و یک عده بزرگی از هواخواهان برخوردار است.

سترن گروپ - Sterngroup:

این یک گروه افراصی بود که در سال ۱۹۳۹م. از درون تشکل ایرگون به‌میان آمد. هر دو گروه به‌خصوص در دوران جنگ دوم جهانی در برابر مقام‌های برتانوی در فلسطین فعالیت می‌کردند. هر دو گروه دارای چند هزار تن افراد مسلح بودند تا زمانی که همه نیروهای نظامی اسرائیلی در سال ۱۹۴۸م. مدغم شدند.

فارک Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia-FARC:

در سال ۱۹۶۴م. توسط (مانویل مارولاندافیلز) و بقیه اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کلمبیا ایجاد گردید. فارک یک سازمان مسلحی با نظریات مارکسیستی است که هدف آن سرنگونی دولت بوده است. فارک مدعیست که از توده‌های فقیر روستاها در مقابل طبقات مرفه کلمبیا دفاع کرده و بر ضد تأثیر امریکا در کلمبیا و خصوصی‌سازی ثروت‌های طبیعی و حضور شرکت‌های چندین ملیتی در کلمبیا مبارزه می‌کند.

فارک، توجه خود را به‌سوی مالکان بزرگ زمین، توریست‌های خارجی و مقام‌های عالی‌رتبه بین‌المللی و ملی معطوف داشته است. این سازمان دارای یک ساختار نظامی بوده و هفت هزار نفر در آن بسیج هستند که یونیفورم می‌پوشند و هم‌چون یک ارتش معمولی عمل می‌کند. از آن‌جائی‌که این ارتش از سوداگران مواد مخدر حمایت می‌کند، به‌قول کارشناس‌ها سالانه بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ میلیون دالر به‌دست می‌آورد که لااقل نیمی از آن از مدرک تجارت غیرقانونی مواد مخدر می‌باشد. نیم بقیه درآمد آن از طریق آدم‌ربائی‌ها، زورگوئی و مالیات غیررسمی که بر مناطق مختلف وضع می‌کند، به‌دست می‌آید.

فرتیلن Fretilin:

این گروه به‌نام جبهه انقلابی برای استقلال تیمور شرقی شناخته می‌شود که در سال ۱۹۷۴م. به وجود آمده است. هدف آن استقلال کامل تیمور شرقی و جدا از اندونیزی بود. این گروه مهم‌ترین گروه مبارزه در زمان تسلط اندونیزی بود که سرانجام در سال ۲۰۰۱م. این سلطه به پایان رسید و تیمور شرقی استقلال خود را حاصل کرد.

فالانژ مسیحی در لبنان:

فالانژ یا فالانکس - به زبان عربی کتایب، در سال ۱۹۳۶م. توسط (پیر جمایل) تأسیس گردید. این مهم‌ترین سازمان مذهبی بود که پیروان آن به‌نام فالانژیست‌ها شهرت یافته بودند. سیاست این سازمان، حقوق سمت‌وسو داده شده و سیاسی غربی بود. شبه

نظامیان قدرت‌مند آن که از مساعدت اسرائیل برخوردار بود، در دوران جنگ داخلی ۱۹۷۵م. لبنان، در بخش‌های مسیحی‌نشین می‌جنگیدند. در اواخر سال‌های هفتاد، زمانی که شبه‌نظامیان زیر رهبری بشیر پسر پیر بر واحدهای دیگر مسیحی غالب گردیدند، با نام ستاد جنگی لبنان شهرت یافت. در حدود نیمه‌های سال‌های هشتاد توانائی فلانژ، پس از کشته‌شدن بشیر و درگذشت پیر، کاهش یافت و کنترل خود را بر ستاد جنگی لبنان نیز از دست داد.

کانتراس:

این یک گروه ضد انقلابی نیکاراگوئی بود که در مقابل حکومت انتخابی ساندنیست‌ها می‌جنگید. کانتراس، در اوایل سال‌های هشتاد، توسط ایالات متحده ایجاد گردید که از طرف‌داران حکومت دست‌راستی برکنار شده^۴ (اناستازیو ساموزا دی بایل) که در هندوراس و کوستاریکا در تبعید به سر می‌برد، تشکیل یافته بود. اعضای این گروه را چند هزار تن از افسران سابقه‌دار ملی ساموزا تشکیل می‌داد. در آغاز این گروه زیر نام ارتش مسلح انقلابی نیکاراگوئا شناخته می‌شد که پسان‌ها به چند بخش منشعب گردید و به نام کانتراس فعالیت‌هایش را ادامه داد. این گروه وابسته به تمویل مالی ایالات متحده بود که به‌طور آشکار و پنهان از طریق (سیا) صورت می‌گرفت. یکی از عملیات‌های مشهور کانتراس همانا رسوائی «ایران‌گیت» بود که (سیا) با میانجی‌گری اسرائیل اسلحه به ایران به‌فروش رسانید. یک بخش سود به‌دست‌آمده از این فروش، به‌منظور تمویل مالی کانتراس مورد استفاده قرار داده شد.

کوپاسوس گروه ۴ - Kopassus Group:

این گروه به‌نام واحدهای خاص (milsus) در سال ۱۹۵۲م. در اندونیزیا ایجاد شد. این گروه در زمینه^۴ ترور مصروفیت داشت. در اواخر سال‌های ۹۰ تعداد افراد مسلح آن به ۶۰۰۰ نفر می‌رسید. این گروه به‌حیث یک نهادی در زمان سوکارنو و سوهارتو به گروه‌های مختلفی تجزیه شد. گروه نمبر چهار به‌طور خاصی در فعالیت‌های استخباراتی سهیم شد و اعضای آن در زمینه‌های جمع‌آوری اطلاعات، تخنیک‌های گوناگون کوماندوئی و خراب‌کاری آموزش دیدند.

گروه ابونضال:

این گروه در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۷۴م. توسط ابونضال که یک نام مستعار است، تأسیس گردید که از ۲۰۰ تن فلسطینی‌های مقیم فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و اطریش تشکیل یافته بود. هدف این گروه را آزادی فلسطین و ایجاد یک دولت جدید فلسطینی به‌عوض دولت صهیونیستی اسرائیل تشکیل می‌داد. ابونضال در اساس عضو سازمان الفتح بود که بعداً در دورانی که به نماینده‌گی از این سازمان در عراق اقامت داشت، گروه مختص به‌خود را ایجاد نمود.

گروه ارتش اسلامی - Group Islamique Arme' GIA:

این یک گروه مسلح اسلامی است که گفته می‌شود توسط عرب - افغان‌هایی که پس از جنگ افغانستان به الجزایر برگشتند، در ماه مارچ ۱۹۹۲م. ایجاد گردید. در رأس این گروه شخصی به‌نام امیر ابو‌عبد احمد قرار دارد که با نام جعفرالافغانی نیز شناخته می‌شود. هدف اساسی این گروه را سرنگونی حکومتی که از حمایت نظامیان برخوردار است، و ایجاد یک دولت اسلامی

مبتنی بر شریعت اسلامی، تشکیل می‌دهد. تخمین می‌شود که اعضای آن از بیست تا بیست و پنج هزار نفر باشد. از ماه دسامبر سال ۱۹۹۳م. این گروه به حملات بر خارجی‌ها در الجزایر و نیز بر شهروندان الجزایری انجام داده است.

لشکر طیبه:

لشکر طیبه در جهت گسترش جهاد از جمو و کشمیر به سرتاسر هند و ایجاد دو کشور مستقل برای مسلمان‌های شمال و جنوب هند است. این گروه در پاکستان مستقر است و اعضای آن از آموزش نظامی برخوردار بوده و نیز اسلحه و مهمات و سایر تجهیزات تخنیکی برای‌شان فراهم و مهیا می‌گردد. از ماه جنوری سال ۲۰۰۲ این گروه به تروریست بودن محکوم شده و فعالیت‌های‌ش از جانب حکومت، در پاکستان ممنوع قرار داده شده است.

لشکر جهاد:

که به نام لشکر جنگ جویان مقدس اندونیزی نیز یاد می‌گردد، یک سازمان شبه‌نظامی که جهاد بر ضد مسیحیان در منطقه و به‌ویژه در بین ملوک‌ها را پیش می‌برد. از سال ۱۹۹۹م. این گروه در حملات گوناگونی در شمال شبه‌جزیره^۶ (هلماهیرا) دست داشته که حد اقل دوصد و شمار بیش‌تر از آن زخمی بر جا گذاشته است.

واحد سوران دوم:

این گروه که دارای ۳۵۰ تا ۴۰۰ نفر افراد مسلح بود، و توسط اسد محمد حسن رهبری می‌شد، یکی از بزرگ‌ترین واحدهای نظامی در میان جنبش اسلامی کردستان در شمال عراق بود. در صفوف این گروه به‌طور تخمینی از پنجاه تا شصت تن عرب می‌رزمیدند و بسیاری از آن‌ها در افغانستان آموزش دیده بودند. واحد سوران دوم در سال ۱۹۹۸م. یک جبهه^۷ سیاسی را تحت رهبری (آسو هاولیری)، چند تن عرب و یک نفر ترک به نام (ابو خوبائی باراچوک)، به نام فراکسیون مرکزی اسلامی به‌وجود آورد. پس از انشعاب در جنبش اسلامی کردستان و جنبش واحد اسلامی، واحد سوران دوم در قدم نخست مستقل بود ولی پسان‌تر به جبهه^۸ اسلامی توحید پیوست.

یونیتا UNITA :

این مخفف نام حزب سیاسی در انگولاست که بر مبنای قومی و جانب‌داری از زارغان در سال ۱۹۶۶م. به‌خاطر مبارزه در برابر رژیم انگولا به‌میان آمد. پس از آن یونیتا از مبارزه مسلحانه دوری جست اما وقتی در انتخابات در سال ۱۹۹۲م. شکست خورد، دوباره دست به اسلحه برد. در حال حاضر یونیتا با حکومت مشغول مذاکرات درباره^۹ آینده^۹ کشور بوده اما به نظر می‌رسد که دستیابی به یک آتش‌بس به‌سادگی میسر نه‌گردد.